

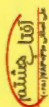
شاعران شهید وحاکمان دوران آنان

از قرن اول تا قرن ششم

دکتر حسین چوبین

شعر متعهد یکی از سلاحهای مهم تبلیغات اسلامی است بویژه اگر
سراینده آن شاعری باشد که در پی شهادت بوده، به فیض آن نیز برسد.

و مایخرج من القلب ینفذ الی القلب
آنچه از دل بجوشد به دل می رسد



ISBN 964-6871-76-3



9 789646 871762

انتشارات قیام
قم - خیابان شهداء - کوی ممتاز - شماره ۷۱
تلفکس: ۷۷۴۰۵۸۷ همراه: ۰۹۱۲۱۵۱۳۱۲۰



شعران شهید و حاکمان دوران آنان

دکتر حسین چوپین

باسمہ عز اسمہ

حدیث لاغیر
محمد اسلم الشیخ محمد الحارثی
دائمہ یاد رہے دکتر حسین چوبین

دکتر حسین چوبین

شاعران . شهید

وحاکمان دوران آلمان

(از قرن اول تا قرن ششم)

دکتر حسین چوبین



اداره کل بنیاد شهید استان خوزستان

چوبین - دکتر حسین، شاعران شهید و حاکمان دوران آنان
از قرن اول تا قرن ششم.

نویسنده: دکتر حسین چوبین

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

کتابنامه بصورت زیر نویس

۱. تاریخ.

۱۰ ص ۷ ج ۶ / ۶۲۲۰ BP

کتابخانه ملی ایران

۵۸۴ ص. قیام ۱۳۸۴

چاپ اول: ۱۳۸۴

ISBN: 964 - 9871 - 76 - 3

۲۹۱/۴۶

۸۵۰ - ۷۵ م



شاعران شهید و حاکمان دوران آنان

(از قرن اول تا قرن ششم)

نویسنده: دکتر حسین چوبین

ناظر پژوهش: بهمن هزاروند

طرح جلد: مؤسسه آفتاب هشتم

ناشر: انتشارات قیام

قم / خیابان شهداء / کوچه ممتاز / شماره ۷۱

تلفکس: ۷۷۴۰۵۸۴ - همراه: ۰۹۱۲۱۵۱۳۱۲۰

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد

چاپ: اول - سال ۱۳۸۴

چاپخانه: یاران

قیمت: ۳۲۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۶۸۷۱ - ۷۶ - ۳

این اثر با حمایت اداره کل بنیاد شهید استان خوزستان منتشر شده است.

تقدیر و تشکر

اینک که به حول و قوه الهی و عنایت ارواح مقدس شهیدان کار تألیف و انتشار کتاب *شاعران شهید و حاکمان دوران آنان از قرن اول تا قرن ششم*، به پایان رسیده و در اختیار علاقمندان فرهنگ و ادبیات، بویژه جامعه علمی و دانشگاهی و مشتاقان شعر، ادب و تاریخ این مرز و بوم قرار گرفته است، بر خود لازم میدانم از تمامی عزیزانی که در طول مدت تهیه و نگارش اثر و در خصوص چاپ و انتشار آن با اینجانب همکاری و همراهی نموده اند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نمایم.

از همکاری و مساعدت بی شائبه اساتید محترمی که بر امر تألیف، ویرایش و آماده سازی این اثر نظارت و همراهی فرموده اند و همچنین از یاری و حمایت بنیاد شهید انقلاب اسلامی خوزستان بویژه مدیرکل محترم، جناب آقای مهندس ذراتی - معاونت محترم فرهنگی، پژوهشی جناب آقای حاج حسن ساکی - رییس اداره تحقیق و پژوهش جناب آقای بهمن هزاروند تشکر و تقدیر بعمل می آید.

امید است تمامی عزیزان در پناه خداوند موفق و در راستای خدمت به عرصه فرهنگ، هنر و ادبیات ایران اسلامی سربلند و مؤید باشند. انشاءالله

دکتر حسین چوبین

فلاصه ای درباره مولف

آقای دکتر حسین چوبین در سال ۱۳۱۴ در شهر مقدس نجف اشرف و در خانواده ای دزفولی الاصل متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه ویژه ایرانیان نجف اشرف، و تحصیلات دبیرستان را در رشته فرهنگ و ادب دبیرستان اسلامی (متدی النشر) به پایان رسانید. مدرک کارشناسی علوم اسلامی و زبان عربی را از دانشکده فقه در نجف اشرف که قبل از بعثی ها زیر نظر علمای اعلام اداره می شد و وابسته به دانشگاه بغداد بود دریافت کرد و کارشناسی ارشد را در رشته ی فرهنگ عربی و علوم قرآنی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران با عنوان دانشجوی ممتاز به اتمام رسانید و دکترای زبان و ادبیات عرب را از دانشگاه آزاد اسلامی تهران دریافت کرد. وی در مدرسه ی ایرانیان در نجف اشرف، دبیرستان های تهران و مراکز تربیت معلم اهواز سابقه ی تدریس دارد. عضو رسمی هیات علمی و استاد نمونه در دانشگاه شهید چمران اهواز، مدیر گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه به مدت ده سال، عضو رسمی نیمه وقت و استاد نمونه در دانشگاه آزاد اسلامی دزفول از مسئولیتهای عمده ایشان بوده و در مدت هشت سال جنگ تحمیلی نیز ضمن حضور در جبهه ها با رادیو اهواز و رادیو دزفول همکاری داشته اند که این همکاری هم اکنون نیز ادامه دارد. خاطرات ایشان از جبهه ها به زبان های فارسی و عربی و اشعارشان در مجله ی (بیان) مجله ی جهاد دانشگاهی اهواز، و تحقیقات سیاسی وی با اشعار ملمع به دو زبان فارسی و عربی در نشریه دانشگاه آزاد اسلامی دزفول به چاپ رسیده است.

کتاب حاضر بعنوان پنجمین اثر تألیفی استاد دکتر حسین چوبین می باشد که توسط سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خوزستان به چاپ رسیده است.

۱..... دیباچه

بخش اول

فصل اول :

۵..... زندگینامه سیاسی عبدالله ابن رواحه و شهادت او

۵..... یک : نسب عبدالله بن رواحه و شغل او

۶..... دو : هنگامیکه او بیمار شد و در بستر مرگ قرار گرفت با دعای پیغمبر(ص) شفا یافت

۸..... سه : او رهبر منافقان را سخت تحقیر کرد

۱۰..... چهار: او به ضرورت این امر واقف بود که تمام کارها باید زیر نظر پیغمبر(ص) انجام شود

۱۱..... پنج : عبدالله بن رواحه بعد از جنگ بدر به مدینه بازگشت و مژده پیروزی را بمردم رساند

۱۱..... شش: حضرت رسول(ص) در یکی از سفرهایش عبدالله را جانشین خود در مدینه قرارداد

۱۲..... هفت : عبدالله بن رواحه سراینده ی رثای شهدای جنگ (بثرمعونه) و نکوهش کافران

۱۵..... هشت: یهودیان بنی نضیر و سرزنش عبدالله بن رواحه آنان را.....

۱۸..... نه : حضرت رسول اکرم (ص) هنگام حفر خندق اشعار عبدالله بن رواحه را می خواندند

۱۹..... ده : فعالیت عبدالله بن رواحه در حفر خندق و معجزه ی سفره ی خرما

۲۰..... یازده : عبدالله بن رواحه عضو گروه تحقیق با یهودیان بنی قریظه

۲۱..... دوازده : عبدالله بن رواحه در مقدمات جنگ خیبر به فرماندهی رسید.....

۲۳..... سیزده : مأموریت عبدالله بن رواحه برای برآورده کردن محصول خیبر

۲۳..... چهارده : مهر شتر حضرت رسول اکرم (ص) بدست عبدالله بن رواحه بود

۲۴..... پانزده : مقدمات سیاسی جنگ موته که عبدالله بن رواحه در آن شهید شد

۲۷..... شانزده : عبدالله بن رواحه در آغاز حرکت از مدینه شهادت خود را پیش بینی نمود

۳۰..... هفده : چگونگی شهادت ابن شاعر دلاور

۳۵..... هیجده : ارزیابی عبدالله بن رواحه و خالد بن ولید در جنگ موته

۶۷	نوزده : پی نویسه‌های فصل اول از بخش اول
۵۳	فصل دوم از بخش اول
۵۴	اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه
۵۴	یک : عبدالله بن رواحه نه تنها با دست و جان که با زبان به رومیان تاخت
۵۴	دو : اشعار سیاسی کافرانی چون « ابن الزبیری » و ابو سفیان
۵۶	سه : حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه در مقابل شاعران کافر ایستادند
۵۷	چهار : اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه در مکه قبل از فتح آن
۵۹	پنج : پی نویسه‌های فصل دوم از بخش اول
	بخش دوم :

۶۰	کمیت شاعر اسیر و شهید
۶۱	فصل اول از بخش دوم زندگینامه سیاسی کمیت و شهادت او
۶۱	یک : کمیت تقریباً " معاصر با همه ی خلفای بنی امیه بود و آنان را سرزنش می کرد.
۶۲	دو : کمیت حضوراً " خدمت سه امام رسید اما هدایای مالی را قبول نکرد
۶۴	سه : نوه ی عبدالله بن جعفر طیار صدهزار درهم به کمیت داد ولی او نپذیرفت
۶۵	چهار : هشام اموی دستور داد دست و زبان کمیت را ببرند
۶۶	پنج : چگونه کمیت از اسارت و زندان بنی امیه فرار کرد
۶۷	شش : کمیت جهت رهایی از شر هشام شعری برای او سرود ولی آن شعرضعف فصاحت داشت
۶۸	هفت : مزدوران بنی امیه کمیت را به شهادت رساندند
۶۹	هشت : کمیت قبل از شهادت سه بار گفت « اللهم آل محمد »
۷۰	نه : پی نویسه‌های فصل اول از بخش دوم
	فصل دوم از بخش دوم

۷۱	جدالهای سیاسی کمیت در قالب شعر
۷۱	یک : او نخستین شاعری بود که با استدلالات شعری از خاندان عصمت(ع) دفاع کرد
۷۲	دو : استدلالهای سیاسی در اشعار کمیت
۷۴	سه : پیرامون آیه حم که در استدلالات کمیت ذکر شد
۷۹	چهار: آیه های ولایتی که کمیت از آنها نام برده است
۸۰	پنج : آیات مخصوص روز شریف غدیر در سوره ی مائده

شش : روز مبارک غدیر در سوره ی معارج	۸۴
هفت : حسان بن ثابت در روز غدیر و کمیت یک قرن بعد از غدیر این روز را زنده نگه داشتند	۸۶
هشت : پی نویسه‌های فصل دوم از بخش دوم	۸۹
فصل سوم از بخش دوم	
اشعار سیاسی کمیت بعد از شهادت زید بن علی (ع)	۹۱
یک : دو فرزند نامدار حضرت امام زین العابدین (ع)	۹۱
دو : اشعار سیاسی کمیت در رثای زید شهید (ع)	۹۱
سه : واژه زید در زبان عربی	۹۳
چهار : واژه زید بصورت اسم خاص	۹۳
پنج : مادر زید شهید	۹۵
شش : مقام والای زید	۹۶
هفت : زید ادعای امامت نکرد	۹۷
هشت : اشعار زید در باره ی امامت حضرت امام محمدباقر(ع) و امام صادق (ع)	۱۰۰
نه : مقدمات قیام	۱۰۱
ده : توهین به حضرت پیغمبر(ص) و امام محمد باقر (ع) در مجلس هشام ، قیام زید را تعجیل کرد	۱۰۱
یازده : چگونگی قیام زید	۱۰۳
دوازده : چگونگی شهادت زید و بدار کشیدن جسد شریف او	۱۰۶
سیزده : خداوند انتقام زید را از هشام ، یوسف بن عمر و شاعر بنی امیه گرفت	۱۰۷
چهارده : اشعار علامه عاملی لبنانی علیه شاعر بنی امیه در زمینه ی شهادت زید(ع)	۱۱۰
پانزده : اشعار سید حمیری بعد از شهادت زید (ع) در قرن دوم	۱۱۱
شانزده : زیارتگاه زید (ع) و سالروز شهادت ایشان در عراق و ایران	۱۱۴
هفده : پی نویسه‌های فصل سوم از بخش سوم	۱۱۵
فصل چهارم از بخش دوم	
اشعار سیاسی کمیت علیه بنی امیه	۱۱۸
یک : کمیت در اشعارش بنی امیه را نفرین کرد	۱۱۸
دو : این شجره نامه نسبت سه تیره ی عفانی، سفیانی ، و مروانی را نشان میدهد	۱۱۹
سه : چرا کمیت و شاعران دیگر بنی امیه را مورد نکوهش قرار داده اند	۱۲۰

- چهار: بنی امیه از قریش نبودند و هیچ رابطه‌ی نسبی با بنی هاشم نداشتند ۱۲۰
- پنج: پنج پدر برای معاویه، اعلام بیزاری از نماز و روزه پس از رسیدن به خلافت و حذف بسم الله از نماز ... ۱۲۲
- شش: ولید نمونه‌ی فساد در کوفه، در آغاز تسلط بنی امیه ۱۲۳
- هفت: دوستی ولید با شاعری مسیحی که در حال مستی وارد مسجد کوفه می شد ۱۲۳
- هشت: ولید در نماز به جای سوره‌ی شریفه‌ی الحمد شعر و غزل می خواند ۲۴۴
- نه: ولید در حال مستی نماز صبح را در مسجد کوفه چهار رکعت خواند ۱۲۵
- ده: حضرت علی (ع) در برابر خلیفه سوم حد شرعی را بر ولید جاری کرد ۱۲۶
- یازده: عمرو بن عاص معلوم الحال خلیفه را نصیحت میکرد ۱۲۷
- دوازده: سه طاغوت در تاریخ بنی امیه به نام ولید ۱۲۸
- سیزده: اشعار سیاسی کمیت علیه خلفای مروانی، خلاصه‌ای از جنایتهای مروان و کشتن توأبین ۱۲۸
- خلاصه‌ای در باره‌ی جنایتهای مروان و کشتن توأبین ۱۳۱
- چهارده: شانزده نکته منفی در باره‌ی عبدالملک اموی که کمیت او را نکوهش کرد ۱۳۷
- پانزده: دوازده مورد منفی در باره‌ی ولید بن عبدالملک که کمیت او را سرزنش کرد ۱۵۰
- شانزده: هشت مورد منفی در باره‌ی سلیمان بن عبدالملک که کمیت او را سرزنش کرد ۱۶۳
- هفده: چهارده مورد منفی در باره‌ی هشام که کمیت او را نکوهش کرد ۱۶۷
- هیجده: پی نویسهای فصل چهارم از بخش دوم ۱۸۰
- بخش سوم:

- سدیف ۱۸۹
- فصل اول، زندگینامه سیاسی سدید و شهادت او ۱۹۰
- زندگینامه سیاسی سدید ۱۹۱
- یک: سدید غلام حضرت امام زین العابدین (ع) و بنی هاشم بود ۱۹۱
- دو: اشعار سدید در ستایش خاندان عصمت (ع) ۱۹۲
- سه: سدید در دوران حاکمیت بنی امیه دوتن از مزدوران آنان را کشت ۱۹۳
- چهار: سدید شاعری مخضرم که علیه امویان و عباسیان فعالیتهای سیاسی داشت و بدست مزدوران منصور عباسی شهید شد ۱۹۴
- پنج: پی نویسهای فصل اول از بخش سوم ۱۹۶
- بخش سوم: سدید
- فصل دوم، اشعار سیاسی سدید علیه بنی امیه ۱۹۸

یک : سقوط دولت بنی امیه و بازتاب آن در ادبیات آن دوران	۱۹۸
دو : دومین دولت بنی امیه	۱۹۸
سه : سومین دولت بنی امیه	۲۰۰
شرح عبارت « عبد شمش »	۲۰۸
چهار : اشعار سدیف در برابر سفاح عباسی بعد از قتل عام بنی امیه	۲۱۳
پنجم : پی نویسه‌های فصل دوم از بخش سوم :	۲۱۴
بخش سوم : سدیف	
فصل سوم : اشعار سیاسی سدیف علیه بنی عباس	۲۱۶
یک : تاریخچه ی عباسیان از عباس بن عبدالمطلب تا سفاح منصور	۲۱۶
دو : بخشی از جنایتهای سفاح ، نخستین خلیفه عباسی و بازتاب آن در ادبیات	۲۱۹
ابومسلم خراسانی ، قتل او و بازتاب آن در ادبیات	۲۲۱
شجره نامه ی عباسیان	۲۲۶
چرا به منصور لقب دوانیقی دادند	۲۲۸
نه داستان در باره خسیس بودن منصور و بازتاب برخی از آنها در لدیيات آن دوران	۲۲۹
منصور و نجار	۲۲۹
منصور و استاد کار بنا	۲۲۹
منصور و شخصی که بعد از عقرب زدگی او را مداوا کرد	۲۲۹
منصور و ساختن شهر بغداد	۲۳۰
منصور و دوست قدیمی و فقیر او که سه دختر داشت	۲۳۰
منصور و ثروتمند خراسانی	۲۳۱
منصور و حضرت امام موسی بن جعفر (ع) و جشن نوروز	۲۳۲
منصور پنج درهم داد و چهل درهم تحویل گرفت	۲۳۴
منصور و کلاههای دراز	۲۳۵
منصور خانه ی حضرت امام جعفر صادق (ع) را به آتش کشید	۲۳۶
منصور بوسیله زهر حضرت امام جعفر صادق (ع) را به شهادت رساند	۲۳۷
جسارت منصور به ساحت مقدس حضرت علی (ع) و ستایش بقیه ی خلفا	۲۳۷
جنایت هولناک منصور در کشتن سادات حسنی	۲۳۸

- خلاصه ای در باره سادات حسنی که به دستور منصور، شهید یا زندانی شدند..... ۲۶۰
- شجره نامه ی شهیدان حسنی، نسل ایشان و قاتلان آن شهدا..... ۲۶۴
- جنایت منصور در زندانی کردن عبدالله محض حسنی و حسینی..... ۲۶۵
- قیام محمد ذوالنفس الزکیه در مدینه و شهادت او بدست مزدوران منصور عباسی..... ۲۵۰
- شهادت ابراهیم برادر محمد ذوالنفس الزکیه در باخمیری و انعکاس آن در ادبیات آن دوران..... ۲۵۷
- تجاوز سربازان منصور به شهرهای مدینه، بصره و اهواز..... ۲۶۴
- رفتار عبرت انگیز منصور با عمو و پسر عموییش..... ۲۶۷
- داستانی خواندنی در باره ی عهد شکنی های منصور..... ۲۶۹
- وحشیگریهای منصور در شکنجه کردن مخالفان و کشتن آنان..... ۲۷۰
- سوزاندن اعضای عبدالله بن المقفع مترجم کتاب کلیه و دمنه..... ۲۷۳
- خیابانهای منصور در سفرهای حج..... ۲۷۵
- کشتن پیروان خاندان عصمت (ع) و دعای حضرت امام موسی بن جعفر (ع) که منجر به هلاکت منصور شد..... ۲۷۶
- منصور چند دقیقه قبل از مرگش دستور داد یکی از درباریان را به جرم خواندن آیه «و سیعلم الذین ظلموا» کتک بزنند..... ۲۷۷
- شعرسندید در ستایش سادات حسنی و نکوهش منصور عباسی..... ۲۸۰
- پاورقیهای فصل سوم از بخش سوم..... ۲۸۳

بخش چهارم، دعبل خزاعی شاعر شهید

فصل اول از بخش چهارم

- زندگی نامه سیاسی دعبل و شهادت او..... ۲۹۰
- یک: وازه دعبل..... ۲۹۰
- دو: وازه خزاعه..... ۲۹۱
- سه: خلاصه ای پیرامون تاریخچه ی سیاسی دعبل و قبیله ی او خزاعه..... ۲۹۱
- چهار: پیروی دعبل از قرآن مجید در توصیف طاغوتیان..... ۲۹۶
- پنج: دو اصل ولایت و برانت در اشعار دعبل..... ۲۹۶
- شش: دعبل وازه ها والفاظ نکوهش را از قرآن مجید اقتباس کرده است..... ۲۹۷
- هفت: وازه حمار در قرآن مجید و در اشعار دعبل..... ۲۹۷
- هشت: وازه کلب در قرآن مجید و در اشعار دعبل..... ۲۹۸
- نه: وازه زنیم در قرآن مجید و در اشعار دعبل..... ۲۹۹

ده : پاورقی فصل اول از بخش چهار ۳۰۲

فصل دوم از بخش چهارم :

شرح هجویات دعبل به خلفای اموی ۳۰۳

یک: سرزنش دعبل به ولید مروانی و مروان حمار اموی ، در قصیده ی هجو مأمون ۳۰۳

دو : رفتار دو خلیفه از بنی امیه که ولید نام داشتند ۳۰۵

سه : بیست مورد از رفتار وجنایتهای بسیار قبیح ولید دوم ، خلیفه مروانی در شام که دعبل کشتن او را در قرن دوم

افتخاری برای قبیله خود دانسته است ۳۰۷

چهار: دعبل افتخار میکرد که ولید بوسيله اهل یمن و طایفه او یعنی خزاعه کشته شده ۳۲۰

پنج: مروان حمار کیست ومعلم او که کافر بود چه کسی میباشد ۳۲۱

شش : چرا کلمه ی حمار لقب مروان شد ۳۲۱

هفت : نقش قبیله دعبل (خزاعه) در کشتن مروان حمار ۳۲۲

هشت : پاورقی فصل دوم ۳۲۴

فصل سوم از بخش چهارم :

شرح هجویات دعبل به خلفای عباسی ۳۲۷

یک : دعبل معاصر نه تن از خلفای بنی عباس بود ۳۲۷

دو : دعبل یکسال قبل از قتل متوکل به شهادت رسید ۳۲۸

سه : جنایتهای هادی عباسی و اشاره دعبل به برخی از آنها ۳۲۹

چهار: بیست و هفت مورد از رفتار وحشیانه هارون الرشید و جیره خوارانش باحضرت امام موسی بن جعفر (ع)

باسادات علوی و با پیروان آنان وهجو دعبل به هارون ۳۳۰

پنج : آیا دعبل حق نداشت چنین طاغوت فرعون صفتی را نکوهش کند ۳۴۳

شش : چرا بعضی از کتابها و مجله های عربی مانند مجله « الدوحه » چاپ قطر ، دعبل رانکوهش می کنند ۳۴۳

هفت : متأسفانه دانشگاه آزاد اسلامی تبریز درکتاب « تاریخ ادبیات عرب » هارون را از بزرگان خواننده و دعبل را

ناسزا گو معرفی کرده است ۳۴۴

هشت : چگونه دعبل به دربار هارون فراخوانده شد و چرا از آن بیرون رفت واقدام به بدگفتن از هارون کرد ۳۴۵

نه : نمونه هایی از اشعار دعبل در نکوهش هارون رشید ۳۴۶

ده : دو بیت شعر از دعبل در ستایش مزار حضرت امام رضا (ع) ونکوهش هارون رشید ۳۴۶

یازده : هفت مورد از نحس بودن نام رشید ۳۴۷

دوازده : مواردی از فساد اخلاقی - سیاسی امین فرزند هارون و نکوهش دعبل به او.....	۳۵۰
سیزده : اشعار دعبل در نکوهش امین فاسق.....	۳۵۳
چهارده : شش مورد از موارد بسیار منفی مامون فرزند هارون.....	۳۵۴
پانزده : اشعار دعبل در ستایش حضرت امام رضا (ع) و نکوهش مامون.....	۳۶۴
شانزده : اشعار دعبل در هجو مامون.....	۳۶۵
هفده : هجو ابراهیم خلیفه آوازه خوان بغداد (که عموی مأمون بود) توسط دعبل.....	۳۶۷
هجده : هجو معتصم فرزند سوم هارون الرشید بوسیله ی دعبل.....	۳۷۱
نوزده : چهار مورد از رفتار منفی واثق فرزند معتصم.....	۳۷۶
بیست : دو پیش بینی دعبل درخصوص ذلت واثق قبل از مرگ و بعد از آن.....	۳۷۷
بیست و یک : اشعار دعبل در نکوهش واثق.....	۳۷۹
بیست و دو : اشعار دعبل در نکوهش معتصم و واثق.....	۳۸۰
بیست و سه : سیزده مورد از موارد فساد و خیانت‌های متوکل عباسی و هجو او توسط دعبل.....	۳۸۱
بیست و چهار: تأثیر اشعار دعبل درمعتصر که بعد از متوکل به خلافت رسید کسی که زیارت قبر شریف حضرت امام حسین (ع) را آزاد اعلام کرد و فدک را به سادات برگرداند.....	۳۹۳
بیست و پنج : معتصر در مدت شش ماه خلافت سه کار بسیارمهم انجام داد.....	۳۹۵
بیست و شش : تأثیر اشعار دعبل در سقوط هیبت وکبکه خلافت عباسیان.....	۳۹۶
بیست و هفت : نتیجه کلی از هجویات دعبل.....	۳۹۶
بیست و هشت : ابتلای خلفایی که دعبل آنان را نکوهش کرد به بیماری ایدز چون هیچ یک از آنان پنجاه سال عمر نکرد.....	۳۹۷
بیست و نه : پاورقی فصل سوم	۳۹۹
فصل چهارم از بخش چهارم :	
شرح هجویات دعبل نسبت به مزدوران خلفای عباسی.....	۴۰۴
یک : هجو دعبل به این مزدوران جنبه مکتبی داشت	۴۰۴
دو: هجو دعبل به « مروان بن ابی حفصه » شاعرها:ون الرشید.....	۴۰۴
سه : هجو دعبل به مزدوران هارون . امین . مأمون ومعتصم در قصیده ای که تمام قافیه هایش کلمه فضل است.....	۴۰۶
چهار : پنج نکته در باره بن سهل > مزدور مامون که دعبل سرنوشت او را عبرت انگیز خواند.....	۴۱۱
پنج : شش نکته در باره فضل بی یحیای برمکی مزدور هارون الرشید که دعبل سرنوشت او را پند آموزخواند.....	۴۱۳
شش : جنایت بزرگ یحیی پدر فضل برمکی که هارون الرشید را به خلافت رساند	۴۱۷

هفت : « فضل برمکی » برادر رضاعی هارون الرشید باعث کشتن یکی از سادات حسنی شد و بعد از آن برمکیان نابود شدند	۴۱۸
سرنوشت فضل برمکی در شعر دعبل	۴۱۹
هشت : شجره نامه برمکیان و خلاصه ای پیرامون هر یک از آنان	۴۲۰
نه : پنج نکته پیرامون فضل بن ربیع مزدور هارون و امین که دعبل سرنوشت او را عبرت انگیز خواند	۴۲۱
ده : هشت نکته پیرامون فضل بن مروان مزدور چهارخلیفه که دعبل او را نکوهش کرد	۴۲۳
یازده : هجو دعبل به احمد بن ابی خالد وزیر مامون بعد از فضل بن سهل	۴۲۷
دوازده : هجو دعبل به < علی بن عیسی > مسوول، مالیات شهرستان قم در دوران مامون	۴۲۸
سیزده : هجو دعبل به طاهر و فرزنداناش که همه جیره خوار مامون بودند	۴۲۹
چهارده : هجو دعبل به ابن ابی دوداد وزیر مامون ، معتصم ، واثق و متوکل	۴۳۲
پانزده : یازده نکته در باره ی یحیی بن اکثم ، قاضی القضاات همجنس باز دوران مامون ، معتصم و واثق که دعبل او را سخت نکوهش کرد	۴۳۳
شانزده : هجو دعبل به شش مزدور عباسی کاخ نشین بغداد در سه بیت	۴۴۳
هفده : نقد نظر منفی کتاب دانشگاه آزاد اسلامی تبریز پیرامون هجویات دعبل	۴۴۶
هیجده : خلاصه ی نظر مؤلف پیرامون دیدگاه منفی کتاب مذکور	۴۴۶
نوزده : خواهش ما از رئیس و مسوولان محترم دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز	۴۴۹
بیست : اشعار هجو بسیارزنده و غزل مکشوف بی بند و بار از دعبل نیست	۴۴۹
بیست و یک : پاورقی فصل چهارم از بخش چهارم	۴۵۴
بخش پنجم ، ابن الرومی شاعر شهید	
فصل اول از بخش پنجم	
زندگی نامه سیاسی ابن الرومی و شهادت او	۴۵۹
یک : چرا به او ابن الرومی گفته اند	۴۵۹
دو : پابندی ابن الرومی به مکتب تشیع	۴۶۰
سه : ارزیابی اشعار ابن الرومی	۴۶۶
چهار : شهادت ابن الرومی	۴۷۵
پنج : پی نویسه‌های فصل اول از بخش پنجم	۴۷۷

فصل دوم از بخش پنجم :

- ۴۸۰ اشعار ابن الرومی در ستایش خاندان عصمت (ع)
- ۴۸۰ یک : ستایش حضرت علی (ع) با کنیه ابوتراب
- ۴۸۳ دو : ستایش حضرت علی (ع) و روز شریف غدیر
- ۴۸۵ سه: ذکر مظلومیت خاندان عصمت (ع)
- ۴۸۸ چهار : پی نویسه‌های فصل دوم از بخش پنجم

بخش ششم ، ابوفراس حمدانی ، شاعر اسیر و شهید

- ۴۹۰ فصل اول از بخش ششم ، زندگی نامه سیاسی ابوفراس و آل حمدان
- ۴۹۰ یک : نام و ولادت ابوفراس
- ۴۹۲ دو : آل حمدان طایفه ی ابوفراس . بنیانگذار دولت شیعه در سوریه در قرن چهارم
- ۴۹۳ سه : شجره نامه آل حمدان
- ۴۹۳ چهار : رابطه شیخ مفید و دیگر علما با آل حمدان
- ۴۹۴ پنج : نامه‌های شریف خاندان عصمت بر سکه های دولت حمدانی
- ۴۹۴ شش : تأثیر اشعار ولایی سیف الدوله در ایمان ابوفراس
- ۴۹۶ هفت : داستان جالب توجهی پیرامون ارادت سیف الدوله به سادات علوی درخراسان
- ۴۹۶ هشت : ناصر الدوله حمدانی درموصل و تحقق فرمایشهای حضرت علی (ع)
- ۴۹۷ نه : ابوفراس وایمان عظیم او نسبت به اسلام و خاندان عصمت (ع)
- ۵۰۰ ده : پی نویسه‌های فصل اول از بخش ششم

فصل دوم از بخش ششم :

- ۵۰۲ جنگهای ابو فراس با رومیان و اسارت او
- ۵۰۲ یک : جنگهای ابوفراس با رومیان
- ۵۰۵ دو : خاطره ی تلخ ابوفراس از دوران اسارت بدست رومیان
- ۵۰۷ سه: چگونه ابوفراس از اسارت آزاد شد
- ۵۰۹ چهار : پی نویسه‌های فصل دوم از بخش ششم

فصل سوم از بخش ششم :

- ۵۱۰ اشعار سیاسی ابوفراس در سالهای اسارت نزد رومیان
- ۵۱۰ یک : اشعار شکرو صبر در روزهای اسارت

- دو : به نظر ابوفراس ، اسیر شدن بهتر از فرار است ۵۱۳
- سه : ابوفراس در زمان اسارت ، علیه رومیان جاسوسی می کرد ۵۱۵
- چهار : ابو فراس در اسارت اعلام کرد که اگر آزاد شد ، باز هم به جنگ بر می گردد ۵۱۷
- پنج : پی نویسه‌های فصل سوم از بخش سوم ۵۱۹
- فصل چهارم از بخش ششم :**

- اشعار سیاسی ابوفراس ویژه عاشورای حسینی و روز غدیر ۵۲۰
- یک : ستایش ابوفراس از چهارده معصوم (اشاره به طاغوتیان دوران آنها) ۵۲۰
- دو : ابوفراس عاشورا و غدیر را در یک خط می دید ۵۲۲
- سه : ابوفراس به شیوه کمیت ، استدلالهای شعری را بکار برد ۵۲۶
- چهار : پی نویسه‌های فصل چهارم از بخش ششم ۵۲۹
- فصل پنجم از بخش ششم :**

- اشعار سیاسی ابوفراس علیه خلفای عباسی ۵۳۰
- یک : مقدمات سرودن این اشعار جاویدان ۵۳۰
- دو : اشعار سیاسی ابوفراس بطور کلی ۵۳۰
- سه : اشعار سیاسی ابوفراس با ذکر نام طاغوتیان ۵۳۱
- چهار : پی نویسه‌های فصل پنجم از بخش ششم ۵۴۱
- فصل ششم از بخش ششم :**

- شهادت ابو فراس ۵۴۲
- یک : مادر ابوفراس شهادت او را پیش بینی کرده بود ۵۴۲
- دو : خود ابوفراس نیز شهادت خود را پیش بینی کرده ، اشعاری در این مورد سروده بود ۵۴۳
- سه : کیفیت شهادت ابوفراس و انتقام خدا از قاتل او ۵۴۴
- چهار : پی نویسه‌های فصل ششم از بخش ششم ۵۴۷
- بخش هفتم :**

فصل اول از بخش هفتم :

- شاعر شهید بدیع الزمان همدانی و شاعر اسیر و شهید طفرایی اصفهانی ۵۴۸
- یک : شاعر شهید بدیع الزمان همدانی ۵۴۹
- دو : علامه امینی پیرامون اعتقادات مذهبی بدیع الزمان چنین گفته ۵۵۰

۵۵۱	سه : بدیع الزمان همدانی در باره شعریزید (هنگامی که سر شریف حضرت امام حسین (ع) را برای او آوردند) اشعاری سرود.....
۵۵۲	چهار : شهادت بدیع الزمان همدانی.....
۵۵۳	انگیزه کشتن این شاعر شیعه چه بود ؟.....
۵۵۵	پنج : پی نویسه‌های فصل اول از بخش هفتم.....
	فصل دوم از بخش هفتم :
۵۵۶	شاعر اسیر و شهید طغرایی اصفهانی.....
۵۵۶	یک : شاعر اسیر و شهید طغرایی اصفهانی.....
۵۵۷	دو : از اشعار طغرایی در ستایش خاندان عصمت (ع).....
۵۵۸	سه : اسارت و شهادت طغرایی اصفهانی.....
۵۶۰	چهار : کیفیت شهادت طغرایی.....
۵۶۲	پنج : پاورقیهای فصل دوم از بخش هفتم.....
۵۶۳	فهرست منابع.....
۵۶۵	قصیده ملمع فارسی و عربی.....
۵۶۷	خلاصه ای پیرامون مؤلف و تألیفات او.....

شعر متعهد یکی از سلاحهای بسیار مهم تبلیغات اسلامی است بویژه اگر سراینده آن شاعری باشد که در پی شهادت بوده، به فیض آن نیز برسد:

«و ما یخرج من القلب، ینفذ الی القلب.» آنچه از دل بجوشد، به دل می‌رسد.

علامه طباطبایی در تفسیر سوره شریفه‌ی شعرا روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) نقل کرده که در آن، شعر متعهد به تیرهایی تشبیه شده که به سوی دشمنان رها می‌گردد. حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «ان المؤمن مجاهد بسیفه و لسانه؛ والذی نفسی بیده لکأنا تنضحونهم بالنبل.» همانا انسان مؤمن با شمشیر و زبانش جهاد می‌کند؛ قسم به خدایی که جان من در دست اوست، اشعار شما ای شاعران متعهد! مانند تیرهایی می‌باشد که به سوی دشمنان رها می‌گردد.

در تاریخ اسلام، شاعران متعهد نامداری بوده و هستند؛ در دانشگاه نیز درسهایی تحت عنوان ادبیات متعهد و ادبیات سیاسی تدریس می‌شود که اشعار شاعران متعهد در این دروس مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد. اینجانب بیش از ۲۰ سال است که دو درس «ادبیات متعهد» و «ادبیات سیاسی» را تدریس کرده و بیشتر، اشعار شاعران شهید در قرنهای اولیه اسلام را مورد استفاده قرار می‌دهم. چون آن شاعران گرانایه علاوه بر امتیاز ایمان و تعهد، کرامت شهادت را نیز نایل آمده‌اند.

شاعران شهیدی که اشعار متعهد و سیاسی سروده سپس به فیض شهادت رسیده و

این کتاب ویژه آنان می‌باشد عبارتند از:

۱- «عبدالله بن رواحه» که در نیمه اول قرن اول بوسیله رومیان به شهادت رسید.

۲- «کمیت» که در نیمه اول قرن دوم بوسیله امویان اسیر، زندانی و سپس به فیض

شهادت نایل آمد.

۳- «سُدَیف» که در نیمه اول قرن دوم بوسیله عباسیان به شهادت رسید.

۴- «دعبل» که در نیمه اول قرن سوم بوسیله عباسیان به شهادت رسید.

۵- «ابن رومی» که در نیمه دوم قرن سوم بوسیله عباسیان به شهادت رسید.

۶- «ابو فراس حمدانی» که در نیمه دوم قرن چهارم بدست يك مزدور به شهادت رسید.

۷ و ۸- «بدیع الزمان حمدانی» که در قرن چهارم و «طغرای اصفهانی» که در نیمه

اول قرن ششم به شهادت رسیدند.

در این کتاب ۷ بخش برای ۸ شاعر شهید در قرن اول، دوم، سوم، چهارم و ششم

وجود دارد که در آغاز هر بخش زندگینامه‌ی سیاسی هر يك از شاعران شهید بررسی،

سپس اشعار متعهد و سیاسی آن شاعر ارایه و بعد از ترجمه‌ی اشعار، شرح مفصل

تاریخچه‌ی کسانی که این شاعران علیه آنان شعر سروده‌اند نوشته شده است.

همچنین اشعار متعهد و سیاسی حضرت امام علی نقی (ع) و شاعرانی مانند

«حسان بن ثابت» و «فرزدق» در قرن اول و «سید حمیری» در قرن دوم بطور خلاصه

بررسی شده است.

آرزومندم مردم عزیز شهید دوست، خانواده‌های مکرم شهدا، معلولان و

آزادگان گرامی از این کتاب بهره‌مند گردند.

بخش اول:

عبدالله بن رواحه شاعر شهید

در این بخش دو فصل مورد بررسی قرار گرفته است:

۱- زندگینامه سیاسی عبدالله بن رواحه و شهادت او

۲- اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه

زندگی‌نامه سیاسی عبدالله بن رواحه و شهادت او

يك:نسب عبدالله بن رواحه^x (۱) و شغل او

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه نسب عبدالله بن رواحه را چنین نوشته است: «او عبدالله

بن رواحه بن ثعلبه از مردم خزرج [در مدینه]، صحابی و در شمار امرا و شعرای

راجزین[†] (۲) است.

و مرحوم شیخ عباس قمی در «سفینه البحار» درباره او چنین نوشته است: «عبدالله

بن رواحه الانصاری[‡] الاوسی، صحابی[‡] جلیل ... هو أَخُو أَبِي الدرداءِ مِنْ أُمِّهِ وَ كَانَ يُعَدُّ مِنْ

شعراءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» (۳) عبدالله بن رواحه انصاری اوسی، صحابی جلیل ...

او برادر ابوالدردا از مادرش و یکی از شاعران حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشمار

می‌رفت.

و درباره نسب او نوشته است: «عبدالله بن رواحه بن ثعلبه بن امرء القیس الخزرجی[‡]

الشاعرُ الشهید» (۴).

^{*} معنی عبدالله: معروف و معنی رواحه: راحت می‌باشد.

^{**} یعنی اشعار رجز را می‌سرود.

نیز مرحوم دکتر آیتی استاد دانشگاه تهران در کتاب «تاریخ پیامبر اسلام (ص) در بخش معرفی نسب مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند، از عبدالله بن رواحه نام می‌برد و نسب او را چنین معرفی می‌کند: «عبدالله بن رواحه از بنی امرئ القیس بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج.» (۵)

درباره‌ی شغل عبدالله بن رواحه مطلب چندانی ذکر نگردیده اما همواره از او بعنوان فردی باسواد یاد شده است و به نوشته‌ی مرحوم دهخدا: «عبدالله بن رواحه در جاهلیت کتابت می‌کرد.» (۶)

دو: هنگامیکه او بیمار شد و در بستر مرگ قرار گرفت، با دعای حضرت پیغمبر (ص) شفا یافت.

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب «سفینه البحار» در بخش حرف ع از عبدالله بن رواحه تحت عنوان شاعر رسول اکرم (ص) نام برده و درباره او چنین نوشته است:

«حضرت علی (ع) روایت فرمودند که به اطلاع حضرت پیغمبر (ص) رسید، عبدالله بن رواحه سخت بیمار شده؛ حضرت رسول اکرم (ص) به عیادت او رفتند و او را در حال اغما یافتند؛ زنان خویشاوند از بهبودی او مأیوس بوده، همه گریه می‌کردند و فریاد می‌کشیدند؛ حضرت رسول اکرم (ص) سه بار عبدالله بن رواحه را صدا کردند ولی او که به اغمای کامل فرو رفته بود صدای حضرت را نشنید، حضرت رسول اکرم (ص) برای او این دعا را خواندند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ إِنْ كَانَ قَدْ تَقَضَى أَجَلُهُ وَرَزَقَهُ فَإِلَى جَنِّبِكَ وَرَحْمَتِكَ وَإِنْ لَمْ يَتَقَضَ أَجَلُهُ وَرَزَقَهُ وَآثَرُهُ فَعَجِّلْ شِفَاءَهُ وَعَافِيَتَهُ» (۷) خداوند! این بنده تو اگر اجل و روز مرگش فرا رسیده، که در پناه لطف و رحمت توست و اگر اجل و روز مرگ او فرا نرسیده هر چه زودتر به او شفا عنایت فرما و سلامتی او را برگردان. برخی از مردم که حال وخیم عبدالله بن رواحه را دیدند گفتند: «شگفتی در بیماری اوست که او چند بار میان [نبردها] در مرز شهادت قرار گرفت ولی به فیض آن نرسید و حال قسمت وی چنین است که در رختخواب بپرد!» حضرت رسول اکرم (ص) به آنان فرمودند که شهادت منحصر به کشته شدن در میدان نبرد نیست بلکه کسی که از بیماری شکم بپرد یا خانه بر او خرابه شود (مثلا در زلزله) یا در آب غرق شود یا زن حامله‌ای که با جنینش بپرد، تمام این افراد شهید بشمار می‌آیند. سپس در همان جلسه حال عبدالله بن رواحه بهتر شد و چشم خود را باز کرد. حضرت پیغمبر (ص) از او پرسیدند که در حال اغما در احتضار و سكرات موت چه دیدی؟ و او از دیدن فرشته عذاب با آن چهره وحشتناك و هولناك سخن گفت. (۸)

عبدالله بن رواحه که نزديك بود در رختخوابش از دنیا برود، در میدان جنگ مَوْتَه در سال هشتم هجری به لقاء الله پیوست. (شرح مفصل شهادت وی در آخر همین فصل خواهد آمد.)

سه: او رهبر منافقان را سخت تحقیر کرد:

یکی از منافقان معروف مدینه عبدالله بن اُبیّ نام داشت. [کلمه‌ی اُبیّ مُصَغَّر کلمه‌ی ابو و

در اصل اُبیو بوده سپس با حذف واو و تشدید حرف ی مبدل به اُبیّ گردیده است].

عملکرد و خیانت او موجب شد در قرآن مجید سوره‌ای به نام «منافقون» فرود آید.

شأن نزول این سوره عبدالله ابن اُبیّ رهبر منافقان است. این منافق گستاخ بعد از رسیدن

حضرت رسول اکرم (ص) به شهر یثرب که بعد از هجرت مدینه نامیده شد، با کمال جسارت

و گستاخی به حضرت رسول اکرم (ص) گفت:

«یا هذا! اِذْهَبْ اِلَى الَّذِینَ غَرُّوکَ وَ خَدَعُوکَ وَ لَا تُعْشِنَا فِی دَارِنَا.» (۹) ای شخصی که در

برابر ما هستی! به سوی کسانی که تو را مغرور کردند و فریب دادند برو و به خانه ما نیا. پس

خداوند متعال طوفان بسیار سختی را به سوی خانه این منافق و بقیه منافقان مدینه فرستاد.

«فَخَرَّبَ دِیَارَهُمْ» (۱۰) که خانه‌های آنان را خراب کرد.

یکی از طایفه‌های یهود در مدینه «بنونضیر» نام داشت که دشمن پیغمبر اسلام بود؛

عبدالله بن اُبیّ نیز مانند آن طایفه با حضرت رسول اکرم (ص) دشمنی می‌ورزید. درباره‌ی او و

بنی نضیر این آیه فرود آمد: «یا أَيُّهَا الرِّسُولُ! لَا یَحْزَنْکَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ

قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ هَادُوا اسْمَاعُونَ لِلْکَذِبِ ... لَهُمْ فِی الدِّیْنِ

خِزْیٌ وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ.» (۱۱) ای رسول خدا! از کسانی که در کفر ورزیدن شتاب

می‌کنند، همان افرادی که با زبانشان ایمان آورده ولی در دلهایشان هیچ ایمان نیاورده‌اند و از کسانی که یهود هستند و به سخنان دروغ گوش فرا می‌دهند، هیچ اندوهگین نباش ... ننگ و سرافکندگی در دنیا و عذاب بسیار سخت در آخرت برای آنان می‌باشد.

شیخ عباس قمی درباره عبدالله بن اُبی منافق گفته است که او نقشی کشتن حضرت پیغمبر (ص) را در سر داشت ولی موفق به اجرای آن نشد. (۱۲) شگفت‌انگیز این که همین منافق خبیث فرزند مؤمن و مخلصی داشت؛ هنگامی که او در شهر مدینه به درك واصل شد، حضرت رسول اکرم (ص) بر جنازه او نماز گزارد. یکی از مسلمانان از ایشان پرسید: «چگونه بر جنازه يك منافق نماز میت می‌خوانید؟» آن حضرت فرمودند: «إِنَّمَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ كَرَامَةً لِإِنِّهِ وَإِنِّي لَأَرْجُو أَن يُسَلِّمَ بِهِ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ بَنِي آيِيهِ وَمَا يُدْرِيكَ مَا قُلْتُ؟ إِنَّمَا دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ.» (۱۳) من تنها برای احترام و گرمی داشت فرزندش بر او نماز گزاردم و امیدوارم هفتاد تن از طایفه این فرزند مسلمان شوند. ضمناً از کجا میدانی که من چه گفتم؟ من علیه او دعا کردم.

عبدالله بن رواحه سخت رو بروی عبدالله بن اُبی منافق می‌ایستاد و او را تحقیر و به وی توهین می‌کرد. یکی از گفته‌های عبدالله بن رواحه به ابن منافق جمله زیر است:

«لَحِمَارُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَطْيَبُ رِيحًا مِنْكَ وَ مِنْ أَبِيكَ» (۱۴) الاغ رسول خدا (ص) از تو و پدر تو خوشبو تر است. طایفه‌ی عبدالله بن اُبی که سخت طرفدار او بودند از گفته‌ی عبدالله

بن رواجه بسیار خشمگین شده، به سوی طایفه او حمله بردند. جنگی میان دو طایفه شعله‌ور شد که با نزول این آیه خاتمه یافت: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»...: (۱۵) اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند، آنان را به صلح وادار کنید و اگر یکی از آن دو طایفه بر دیگری تجاوز کرد، با طایفه متجاوز بجنگید تا به دستور خدا گردن نهد آنگاه اگر طایفه متجاوز حکم دین خدا را پذیرفت، صلح را میان دو طایفه‌ی اجرا کنید.»

از این واقعه چنین نتیجه‌گیری می‌شود که حضرت رسول اکرم (ص) از این‌رو عبدالله بن اُبی منافق را نکشت چون آن حضرت می‌دانست که از او فرزندی مؤمن بر جای خواهد ماند و دهها تن از طایفه او به اسلام رو خواهند آورد. (۱۷)

چهار - او به ضرورت این امر واقف بود که تمام کارها باید زیر نظر حضرت پیغمبر (ص) انجام شود.

عبدالله بن رواجه هم شاعر بود و هم شجاع و متعهد؛ او سعی داشت تمام کارهایی که مسلمانان انجام می‌دهند زیر نظر حضرت رسول اکرم (ص) انجام گیرد. روزی میان دو مسلمان به نامهای صفوان و ثابت اختلافی پیش آمد و ثابت دو دست صفوان را بست، هنگامی که عبدالله بن رواجه صفوان را با دستهای بسته دید به ثابت گفت:

« آیا رسول خدا از این کار تو اطلاع دارد؟ » پاسخ داد: « بخدا قسم اطلاع ندارد. »

عبدالله بن رواحه گفت: « تو در برابر حرمت حضرت پیغمبر (ص) گستاخی نشان داده‌ای. این

مرد را آزاد کن » پس ثابت آن مرد را آزاد کرد. (۱۸)

پنج: عبدالله بن رواحه بعد از جنگ بدر به سرعت به مدینه بازگشت و مژده پیروزی

را به مردم آن دیار رسانید.

در جنگ بدر عبدالله بن رواحه و دو تن از دیگر مسلمانان جلوتر از دیگران به

میدان نبرد تاختند و بعد از پیروزی عظیم مسلمانان در جنگ بدر که حضرت علی (ع)

۳۶ تن از کافران را به جهنم فرستاد و سایر مسلمانان ۳۴ نفر کافر را کشتند، { حضرت

رسول اکرم (ص) به عبدالله بن رواحه و به زید بن حارثه دستور فرمودند که هر چه

زودتر خود را به مدینه رسانده، به مسلمانان بشارت دهند که اسلام پیروز گردید. (۱۹)

شش: حضرت رسول اکرم (ص) در یکی از سفرهایش عبدالله بن رواحه را جانشین

خود در مدینه قرار داد.

اعتماد حضرت رسول اکرم (ص) به عبدالله بن رواحه ایشان را به مقام عظیمی

رسانید. به طوری که حضرت رسول اکرم (ص) در سال چهارم هجرت که برای جنگ با

ابوسفیان از مدینه خارج می‌شد، عبدالله بن رواحه را به جانشینی خود گماشت. (۲۰)

{شیخ عباس قمی در «سفینه البحار» نوشته است که در آن زمان چهره‌ی عبدالله بن رواحه می‌درخشید.}

(البته ابوسفیان در سال چهارم هجرت از مکه خارج نشد و جنگی صورت نگرفت ولی در سال پنجم با هزاران تن از کفار به مدینه حمله کرد و با شکست و خواری به مکه بازگشت.)

در سال پنجم و بعد از پایان جنگ خندق حضرت رسول اکرم (ص) عبدالله را با چند تن از مسلمانان برای تحقیق درباره عهد شکنی بنی قریظه (که از یهودیان خبیث در مدینه بودند) به سوی آنان فرستاد. (۲۱) شرح این مأموریت در همین فصل آمده است.

هفت: عبدالله بن رواحه سراینده‌ی، رثای شهدای جنگ (بئر معونه) و نکوهش کافران در کتاب «تحف العقول» حرّافی حدیثی از حضرت رسول اکرم (ص) در ستایش شعر دیده میشود؛ حضرت پیغمبر (ص) فرمودند: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَهُ (۲۲)». هماًسا در میان اشعار، اشعار حکمت‌آمیزی هم وجود دارد. البته خود حضرت رسول اکرم (ص) شعر نمی‌سرودند. در سوره شریفه یس این آیه را می‌خوانیم: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ (۲۳): (ما شعر را به پیغمبر یاد ندادیم و برای او شایسته نیست که شعر بسراید.)

ایشان شعر نمی‌سرودند ولی شاعران مؤمن را تایید می‌کردند. از جمله عبدالله بن رواحه که افتخار یافت لقب یکی از شاعران حضرت پیغمبر (ص) را به خود اختصاص دهد. (۲۴)

حضرت رسول اکرم (ص) هنگام حفر خندق اشعار او را می‌خواند؛ شرح آن در همین فصل آمده است.

از فعالیتهای عبدالله بن رواحه در زمینه سرودن شعر متعهد و سیاسی، دفاع از مسلمان مبارز با سلاح شعر بود. از جمله در حادثه‌ای به نام بُرِ مَعُونَه^۳.
آیه شریفه: «مَیْنَدَارِید کَسَانِیکَه کُشْتَه شَدَنَد مَرْدَه مِیْبَاشَنَد» درباره شهدای جنگ بُرِ مَعُونَه است و نافع بن بُدَیل خُزَاعِی از همان شهیدان می‌باشد. ... حضرت رسول اکرم (ص) آنان را در ماه صفر سال چهارم هجرت بعد از گذشت چهار ماه از جنگ اُحُد به منطقه بُرِ مَعُونَه فرستاد تا به مردم قرآن، علم، عقاید و احکام فقهی بیاموزند. یکی از کافران به نام عامر بن طفیل با همکاری طایفه‌اش فرستادگان حضرت پیغمبر (ص) را به شهادت رسانید. حضرت رسول اکرم (ص) برای آن شهدا سخت محزون و اندوهگین شد و به مدت یک ماه در قنوت نماز علیه کافرانی که مرتکب این جنایت بزرگ شده بودند، دعا می‌خواند. (۲۵) عبدالله بن رواحه در رثای نافع بن بُدَیل خُزَاعِی و کعب بن مالک که از

^۳- بُرِ مَعُونَه باضمه عین نام چاهی که نزدیک شهر مدینه بوده است.

شهدایِ بَترِ مَعُونَه بودند اشعاری سرود و نیز در هجو و سرزنش کافران جنایتکار آن

جنگ اییاتی به نظم درآورد. (۲۶)

هشت - یهودیان بنی نضیر و سرزنش عبدالله بن رواحه آنان را

در کتاب «تاریخ پیامبر اسلام» از مرحوم دکتر آیتی پیرامون رویدادهای ماه ربیع الاول سال چهارم هجرت چنین آمده: «رسول خدا با کمتر از ده نفر از اصحاب خویش برای کمک‌خواهی از بنی نضیر که از یهودیان نزدیک مدینه بودند و با حضرت پیغمبر (ص) پیمان داشتند، به سوی ایشان رهسپار شدند. آنان نیز در پاسخ به رسول خدا از روی نفاق گفتند: «هر اندازه که بخواهی از کمک دریغ نخواهیم کرد.» آنگاه در باب کشتن رسول خدا (ص) با هم به مشورت پرداختند و گفتند: «این مرد را هرگز به این حالت نخواهید یافت. (چه رسول خدا در کنار دیوار ایشان نشسته بود.) کیست برود و از بالای بام سنگی بر وی بیندازد و ما را آسوده کند؟» یک یهودی به نام عمر و بن جحاش بن کعب گفت: «من این کار را انجام می‌دهم.» اما یهودی دیگری به نام سلام بن مشکم گفت: «این کار را نکنید! به خدا قسم که او را از تصمیم شما خبر می‌دهند و آنگاه به همین وسیله، عهده‌ای که میان ما و او است شکسته می‌شود.» عمرو، آن یهودی که حاضر شد سنگ بر حضرت پیغمبر (ص) بیندازد، بر بالای بام قلعه می‌رفت که رسول خدا (ص) به وسیله وحی از تصمیم بنی نضیر خبر یافت و برخاست چنان که پی حاجتی می‌رود. راه مدینه را در پیش گرفت و چون بازنگشت، اصحاب با نگرانی به جستجوی وی رفتند و از مردی که از مدینه می‌آمد پرسیدند و او گفت: «رسول خدا را دیدم که وارد شهر شد.» پس همه به مدینه بازگشتند و حضرت پیغمبر (ص)

به آنان خبر داد که یهودیان در فکر غدر و مکر بودند. آنگاه اصحاب را فرمود تا برای جنگ با ایشان آماده و رهسپار گردند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - یکی از مسلمانان را به نام ابن مسلمه نزد یهودیان بنی نضیر فرستاد تا به آنان بگوید که از شهر من بیرون روید و دیگر با من همشهری نباشید. تا ده روز به شما مهلت می‌دهم و هر کس بعد از آن دیده شود، گردنش را می‌زنم. یهودیان بنی نضیر - چند روزی در تهیه وسایل سفر بودند و علاوه بر شترانی که داشتند، شترانی را هم از قبیله اشجع کرایه گرفتند اما گروهی از منافقان به آنان گفتند که بمانید و از خود دفاع کنید چه ما شما را تنها نمی‌گذاریم. اگر با شما جنگ‌بندند، شما را کمک می‌دهیم و اگر شما را بیرون کردند، با شما بیرون می‌رویم. عبدالله بن اُبی سرگروه منافقان پیام داد که دو هزار نفر از قبیله‌ام و دیگران با من همراهند. اینان به قلعه‌های شما می‌آیند و تا پای جان ایستادگی می‌کنند. دیگر یهودیان مانند بنی قُرَیْظَه و هم پیمانانشان هم شما را کمک می‌دهند.

ریس یهودیان بنی نضیر به نام حُیّ بن اخطب به پیام منافقان مغرور شد و نزد رسول خدا (ص) پیام فرستاد که ما رفتنی نیستیم؛ هر چه می‌خواهی بکن. رسول خدا (ص) یکی از مسلمانان به نام عبدالله بن مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و تکبیرگویان با مسلمانان رهسپار قلعه‌های یهودیان بنی نضیر شد و آنان را ۶ یا ۱۵ روز محاصره کرد. از ناحیه یهودیان بنی قُرَیْظَه و منافقان هم کمکی برای ایشان نرسید. پس بنی نضیر برای رسول

خدا (ص) پیغام فرستادند: «دست از ما بردار تا بیرون رویم.» اما رسول خدا (ص) پاسخ داد: «اکنون این پیشنهاد را از شما نمی‌پذیرم مگر آن که بیرون بروید و جانتان در امان باشد و از بار و بنه خویش بیش از بار شتر برنگیرید و آنچه سلاح دارید بگذارید.» یهودیان بنی نضیر به این پیشنهاد رسول خدا (ص) تن دادند و رهسپار خیبر شدند. برخی هم به سوی شام رفتند و بزرگان‌شان رهسپار خیبر شدند. از طایفه بنی نضیر فقط دو مرد اسلام آوردند که اموال خود را بدست داشتند: یامین بن عمیر بن کعب و ابوسعید بن وهب.

نوشته‌اند، رسول خدا (ص) به یامین - که مسلمان شد - گفت: «ندیدی که پسر عمویت درباره من چه تصمیمی داشت؟» پس یامین مردی از طایفه قیس را به ده دینار یا چند بار خرما بر آن داشت که برود و پسر عمویش عمرو بن جحاش بن کعب را که تصمیم داشت حضرت پیغمبر (ص) را با سنگی بزرگ بکشد، از میان بردارد. نوشته‌اند تمام سوره‌ی حشر (سوره ۵۹ قرآن مجید) پیرامون بنی نضیر، آنچه کردند و آنچه بر سرشان آمد نازل شده است. حضرت علی (ع) قصیده‌ای درباره آوارگی بنی نضیر و کشته شدن یکی از بزرگان آنان - به نام کعب بن اشرف - سروده است.

... یکی از شاعران هوادار یهودیان به نام ابن مرداس سلمی از بنی سلیم، در مدح رجال بنی نضیر اشعاری گفت ... کعب بن مالک یا عبدالله بن رواحه را نیز در پاسخ ابن مرداس قصیده‌ای است.» (۲۷) {به نظر می‌آید قصیده نکوهش ابن مرداس و بنی نضیر از

عبدالله بن رواحه است چون او مفتخر به دریافت لقب «شاعر حضرت پیغمبر» (ص) شده بود.

نه: حضرت رسول اکرم (ص) هنگام حفر خندق اشعار عبدالله بن رواحه را می خواندند.

عبدالله بن رواحه اشعاری به صورت مناجات سروده بود که به دلیل حایز اهمیت بودنشان حضرت رسول اکرم (ص) هنگام حفر خندق در سال پنجم هجرت آن ها را میخواندند.

وَيُروى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ مِنْ ثُرَابِ الْخَنْدَقِ حَتَّى وَارَى التُّرَابَ جِلْدَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَرْتَجِزُ بِشِعْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ:

۱- اللَّهُمَّ لَوْ لَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

۲- فَأَنْزَلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَكَبَّتِ الْأَقْدَامُ إِنْ لَا قَيْنَا

۳- إِنْ أَوْلَاءٍ قَدْ بَقَوْا عَلَيْنَا وَإِنْ أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا (۲۸)

در بحر رجز

ترجمه:

روایت شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خاک خندق را

جایجای کرد بقدری که خاک و گرد و غبار شکم ایشان را پوشانیده بود. آن حضرت در

همان حال که خاک خندق را برمیداشت، اشعار عبدالله بن رواحه را می‌خواندند و صدای ایشان شنیده می‌شد.

ترجمه اشعار:

۱- خداوندا ! اگر نظر لطف تو نبود، ما هدایت نمی‌شدیم، صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم.

۲- خداوندا ! آرامش قلب به ما عنایت فرما و هنگام درگیری با دشمنان ما را ثابت قدم و استوار نگاه‌دار.

۳- همانا دشمنان به ما ظلم کردند ولی اگر آنان اقدام به ایجاد فتنه و آشوب می‌کنند، ما رفتار آنان را نمی‌پذیریم. {فعل ماضی در جمله شرطیه بصورت مضارع ترجمه میشود.}
مؤلف.

برخی از تاریخ‌نویسان نوشته‌اند، این اشعار از شاعر دیگری بوده و برخی دیگر نوشته‌اند که از سروده‌های عبدالله بن رواحه است.

ده - فعالیت عبدالله بن رواحه در حفر خندق و معجزه‌ی سفره‌ی خرما

در سال پنجم هجری عبدالله بن رواحه همراه با سایر مسلمانان مشغول حفر خندقی به دور شهر مدینه بود که دختر خواهر کوچولویش با مقداری خرما به سوی او

آمد. بعدها همان دختر داستان معجزه‌ی خرما را بدین گونه شرح داد: «گذرم به رسول خدا (ص) افتاد. او فرمود: دخترک! بیا؛ چه با خود آورده‌ای؟» گفتم: «ای رسول خدا! خرمایی است که مادرم برای چاشت پدرم بشیر بن سعد و خالویم عبدالله بن رواحه فرستاده است.» فرمود: «آنها به من بده.» پس خرما را در دو مشت رسول خدا ریختم اما مشت او را پر نکرد. سپس دستور داد تا سفره‌ای گسترده؛ خرماها را در آن ریخت و دانه‌های خرما روی سفره پراکنده شد؛ آنگاه او به کسی که در خدمت وی بود فرمود: «فریاد کن تا کارگران خندق برای چاشت فراهم گردند.» اهل خندق بر سر سفره فراهم آمدند و هر چه از خرماها می‌خوردند، فزونی‌تر می‌شد تا آن که همه سیر شدند در حالیکه خرما از کناره‌های سفره همچنان بیرون می‌ریخت.» (۲۹)

یازده - عبدالله بن رواحه عضو گروه تحقیق با یهودیان بنی قریظه

یکی از طایفه‌های بزرگ یهودیان در مدینه بنی قریظه بود که با حضرت رسول اکرم (ص) عهد و پیمان داشتند، در مراسم عبادی و فعالیت‌های اقتصادی آزاد بوده، علیه مسلمانان توطئه نمی‌چینید. در سال پنجم هجری هنگامی که ابوسفیان با لشکر جرّاری به مدینه حمله کرد، بنی قریظه فرصت را غنیمت شمرده و چنین پنداشتند که مسلمانان در این جنگ شکست خواهند خورد. به همین دلیل عهد و پیمان خود را شکسته و بصورت ستون پنجم با کافران مهاجم همکاری کردند. حضرت رسول اکرم (ص) گروهی از

مسلمانان را برای اتمام حجت بسوی آن یهودیان رهسپار کرد تا درباره پیمان شکنی‌شان تحقیق نمایند. یکی از اعضای گروه تحقیق عبدالله بن رواحه بود. (۳۰) فرستادگان رسول خدا جستجو را ادامه دادند تا اینکه معلوم شد عهد شکنی بنی قریظه از آنچه شنیده بودند هم بیشتر بوده تا جایی که می‌گفتند: «رسول خدا کیست؟ ما را با وی نه پیمانی هست و نه قراردادی!» نیز نسبت به رسول خدا سخنان ناروا می‌گفتند. حتی کار به دشنام و ناسزاگویی رسید. (۳۱)

بعد از برگشتن عبدالله بن رواحه با گروه تحقیق، حضرت رسول اکرم فرمودند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». (۳۲) ما خدا را داریم و او بهترین مدافع ما است. و همان طور که ایشان پیش‌بینی کردند، بعد از شکست ابوسفیان آن یهودیان اعدام شدند.

دوازده: عبدالله بن رواحه در مقدمات جنگ خیبر به فرماندهی رسید و افراد او بیست و نه یهودی را هلاک کردند.

یعقوبی و ابن اسحاق دو تاریخ‌نویس معروف نوشته‌اند: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عبدالله بن رواحه را دو بار به فرماندهی سرریه‌ای به خیبر فرستاد.» (۳۳) یکی از فرماندهان یهودیان خیبر با قبایل غطفان بود و با راه افتادن میان قبایل عرب آنان را برای جنگ با رسول خدا تحریک می‌ساخت. چون رسول خدا از کار وی باخبر شد، در

ماه رمضان سال ششم هجری عبدالله بن رواحه را با سه نفر برای تحقیق حال به آنجا فرستاد. عبدالله بن رواحه پس از تحقیق و بررسی کامل به مدینه بازگشت و نتیجه تحقیقات خود را گزارش کرد. (۳۴)

پس از اینکه حضرت رسول اکرم (ص) از خبائثهای رهبر یهودیان خیبر و تماسهای او با قبایل عرب غطفان برای حمله به مسلمانان اطلاع یافت، مردم را برای دفع او فراخواند. سی نفر برای این کار داوطلب شدند و حضرت پیغمبر (ص) عبدالله بن رواحه را بر آنان امارت داد. (۳۵)

آن سی نفر مسلمان با سی نفر یهودی به فرماندهی «یُسَیر» برخورد کردند. آنگاه قرار شد مسلمانان و یهودیان به مدینه برگردند و درگیری صورت نگیرد. در بین راه فرمانده یهودیان خیانت و به یکی از مسلمانان حمله کرد. به نوشته کتاب «تاریخ پیامبر اسلام»: مسلمانان در پاسخ به آن حمله «بر یهودیان حمله بردند و همه را جز يك نفر که گریخت کشتند و کسی از مسلمانان کشته نشد. سپس با عبدالله بن رواحه نزد رسول خدا باز آمدند و پیش آمد را گزارش دادند. رسول خدا فرمودند:

«خدا است که شما را از دست ستمکاران نجات بخشد.»

رسول خدا زخم سر یکی از مسلمانان به نام عبدالله بن انیس را که از ناحیه سر زخمی شده بود، با آب دهان خود مداوا کرد آنگاه زخم بی آنکه چسك كند و او را آزار دهد بهبود یافت.

سیزده - مأموریت عبدالله بن رواحه برای برآورده کردن محصول خیبر

بعد از آن پیروزی بزرگ در خیبر که با حمله حضرت علی (ع) بدست آمد و رسول اکرم (ص) در آن جنگ حضرت علی (ع) را کرار نامید، حضرت پیغمبر (ص) به عبدالله بن رواحه مأموریت داد تا محصول خیبر را برآورده کند. {و این در حالی بود که یهودیان عدالت وی را می ستودند.} (۳۶)

نقش سیاسی عبدالله بن رواحه علیه یهودیان بنی قریظه و خیبر و جانشینی او از طرف حضرت پیغمبر (ص) در شهر مدینه مقام عظیم و بینش سیاسی دقیق و صحیح او را می رساند.

چهارده - مهار شتر حضرت رسول اکرم (ص) بدست عبدالله بن رواحه بود.

عبدالله بن رواحه که مورد اعتماد حضرت رسول اکرم (ص) بود، مقام ویژه ای داشت؛ او {از نقبا و اصحاب بدر، احد، خندق و دیگر مَشاهد رسول خدا (ص) و شهدای جنگ موته بود.} (۳۷) او در ردیف دوازده نقیب انصار بود. نقیب: کبیر الْقَوْمِ الْمَغْنَى بِشُؤْنِهِمْ (۳۸):

بزرگ قوم که مسؤولیت تأمین نیازهای آنان بمعده او می باشد.

عشق عبدالله بن رواحه به حضرت رسول اکرم (ص) او را وادار ساخت در سال هفتم هجرت هنگامی که حضرت پیغمبر (ص) - یکسال قبل از فتح مکه - برای حج عمره به مکه می‌رفتند، مهار شتر آن حضرت را بدست بگیرد. حضرت رسول اکرم (ص) دراین باره فرمودند: «خدا رحمت کند کسی را که امروز نیرومندی خویش را به آنان نشان دهد».

پانزده- مقدمات سیاسی جنگ موته که عبدالله بن رواحه در آن شهید شد.

جغرافیای سیاسی دولتهای خارج از جزیره العرب در سالهای اول هجرت شامل: مصر، شام، حبشه و ایران بود و اما جغرافیای سیاسی داخل شبه جزیره العرب شامل: یامه در وسط حجاز، ین در جنوب و بحرین در شرق حجاز بود. حضرت رسول اکرم (ص) در سال ششم هجری تصمیم گرفتند، برای پادشاهان و حاکمان این دولتها نامه‌هایی بنویسند و آنان را به اسلام دعوت کنند.

{به عرض رسول خدا رسید که پادشاهان نامه‌های مهر نشده را نمی‌خوانند. پس فرمود تا انگشتی که نگین آن هم از نقره بود ساخته شد و روی نگین آن در سه سطر جمله‌ی محمد رسول الله را نقش کردند بطوری که کلمه الله در بالا و کلمه رسول در وسط و کلمه محمد

در سطر پایین قرار بگیرد و از پایین به بالا خوانده شود.} (۳۹) الله

رسول

محمد

{آنگاه نامه‌های پادشاهان عربستان و کشورهای مجاور را با آن مهر کردند. برخی از آنان مانند «نجاشی» پادشاه حبشه «باذان»، نماینده ایران در یمن و «منذر بن سلوی» حاکم بحرین مسلمان شدند. اما «خسرو» پادشاه ساسانی موضعی کاملاً مخالف داشت و بدترین عکس‌العمل را نشان داد. او نامه‌ی حضرت پیغمبر (ص) را پاره کرد! خداوند متعال نیز انتقام این توهین را از او گرفت و فرزندش شیرویه او را کشت. { (۴۰)

از سوی دیگر «مقوقس» پادشاه مصر و «قیصر» پادشاه روم به اسلام متمایل شدند. {قیصر نامه‌ای برای رسول خدا فرستاد که ترجمه‌اش چنین است: نامه‌ای است برای احمد رسول خدا؛ همان کس که عیسی بدو بشارت داده است. از قیصر شاه روم؛ هم نامه و هم فرستاده‌ات نزد من رسید و به راستی گواهی می‌دهم که خدا تو را به رسالت فرستاده است، نام و ذکر تو را در انجیل که به دست ما است می‌بینم. عیسی بن مریم ما را به رسیدن تو بشارت داده است. من هم ملت روم را دعوت کردم تا به تو ایمان آورند و مسلمان شوند اما زیر بار نرفتند و اسلام نیاوردند. در حالی که اگر فرمان مرا برده بودند برای ایشان بهتر بود؛ اکنون دوست دارم و آرزو می‌کنم که نزد تو خدمتگزار می‌بودم و پاهای تو را می‌شستم. { (۴۱)

اسقف روم {به رسالت خاتم انبیا شهادت داد، جامه سپید پوشید، رهسپار کلیسا شد و به یگانگی خدا و پیامبری محمد (ص) گواهی داد و مردم روم را به اسلام دعوت کرد اما در

همانجا در گیر و دار غوغای عوام به شهادت رسید. قیصر نیز بیش از پیش از رومیان بیمناک شد و از قبول اسلام معذرت خواست. { (۴۲)

سپس مردم روم قیصر را وادار کردند که به مسلمانان حمله کنند و جنگ مؤنه را بوجود آورند! در این جنگ بود که عبدالله بن رواحه شهید شد.

پژوهشگر معاصر مرحوم دکتر آیتی استاد دانشگاه تهران در کتاب تحقیقی «تاریخ پیامبر اسلام (ص)» پیرامون نامه‌های حضرت رسول اکرم (ص) به پادشاهان آن دوران و کشته شدن يك تن از نمایندگان ایشان که منجر به شعله‌ور شدن جنگ مؤنه و شهادت عبدالله بن رواحه شد چنین نوشته است:

«با انعقاد قرارداد صلح دهساله‌ی حدیبیه تا حدی مسلمانان مدینه از تجاوز و تعرض راهزنان و رهگذران قریش که از راه وادی القری به شام و نواحی شمال عربستان رفت و آمد می‌کردند آسوده خاطر شدند و رسول خدا فرصتی بدست آورد تا پادشاهان و زمامداران عربستان و کشورهای مجاور آن را به سوی اسلام دعوت کرده، از اصحاب خود کسانی را به سفارت نزد آنان فرستد.» رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «حارث بن عمیر ازدی» از طایفه بنی لهب را با نامه‌ای نزد پادشاه بصری در شام فرستاد. چون حارث به سرزمین مؤنه رسید، «شر حبیل بن عمرو غسانی» که از مزدوران روم و سخت مخالف اسلام بود، سر راه بر وی گرفت و او را کشت؛ جز او از سفیران رسول خدا کسی کشته نشده است. کشته شدن

حارث سخت بر رسول خدا دشوار آمد. پس مردم را به جهاد فرا خواند. آنگاه در «جرف» اردو زدند و سه هزار مرد به فرماندهی عبدالله بن رواحه فراهم گشت.

شانزده - عبدالله بن رواحه در آغاز حرکت از مدینه شهادت خود را با اشعاری که سرود پیش‌بینی نمود.

«ازدی» غایبده حضرت رسول اکرم (ص) در سرزمین مؤته در شام به (جرم) مسلمان بودن بدست «شر حیل غسانی» که از کفار طایفه غسان بود به شهادت رسید. مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می‌نویسد: «طایفه غسان بر اعراب ساکن شام غلبه یافت و در میان بزرگان آن طایفه را به پادشاهی اعراب منصوب کردند.» (۴۳)

حضرت رسول اکرم (ص) سه هزار مسلمان را برای جنگ با طایفه غسان و رومیان که از آنان حمایت می‌کردند به سرزمین مؤته فرستاد. فرماندهان این سه هزار سرباز مسلمان به ترتیب عبارت بودند از: «زید بن حارثه» که در منزل حضرت رسول اکرم (ص) پرورش یافت، «جعفر طیار» برادر حضرت علی (ع) و «عبدالله بن رواحه» شاعر متعهد. (رسول خدا - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ - تا تَنْبِیُّ الْوَدَاعِ) اصحاب سربیه را مشایعت فرمود سپس در آنجا ایستاد و با آنان خدا حافظی کرد و به روایت «مقریزی»:

«هم‌چنان که اصحاب سرب پیرامون وی ایستاده بودند، خطبه خواند؛ آنان را به رعایت تقوی و نیکی درباره‌ی مسلمانان سفارش فرمود و از غدر و مکر، کشتن کودکان، دیرنشینان، کشیشها، زنان و پیران فرتوت و از میان بردن و کندن درختان و ویران ساختن خانه‌ها برحذر داشت.

عبدالله بن رواحه گفت: «ای رسول خدا! مرا دستوری فرمای تا آن را حفظ کنم و به کار بندم.» حضرت پیغمبر (ص) فرمود: «به سرزمینی می‌رسی که سجده خداوند در آن سرزمین کم است؛ پس بسیار سجده کن.» عبدالله بن رواحه گفت: «بیشتر فرمای.» فرمود: «خدا را یاد کن که یاد خدا در راه رسیدن به مطلوب یاور تو است.»

عبدالله بن رواحه به راه افتاد اما بار دیگر باز آمد و گفت: «ای رسول خدا! خدا فرد است و فرد را دوست می‌دارد.» {یعنی: نصیحتی دیگر بر آن دو نصیحت که فرمودی بیفزای.} رسول خدا فرمود: «ای پسر رواحه! از هر کاری که عاجز ماندی از این کار عاجز مشو که اگر ده کار بد می‌کنی، يك کار نيك هم انجام دهی.» عبدالله بن رواحه گفت: «دیگر پس از این سخن که فرمودی از تو چیزی نخواهم پرسید.» (۴۴)

به روایت «ابن أنیر»: «هنگامیکه حضرت رسول اکرم (ص) بسا عبدالله بن رواحه وداع کرد، اشک عبدالله جاری شد؛ مردم از او پرسیدند که چرا گریه می‌کنی؟ عبدالله گفت: «من برای دنیا گریه نمی‌کنم ولی از رسول خدا شنیدم که این آیه را می‌خواند: «وَأَنْ مِنْكُمْ إِلَّا

واردها كانَ على ربك حَتْمًا مَقْضِيًّا» (۴۵) یعنی هر يك از شما به دوزخ وارد میشود، این همکم خدا است که اجرا می‌گردد. «عبدالله بن رواحه افزود: «من غمی دایم که بعد از مرگ چه به سرم می‌آید؟» مسلمانان به او گفتند: «خداوند به همراه شما و شما را سالم به ما برگرداند.» (۴۶)

عبدالله فی البدهه اشعاری سرود و شهادت خود را چنین پیش‌بینی کرد:

- ۱- لِكِنِّي أَسْأَلُ الرَّحْمَنَ مَغْفِرَةً وَ ضَرْبَةً ذَاتَ فَرْغٍ تَقْذِفُ الزُّبْدَا
- ۲- او طعنه بِيَسْدِي حَرَّانٍ مُّجَهِّزَةً بِحَرْبَةٍ تَنْفُذُ الْإِحْشَاءَ وَالْكَبْدَا
- ۳- حَتَّى يَقُولُوا إِذَا مَرُّوا عَلَى جَدَّتِي أَرَشَدَكَ اللَّهُ مِنْ غَازٍ وَقَدْ رَشَدْنَا (۴۷)

ترجمه:

- ۱- ولی من از خدای رحمان طلب آمرزش میکنم و برای رسیدن به شهادت ضربه‌ای از دشمن می‌خواهم که خونم بعد از آن با جوشش از بدنم خارج شود.
- ۲- اگر آن ضربه با شمشیر به بدنم وارد نشد، برای رسیدن به شهادت ضربه‌ای با نیزه می‌خواهم که از دست يك جنگجوی آتشین به درون بدن و کبدم وارد شود.
- ۳- تا مردمی که قبر مرا می‌بینند بگویند: «خداوند بعنوان يك مجاهد فی سبیل الله چه توفیق عظیمی به تو عنایت کرد؛ مجاهدی که در صراط هدایت گام برداشته است.

هفده - چگونگی شهادت این شاعر دلاور

عبدالله بن رواحه در تمام سالهای هجرت از سال اول تا سال هشتم که در جنگ مؤتبه به شرف شهادت نایل شد، فعالیتهای بزرگی انجام داد.

فعالتهای هشت ساله این شاعر شهید به شرح زیر است:

۱- {كَانَ يُعَدُّ مِنْ شُعَرَاءِ النَّبِيِّ (ص)} { (۴۸) یعنی از شاعران حضرت پیغمبر (ص) }

به شمار می‌رفته.

۲- در سال دوم در جنگ بدر شرکت داشت.

۳- در سال سوم در جنگ احد شرکت کرد.

۴- در سال چهارم {در طول مدتی که حضرت رسول اکرم (ص) خارج از مدینه

بودند، جانشین ایشان بود.} { (۴۹) }

۵- در سال پنجم در جنگ خندق شرکت یافت.

۶- در سال ششم {به دستور حضرت رسول (ص) فرماندهی نخستین حمله به

یهودیان خیبر را بهعهده گرفت.} { (۵۰) }

۷- در سال هفتم {به دستور حضرت رسول اکرم (ص) برآوردن محصول خیبر به

ایشان واگذار شد.} { (۵۱) }

۸- در سال هشتم به دستور حضرت پیغمبر (ص) بعد از شهادت زید بن حارثه و

جعفر طیار (ع) فرماندهی لشکر اسلام در جنگ مؤته به عهده او گذاشته شد که در همین

جنگ به فیض شهادت نایل گردید. جریان شهادت او به شرح زیر است:

در سال هشتم هجری سه هزار جنگجوی مسلمان به منطقه‌ای موسوم به «معان» که

اکنون یکی از استانهای اردن است و مرکز آن نیز با همین نام از شهرهای مهم اردن بشمار

میرود، رسیدند و اطلاع یافتند که پادشاه روم با صدهزار سرباز نظامی و صدهزار تن از

اعراب مزدور در حال حرکت بسوی مسلمانان است. مسلمانان تصمیم گرفتند ماجرای

حرکت رومیان با دویست هزار جنگجو را برای حضرت رسول اکرم (ص) بنویسند و از

ایشان کسب تکلیف کنند. عبدالله بن رواحه آنان را به جنگ تشویق کرد و گفت: «شما برای

شهادت به اینجا آمده‌اید. {ما بر مبنای تعداد افراد و نیروی زیاد دشمنان با آنان نمی‌جنگیم؛ ما

تنها با تکیه بر نیروی ایمان با آنان می‌جنگیم. حمله کنید تا به یکی از این دو هدف مقدس

دست یابید: پیروزی یا شهادت.} مسلمانان گفتند: «بخدا قسم که او راست می‌گوید و به

سوی دشمن حرکت کردند. {۵۲} «زید بن ارقم» از صحابه‌ی سرشناس حضرت پیغمبر (ص)

در آن زمان یتیمی بود که عبدالله بن رواحه او را تربیت نمود. هنگامی که عبدالله به جنگ

مؤته رفت، زید یتیم کودک کم سن و سالی بود که عبدالله او را با خود بر روی شتر سوار کرده

بود و خطاب به شتر اشعاری می‌خواند. از جمله این دو بیت:

۱- اِذَا اُدِّيْتَنِي وَحَمَلْتَ رَحْلِي

مَسِيرَهٗ اَرْبَعٍ بَعْدَ الْحَسَاءِ

۲- فَشَأْنُكَ فَاَنْعِمِي فَخَلَاكِ ذَمٌّ

وَلَا اَرْجِعْ اِلٰى اَهْلِيْ وَرَآئِيْ (۵۳)

در بحر وافر

ترجمه:

۱- ای شتر! اگر من و بارم را بعد از این حرکت طولانی به مدت چهار شب، از

این زمین که زیر آن آب وجود دارد به مقصد رسانیدی، یا بعد از خوردن غذا به مدت

چهار شب مرا به مقصد بردی،

۲- {اگر به شهادت رسیدم،} تو آزادی و هر کجا که میخواهی برو؛ هیچ

ملامت و نكوهشی بر تو نیست. من هم به خانواده‌ام که - در مدینه - پشت سر من

هستند برنگردم.

«زین بن ارقم» یتیم با شنیدن این اشعار از عبدالله بن رواحه که تصمیم او را مبنی بر

برنگشتن به مدینه روشن میکرد، گریست. عبدالله بن رواحه با تازیانه‌ای که در دست داشت و

شتر را با آن میراند، {او را آهسته زد و گفت: «به توجه؟ ای بچه کوچک! خداوند شهادت را

به من عطا میکند؛ تو هم راحت وسط رحل شتر می‌نشینی و برمی‌گردی.» سپس حرکت

کردند. { (۵۴)

مسلمانان با رومیان رو در رو شدند و حمله آغاز گشت. {آنان با رومیان سخت جنگیدند؛ زید بن حارثه نیز که پرچم رسول اکرم را در دست گرفته بود و با رومیان می‌جنگید، هر دم نیزه‌های آنان در بدنش فرو میرفت و خون از زخمهایش جاری میشد تا به شهادت رسید.} (۵۵)

{ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَاتَلَ بِهَا وَهُوَ يَقُولُ:

۱- يَا حَبَّذَا الْجَنَّةُ وَأَقْتِرَائِهَا طَبِيبَةٌ وَبَارِدٌ شَرَائِهَا

۲- وَالرُّومُ رَوْمٌ قَدْ دَنَا عَذَابُهَا عَلَى إِذْ لَاقَيْتُهَا ضِرَائِهَا} (۵۶)

ترجمه:

سپس جعفر ابن ابی طالب پرچم را بدست گرفت و در حالیکه با آن حمله می‌کرد، این شعر را خواند:

۱- چه قدر بهشت خوب است و ساعت رفتن به آن چه زیباست! آن بهشت با آن نسیم عطر آگین و آب خنک و گوارای آن.

۲- و رومیان همان رومیانی هستند که ساعت عذاب آنان بسیار نزدیک است. وظیفه من آن است که هنگام درگیری با آنان، آنان را بگویم.

سپس جعفر از اسب خود پیاده شد و به نبرد با رومیان ادامه داد. (نوشته‌اند که جعفر علیه السلام پرچم را به دست راست خویش گرفته بود و چون دست راست وی از بدن جدا

شد، پرچم را بدست چپ گرفت. آنگاه که دست چپ خود را هم از دست داد، پرچم را با دو بازوی خود نگاه داشت و همچنان در کار جهاد استوار بود تا به شهادت رسید و خدا وی را به جای دو دستی که در راه او داد، دو بال عنایت فرمود تا در هر جای بهشت که بخواهد پرواز کند. «ابن هشام» گوید: {جعفر در سی و سه سالگی به شهادت رسید و به قولی یکی از رومیان او را به دو نیم کرد.} (۵۷) رضوانُ الله علیه.

بعد از شهادت جعفر در پیکر او بیش از هشتاد زخم شمشیر، نیزه و تیر دیده شد. بعد از اینکه جعفر به شهادت رسید، عبدالله بن رواحه پرچم را بدست گرفت و به دشمن حمله ور شد.} (۵۸)

سپس به خود چنین گفت:

{أَقْسَمْتُ يَا نَفْسُ لَتُنْزِلَنَّهُ طَائِعَةً أَوْ لَا، لَتُكْرِهِنَّ} (۵۹)

در بحر رجز

ترجمه:

ای جان من! من قسم خوردم که وارد میدان جنگ شوی. چه مطیعانه، چه با اکراه، وارد میدان جنگ شو!

سپس این شعر را خواند:

۱- یا نَفْسُ إِنْ لَمْ تُقَاتِلِي تَمُوتِي هَذَا حِمَامُ الْمَوْتِ قَدْ صَلَّيْتَ

۲- وَمَا تَمْنَيْتَ فَقَدْ أُعْطِيتَ اِنْ تَفَعَّلِيْ فَعَلَهُمَا هُدَيْتَ (۶۰)

در بحر رجز

ترجمه:

۱- ای نفس عبدالله! اگر کشته نمی شوی بالاخره می میری. این آتش جنگ است که تو حرارت آنرا حس می کنی.

۲- ای نفس عبدالله! آنچه خواسته بودی - که شهادت است - به آن رسیدی. اگر مانند - زید و جعفر - عمل کنی، به هدایت و رستگاری می رسی.

عبدالله از اسب پیاده شد در حالیکه میان او و رومیان فاصله ای بود. {در این موقع پسر عموی او کمی گوشت برای وی آورد و گفت: «در این روزها گرفتاریهای بسیار داشته ای؛ با خوردن این گوشت بر نیرومندی خویش بیفزای.» عبدالله گوشت را برداشت و لقمه ای از آن برگرفت. ولی وقتی صدای زد و خورد را در گوشه ای از میدان جنگ شنید، خود را مخاطب ساخت و گفت: «هنوز تو در پی دنیایی؟» سپس گوشت را - از دهان - انداخت و شمشیر خود را برگرفت و پیش تاخت تا به شهادت رسید. { (۶۱) سلام الله علیه.

هیجده - ارزیابی عبدالله بن رواحه و خالد بن ولید در جنگ مؤته

عبدالله بن رواحه در حالیکه پسر عمویش خود را به میدان نبرد رسانید و برای او قطعه ای گوشت آورد تا جان بگیرد سپس به رومیان حمله کند، فرصتی برای خوردن آن

گوشت نیافت و به دشمنان حمله کرد. او حمله خود را با خواندن اشعاری ویژه عشق به شهادت شروع نمود و به نفس خود چنین گفت: «وَمَا تَمَيَّيْتُ فَقَدْ أُعْطِيتِ» (۶۲) و آنچه خواسته بودی به آن رسیدی. که منظور همان رسیدن به فیض عظیم شهادت بود. او بعد از سالها انتظار، به آرزوی دیرینه خود رسید. بعد از شهادت عبدالله، «خالد بن ولید» که ۸۰ سال پیشتر مسلمان شده بود پیشقدم شد و فرماندهی سه هزار مسلمان را به عهده گرفت. در تاریخ آمده است، خود مسلمانان او را به فرماندهی انتخاب کردند. { ولی خالد مانند زید، جعفر و ابن رواحه عمل نکرد بلکه راه فرار را در پیش گرفت و تمام مسلمانان را وادار به فرار کرد. در حالیکه در جنگ اُحُد زمانی که کافر بود از خود شجاعت نشان داد و سخت به مسلمانان حمله نمود. «ابن اثیر» که از تاریخ‌نویسان برادران تسنن است می نویسد: «خالد در جنگ اُحُد از پشت به مسلمانان تیرانداز که بالای کوه بودند حمله کرد و آنان را به شهادت رساند». بعد از آن، فاجعه‌ی اُحُد بوجود آمد.

خالد بعد از اینکه مسلمان شد، هیچ گونه شجاعت و تهوری بویژه در جنگ مؤثّر از خود نشان نداد. در این جنگ مسلمانان جنگجو توانسته بودند یکی از فرماندهان روم را بکشند. البته قبل از اینکه خالد فرمانده آنان شود! چون بعد از اینکه خالد فرمانده شد، دستور فرار را صادر کرد!

{مسلمانان، قبل از فرماندهی خالد تنها هفده شهید داشتند.} (۶۳) یعنی از سه هزار مسلمان تنها هفده نفر وارد میدان جنگ شدند و خالد به دو هزار و نه صد و هشتاد و سه مسلمان دیگر دستور فرار داد.

برای ما روشن نیست که چگونه خالد در حالیکه سابقه بسیار زشتی داشت فرمانده شد و به چه علت او را به فرماندهی انتخاب کردند؟ هر چند اسلام سوء سابقه‌ی مسلمانان جدید را نادیده می‌گرفت ولی انتخاب يك تازه مسلمان بعنوان فرمانده با آن سابقه بسیار بد چگونه توجیه می‌شود؟!!

او در جنگ اُحُد از پشت به مسلمانان خنجر زده بود و حمله او از پشت موجب شهید شدن «حمزه» رضوانُ الله علیه، زخمی شدن حضرت رسول اکرم (ص) و شهادت دهها تن از دیگر مسلمانان گردید. نکته دیگر اینکه خالد تنها دو سال قبل از جنگ مؤتِه یعنی در سال ششم هجری مسلمان شده بود!

شخصی که سابقه اسلامی بودن او این قدر کم بود چگونه به آن پست مهم و حساس دست یافت که هم برای خود و هم برای مسلمانان عار و ننگ فرار را در تاریخ ثبت کرد؟! «ابن اثیر» در کتاب «کامل» روایتی درباره خالد نوشته است که بر خلاف عقل و منطق است. او درباره فرار خالد و اقدام او در وادار کردن مسلمانان به فرار نوشته است، حضرت رسول اکرم (ص) در مدینه بوسیله علم غیب برای مسلمانان، از فرار خالد و

مسلمانان سخن گفت و این جمله را فرمود: «شمشیری از شمشیرهای خدا که خالد بن ولید است، پرچم را بدست گرفت و با مردم برگشت و از آن روز خالد سیف الله نامیده شد.» (۶۴)

این روایت به چند دلیل خلاف عقل و منطق است و جعلی می‌باشد:

۱- دادن لقب «شمشیر خدا» به کسی که فرار میکند، خلاف مفهوم کلمه شمشیر است. بدیهی است که شمشیر حالت برندگی و کوبیدن دارد نه به غلاف رفتن و فرار کردن!

در جنگ اُحُد حضرت علی (ع) و ذوالفقار ایشان از طرف خداوند مورد ستایش عظیم قرار گرفت چون حضرت علی (ع) هم در بدر، هم در اُحُد و هم در جنگهای خندق، خیبر و حنین (بعد از اُحُد) با ایثار و شجاعتی بی‌نظیر ایستادگی کرد و پی‌درپی علیه کفار حمله می‌برد و بنا بر نوشته «ابن اثیر» در کتاب «کامل» هنگامی که جبرائیل (ع) در برابر حضرت رسول اکرم (ص) شجاعت و ایثار حضرت علی (ع) را ستود، حضرت پیغمبر (ص) فرمود: «علی از من و من از علی هستم.» جبرائیل گفت: «من هم از شما هستم.» که صدایی شنیدند که می‌گفت: «شمشیری غیر از ذوالفقار و جوافردی غیر از علی نیست.» (۶۵)

اگر حضرت علی (ع) - با فرض محال - در جنگ اُحُد یا در بقیه جنگها فرار می‌کرد، مستحق این ستایش نمی‌شد و چون خالد بن ولید بعد از شهادت سه فرمانده و چهارده جنگجوی مسلمان فرار کرد، مستحق ستایش و دریافت لقب سیف الله نمی‌باشد و این روایت جعلی است.

۲- اگر واقعا رسول خدا (ص) به كمك علم غیب در برابر مسلمانان مدینه از خالد فراری تحت عنوان شمشیر خدا یاد کرده و از فرار او ستایش نموده چرا همان مسلمانان بعد از برگشتن خالد و بقیه فراریان به آن شهر شدیداً به آنها توهین کردند؟ ابن الاثیر خود در کتاب «کامل» می‌نویسد: «مردم بروی فراریانی - که به مدینه برمی‌گشتند - خاك می‌ریختند و به آنان می‌گفتند، فراریان.» (۶۶)

{نوشته‌اند «ام سلمه» به همسر شخصی به نام «سلمه» گفت: «چرا سلمه در نماز جماعت با رسول خدا و مسلمانان حاضر نمی‌شود؟ پاسخ داد: «به خدا قسم نمی‌تواند از خانه بیرون آید. چه هر گاه که بیرون می‌آید، مدام بر سر وی فریاد می‌زنند، ای گریختگان! از جهاد در راه خدا گریختید. ناچار در خانه نشسته است و بیرون نمی‌آید.»} (۶۷)

باز هم برخی از تاریخ‌نویسان نوشته‌اند، حضرت رسول اکرم (ص) هنگامی که دید مردم مدینه بر روی فراریان جنگ مؤته خاك میریزند و به آنان گریختگان می‌گویند، فرمود:

«اینان گریختگان نیستند بلکه اگر خدا بخواهد حمله کنندگانند.» (۶۸) آیا ممکن است حضرت

پیغمبر (ص) واقع بین نباشد و درباره گریختگان بگوید اینان گریختگان نیستند؟

قسمت دوم جمله‌ی منسوب به حضرت پیغمبر (ص): «اگر خدا بخواهد حمله

کنندگانند.» با بررسی جنگهای مهم بعد از جنگ مؤته می‌بینیم در جنگ «حُنین» که يك سال

بعد از جنگ مؤته روی داد و جان شریف حضرت پیغمبر (ص) در معرض خطر جدی قرار

گرفت، این گریختگان و در رأس آنها خالد هیچ نقشی از خود نشان ندادند. کسی که در

جنگ حنین از حضرت رسول (ص) دفاع کرد، حضرت علی (ع) و چند مرد و زن مسلمان

بودند که نام خالد در میان آنان دیده نمی‌شود. بنابراین جمله‌ی اگر خدا بخواهد حمله

کنندگانند، جعلی است. محال است حضرت پیغمبر (ص) جمله‌ای بگوید که در عمل و واقعیت

خلاف فرمایش ایشان باشد. ضمناً خالد در جنگ حُنین فرار کرد و زنی را کشت و پیغمبر

را ناراحت ساخت.

۳- اگر خالد مسلمانان را به همان راهی که زید، جعفر و ابن رواحه رفتند می‌برد

چه می‌شد؟ آیا رومیان با ایمان می‌جنگیدند؟ مگر فرمانده عربهای مزدور رومیان بدست

مسلمانان که تعدادشان کم بود کشته نشد؟ و از این مهمتر آیا خداوند متعال در سوره‌ی

شریفه بقره نفرموده: «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؟» چه

بسا گروه کوچکی که - با صبر- و با نظر لطف خدا گروه بزرگی را مغلوب کرده‌اند و

خداوند یاور صابران است. آیا مسلمانان در دیگر جنگها بوسیله زیاد بودن افراد پیروز شدند یا به واسطه ایمان و صبر و ایثار؟ و بالاخره اگر خالد راه زید، جعفر و ابن رواحه را پیش می‌گرفت و فرضاً به شهادت می‌رسید، بهتر نبود تا با مشتهای پر از خاك مردم مدینه مواجه شود؟!

در تاریخ معاصر می‌بینیم که مسلمانان انقلابی در برابر آمریکا و اسرائیل خبیث ایستاده‌اند. آیا برای مسلمانان امروز راه زید، جعفر و ابن حارثه بهتر است یا راه خالد؟ متأسفانه عرفات و کشورهای عربی روش خالد در جنگ مؤنه را الگوی خود قرار دادند و در برابر اسرائیل ابتدا فرار و سپس سجده کردند. در نتیجه به این روز سیاه و سرنوشت ننگ آلوده دچار شدند. تاریخ داستان نیست؛ پند و عبرت است.

۴- در سال هشتم هجری خالد که طبق روایت ابن اثیر حضرت پیغمبر (ص) به او لقب سیف الله داد، جنایت بزرگی مرتکب گردید. (۶۹)

جنایت هولناك خالد به شرح زیر است:

پس از اینکه خالد به مسلمانان دستور فرار از جنگ و بازگشت به مدینه داد، خود با شخصی موسوم به «ابن حُذافه» به طایفه‌ی «جُذَیْمَه» حمله کردند. این طایفه در دوران جاهلیت پدر ابن حذافه و عموی خالد را کشته بود. خالد به بهانه دعوت کردن آنان به اسلام به کمک تعدادی از مسلمانان فراری به آنان حمله کرد و دستور داد دستهای مردان آن

طایفه را ببندند سپس تعدادی از آنان را کشت. یکی از مسلمانان به نام عبدالرحمن بن عوف خطاب به او گفت: «عَمَلْتُ بِأَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فِي الْإِسْلَامِ.» (۷۰) تو در اسلام طبق سنتهای جاهلی عمل کردی.

هنگامی که حضرت رسول اکرم (ص) از جنایت هولناک خالد اطلاع یافت، سخت ناراحت شد و دو دست مبارک خود را بالا برد و این دعا را خواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَّا صَنَعَ خَالِدٍ.» (۷۱) خداوند! من از کار خالد بیزارم و به تو پناه می‌برم.

سپس حضرت پیغمبر (ص) حضرت علی (ع) را به سوی طایفه‌ی بنی جَذَنَیْه فرستاد و دیه کشته‌ها را پرداخته، تمام زیانها را جبران کرد. آنگاه قدری پول نزد حضرت علی (ع) اضافه ماند که آن حضرت پولهای باقیمانده را نیز به آنان بخشید. {سپس به سوی حضرت پیغمبر (ص) برگشت و ماجرای بخشیدن بقیه پولها را به ایشان اطلاع داد. حضرت پیغمبر (ص) فرمود: «طبق حقیقت و واقع عمل کردی، آفرین بر تو!» (۷۲) حال جای تأمل است که آیا امکان دارد حضرت رسول اکرم شخصی را سیف الله بخواند سپس در همان سال از کار همان شخص به خدا پناه ببرد و او را سخت نکوهش کند؟! قضاوت را بعهده خودتان می‌گذاریم.

۵- خالد بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) مرتکب جنایت ناموسی هولناکی شد. بدین ترتیب که خارج از مدینه مسلمانی به نام «مالك بن نویره قمی» را به اتهام

برگشتن از دین مقدس اسلام کشت و به همرس او تجاوز کرد. مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب «سفینه البحار» درباره مالک بن نویره به روایت «براء بن عازب» چنین نوشته است: گروهی از طایفه «بنی تمیم» در مدینه به خدمت حضرت پیغمبر (ص) شرفیاب شدند. مالک بن نویره تمیمی نیز که سمت ریاست آن گروه را بر عهده داشت، با ایشان بوده او خدمت حضرت رسول الله (ص) عرض کرد: «عَلَّمَنِي الْإِيمَانَ» (۷۳) ایمان را به من یاد بدهید. حضرت فرمود: «ایمان عبارت است از اجرای شهادتین بر زبان، نماز خواندن، روزه گرفتن، زکات دادن، حج کردن و داشتن ولایت جانشینم.» آنگاه با دست شریف خود به حضرت علی (ع) اشاره فرمود. سپس حضرت پیغمبر (ص) به مالک فرمود: «کسی را نکش؛ سرقت نکن؛ خیانت نکن؛ حق یتیم را نخور؛ شراب ننوش؛ حلال اسلام را حلال و حرام اسلام را حرام بدان و حق را به صاحب حق بده. چه انسان ضعیفی باشد چه قوی. بزرگ یا کوچک.» مالک بن نویره تمیمی از حضرت رسول اکرم تقاضا کرد که آن مطالب را برای او تکرار نماید. حضرت دوباره تمام مطالب را تکرار فرمودند سپس مالک در حال گفتن این جمله از مجلس خارج شد: «تَعَلَّمْتُ الْإِيمَانَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» (۷۴) به پروردگار کعبه قسم که من ایمان را فرا گرفتم. سپس حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْتَقِرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْتَقِرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ» (۷۵) هر کس دوست دارد به یکی از اهل بهشت نگاه کند به چهره این مرد بنگرد.

این اثر درباره زیبایی چهره مالك نوشته است: «كَانَ وَجْهُهُ فَلَقَهُ قَمَرٌ». چهره او مانند قرص ماه کامل بود. باز هم درباره سخاوت و مهمان نوازی او می‌نویسد: «او از اول شب تا بامداد آتشی نزدیک در خانه‌اش روشن می‌کرد مبادا مهمانی در تاریکی شب برسد و منزل او را نشناسد.» (۷۶)

این مؤمن اهل بهشت زیبا چهره‌ی مهمان‌نواز بعد از رحلت حضرت پیغمبر (ص) بدست خالد به شهادت رسید و خالد مُلقَّب به سیف الله !!! به همسر نجیب او تجاوز کرد. ماجرا از این قرار است:

بعد از رحلت حضرت پیغمبر (ص) طایفه بنی تمیم همراه با مالك بن نویره به مدینه آمدند. مالك درباره‌ی حضرت علی (ع) پرسید و چنین گفت: «وَصَّىٰ حضرت پیغمبر (ص) که خود پیغمبر (ص) به من دستور داد از او پیروی کنم، چکار کرد؟» (۷۷) در پاسخ به او گفتند: «ای اعرابی بادیه نشین! در رویدادها و مسایل تغییراتی بوجود آمده است.» (۷۸)، او گفت: «بخدا قسم که هیچ تغییری صورت نگرفته است بلکه خود شما به خدا و رسول خدا خیانت کرده‌اید.» (۷۹) سپس اعتراض کرد که چرا به جای حضرت علی (ع) شخص دیگری بر بالای منبر حضرت پیغمبر (ص) قرار گرفته است که این جمله بگوش او رسید:

«این اعرابی دهاتی را که ایستاده ادرار می‌کند از مسجد رسول خدا بیرون کنید.» (۸۰)

سپس شخصی به نام «قنفذ» همراه با خالد بن ولید به سوی او رفته، با نوك غلاف شمشیر به

گرددن او زدند و او را از مسجد بیرون کردند. مالک که مرد بسیار شجاعی بود، {وَكَانَ
فَارِسًا يُعَدُّ بِالْفِ فَارِس.} (۸۱) یعنی او جنگجویی بود که با هزار جنگجو برابری داشت،
برای رعایت حرمت مسجد حضرت پیغمبر (ص) به آرامی از مسجد بیرون رفت. سپس
خالد با گروهی از مسلمانان به بهانه از دین برگشتن مالک، به قبیله ایشان حمله کرد. مالک
بن نویره آماده جنگ شد ولی خالد با نیرنگ و فریب به او امان داد و بالاخره {بعد از اینکه
مالک اسلحه خود را کنار انداخت، خالد به او خیانت کرده، او را کشت و در همان شب به
همسر او تجاوز کرد.} (۸۲) سپس به مدینه برگشت و تظاهر کرد که از جنگ سختی
برگشته. {وَ قَدْ غَزَزَ فِي عَمَامَتِهِ أَسْنُهُمَا، فَفَاقَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَنَزَعَهَا وَ حَطَّهَا وَ قَالَ لَهُ: «قَتَلْتَ امْرَأَةً
مُسْلِمًا ثُمَّ نَزَوْتَ عَلَى امْرَأَتِهِ وَ اللَّهُ لَأَرْجُمَنَّكَ.»} (۸۳) یعنی خالد در عمامه‌اش تیرهایی فرو
برده بود سپس عمر - که از جنایت او خبردار شده بود - به سوی او رفت و تیرها را از
عمامه‌اش بیرون کشیده، آنها را شکست. آنگاه به او گفت: «تو يك مسلمان را کشتی سپس
به همسرش تجاوز کردی؛ به خدا قسم ترا سنگسار می‌کنم!» ولی عمر به قسم خود عمل
نکرد و خلیفه اول دیه خون مالک را به برادرش پرداخت و مسأله تجاوز به ناموس آن شهید
نادیده گرفته شد! بنابراین عمر هم که سوگند خورده بود خالد را مجازات کند، از این کار
چشم پوشید و به نظر می‌رسد که در همان روز روایت جعلی خالد سیف الله را ساختند.
لا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

برادر مالك در رثای برادر مقتولش اشعاری سرود از جمله این بیت را که خطاب به

خالد است:

أَدَعَوْتُهُ بِاللَّهِ ثُمَّ غَدَرْتُهُ لَوْ هُوَ دَعَاكَ بِذِمَّتِهِ لَمْ يَغْدُرْ (۸۴)

آیا تو با قسم بخدا به برادرم امان دادی سپس به او خیانت کردی؟

اگر او به تو امان می‌داد، هرگز خیانت نمی‌کرد!

تاریخ معاصر خالد را بعنوان یکی از قهرمانان بزرگ اسلام معرفی کرده و در کتابهای

درسی کشورهای عربی از او تحت عنوان يك شجاع فداکار یاد می‌شود و نام خالد نامی

بسیار مقدس تلقی می‌گردد ولی شگفتی در این است که هر کس نام خالد را برای فرزند

خود انتخاب کرده، به نحوی با ناکامی و شکست مواجه شده است. از جمله «جمال

عبدالناصر» که فرزند بزرگ خود را خالد نامید. ابو خالد نیز - منظور جمال عبدالناصر است

- در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ با اسرائیل، تقریباً در همان منطقه که جنگ مؤته شعله‌ور

شد روش خالد را تکرار کرد یعنی نیروهای او و نیروهای اردن از برابر نیروهای اسرائیل

فرار کردند و شکست خوردند. {والتَّارِیْخُ یُعِیْدُ نَفْسَهُ} (۸۵) یعنی تاریخ رویدادهای خود را

تکرار می‌کند. {وَالْفَوْزُ لِمَنْ اَعْتَبَرَ}. (۸۶) یعنی رستگاری از آن کسانی است که از

رویدادهای تاریخ پند و عبرت بگیرند.

نوزده - پی‌نویسهای فصل اول از بخش اول:

- ۱- المعجم الوسیط، ص ۳۸۰
- ۲- لغتنامه دهخدا، ج ۲۰، ص ۱۷۱
- ۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۳
- ۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۳
- ۵- تاریخ پیامبر اسلام، مرحوم دکتر آیتی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۲۸۶
- ۶- لغتنامه دهخدا، ج ۲۰، ص ۷۱
- ۷- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۳
- ۸- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۳
- ۹- همان منبع، ص ۱۲۳
- ۱۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۳
- ۱۱- سوره شریفه مائده، آیه ۴۱
- ۱۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۳
- ۱۳- همان منبع
- ۱۴- همان منبع
- ۱۵- سوره شریفه حجرات، آیه ۹

- ۱۶-سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۳
- ۱۷-شرح این مطلب در همین فصل گذشت.
- ۱۸-کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۲
- ۱۹-تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۱۵
- ۲۰-همان منبع، ص ۳۷۴ در پاورقی
- ۲۱-همان منبع، ص ۳۸۶
- ۲۲-تحف العقول، مؤلف: ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه حرّانی از علمای قرن چهارم، چاپ تهران، سال ۱۳۹۸، ص ۵۴، بخش مواعظ النبی (ص) حکمت شماره ۱۵۱
- ۲۳-سوره شریفه یاسین، آیه ۶۹
- ۲۴-سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۳
- ۲۵-همان منبع، ج اول، ص ۵۷
- ۲۶-تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۶۲
- ۲۷-همان منبع از ص ۳۶۴ تا ص ۳۶۸
- ۲۸-المطالعات فی مختلف المؤلفات از محمد علی حمّامی، چاپ نجف اشرف، ج ۳، ص ۵۷ به نقل از مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۵۲
- ۲۹-تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۸۳

- ۳۰- همان منبع، ص ۳۸۶
- ۳۱- همان منبع، ص ۳۸۷
- ۳۲- همان منبع و صفحه
- ۳۳- همان منبع، ص ۴۵۵
- ۳۴- همان منبع و صفحه
- ۳۵- همان منبع، ص ۴۵۵ و ۴۵۶
- ۳۶- همان منبع، ص ۵۶۱
- ۳۷- همان منبع، ص ۱۹۳
- ۳۸- المعجم الوسيط، ص ۹۴۴
- ۳۹- تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۸۰
- ۴۰- کامل ابن اثیر ج ۱، ص ۵۹۳
- ۴۱- تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۸۴ و ۴۹۴ و ۴۹۵
- ۴۲- همان منبع، ص ۴۸۶
- ۴۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۳
- ۴۴- تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۳۲ و ۵۳۳
- ۴۵- سوره شریفه مریم آیه ۷۱

۴۶-کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۰۶

۴۷-همان منبع، ص ۶۰۷

۴۸-سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۳

۴۹-تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۷۴ و پاورقی

۵۰-همان منبع، ص ۴۵۵

۵۱-همان منبع، ص ۵۱۶

۵۲-کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۰۷

۵۳-همان منبع و صفحه

۵۴-همان منبع

۵۵-همان منبع

۵۶-همان منبع

۵۷-تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۳۵

۵۸-کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۰۸

۵۹-همان منبع

۶۰-همان منبع

۶۱-تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۶

٦٢-كامل ابن اثير، ج ١، ص ٦٠٨

٦٣-تاريخ پیامبر اسلام، ص ٥٣٧ و ٥٣٨

٦٤-كامل ابن اثير، ج ١، ص ٦٠٩

٦٥-همان منبع، ج ١، ص ٥٥٢

٦٦-همان منبع، ج ١، ص ٦٠٩

٦٧-تاريخ پیامبر اسلام، ص ٥٣٧

٦٨-همان منبع و صفحه

٦٩-كامل ابن اثير، ج ١، ص ٦٢٠

٧٠-همان منبع و صفحه

٧١-همان منبع

٧٢-همان منبع

٧٣-سفینه البحار، ج ٢، ص ٥٥١

٧٤-همان منبع

٧٥-همان منبع

٧٦-كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٣٤

٧٧-سفینه البحار، ج ٢، ص ٥٥١

۷۸- همان منبع و صفحه

۷۹- همان منبع و صفحه

۸۰- همان منبع و صفحه

۸۱- همان منبع و صفحه

۸۲- همان منبع

۸۳- کامل این اثر، ج ۲، ص ۳۳

۸۴- همان منبع، ص ۳۴ در پاورقی

۸۵- این جمله از مؤلف کتاب است.

۸۶- این جمله از مؤلف کتاب است.

فصل دوم از بخش اول:

اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه

۱- عبدالله بن رواحه نه تنها با دست و جان که با زبان به رومیان تاخت.

۲- اشعار سیاسی کافرانی چون «ابن الزیغری» و ابوسفیان

۳- «حسان بن ثابت» و عبدالله بن رواحه در مقابل شاعران کافر ایستادند ولی

حسان منحرف شد و عبدالله ثابت قدم ماند.

۴- اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه در مکه قبل از فتح آن

۵- پی‌نویسهای فصل دوم از بخش اول

اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه

يك: عبدالله بن رواحه نه تنها با دست و جان که با زبان به رومیان تاخت.

تا قبل از سال هشتم هجرت تمام جنگها علیه قبایل و عشایر حجاز بود و با دولتهای مجاور حجاز یا قدرتهای حاکم در جنوب و شرق حجاز هیچ جنگی صورت نگرفته بود. برای نخستین بار در سال هشتم هجری جنگی میان مسلمانان و دولت روم رخ داد که عبدالله بن رواحه در آن سخت با رومیان جنگید و به فیض شهادت رسید. اگر این شاعر در جنگ به شهادت نمی‌رسید، بدون شك علیه روم اشعاری سیاسی می‌سرود. البته او در مکه آنهم قبل از عام الفتح علیه کافران اشعاری سروده که شرح آن در همین فصل خواهد آمد.

دو: اشعار سیاسی کافرانی چون «ابن الزبیری» و ابوسفیان

پس از آنکه میان شاعران مسلمان و شاعران کافر جنگ شعری آغاز گشت، برخی از شعرای کافر با اسلام بعنوان يك «دولت» برخورد کردند و بنی‌هاشم را بعنوان حکام این دولت مورد نکوهش قرار دادند. از جمله ابن الزبیری که اسلام را در شعرش سك دولت و مالکیت معرفی نمود و یزید بن معاویه بعد از پنجاه سال این بیت از اشعار او را حفظ کرده و در حال مستی می‌خواند:

«لَعَيْتُ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ» (۱)

در بحر رمل

یعنی بنی هاشم دولتی تشکیل و آنرا بازیچه خود قرار دادند که نه خبری از آسمان
درباره‌ی آن رسیده و نه وحیی فرود آمده است.

و جالب آنکه بنی امیه شیفته و مجذوب اشعار جاهلی شده بودند از جمله معاویه که در
جنگ صفین اشعار جاهلی را می‌خواند. {آن اشعار که مُنْکِرِ آخرت و مدعیِ راحتی بعد از
مرگ می‌باشد}، در بخش ویژه‌ی اشعار در جنگ صفین در کتاب «مطالعات» آمده است.
حتی یزید بن معاویه هنگامی که سر شریف حضرت امام حسین (ع) را در برابر خود دید، بیت
این الزبُغری را خواند و اشعار دیگری نیز بر آن افزود. به این معنی که: «ای کاش نهاکام
(شبیبه، عتبه و ولید) که در جنگ بدر کشته شدند، زنده بودند و می‌دیدند که چگونه من انتقام
خون آنان را گرفته‌ام!» (۲)

ابوسفیان نیز که همواره امیدوار بود کافران دولتی تشکیل دهند، در شعری از دولت
کافران در آینده نام برد و به انداخته شدن اجساد آنان در جنگ بدر، در چاه «قُلَیب» اشاره
کرد و چنین گفت:

«إِنَّ يَوْمَ الْقُلَيْبِ كَانَ لَهُمْ فَإِنَّ مَا بَعْدَهُ لَكُمْ دُولُ» (۳)

در بحر وافر

یعنی هر چند پیروزی در جنگ بدر و انداختن جسدهای کافران در چاه قلیب از آن مسلمانان بود ولی شما - ای کافران - بعد از آن روز، - پیروزیهایی و - دولتهایی خواهید داشت.

ابوسفیان برای کفار مکه خواب تشکیل دولت می دید ولی او کور خواند چون دولتی که تشکیل شد، از آن مسلمانان بود و کافران حجاز يك جا نابود شدند. البته ابوسفیان از راه نفاق به آرزوی دیرینه خود رسید. به این شکل که بنی امیه خود را مسلمان جا زدند و دولتی بظاهر اسلامی تشکیل دادند که عملاً دربرگیرنده تعصب، فسق و فجور جاهلی بود. (به فصلهای ویژه‌ی کمیت رجوع شود).

سه: حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه در مقابل شاعران کافر ایستادند ولی حسان منحرف شد و عبدالله ثابت قدم ماند.

میان شاعران مسلمانی که روبروی شاعران قریش ایستادند و اشعاری در ستایش اسلام، حضرت رسول اکرم (ص) و نکوهش کافران سرودند «حسان بن ثابت» و «عبدالله بن رواحه» بیش از دیگران شهرت داشتند اما مقام عبدالله بن رواحه با حسان بن ثابت قابل قیاس نیست. زیرا عبدالله بن رواحه همواره تا روزی که بشرف شهادت رسید در صراط مستقیم ثابت قدم باقی ماند ولی حسان بن ثابت بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) منحرف شد و بعد از بیعت مسلمانان با حضرت علی (ع) در سال سی و پنج، با ایشان بیعت

نکرد. بگفته ابن اثیر در کتاب الكامل: «وَبَايَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَّا ثَفِيرًا يَسِيرًا مِنْهُمْ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ». (۴) یعنی انصار با آن حضرت بیعت کردند بجز چند نفر بی اهمیت که حسان بن ثابت یکی از آنها بود.

چهار: اشعار متعهدانه و سیاسی عبدالله بن رواحه در مکه قبل از فتح آن

بعد از امضای قرارداد صلح حدیبیه در سال ششم هجری میان مسلمانان و کافران مکه، حضرت رسول اکرم (ص) در سال هفتم برای حج عمره به مکه رفت در حالیکه تعدادی از مسلمانان از جمله عبدالله بن رواحه نیز همراه ایشان بودند. کافران قریش بر مبنای صلح حدیبیه نمی توانستند نسبت به حضرت رسول اکرم (ص) و مسلمانان تعدی کنند. از این رو به تبلیغات سوء و جنگ روانی پرداختند. مثلاً درباره حضرت پیغمبر (ص) و یاران او چنین می گفتند: «آنان سخت در شدت و تنگدستی بسر می برند.» (۵) حضرت پیغمبر (ص) هم برای خنثی کردن آن تبلیغات سوء فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَرَاهُمُ الْيَوْمَ مِنْ نَفْسِهِ قُوَّةً.» (۶) یعنی رحمت خدا بر کسی باد که امروز در برابر آنان از خود قدرت و قوت نشان دهد. هنگامی که حضرت پیغمبر (ص) وارد شهر مکه شد، عبدالله بن رواحه بند شتر ایشان را بدست گرفته بود و برای نکوهش کافران قریش که دشمنان سرسخت دولت نوپیدای اسلامی بودند، این اشعار را می خواند:

«۱- خَلُّوا بَنِي الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ خَلُّوا فَكُلُّ الْخَيْرِ فِي رَسُولِهِ

- ۲- يَا رَبِّ اِنِّیْ مُؤْمِنٌ بِقِیْلَةٍ اَعْرِفْ حَقَّ اللّٰهِ فِیْ قَبُوْلَةٍ
- ۳- نَحْنُ قَتَلْنَاکُمْ عَلٰی تَاْوِیْلَةٍ کَمَا قَتَلْنَاکُمْ عَلٰی تَنْزِیْلَةٍ
- ۴- ضَرْبًا یُّزِیْلُ الْاَهَامَ عَنْ مَّقِیْلَةٍ وَیُذْهِلُ الْخَلِیْلَ عَنْ خَلِیْلَةٍ (۷)

در بحر رجز

مرحوم دکتر آیتی استاد فقید دانشگاه تهران در کتاب تحقیقی «تاریخ پیامبر اسلام» این

چهار بیت را این گونه ترجمه کرده است:

«۱- ای کافر زادگان! از سر راه - حضرت پیغمبر (ص) - کنار روید؛ کنار روید؛ چون

همه‌ی خوبی‌ها در پیامبر خداوند جمع است.

۲- پروردگارا! من به سخن او ایمان دارم و حق خداوند را در پذیرفتن سخن او

می‌شناسم.

۳- ما با شما به علت انکار تأویل قرآن پیکار می‌کنیم؛ چنان که به علت انکار تنزیل آن

پیکار کردیم.

۴- چنان ضربتی به شما خواهیم زد که کاسه سر را از جای آن به دور افکند و دوست

را از یاد دوست خود ببرد.» (۸)

پنج - پی نویسه‌های فصل دوم از بخش اول :

- (۱) تَمَّةُ المنتهی ، علامه شیخ عباس قمی ، ص ۴۴
- (۲) همان منبع
- (۳) کامل ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۵۴۲
- (۴) همان منبع ، ج ۲ ، ص ۳۵
- (۵) همان منبع ، ج ۱ ، ص ۶۰۲
- (۶) همان منبع ، ص ۶۰۲
- (۷) همان منبع
- (۸) تاریخ پیامبر اسلام ، ص ۵۲۴ در پاورقی

بخش دوم

کمیت شاعر اسیر و شهید

در این بخش فصلهای زیر را می‌خوانید.

۱- زندگی‌نامه کمیت و شهادت او

۲- جدالهای سیاسی کمیت در قالب شعر

۳- اشعار سیاسی کمیت بعد از شهادت زید بن علی (ع)

۴- اشعار سیاسی کمیت علیه بنی‌امیه

بخش دوم: کمیت شاعر اسیر و شهید

فصل اول از بخش دوم:

زندگی‌نامه سیاسی کمیت و شهادت او

يك: کمیت تقریباً معاصر با همدی خلفای بنی امیه بود و آنان را سرزنش می‌کرد.

واژه کمیت به معنای اسبی است که رنگش قرمز تند باشد یا به عبارتی از شدت گرمی

به سیاهی بزند و چون اعراب علاقه شدیدی به اسب دارند، خانواده کمیت او را به این اسم

نامیدند. او «کمیت بن زید اسدی» و کنیه‌اش أبو مُسْتَهْل است. نسبت او به «مضر بن نزار بن

عدنان» که از نیاکان حضرت پیغمبر (ص) می‌باشد می‌رسد. او در دوران خلافت یزید بن

معاویه و در سال ۶۱ هجری کمی بعد از فاجعه کربلا متولد شد و تمام خلفای بعد از یزید را

دید اما در دوران آخرین خلیفه بنی امیه که نامش «مروان همار» بود به شهادت رسید.

کمیت که در آغاز معلم بود، حافظ قرآن و دارای خطی بسیار زیبا و کلامی بلیغ و رسا و در

فقه استاد بود. تا حدی که فقیه الشیعه شهرت گرفت. او سخاوتمند، شجاع و از تراندازان بنام

بود. کمیت علاوه بر داشتن صفات برجسته و والا، نخستین شاعری است که مجادلات سیاسی

را در قالب شعر آورد. او بر خلاف شاعران دیگر، اشعار خود را مستقیماً در ستایش خاندان

عصمت (ع) می‌سرود. معروف‌ترین قصیده او با این مطلع شروع میشود:

«۱- طَرِبْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرِبُ وَلَا لَعِبًا مِنِّي وَذَوَالشَّيْبِ يَنْعَبُ

۲- وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالْأَثَمِ وَخَيْرِ بَنِي حَوَّاءَ وَالْخَيْرِ يُطَلَّبُ» (۱)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- من به طرب آمدم ولی طرب و سرخوشی من در راه عشق زیبا رویان و در مسیر

هو و لعب نیست. آیا شخص پیری مانند من در فکر هوی و هوس می باشد؟!

۲- من تنها به خاندان عصمت (ع) که دارای فضیلتها و خرد هستند عشق می ورزم.

آنان بهترین فرزندان حوّا می باشند و راه خیر و نیک - آنان - دنبال میشود.

کمیت از نزدیک شاهد جنایات و ستمهای تمام خلفای بعد از یزید بود و با اشعارش بنی

امیه را بطور کلی سرزنش می کرد. او در هجویاتش به این چهار خلیفه تاخت:

۱- عبدالملك ۲- ولید بن عبدالملك ۳- سلیمان بن عبدالملك ۴- هشام بن عبدالملك

کمیت با ذکر نام هر يك از آن چهار خلیفه آنان را هجو کرد.

دو: کمیت حضوراً خدمت سه امام رسید اما هدایای مالی را قبول نکرد.

ولادت کمیت در آغاز دوران امامت حضرت امام سجاد (ع) و شهادت او در دوران

امامت حضرت امام صادق (ع) بود. او در برابر امام سجاد (ع) اشعاری در ستایش خاندان

عصمت (ع) خواند سپس عرض کرد:

«إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُحْسِنَ إِلَيَّ فَادْفَعْ لِي بَعْضَ ثِيَابِكَ الَّتِي تَلْبَسُ جَسَدَكَ أَتَبَرِّكُ بِهَا».

{فَتَزَعَ ثِيَابَهُ وَدَفَعَهَا إِلَيْهِ ثُمَّ دَعَا لَهُ.} (۲)

یعنی اگر می‌خواهید بر من منت بگذارید و به من احسان کنید، برخی از پیراهنهایی را که بر تنتان است به من مرحمت فرمایید تا از آنها برکت جویم. پس امام سجاد (ع) پیراهنهای خود را به او داد و برای او دعای خیر کرد. بعد از شهادت حضرت امام سجاد (ع) کمیت خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) رسید و برای ایشان شعر خواند. حضرت امام محمد باقر (ع) نیز هزار دینار همراه با یکدست لباس به او بخشید اما کمیت پو لها را نپذیرفت و گفت: «وَاللَّهِ مَا أَحْبَبْتُكُمْ لِلدُّنْيَا وَلَوْ أَرَدْتُ الدُّنْيَا لَأَتَيْتُ مَنْ هِيَ فِي يَدَيْهِ، وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُكُمْ لِلْآخِرَةِ، أَمَّا الثِّيَابُ الَّتِي أَصَابَتْ أَجْسَامَكُمْ فَأَنَا أَقْبَلُهَا لِتَبَرُّكِهَا وَأَمَّا الْمَالُ فَلَا أَقْبَلُهُ.» (۳) یعنی بخدا قسم که محبت شما در دلم برای طمع دنیا نیست. اگر به دنبال طمع دنیا بودم، نزد کسی می‌رفتم که مال دنیا در دست اوست. {منظور کمیت خلیفه اموی بود.} ولی من شما را برای آخرت دوست دارم و پیراهنهایی را که بر روی تن شماست جهت برکت می‌خواهم ولی پول را نمی‌پذیرم.

بعد از شهادت حضرت امام محمد باقر (ع) کمیت در روزهای حج خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) رسید و اشعاری درباره غصب حق عترت حضرت پیغمبر (ص) سرود. از جمله این بیت:

«يُصِيبُ بِهِ الرَّمَامُونَ عَنْ قَوْسٍ غَيْرِهِمْ فَيَا آخِرَ أَسَدِي لَهُ الْقَىَّ أَوَّلُ» (۴)

از بحر طویل

دشمنان کمان (خلافت) را بدست گرفته‌اند و تیرهای خود را با همان کمان می‌اندازند.

آه ای خلیفه! ای که خلیفه قبل از تو منصب ستم و ضلالت را به تو داد.

منظور کمیت این است که خلفای بنی امیه خلافت شرعی نداشتند بلکه خلافتشان

ارثی بود.

{قَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ»} (۵) یعنی حضرت امام صادق (ع)

دو دست خود را برای دعا بالا برد و چنین گفت: «خداوندا! گناهان کمیت را ببامرز.»

سه: نوهی عبدالله بن جعفر طیار صدهزار درهم به کمیت داد ولی او آن را نپذیرفت.

عبدالله بن جعفر طیار (ع) شوهر حضرت زینب (س) نوهی داشت که باز هم نامش

عبدالله بود. عبدالله دوم بعد از آن که اشعار کمیت را در ستایش خاندان عصمت (ع) و

نکوهش بنی امیه شنید، با چهار نفر به در خانه‌های بنی هاشم در مدینه رفت و به هر خانه‌ای

که می‌رسید این جمله را می‌گفت:

«الْكَمِيتُ يَا بَنِي هَاشِمٍ قَالَ فِيكُمْ الشَّعْرَ حِينَ صَمَتَ النَّاسُ عَنْ فَضْلِكُمْ، وَ عَرَضَ دَمَهُ

لِبَنِي أُمَيَّةٍ بِمَا قَدَّرَ أَيْتُهُمْ» (۶) یعنی ای بنی هاشم! زمانی که مردم در مقابل حق شما ساکت بودند،

کمیت اشعاری در ستایش شما سرود و می‌بینید که او جان بر کف در معرض حمله بنی امیه

قرار گرفته است. آنگاه تمام سادات بنی هاشم، زن و مرد جمع شدند؛ مردان پول و زنها

طلاهای خود را به نوه عبدالله بن جعفر دادند تا آنها را به کمیت بدهد. حدود صد هزار درهم جمع شد؛ عبدالله آن پول و طلاها را نزد کمیت آورد و چنین گفت: «أَتَيْنَاكَ بِجَهْدِ الْمِقْلِ وَنَحْنُ فِي دَوْلِهِ عَدُوْنَا وَقَدْ جَمَعْنَا هَذَا الْمَالَ وَفِيهِ حُلِيُّ النِّسَاءِ كَمَا تَرَى فَاسْتَعِينْ بِهِ عَلَي دَهْرِكَ.» (۷)

یعنی ما مبلغ ناچیزی برای تو آورده‌ایم. ما زیر فشار دولت دشمنان قرار گرفته‌ایم که فقط توانسته‌ایم این پولهای ناچیز را با طلاهای زنان جمع کنیم و تو آنها را می‌بینی. خواهشمندیم از این پول و طلا - برای تامین نیازهایت - در این روزگار سخت استفاده کن.

کمیت پاسخ داد: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي قَدْ أَكْثَرْتُمْ وَ أَطْبَقْتُمْ وَ مَا أَرَدْتُ بِمَدْحِي إِيَّاكُمْ إِلَّا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَلَمْ أَكُ لِأَخْذِ لَذَلِكَ ثَمْنًا مِنَ الدُّنْيَا فَارْزُدُوهُ إِلَى أَهْلِهِ.» (۸)

یعنی: پدر و مادرم فدای تو باشند! شما مبلغ زیادی آورده و لطف دارید. اما من با ستایش شما، تنها رضای خدا و پیغمبر را خواستم. من از مال دنیا بهایی برای ستایشم نمی‌خواهم. این پولها را به صاحبانشان برگردانید.

{فَجَهَدَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَهُ بِكُلِّ حِيلَةٍ فَأَبَى.} (۹)

یعنی: هر چه عبدالله اصرار کرد که کمیت آن پولها را بپذیرد، نپذیرفت.

چهار: هشام اموی دستور داد دست و زبان کمیت را ببرند.

بعد از شهادت «زید» فرزند حضرت امام زین العابدین (ع) که در نیمه اول قرن دوم بدست مزدوران «هشام بن عبدالملک» به شهادت رسید، کمیت اشعاری در رثای آن شهید

مظلوم سرود و بنی امیه را در آن اشعار نکوهش کرد. هشام هم دستور داد او را زندانی کردند و در زندان دست و زبانش را ببرند. پس مزدوران او کمیت را به زندان کوفه بردند.

پنج: چگونه کمیت از اسارت و زندان بنی امیه فرار کرد؟

یکی از عوامل بنی امیه که با کمیت رابطه دوستی داشت، برای فرار او از زندان نقشه‌ای طراحی کرد و موفق شد کمیت را از زندان برهاند. آن شخص «ابان بن ولید بَجَلی» نام داشت و فرمانده شهر واسط عراق بود. مطابق نقشه، همسر کمیت برای دیدن شوهرش به زندان رفت و برای او لباس زنانه، مقنعه، نقاب ضخیم و چادر برد. کمیت این لباسها را پوشید و از در زندان خارج شد. زندانبان همسر او را بعنوان گروگان گرفت تا کمیت برگردد ولی او در میان شیعیان پنهان شد.

کمیت در اختفا باقی ماند و برادرزاده‌اش را از کوفه به مدینه فرستاد تا خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) برسد و نظر آن امام بزرگوار را درباره سرودن چند بیت شعر در ستایش بنی امیه جهت آزادی همسرش جویا شود. برادرزاده‌ی کمیت که «وَرْد» نام داشت، در شهر مدینه خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) رسید و عرض کرد: «إِنَّ الْكَمِيتَ أُرْسِلَنِي إِلَيْكَ وَ قَدْ صَنَعَ بِنَفْسِهِ مَا صَنَعَ فَتَأْذَن لَهٗ أَنْ يَمْدَحَ بَنِي أُمَيَّهٖ» قال: «نَعَمْ؛ هُوَ فِي حِلٍّ فَلْيَقُلْ مَا شَاءَ.» (۱۰)

یعنی: همانا کمیت مرا خدمت شما فرستاد. او يك گرفتاری برای خودش بوجود آورده.

آیا اجازه می‌دهید بنی امیه را ستایش کند؟ حضرت امام محمد باقر (ع) فرمودند: «بله؛ او هر چه می‌خواهد بگوید، آزاد است.»

شش: کمیت جهت رهایی از شر هشام شعری برای او سرود ولی آن شعر ضعف فصاحت داشت.

کمیت بعد از دریافت اجازه برای سرودن شعر در ستایش بنی امیه آن هم جهت آزادی همسرش، چند بیت در ستایش هشام سرود و به دربار رفته، اشعار را خواند. از جمله این بیت:

«أورثته الحصان أم هشام حسباً ثاقباً و وجهاً نضيراً» (۱۱)

در بحر متقارب

مادر هشام که نجیب است، به هشام ارث داد: هم جایگاه والا، هم چهره زیبا

این شعر از نظر فصاحت ضعیف است. چون ضمیر (ه) در فعل (أورثته) به ما قبل

برغی گردد بلکه به مابعد که هشام است برمی‌گردد ولی هشام متوجه این اشکال از نظر

فصاحت نشد. همچنین تمام تاریخ‌نویسان نوشته‌اند که هشام چهره قبیحی داشته است.

«فرزدق» درباره چهره قبیح او گفته است:

«وعیناً له حواء باد عیوبها.» (۱۲)

یعنی: هشام چشم چپی دارد که عیبه‌ها و شکل بد آن آشکار است.

ظاهراً کمیت برای تمسخر، چهره قبیح هشام را چهره‌ای زیبا توصیف کرده است،

راوی می‌گوید: «بعد از آن که کمیت شعر خود را برای هشام خواند، {کان هشام مُتَكِبّاً

فَاسْتَوَى جَالِساً وَ قَالَ: «هَكَذَا فَلْيَكُنِ الشُّعْرُ.»} (۱۳)

یعنی: هشام که تکیه زده بود، با شنیدن آن اشعار صاف نشست و چنین گفت: «شعر

باید چنین باشد.» سپس نامه‌ای برای فرماندار عراق نوشت تا همسر کمیت را آزاد کند. بدین

ترتیب هم کمیت و هم همسرش آزاد شدند.

هفت: مزدوران بنی امیه کمیت را به شهادت رساندند.

بعد از اینکه کمیت حکم آزادی همسرش را از هشام دریافت کرد، از شام به عراق آمد

و همسرش را تحویل گرفت. ولی بعد از مرگ هشام و در دوران خلافت «مروان حمار»

آخرین خلیفه اموی، عوامل فرماندار بنی امیه در عراق به کمیت حمله و او را سخت زخمی

کردند و دعای حضرت امام سجاد (ع) در حق او مستجاب شد. او دعا کرده بود: «اللَّهُمَّ ...

أَمِّتْهُ شَهِيداً.» (۱۴)

یعنی: خداوندا ... او را به فیض شهادت برسان. و او به درجه رفیع شهادت رسید.

۸- کمیت قبل از شهادت سه بار گفت: «اللَّهُمَّ آلَ مُحَمَّدٍ»

هنگامیکه مزدوران بنی امیه کمیت را سخت زخمی کردند، او در منزلش بستری شد و به علت خونریزی شدید جان سپرد. فرزند او درباره آخرین لحظات قبل از شهادت کمیت چنین می‌گوید:

«حَضَرْتُ أَبِي عِنْدَ الْمَوْتِ وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ آلَ مُحَمَّدٍ»

اللَّهُمَّ آلَ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ آلَ مُحَمَّدٍ. «ثَلَاثًا رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى.» (۱۵)

یعنی: زمانی که پدرم در حال احتضار بود، نزد او حاضر بودم. او چشمان خود را باز کرد سپس گفت: «خداوندا آل محمد ...». سه بار این جمله را گفت و جان سپرد. خدای متعال او را غریق رحمت کند.

نه: پی‌نویسهای فصل اول از بخش دوم:

(۱) أعيان الشيعة، سید محسن امین عاملی، ج ۹، ص ۳۵ (چاپ بیروت، سال ۱۴۰۶ هـ.ق.)

(۲) همان، ص ۳۴

(۳) همان

(۴) همان

(۵) همان

(۶) همان، ص ۳۵

(۷) همان

(۸) همان

(۹) همان

(۱۰) همان

(۱۱) همان، ص ۳۴

(۱۲) همان، ج ۱۰، ص ۲۶۹

(۱۳) همان، ج ۹، ص ۳۴

(۱۴) همان

(۱۵) همان، ص ۳۴ و ص ۳۵

فصل دوم از بخش دوم

جداهای سیاسی کمیت در قالب شعر

يك: او نخستین شاعری بود که با استدلالات شعری از خاندان عصمت (ع) دفاع کرد.

کمیت از دیدگاه تاریخ‌نویسان شاعری متعهد و دارای خط مشی ویژه‌ای بوده

است. خط مشی‌ای که تا قبل از او وجود نداشت یعنی جداهای سیاسی در قالب شعر.

سید «محسن امین عاملی» در کتاب «اعیان الشیعه» درباره‌ی کمیت چنین نوشته: «الذی

يَتَّبِعُ مَذْحَ الْكُمَيْتِ فِي الْهَاشِمِيِّينَ لَا يَجِدُهُ مَذْحًا فَقَط ... بَلْ يَجِدُ مَذْحَهُ لِلَّهَا شِمِينَ عِبَارَةً عَنْ

حِجَابِ قَوَى وَمَنْطِقٍ لَا يَقْبَلُ الرَّدَّ وَالذُّخْضَ ... هُوَ شَاعِرٌ لَهُ خُطَّةٌ مُعَيَّنَةٌ وَفِكْرَةٌ دِينِيَّةٌ يُنَاضِلُ فِي

سَبِيلِهَا وَمَذْهَبٌ سِيَاسِيٌّ مُعَارِضٌ لِلْحُكُومَةِ يُعَبِّرُ عَنْهُ فِي صَرَاحَةٍ ... وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ أَدْخَلَ التَّقْرِيرَ

وَالْأَحْتِجَاجَ لِلْعَلَوِيِّينَ فِي الدِّفَاعِ عَنْهُمْ وَاعْنِ حَقَّهُمُ الْمَهْضُومُ الْمُتَعَصِّبُ.» (۱)

ترجمه:

کسی که اشعار کمیت را در زمینه ستایش بنی هاشم بررسی می‌کند، آن اشعار را صرفاً

برای ستایش غمی بیند. بلکه آن ستایش را به شکل جرّ و بحثی بسیار قوی و عمیق می‌یابد.

جر و بحثی که طرف مقابل هیچ راهی برای قبول یا انکار آن ندارد. او شاعری بود که خط

مشی خاص و ایده‌ای مذهبی داشت و جهت دفاع از آن سخت مبارزه می‌کرد. مکتب سیاسی

کمیت بگونه‌ای بود که آشکارا به دولت حاکم آن زمان دولت بنی امیه می‌تاخت ... او نخستین

شاعری بود که برای دفاع از بنی هاشم و حق غصب شده‌ی آنان، بوسیله استدلال‌ها و جدال‌های شعری اقدام کرد.

دو: استدلال‌های سیاسی در اشعار کمیت

کمیت چند قصیده به صورت استدلال‌های سیاسی سروده که به ابیاتی از آن اشاره می‌شود.

۱- بِخَائِمِكُمْ غَضْبًا تَجُوزُ أُمُورُهُمْ	فَلَمْ أَرْغَبْ مِثْلَهُ يَتَغَضَّبُ
۲- وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَامِيمِ آيَةً	تَأُولَٰهَا مِتَاتِقِي وَمُغْرِبُ
۳- وَفِي غَيْرِهَا آيَا وَآيَا تَتَابَعَتْ	لَكُمْ نَصَبٌ فِيهَا لِذِي الشَّكِّ مُنْصَبُ
۴- بِحَقِّكُمْ أَمَسْتُ قُرَيْشٌ تَقُودُنَا	وَبِالْفَزْدِ مِنْهَا وَالرَّدِيفِينَ تَرْكَبُ
۵- وَقَالُوا وَرَثَتُنَا أَبَانَا وَأُمَّنَا	وَمَا وَرَثَتُهُمْ ذَاكَ أُمَّ وَلَا أَبُ
۶- يَرَوْنَ لَهُمْ فَضْلًا عَلَى النَّاسِ وَاجِبًا	سِفَاهَا وَحَقُّ الْهَاشِمِيِّينَ أَوْجَبُ
۷- وَلَكِنْ مَوَارِيثُ ابْنِ أَمْنَةَ الَّذِي	بِهِ دَانَ شَرْقِي لَكُمْ وَمُغْرِبُ
۸- فِدَى لَكَ مَوْرُوثَا أَبِي وَأَبُو أَبِي	وَنَفْسِي، وَنَفْسِي بَعْدُ بِالنَّاسِ أَطِيبُ
۹- وَتَسْتَخْلِفُ الْأَمْوَاتُ غَيْرَكَ كُلَّهُمْ	وَنَعْتَبُ لَوْ كُنَّا عَلَى الْحَقِّ نَعْتَبُ
۱۰- فَإِنْ هِيَ لَمْ تَصْلُحْ لِقَوْمٍ سِوَاهُمْ	فَإِنَّ ذَوِي الْقُرْبَى أَحَقُّ وَأَقْرَبُ (۲)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- ای خاندان عصمت! قوم بنی امیه با مُهر خلافت شما حاکمیت خود را بدست گرفتند.

من هیچ حق غصب شده‌ای مانند حق خلافت شما که غصب شد، ندیدم.

۲- ما در سوره‌ی حامیم سجده درباره‌ی خلافت شما آیه‌ای دیدیم که افراد پرهیزکار و

سخنور آنرا تأویل و تفسیر کرده‌اند.

۳- علاوه بر آیه‌ی حامیم آیه‌های دیگری نیز پی‌درپی آمده است که نشانه‌ای برای

خلافت شما و دلیلی است برای کسانی که شك دارند.

۴- قریش و طایفه بنی امیه خلافت شما را غصب کردند و رهبر ما شدند. ما بر کاروانی

سواریم که رهبر آن معاویه و دو ردیف بعد از او یزید و خلیفه بعدی هستند.

{علامه سید محسن امین عاملی در شرح این بیت، از معاویه و دو خلیفه بعد از او نام

برده است.}

۵- آنان می‌گویند خلافت را از پدر و مادرمان به ارث برده‌ایم! در حالیکه نه پدر و نه

مادرشان این ارث را به آنان نداده‌اند.

۶- آنان برای خود، حق واجبی بر گردن مردم می‌بینند و این مُدّعا از بی‌خردی است

چون حق بنی هاشم واجب‌تر است.

۷- این خلافت میراث حضرت محمد (ص) می‌باشد. همان پیغمبری که شرق و غرب مدیون اوست.

۸- ای حضرت پیغمبر (ص)! با وجود آن که من میان مردم مقام والایی دارم، پدرم، پدر پدرم و وجودم فدای میراث تو {که خلافت عترت (ع) می‌باشد}.

۹- تمام مردگان ارث می‌گذارند به جز تو؟! ما اگر کسی را ملامت می‌کنیم بخاطر حق {غصب شده‌ی خلافت} او را ملامت می‌کنیم.

۱۰- اگر {به نظر بنی امیه خلافت برای آنان شایسته است، - نه برای دیگران - ما تاکید می‌کنیم که خلافت منحصرأ متعلق به عترت پیغمبر است چون خویشاوندان پیغمبرند. سه: پیرامون آیه حم که در استدلالات کمیت ذکر شد.

در قرآن مجید هفت سوره با «حم» شروع شده است: غافر ۴۰ - فصلت ۴۱ - الشوری ۴۲ - الزخرف ۴۳ - الدخان ۴۴ - الجاثیه ۴۵ - الأحقاف ۴۶ و سوره دیگری هم وجود دارد که به «حم سجده» معروف است.

کمیت در استدلالهای سیاسی خود از حامیم نام برده و گفته است که ما در این سوره آیه‌ای می‌بینیم که ولایت و خلافت شما را ثابت می‌کند. علامه‌ی طباطبایی (رح) در «تفسیر المیزان» درباره حق خلافت خاندان عصمت آیه‌ای از سوره شوری که با (حامیم) شروع

می‌شود و آیه دیگری از سوره حامیم سجده را ذکر کرده است. ما هم این دو آیه مبارکه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علامه طباطبائی درباره‌ی معنی (حم) می‌نویسد: «الفاظ و مضامین بعد از (حم) در

این سوره‌ها خیلی به هم نزدیک است.» (۳)

سپس چنین می‌نویسد: «يُسْتَفَادُ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ الْحُرُوفَ رُمُوزٌ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ

رَسُولِهِ (ص) خَفِيَّةٌ عَنَّا، لَا سَبِيلَ لِأَفْهَامِنَا الْعَادِيَّةِ إِلَيْهَا، إِلَّا بِمِقْدَارِ أَنْ نَسْتَشِيرَ أَنْ بَيْنَهَا وَ

بَيْنَ الْمَضَامِينِ الْمَوْدَعَةِ فِي السُّورِ اِرْتِبَاطاً خَاصّاً.» (۴) یعنی نتیجه‌ای که بدست می‌آید این است

که این حروف، رموز و رازهایی میان خداوند متعال و حضرت رسول اکرم (ص) است.

رازهایی که برای ما روشن نیست و نزد ما که ذهن و تفکر عادی داریم، هیچ راهی برای پی

بردن به معانی آنها وجود ندارد آن اندازه که بدانیم میان این حروف و مضامین آیه‌های بعد از

آنها - در تمام سوره‌ها که این حروف را دارند - رابطه ویژه‌ای وجود دارد. - یعنی سوره‌هایی

که این حروف را دارند، از نظر معنی با هم نزدیکند.

البته علامه طباطبائی در جلد هجدهم المیزان یازده نظر از تفسیرهای مختلف درباره

معنی و مفهوم این حروف را ذکر کرده ولی خود همی آن یازده نظر را رد کرده و فرموده:

«الْحَقُّ أَنَّ شَيْئاً مِنْ هَذِهِ الْأَقْوَالِ لَا تَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ النَّفْسُ.» (۵)

یعنی: در حقیقت هیچ يك از این یازده نظر مورد قبول و اطمینان نیست. در آخر

نتیجه‌گیری می‌کنیم که هفت سوره‌ی حم از نظر معنی با هم ارتباط دارند.

آیه‌ای که کمیت از آن نام برده، در آیه‌ی ۲۳ از سوره‌ی شریفه شوری قرار دارد. این

آیه بیش از دو خط نیست که در میان آن خداوند به حضرت پیغمبر دستور داده است: ای

پیغمبر! {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ} (۶)

یعنی: به مسلمانان بگو که من - در ازای زحمتهای و تبلیغ - هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم

به جز ولایت اهل بیت.

علامه‌ی طباطبائی در جلد هجدهم المیزان حدود هشت صفحه را برای تفسیر و بحث

روایی به این آیه مبارکه اختصاص داده است. او در بحث روایی به روایت از «طبرانی» که از

برادران اهل تسنن است می‌نویسد: «مسلمانان بعد از نزول این آیه گفتند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ

قَرَابَتُكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَّيْتُ مَوَدَّتَهُمْ؟» قَالَ: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَوَلَدَاهَا، وَرَوَاهُ الطَّبْرَسِيُّ فِي

المجمع و فيه «وَوَلَدُهَا» مكان «وَوَلَدَاهَا» (۷)

یعنی: ای رسول خدا! خویشاوندان تو که محبتشان در این آیه واجب اعلام شده چه

کسانی هستند؟

حضرت پیغمبر (ص) فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندانشان.»

«طبرسی» مفسر معروف در کتاب «المجمع» همین روایت را ذکر کرده و کلمه «و»

فرزندانشان را «بصورت جمع - بجای «و دو فرزند» نوشته است.

منظور طبرسی نه تنها حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س) و حسن و حسین (ع)

بلکه تمام دوازده امام خاندان عصمت (ع) جزو واژهی «قربی» میباشند.

علامه‌ی طباطبائی (رح) علاوه بر روایت‌های برادران تسنن - که يك غونه از آنها ذکر

شد روایت‌های مفسرین شیعه را نیز در این مورد ذکر کرده و يك بیت شعر مشهور کمیت را

نوشته است:

«وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حُمَ آيَةً تَأْوِلُهَا مِنَّا تَقَىٰ وَمُعَرَّبُ»

در بحر طویل

وَأَمَّا سُورَةُ «حُم سَجْدَه» که در آن آیه‌ای راجع به حضرت علی (ع) آمده و او را در

برابر یکی از فاسقان، مؤمن نامیده است:

«أَقَمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنَ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۸)

ترجمه: آیا کسی که مؤمن است با کسی که فاسق است یکسانند؟

علامه‌ی طباطبائی درباره‌ی شأن نزول این آیه به نقل از برادران شیعه و سنی گفته

است که یکی از معاندین کفار به نام «ولید بن عقبه» در زمان حضرت رسول اکرم (ص)

خبثت خود را نشان داده، خود را بلیقتر و شجاعتر از حضرت علی (ع) اعلام کرد که
حضرت (ع) فرمود:

«أُسْكُتْ! إِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَفْعَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ.» خباموش
باش! تو شخص فاسقی هستی که خداوند متعال آیه أَفْعَنَ كَانَ مُؤْمِنًا ... را درباره تو نازل
کرد.

کمیت در برابر بنی امیه که دشمن سرسخت حضرت علی (ع) بودند، مؤمن بودن
حضرت علی (ع) را در سوره حامیم سجده اعلام کرد و خطاب به بنی هاشم گفت:

«وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَامِيمٍ آيَةً تَأْوِلُهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُغْرِبٌ.» (۹)

در بحر طویل

یعنی: ما برای خلافت شما، در سوره حامیم سجده آیه‌ای دیده‌ایم که اشخاص پرهیزکار
و سخنور ما آن را تأویل و تفسیر کرده‌اند.

کمیت خلافت را از آن حضرت علی (ع) که به فرمایش صریح قرآن مجید مؤمن است
میدانست نه از آن بنی امیه که فرماندار آنان در کوفه ولید بن عقبه بود! قرآن مجید او را
فاسق نامید. ولید که در دوران خلافت خلیفه سوم فرماندار کوفه شد، مردم آشکارا فسق و
مستی او را دیدند و از او شکایت کردند. ولید به مدینه احضار شد و حضرت علی (ع) هشتاد
ضربه شلاق به او زد. حضرت امام حسن (ع) در دوران خلافت معاویه در برابر او به ولید

فرمود: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدَ بْنَ عَقْبَةَ، فَوَاللَّهِ مَا أَلُومُكَ إِنْ تَبَعْضَ عَلَيَّ وَقَدْ جَلَدَكَ فِي الْحَمْرِ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ قَتَلَ أَبَاكَ صَبْرًا يَوْمَ بَدْرٍ، أَمْ كَيْفَ تَسُبُّهُ وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ مُؤْمِنًا فِي عَشْرِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ سَمَّاهُ فَاسِقًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۱۰)

ترجمه:

و اما تو ای ولید بن عقبه! بخدا قسم که من تو را بخاطر دشمنیت با حضرت علی (ع) ملامت نمی‌کنم. چون حضرت علی (ع) هشتاد ضربه شلاق، حد مسقی را به تو زد و در جنگ بدر پدر تو را که سخت خوار و ذلیل شده بود کشت. ولی تو چگونه به او فحش می‌دهی در حالیکه خداوند در ده آیه از او تحت عنوان مؤمن یاد کرده و تو را فاسق نامیده؟ از جمله در این آیه که فرمایش خداوند عَزَّ وَجَلَّ است: «آیا کسی که مؤمن است با کسی که فاسق است برابرند؟»

چهار: آیه‌های ولایتی که کمیت از آنها نام برده است.

کمیت در بیت دوم و سوم اشعار سیاسی و متعهد خود چنین گفت:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَامِيمٍ آيَةً	تَأْوَلَّهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَ مُعَرِبٌ
وَ فِي غَيْرِهَا آيَا وَ آيَاتُهَا تَبَعَتْ	لَكُمْ نَصَبٌ فِيهَا لِذِي الشَّكِّ مُنْصَبٌ

در بحر طویل

{پیش از این، ترجمه این دو بیت گذشت} و اما آنچه در اینجا مورد بحث است عبارت
 «آيَا و آيَا تَتَابَعَتْ» می‌باشد. یعنی آیه‌ها و آیه‌ها - برای خلافت حضرت علی (ع) - پی‌درپی
 نازل شد. آیات نازل شده درباره حضرت علی (ع) بسیار زیاد و عدد آنها به صدها می‌رسد.
 آیات مخصوص ولایت و خلافت حضرت علی (ع) نیز بسیارند. برای تبرک چند آیه را ذکر
 می‌کنیم.

پنج: آیات مخصوص روز شریف غدیر در سوره‌ی مائده

روز غدیر در ۱۸ ذی‌الحجه سال دهم هجرت به روایت برادران تشیع و تسنن «أَشْهَرُ
 مِنْ أَنْ يُذَكَّرَ» می‌باشد. یعنی بسیار مشهور و معروف است.

آیات سوم و شصت و هفتم از سوره شریفه‌ی مائده ویژه روز مقدس غدیر است.

ابتدا آیه ۶۷ سوره مائده را بررسی می‌کنیم.

'این آیه هر چند در دو سطر آمده ولی علامه طباطبایی (رح) در «تفسیر المیزان» آن را
 در يك بحث مستقل تفسیر نموده و بیش از بیست صفحه را به آن اختصاص داده است. این
 آیه که مربوط به تبلیغ ولایت حضرت علی (ع) می‌باشد، دارای سه بخش است:

الف: دستور خدا به پیغمبر (ص) که حکم خدا را تبلیغ کند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ! بَلِّغْ مَا

أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ». (۱۱)

ب: هشدار به پیغمبر (ص) که اگر این حکم را تبلیغ نکرد، دین را تبلیغ نکرده است:

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۱۲)

ج: موده به پیغمبر (ص) که خدا در تبلیغ این حکم از او جانب‌داری و حمایت می‌کند:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱۳)

علامه طباطبایی (رح) روایتهای زیادی از مفسران تشیع و تسنن درباره‌ی مختص بودن

این آیه به ولایت حضرت علی (ع) ذکر کرده است؛ از جمله این روایت:

«فَأَخَذَ (ص) بِيَدِ عَلِيٍّ (ع) فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ

مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ

مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» (۱۴)

ترجمه:

حضرت رسول اکرم (ص) - در روز غدیر دست حضرت علی (ع) را گرفت و فرمود:

«کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. خداوندا! از کسی که ولایت علی را دارد

جانب‌داری کن و با کسی که با او دشمنی دارد دشمن باش و کسی را که علی (ع) رایاری میکند

یاری نما و از کسی که از او اعراض میکند اعراض کن. علی از من و من از علی هستم و

مقام او با من، همان مقام هارون با موسی است ولی بعد از من هیچ پیغمبری وجود ندارد.»

حال سومین آیه از سوره مائده را بررسی می‌کنیم.

این آیه با بیش از پنج سطر از آیه‌های طولانی قرآن مجید به شمار می‌آید و از دو بخش تشکیل یافته است:

بخش اول آن که مربوط به احکام خدا پیرامون خوردنیهای حرام و قمار می‌باشد، قبل از روز غدیر و بطور مستقل نازل شده است.

بخش دوم درباره‌ی اعلام «اکمال دین»، اتمام نعمت و رضای خداست از اینکه اسلام دین ما می‌باشد. چون اسلام به تکامل خود رسیده بود:

«أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (۱۵)

این بخش بعد از اعلام ولایت حضرت علی (ع) در روز غدیر نازل شده است. سومین آیه از سوره‌ی مائده از نظر شأن نزول دو مورد دارد و به همان نحو که در قرآن مجید ترتیب سوره‌ها بر مبنای ردیف نزول نیست، ترتیب آیه‌ها نیز بر مبنای ردیف نزول نمی‌باشد. از سوی دیگر اگر آیه «اکمال دین» بطور مستقل و بعنوان آیه ویژه ولایت حضرت علی (ع) در قرآن مجید ثبت می‌شد، بنی‌امیه که دشمنان سرسخت حضرت علی (ع) بودند، آن را از قرآن مجید حذف می‌کردند و اراده‌ی خداوند این است که قرآن مجید - بطور طبیعی - سالم و بدون تحریف بماند. از این‌روست که آیه‌ی ولایت حضرت علی (ع) بعد از احکام خوردنیهای حرام، بصورت يك آیه - نه دو آیه‌ی جداگانه - در قرآن مجید ثبت شده است.

علامه‌ی طباطبائی (رح) در تفسیر این آیه‌ی شریفه چنین گفته است: «حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ (ص) يَوْمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى غَدِيرِ خُمٍ أَمَرَ بِمَا تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنْ شَوْكِ قَقْمٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، يَوْمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ وَأَخَذَ بِضِيعِهِ ثُمَّ رَفَعَهَا حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بَيَاضِ بَطْنِهِ ثُمَّ لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعَمِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ». ثُمَّ قَالَ «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.» (۱۶)

ترجمه:

«ابو هریره» به نقل از «ابو سعید خدری» (که از اصحاب است) روایت کرد که حضرت پیغمبر (ص) در روز غدیر خم به مردم دستور داد خارهای زیر درخت برداشته شود و آن روز، روز پنجشنبه بود. سپس از مردم خواست به فرمایشهای ایشان - درباره‌ی حضرت علی (ع) توجه داشته باشند. سپس دست آن حضرت را از میان شانه و آرنج گرفتند و بالا بردند تا اندازه‌ای که آستین ایشان که پهن بود، تا شانه پایین آمد و - مردم سفیدی زیر شانه آن بزرگوار را دیدند. آن دو از هم جدا نشدند تا این آیه فرود آمد: «امروز دین شما را برای خود شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به اتمام رسانیدم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» سپس حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «الله اکبر که دین کامل شد و نعمت به اتمام

رسید و خداوند از پیغمبری من و ولایت علی راضی است.» سپس دعا کرد: «خداوندا! از کسی که ولایت علی را دارد جانبداری کن و با کسی که با او دشمنی دارد دشمن باش و به کسی که علی را یاری می‌کند یاری نما و از کسی که از علی اعراض میکند اعراض کن.»

شش: روز مبارك غدیر در سوره‌ی معارج:

در سوره‌ی شریفه‌ی معارج بعد از «بَسْمَلَهُ» این آیه دیده می‌شود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»

یعنی: پرسش کننده‌ای درباره فرود آمدن عذابی سؤال کرد.

علامه‌ی طباطبائی (رح) در بحث روایی این آیه مبارکه به نقل از «ابوالقاسم حسکانی» که از برادران تسنن می‌باشد، چنین می‌نویسد: «لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا وَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.» طَارَ ذَلِكَ فِي الْبِلَادِ فَقَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ (ص) النُّعْمَانُ بْنُ الْحَارِثِ الْفَهْرِيُّ فَقَالَ: «أَمَرْتَنَا عَنْ اللَّهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمَرْتَنَا بِالْجِهَادِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ فَقَبِلْنَاهَا ثُمَّ لَمْ تَرْضَ حَتَّى نَصَبْتَ هَذَا الْغُلَامَ فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَوْ أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنْ هَذَا مِنْ اللَّهِ.» فَوَلَّى النُّعْمَانُ بْنُ الْحَارِثِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ.» فَرَمَاهُ اللَّهُ بِحَجَرٍ عَلَى رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ.» (۱۷)

هنگامی که حضرت پیغمبر (ص) علی را به عنوان جانشین - تعیین کرد و فرمود کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست، خبر این جریان در اکناف و اطراف پخش شد. شخصی به نام «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیغمبر آمد و گفت: «از سوی خدا به ما دستور دادی که شهادت لا اله الا الله و اینکه تو رسول خدا هستی را بگوییم و به ما دستور جهاد، حج، روزه، نماز و زکات را دادی. ما هم پذیرفتیم ولی به این دستورها اکتفا نکردی تا اینکه این جوان را به عنوان جانشین تعیین کردی و گفتی: «کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست. من می خواهم بیرسم که آیا اعلام جانشینی علی از جانب تو بوده یا از خداست؟» حضرت پیغمبر فرمودند: «قسم به خدایی که به جز او خدایی نیست، این تعیین از جانب خداست. آنگاه نعمان بن الحارث با ناراحتی رو برگرداند و رفت در حالیکه این دعا را می خواند: «خداوندا! اگر تعیین علی حق است و از سوی تو می باشد، سنگی از آسمان بر سر ما فرود بیاور.» و خدا سنگی بر سر او فرود آورد و او را کشت. سپس خداوند آیهی: «سأل سائلٌ بعذابٍ واقعٍ» را نازل کرد. علامه ی طباطبائی (رح) اضافه میکند: «هَذَا الْمَعْنَى مَرُورٌ بِغَيْرِ طَرِيقٍ مِنَ طُرُقِ الشَّيْعَةِ.» (۱۸)

یعنی این تفسیر از راویان غیر شیعه نیز شنیده شده است. سپس در تأیید این مدعا از

نسای و دیگر دانشمندان اهل تسنن نام می‌برد.

هفت: حسان بن ثابت در روز غدیر و کمیت يك قرن بعد از غدیر، این روز عظیم را زنده نگه داشتند.

نخستین شاعری که روز مبارك غدیر و ولایت حضرت علی (ع) را در اشعارش ستود، «حسان بن ثابت» شاعر حضرت پیغمبر (ص) بود آن هم در روز ۱۸ ذی حجه سال دهم هجرت که روز غدیر است.

کمیت پنجاه سال بعد از غدیر بدنیا آمد و بعد از گذشت يك قرن از واقعه‌ی بزرگ غدیر، اشعاری در ستایش این روز شریف سرود. در آغاز اشعاری از حسان که در کتاب «الغدیر» علامه‌ی امینی و در تفسیر المیزان علامه‌ی طباطبایی چاپ شده، سپس گزیده‌هایی از اشعار کمیت ارایه می‌گردد.

۱- يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ
بِخُمْ وَأَسْمِعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا

۲- يَا بَايَ مَوْلَاكُمْ نَعَمْ وَوَلِيُّكُمْ
فَقَالُوا وَلَمْ يُدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا

۳- إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيُّنَا
وَلَا تَجِدَنَّ فِي الْخَلْقِ لِلْأَمْرِ عَاسِيَا

۴- فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي
رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا

۵- فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ
فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدِّقِ مُوَالِيَا

۶- هُنَاكَ دَعَا اللّٰهُمَّ وَالِ وَلِيَّهٖ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا (۱۹)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- حضرت پیغمبر در روز غدیر در سرزمین «خم» مسلمانان را فرا خواند و صدای آن

حضرت چه قدر رسا بود.

۲- آن حضرت فرمود «آری! من مولا و رهبر شما هستم.» و آنان در حالیکه نادانی را از

خود زدوده بودند گفتند:

۳- «خدای تو مولای ما و تو رهبر ما هستی و در میان مردم کسی را نمی‌یابی که مخالف

دستور - تو - باشد.»

۴- سپس به حضرت علی فرمود: «از جای خود بلند شو - و به جایگاه سخترانی بیا -

که من بعد از خودم از امامت و راهنمایی تو راضی می‌باشم.»

۵- سپس فرمود: «هر کسی که من مولای او هستم، ایشان رهبر اوست. شما هم یاران

صادق و دنباله‌رو ایشان باشید.»

۶- بعد از آن این دعا را خواند:

«خداوندا! از کسی که ولایت علی را دارد جانبداری کن و با کسی که با او دشمنی

می‌ورزد دشمن باش.»

کیمت رضوان الله عليه نیز در ستایش این روز مقدس اشعاری سروده است از جمله این

بیت:

وَيَوْمُ الدَّوْحِ دَوْحٌ غَدِيرِ حُمٍ أَبَانَ لَهُ الْوَصَايَةَ لَوْ أُطِيعَا (٢٠)

در بحر وافر

ترجمه: به چادر رفتن حضرت علی (ع) جهت بیعت دادن به ایشان در روز غدیر خم،
جانشینی حضرت علی (ع) را بعد از پیغمبر آشکار ساخت البته اگر از فرمایشهای پیغمبر
اطاعت می شد.

کیمت در قصیده دیگری چنین گفته است:

وَمَالِي إِلَّا آلَ أَحْمَدَ شِيعَةً وَمَالِي إِلَّا مَذْهَبُ الْحَقِّ مَذْهَبُ (٢١)

در بحر طویل

ترجمه: من تنها شیعه خاندان پیغمبر (ص) هستم. به جز مذهب حق آنان از هیچ مذهبی
پیروی نمیکنم.

هشت: پی‌نویسهای فصل دوم از بخش دوم:

(۱) اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۵

(۲) همان منبع

(۳) المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۸، ص ۸

(۴) همان منبع، ص ۹

(۵) همان منبع، ص ۷

(۶) سوره شریفه شوری، آیه ۲۳

(۷) المیزان، ج ۱۸، ص ۵۲

(۸) سوره شریفه سجده، آیه ۱۸

(۹) اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۵

(۱۰) المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۱

(۱۱) سوره شریفه مائده، آیه ۶۷

(۱۲) همان منبع

(۱۳) همان منبع

(۱۴) المیزان، ج ۶ ص ۵۴

(۱۵) سوره شریفه مائده، آیه ۳

(١٦) الميزان، ج ٥، ص ١٩٣

(١٧) همان منبع، ج ٢٠، ص ١١

(١٨) همان منبع

(١٩) همان منبع، ج ٥، ص ١٩٣

(٢٠) اعيان الشيعه، ج ٩، ص ٣٦

(٢١) همان منبع

اشعار سیاسی کمیت بعد از شهادت زید بن علی (ع)

يك: دو فرزند نامدار حضرت امام زین العابدین (ع)

در تاریخ دو تن از فرزندان حضرت امام سجاد (ع) شهرت بسزایی دارند

- حضرت امام محمد باقر (ع) امام پنجم از خاندان عصمت سلام الله عليهم که با

زهر بنی امیه به شهادت رسید. مزار شریف ایشان در بقیع مدینه است.

- زید شهید که در سال ۱۲۲ علیه هشام اموی قیام کرد و به فیض شهادت نایل

شد. مزار مقدس ایشان نزدیک شهر کوفه است.

دو: اشعار سیاسی کمیت در رثای زید شهید (ع)

بعد از شهادت زید کمیت رضوان الله علیه قصیده‌ای سیاسی سرود که به چند بیت

آن اشاره می‌شود:

۱- وَعَظَلَّتِ الْأَحْكَامُ حَتَّى كَانُوا	عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الَّتِي تَنْحَلُّ
۲- أَوْ أَهْلُ كِتَابٍ يُخْنُ فِيهِ وَأَنْتُمْ	عَلَى الْحَقِّ تَقْضَى بِالْكِتَابِ وَتَعْدِلُ
۳- كَأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يُعْنَى بِأَمْرِهِ	وَبِالْأَنْهَى فِيهِ الْكَوْدَنِيُّ الْمُرْكَلُ (۱)
۴- فَتِلْكَ مُلُوكُ السُّوءِ قَدْ طَالَ مُلْكُهُمْ	فَحَتَّامَ حَتَّامِ الْعَنَاءِ الْمُطَوَّلُ (۲)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- و احکام خدا به طوری نادیده گرفته شد گویا مسلمان نیستیم و بر

مبنای دین دیگری عمل می کنیم!

۲- آیا ما و شما از قرآن پیروی می کنیم و طبق احکام آن قضاوت کرده،

عدل را اجرا می نماییم؟!

۳- گویا امر به معروف و نهی از منکر کتاب خدا بر عهده کسی (خلیفه

اموی) قرار گرفته که مانند قاطری است که او را می زنند تا راه برود. (یعنی امر به

معروف و نه نهی از منکر را به جای نمی آورد).

۴- - بنی امیه - پادشاهان بدی هستند که مدت حاکمیت آنان به درازا

کشیده و ما نمیدانیم این زجر طولانی تا چه زمانی ادامه دارد؟

کمیت این اشعار را بعد از فاجعه دردناک شهادت زید سرود. فاجعه ای که در سوم صفر

سال ۱۲۲ بوقوع پیوست و به حق باید آن را عاشورای دوم نامید. چون جسد زید به مدت

چهار سال بر روی دار آویخته باقی ماند سپس طاغوتیان بنی امیه آن را سوزاندند. لا حول

و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

برای شناختن این شهید، قیام و شهادت ایشان بحث مفصلی در همین فصل ارایه شده

که با بررسی واژه زید آغاز می گردد.

سه: واژه (زید) در زبان عربی

(زید) مصدر فعل (زاد) و این فعل هم لازم هم متعدی می‌باشد.

۱- زاد: افزوده شد که لازم و زید به معنی افزوده شدن است.

۲- زاد: افزود که متعدی و زید به معنی افزودن است. (۳)

کاربرد واژه (زید) به معنی مصدر - نه اسم خاص - را در هیچ متنی ندیده‌ام. مثلاً: زاد

ماءُ النَّهْرِ زَيْدًا كَثِيرًا.

یعنی: آب رودخانه بسیار زیاد شد، هرگز گفته نشده. بلکه به جای واژه (زید) کلمه

(زیاده) بکار می‌رود. مثلاً: زادَ ماءُ النَّهْرِ زِيَادَةً كَثِيرَةً.

چهار: واژه زید به صورت اسم خاص:

زید مصدری است که به معنی اسم فاعل می‌باشد و در بلاغت به آن مجاز عقلی گفته

می‌شود. مانند کلمه‌ی شریف (رضا) که مصدر، اما به معنی اسم فاعل آن می‌باشد (رضا:

راضی) هم‌چنین کلمه (فضل) که به معنی فاضل است. زید نیز به معنی زاید است. البته حرف

(ی) به همزه تبدیل می‌شود و (زائد) می‌نویسند. زائد یعنی اضافه شده یا اضافه کننده.

واژه زید به صورت اسم خاص دایره وسیعی دارد. در کتاب تحقیقی «أعيان الشيعة»

حدود صد تن از سرشناسان تاریخ که نامشان زید بوده است، ذکر شده‌اند. حتی قبل از اسلام

نام جد چهارم حضرت رسول اکرم (ص) زید بوده است: حضرت رسول اکرم (ص)، فرزند

عبدالله، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم، فرزند عبدمناف، فرزند قصی که قصی ابتدا نامش زید بود اما هنگامی که مادرش فاطمه دختر سعد از حجاز به شام رفت، (۴) چون قدس‌وا که در شام است به سبب دوری از حجاز مسجد اقصی نامیدند، زید نیز موسوم به قصی شد چون از حجاز دور بود. هر چند که قصی بعدها به مکه برگشت ولی نام اول او که زید بود به فراموشی سپرده شد و نام قصی بر او ماند.

نام زید در سوره شریفه احزاب، آنجا که خدا به حضرت رسول اکرم (ص) دستور می‌دهد که با همسر طلاق گرفته‌ی فرزند خوانده‌اش «زید بن حارثه» ازدواج کند، ذکر شده است: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْراً زَوْجَهَا» (۵) یعنی بعد از اینکه زید برای مدتی همسر آن زن بود سپس آنرا طلاق داد، ما آن زن را به ازدواج تو درآوردیم. زید در جمادی الاول سال هشتم هجرت در جنگ مؤته به درجه رفیع شهادت رسید. (۶)

سه امام از خاندان عصمت (ع) فرزندی موسوم به زید داشته‌اند: حضرت امام حسن مجتبی (ع) که نسل ایشان از همین فرزندش که نام او زید است و از فرزند دیگرش حسن مثنی می‌باشد. حضرت امام زین‌العابدین (ع) نیز فرزندی به نام زید داشتند که شهید شد. برای زید شهید بحث ویژه‌ای ارایه خواهد شد زیرا کمیت در رثای ایشان اشعاری سیاسی سروده است. حضرت امام موسی بن جعفر (ع) سومین امامی است که فرزند خود را زید نامید که به زیدالنار معروف شد زیرا در اواخر قرن دوم علیه بنی‌العباس قیام کرد و خانه‌ها و باغهای

آنان را در بصره آتش زد. هنگامی که مزدوران مأمون او را دستگیر کردند و نزد مأمون آوردند، مأمون به او گفت:

«چرا خانه‌های بنی امیه را آتش نزدی؟ زید که فرد شوخ طبعی بود، جواب داد: «در

قیام بعد همین کار را می‌کنم.» مأمون خندید و او را خدمت امام رضا (ع) فرستاد. امام

رضا (ع) که از آتش زدن خانه‌های بنی العباس در بصره بسیار ناراحت شده بود، - چون در

آن خانه‌ها زن و کودک وجود داشت - زید را سرزنش کرد. {وَحَلَفَ أَنْ لَا يُكَلِّمَهُ أَبَدًا

عاش.} (۷) یعنی امام رضا (ع) قسم خورد که تا زنده هست، با او سخن نگوید.

پنج: مادر زید شهید

«مختار ثقفی» رحمه الله علیه که به خون‌خواهی حضرت امام حسین (ع) قیام کرد،

ارادت خاصی به حضرت امام زین‌العابدین (ع) داشت. او کنیزی را که از اهل سند و نامش

حُوریه بود خریداری کرد و او را برای حضرت امام سجاد فرستاد. آن کنیز به ازدواج آن

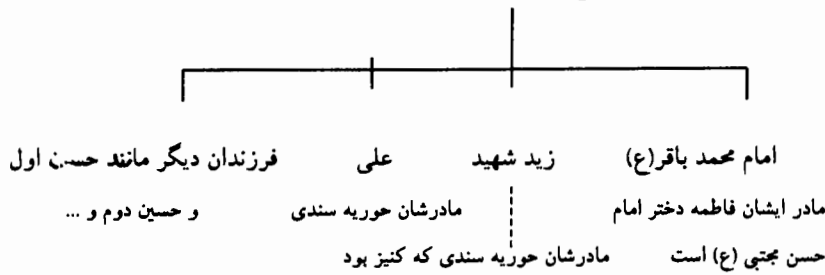
بزرگوار درآمد و فرزندی بدنیا آورد که حضرت امام سجاد (ع) او را زید نامید. فرزند

دیگری نیز بدنیا آورد. امام چهارم که خود، علی نام داشت، جهت زنده نگه داشتن نام شریف

علی (ع) او را نیز علی نام نهاد. قابل ذکر است مادر امام محمد باقر (ع) که فرزند ارشد

حضرت امام سجاد (ع) می‌باشد، فاطمه دختر حضرت امام حسن مجتبی (ع) است.

حضرت علی زین العابدین (ع)



شش: مقام والای زید

«شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» پیرامون زید بن علی (ع) چنین می نویسد:

«كَانَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَيْنَ إِخْوَتِهِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَأَفْضَلَهُمْ وَكَانَ عَابِدًا وَرِعًا فَقِيهًا سَخِيًّا شُجَاعًا وَظَهَرَ بِالسَّيْفِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَأْخُذُ بِثَارِ الْحُسَيْنِ (ع) (۸)

ترجمه:

زید بن علی بن الحسین (ع) بعد از حضرت امام محمد باقر (ع) در میان برادرانش بهترین و والاترین بود. او پارسا، با تقوا، فقیه، سخاوتمند و شجاع بود و بخاطر امر بمعروف و نهی از منکر و خون خواهی حضرت امام حسین (ع) با شمشیر قیام کرد.

علامه سید «محسن امین عاملی» در کتاب نفیس «اعیان الشیعه» به نقل از کتاب «مقاتل الطالبیین» درباره ی عبادت زید نوشته است که اثر سجود در پیشانی زید (ع) دیده می شد. علامه ی عاملی درباره ی همبستگی زید با قرآن مجید به نقل از کتاب «ارشاد» گفته

است که او در شهر مدینه با لقب «حَلِيفُ الْقُرْآن» (۹) یعنی شخصی که همیشه قرآن می‌خواند معروف بود.

هفت: زید ادعای امامت نکرد.

در این عده‌ای به شیعه‌ی زیدیه معروفند. در تاریخ معاصر، ایشان پادشاهی به نام «بدر» داشتند که بعد از جمهوری شدن حکومت این، به عربستان پناه برد و هم‌اکنون جیره‌خوار و هایشای حجاز است! آنان زید را به عنوان امام بعد از امام حسین (ع) می‌شناسند و به همین دلیل زیدیه نامیده شده‌اند؛ در حالیکه زید هرگز چنین ادعایی نکرد! علامه سید محسن امین عاملی در «أعیان الشیعه» در این باره چنین گفته است: «كَانَ عَزْمُهُ عَلَى مَا يَظْهَرُ مِنْ حُزْنِ الصَّادِقِ (ع) عَلَيْهِ وَمِنْ تَرْحُّمِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى أَصْحَابِهِ وَمِنْ إِعْطَاءِ أَوْلَادِ الَّذِينَ قُتِلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الصَّدَقَةِ كَمَا وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ أَنَّهُ إِنْ ظَفَرَ بِالْأَمْرِ وَأَزَالَ أَهْلَ الضَّلَالِ يُرْجِعُ الْأَمْرَ إِلَى الْأَمَامِ الْمُعْصُومِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) ... وَكَانَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ (ع) يَقُولُ كَثِيرًا رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا، وَرَوَى عَنِ الرِّضَا (ع) أَنَّهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «إِنَّ زَيْدًا يَتَخَطَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَهْلِ الْمَحْشَرِ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ» (۱۰)

ترجمه:

تصمیم او چنین بود که اگر پیروز شد و دولت ضلالت - بنی امیه - را نابود کرد، قدرت را به امامی معصوم از خاندان پیغمبر (ص) تحویل دهد. آن هم به این دلایل: در

اخبار آمده است حضرت امام صادق (ع) برای زید اندوهگین شد و بر او و یارانش رحمت فرستاد و به فرزندان کسانی که با او کشته شدند صدقه می داد ... حضرت امام صادق (ع) همیشه می گفت: «خداوند عموم زید را رحمت کند!» از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که ایشان به اصحابش فرمود که زید در روز قیامت - با سرافرازی - میان عرصه محشر راه می رود و وارد بهشت می شود.

بازهم علامه عاملی درباره زید روایت دیگری از حضرت امام محمد باقر (ع) نقل می کند که آن امام بزرگوار قبل از شهادت زید، از او بسیار تجلیل و به قیام ایشان اشاره کرده، فرمود: «هَذَا سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَالطَّالِبِ بِأَوْتَارِهِمْ، لَقَدْ أُجِبَتْ أُمُّ وَلَدَتُكَ يَا زَيْدُ.» (۱۱)

او یکی از بزرگان خاندان خود می باشد که برای خون خواهی آنان قیام می کند. ای زید! مادری که تو را دنیا آورد، بسیار نجیب است؛ او فرزند بزرگوارى دنیا آورده است. بعد از شهادت زید و بدار کشیدن جسد پاک او در شهر کوفه، شخصی به نام «ابو ولاد کاهلی» آن جسد شریف را بر دار دید، پس عازم مدینه شد و خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) رسید. آن امام بزرگوار از «کاهلی» درباره زید پرسش فرمود و او چنین گفت: «رَأَيْتُهُ مَصْلُوبًا وَرَأَيْتُ النَّاسَ بَيْنَ شَامِتٍ حَتَقٍ وَبَيْنَ مُحْزُونٍ مُحْتَرِقٍ»، قَالَ: «أَمَّا الثَّانِي فَمَعَهُ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الشَّامِتُ فَتَرِيكَ فِي دَمِهِ.» (۱۲)

یعنی جسد او را بر دار دیدم و گروهی از مردم را که کینه توز و بسیار خوشحال بودند و گروه دیگری که سخت غمگین بوده، در آتش حزن و اندوه می‌سوختند. امام فرمود: «گروه دوم با او در بهشتند و گروه کینه توز که شاد بودند، در جرم و جنایت کشتن او سهیمند.»

دشمنان خاندان عصمت (ع) بعد از شهادت زید (ع) سعی کردند که از نام شریف او سوء استفاده و او را امام خود معرفی کنند. آنها با این کار تلاش کردند شاخه‌ای بصورت رقیب از مذهب شیعه دوازده امامی منشعب کنند و با سیاست مذهب علیه مذهب، در برابر مکتب خاندان عصمت (ع) بایستند.

آنان مذهب تحریفی جدید را شیعه زیدی نامیدند و هشت نفر به تبلیغ آن پرداختند به همین جهت شیعه زیدی به هشت شاخه منشعب شد:

- ۱- جارودیه ۲- مرثیه ۳- ابرقیه ۴- یعقوبیه ۵- عقبیه ۶- جریره
- ۷- یمانیه ۸- ابتریه. (۱۳)

هم اکنون اقلیتی در ین بسر می‌برند که پیرو این مذهبند. مضحك این جاست که خود آنان معتقدند که امام هشتم زیدیه جاهل و نادان بار آمد ولی چون قیام کرد، امام شد و خود زیدیه امامت را به امام خود یاد دادند! به هر حال خود زید ادعای امامت نکرد

بلکه او به امامت حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر الصادق (ع) قائل بود و در دوران امامت امام صادق (ع) به شهادت رسید.

هشت: اشعار زید درباره‌ی امامت حضرت امام محمد باقر و امام صادق (ع)

زید شیعه و پیرو خاندان عصمت بود و با همین عقیده قیام کرده، به شهادت رسید.

او بعد از پدر بزرگوارش حضرت امام زین‌العابدین (ع) خدمت امام محمد باقر (ع) و بعد

از ایشان خدمت امام جعفر صادق (ع) رسید و این اشعار را در ستایش آن بزرگوار

سرود:

۱- نَوَى بِاَقْرَ الْعِلْمِ فِي مَلْحَدِ اِمَامُ الْوَرَى طَيِّبُ الْمَوْلِدِ

۲- فَمَنْ لِي سِوَى جَعْفَرٍ بَعْدَهُ اِمَامُ الْوَرَى الْاَوْحَدِ الْاَمْجَدِ

۳- اَبَا جَعْفَرٍ الْخَيْرِ اَنْتَ الْاَمَامُ وَ اَنْتَ الْمَرْجَى لِيَلْوَى غَدِ (۱۴)

در بحر مُتَقَارِبَ

ترجمه:

۱- باقر العلم، آن امام که زادگاهش پاك است، به شهادت رسید و اکنون (جسد شریف

او) در آرامگاهش می‌باشد.

۲- بعد از ایشان چه کسی را جز امام جعفر صادق دارم؟ آن امام یگانه بزرگوار!

۳- ای ابا جعفر باقر! امام تو هستی و در گرفتاری روز قیامت امید - ما - به توست.

نه: مقدمات قیام زید

در دهه اول قرن دوم و بعد از گذشت نیم قرن از فاجعه کربلا مردم کوفه نامه‌هایی

برای زید به مدینه فرستادند و از او خواستند که علیه بنی امیه قیام کند. (۱۵)

برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (ع) که قیام علمی و نشر فرهنگ اصیل

اسلامی را برعهده گرفته و به لقب «باقر العلوم» معروف شده بود، میدانست که زید

تصمیم دارد علیه بنی امیه قیام کند پس فرمود: «إِنَّ أَخِي زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ خَارِجٌ مَقْتُولٌ وَهُوَ

عَلَى الْحَقِّ، فَالْوَيْلُ لِمَنْ خَذَلَهُ وَالْوَيْلُ لِمَنْ حَارَبَهُ وَالْوَيْلُ لِمَنْ يَقْتُلُهُ.» (۱۶) یعنی همانا

برادرم زید بن علی قیام کرده و کشته خواهد شد در حالیکه قیام او حق است. عذاب خدا

برای کسی که او را یاری نمی‌کند، کسی که با او می‌جنگد و کسی که او را می‌کشد.

البته زید نه در دوران امامت حضرت امام محمد باقر (ع) که بعد از شهادت ایشان قیام

کرد و به شهادت رسید. شهادت حضرت امام محمد باقر (ع) در سال ۱۱۴ هـ و شهادت زید

(ع) در سال ۱۲۲ بود. یعنی زید هشت سال بعد از شهادت برادر بزرگوارش به شهادت رسید.

ده: توهین به حضرت پیغمبر (ص) و امام محمد باقر (ع) در مجلس هشام، قیام زید را

تعجیل کرد!

به دلیل بروز اختلافات شدید پیرامون اوقاف و به روایت دیگر در اثر يك تهمت واهی

و بی‌اساس که از سوی «خالد قسری» فرماندار معزول بنی امیه به زید وارد شد، خلیفه وقت

که هشام نام داشت، زید را به شام فرا خواند سپس آن فرماندار معزول که خود فساد مالی داشت و ادعا کرده بود که مقداری از اموالش نزد زید است، چنین گفت: لَيْسَ لِي عِنْدَهُ شَيْءٌ وَإِنَّمَا قُلْتُ هَذَا لِتَخْفِيفِ الْعَذَابِ.» (۱۷) یعنی هیچ چیزی از من نزد او نیست. من جهت رهایی از شکنجه‌ها چنین ادعایی کردم.

هنگامی که زید به شام رسید، هشام از بنی امیه خواست که مردم شام را در مجلسش جمع کنند تا جایی برای نشستن زید نماند و او سرپا بایستد! وقتی زید به مجلس رسید، جایی برای نشستن ندید و با بی‌احترامی روبرو شد. آنگاه هشام هم به او و هم به حضرت امام محمد باقر (ع) توهین کرد. به او گفت که تو کنیززاده هستی! زید پاسخ داد: «اسماعیل نیز کنیززاده بود اما به مقام پیغمبری رسید.» پس هشام خبیث به مقام مقدس امام محمد باقر (ع) جسارت کرد. {از نوشتن سخن هشام شرم داریم.} زید به هشام گفت: «پیغمبر او را باقر نامید؛ تو او را چنین می‌نامی؟!» سپس زید از مجلسی که در آن خلیفه به حضرت پیغمبر (ص) توهین کرده بود، خارج شد و تصمیم گرفت علیه بنی امیه قیام کند. زید بعد از خروج از مجلس هشام به یکی از مریدان خاندان عصمت (ع) که نامش «جابر جُفَعی» بود، چنین گفت:

«يَا جَابِرُ لَا يَسْمَعُنِي أَنْ أَسْكُتَ، وَقَدْ حُولِفَ كِتَابُ اللَّهِ وَ تُحَوِّكُمُ إِلَى الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ ذَلِكَ إِنِّي شَهِدْتُ هِشَامًا وَ رَجُلٌ عِنْدَهُ يَسْبُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقُلْتُ لِلْسَّابِّ وَيْلَكَ يَا كَافِرَ أَمَا إِنِّي لَوْ تَمَكَّنْتُ مِنْكَ لَأَخْتَطِفْتُ رُوحَكَ وَ عَجَّلْتُكَ إِلَى النَّارِ،» فَقَالَ لِي هِشَامٌ: «مَهْ عَرَّ جَلِيلِنَا يَا

زیدُ.» ثم قال زید: «فَوَاللَّهِ إِن لَّمْ يَكُنْ إِلَّا أَنَا وَيَحْيَى ابْنِي لَخَرَجْتُ عَلَيْهِ وَجَاهِدُهُ حَتَّى أَفْنَى.» (۱۸)

ترجمه:

ای جابر! امکان ندارد ساکت بنشینم در حالیکه بر خلاف کتاب خدا عمل میشود و دو بت جبت و طاغوت حاکم شده‌اند. من هشام را دیدم در حالیکه شخصی که نزد او نشسته بود، به حضرت رسول اکرم (ص) اهانت می‌کرد. من به آن شخص گفتم: «وای بر تو ای کافر! اگر قدرت داشتم جانت را از تنت بیرون می‌کشیدم و تو را به جهنم می‌فرستادم.» هشام به من گفت: «ای زید! از همنشین ما دست بردار.» زید به جابر افزود: «بخدا قسم! اگر فقط من و فرزندانم یحیی باشیم، علیه هشام قیام میکنیم و با او می‌جنگیم تا کشته شوم.»

به این ترتیب زید عازم کوفه شد. چون از مردم آن شهر برای او نامه‌هایی رسیده بود. پس مریدان خود را در کوفه جمع و علیه هشام قیام کرد.

یازده: چگونگی قیام زید

زید حدود یکسال و نیم در کوفه و بصره بطور محرمانه نیروها را سازماندهی میکرد. تا اینکه مریدان او اعلام نمودند، تعداد نیروهای آماده‌ی قیام به چهل هزار براباز شمشیر بدست رسیده است و اگر باقی نیروها از خراسان برسند، این تعداد به صد هزار تن

می‌رسد. زید در روزهای آخر محرم سال ۱۲۲ در حومه شهر کوفه از مریدان خود بیعت

گرفت تا با او قیام کنند. متن بیعت چنین بود:

{إِنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) وَجِهَادِ الظَّالِمِينَ وَالدَّفْعِ عَنِ الْمُسْتَظْعِقِينَ وَ
إِعْطَاءِ الْمَحْرُومِينَ وَ قَسَمِ هَذَا الْقَيْمِ بَيْنَ أَهْلِهِ بِالسَّوَاءِ وَ نُصْرَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ، أَتُبَايَعُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ؟
فَإِذَا قَالُوا نَعَمْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أَيْدِيهِمْ. { (۱۹)

ترجمه:

ما شما را برای اجرای احکام خدا و سنت پیغمبر (ص)، جنگ با ستمگران، دفاع از
مستضعفان، دادن حق محرومان، تقسیم بیت‌المال بطور متساوی و یاری خاندان عصمت دعوت
می‌کنیم. آیا شما برای تحقق این مسایل بیعت میکنید؟ پس اگر می‌گفتند بله، دست خود را بر
روی دستهای آنان قرار می‌داد.

شعار زید در قیام همان شعار حضرت پیغمبر (ص) بود: یا مَنْصُورُ أَمِيتُ (۲۰) یعنی ای
پیروزمند! بمران. یعنی ای قیام‌کننده! به دشمنان حمله کن و آنان را بکش. وقتی زید با
نیروهای خود به کوفه حمله کرد، فرماندار هشام «یوسف بن عمر» مردم را به مسجد بزرگ
کوفه دعوت کرد و پس از آن که مسجد پر شد، درها را بست تا کسی به نیروهای زید مُلْحَق
نگردد. زید با نیروهایش به مسجد رسید و درها را بسته یافت. نیروهای بنی‌امیه نیز از
بالای دیوارهای مسجد به سوی نیروهای زید سنگ پرتاب می‌کردند. سپس تعدادی از آنها

به یاران زید حمله کردند. یکی از سرداران بنی امیه که اهل شام و سوار بر قاطر بود، شروع به فحاشی نسبت به دختر پیامبر (ص) نمود.

{فَلَمْ يَزَلْ شَتْمًا لِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَجَعَلَ زَيْدٌ يَبْكِي حَتَّى ابْتَلَّتْ لِحْيَتَهُ وَ جَعَلَ يَقُولُ: «أَمَا أَحَدٌ يُغَضِّبُ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟ أَمَا أَحَدٌ يُغَضِّبُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص)؟» (۲۱)}

ترجمه:

آن مرد که از اهل شام بود، بی‌دری به حضرت فاطمه (ع) فحش میداد. زید - با شنیدن آن فحشها - بقدری گریه کرد که ریش مبارکش از اشکهایش تر شد و گفت: «آیا کسی نیست که برای دختر پیغمبر خشمگین شود؟ آیا کسی نیست که برای خود پیغمبر (ص) خشمگین شود؟ آیا کسی نیست که برای خاطر خدا خشمگین شود؟»

«سعد بن خثیم» از یاران زید به آن نامرد شامی حمله کرد و پس از هلاک کردنش قاطر او را برد. نیروهای بنی امیه به سعد بن خثیم حمله کردند ولی یاران زید با ندهای الله اکبر در مقابل آنان ایستادند و سعد نجات یافته، توانست خدمت زید برسد. زید او را بوسید و گفت: «أَدْرَكْتَ وَاللَّهِ تَأْرَنَّا، أَدْرَكْتَ وَاللَّهِ شَرَفَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ ذُخْرَهُمَا.» (۲۲) یعنی بخدا قسم که تو انتقام ما را گرفتی؛ بخدا قسم که تو شرافت و اجر دنیا و آخرت را بدست آوردی. سپس آن قاطر را که غنیمت بود به او بخشید.

چون نیروهای بنی امیه از مقابل نیروهای زید فرار می‌کردند، ناگزیر تیراندازان به جنگ فرا خوانده شدند ولی باز هم نتوانستند در برابر نیروهای زید بایستند تا اینکه شب فرا رسید.

دوازده: چگونگی شهادت زید و بدار کشیدن جسد شریف او

زید برابر بنی‌امیه ثابت قدم بود، ناگهان تیری به پیشانی‌اش اصابت کرد. فرزند او یحیی نزدش آمده، بر روی او خم شد و چنین گفت: «يَا أَبَتَاهُ أَبَشِيرُ تَرِدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ عَلِيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (۲۳) یعنی پدر جان! به تو مژده میدهم که تو نزد حضرت پیغمبر (ص) و حضرت علی و حضرت فاطمه و حسن و حسین می‌روی.

زید گفت: «أَجَلٌ يَا بُنَيَّ وَلَكِنْ أَيْ شَيْءٍ تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟» (۲۴) یعنی بله چنین است؛ ولی تو چه تصمیمی داری و به چه کاری اقدام می‌کنی؟ یحیی پاسخ داد: «أَقَاتِلُهُمْ وَاللَّهُ وَلَوْ لَمْ أَجِدْ إِلَّا نَفْسِي (۲۵) یعنی بخدا قسم من به جنگ ادامه میدهم حتی اگر تنها بمانم. زید گفت: «افْعَلْ يَا بُنَيَّ فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ، وَ إِنَّ قَتْلَكَ فِي الْجَنَّةِ وَ إِنَّ قَتْلَهُمْ فِي النَّارِ (۲۶) یعنی ای فرزند دلبندم! به آنچه تصمیم گرفته‌ای عمل کن. تو در راه حق و آنان در راه باطل؛ کسانی که با تو کشته می‌شوند در بهشتند و آنهایی که با آنان کشته می‌شوند، در جهنم.

سپس یاران زید تیر را از پیشانی او بیرون کشیدند و روح او به ملکوت اعلیٰ برواز کرد. بعد از شهادت زید، یارانش تن او را در میان رود آبی دفن کردند تا بنی امیه قبر او را شناسند و نبش قبر نکنند. ولی یکی از جیره‌خواران بنی امیه که هنگام دفن زید حاضر بود، آن جا را به فرماندار هشام در کوفه نشان داد و آن خبیث دستور داد جسد زید را بیرون آوردند. سپس آنرا بر روی شتری به دارالاماره آورده، سر را از تن جدا کرده و برای هشام فرستادند. هشام سر شریف را به مدینه فرستاد تا آن را نزدیک قبر پیغمبر (ص) بیاویزند و جسد را نزدیک شهر کوفه لخت و ازگون بر درخت خرمايي بدار کشیدند. عنكبوتي بر روی عورت زید تار تنید و آنرا از دید نامحرمان مستور ساخت! پیکر زید چهار سال بر روی دار باقی ماند تا اینکه به دستور یوسف بن عمر آن را آتش زدند. ولی آه زید دامن هشام و یوسف بن عمر را گرفت.

سیزده: خداوند انتقام زید را از هشام، یوسف بن عمر، و شاعر بنی امیه گرفت.

بعد از شهادت زید، هشام بن عبدالملك به درك واصل شد و دولت بنی امیه به انحلال و ضعف گرایید و با قیام عباسیان سقوط کرد. یعنی آن دولت سست بنیاد تنها برای مدت کوتاهی بعد از شهادت زید باقی ماند به این شرح:

۱- سال ۱۲۲ شهادت زید

۲- سال ۱۲۶ آتش زدن جسد ایشان

بعد از سقوط امویان عباسیان دستور دادند قبرهای خلفای بنی امیه حفر شود ولی تنها جسد پلید هشام را یافتند. {که چون بنی امیه بر روی آن جسد روغن زده بودند، تقریباً سالم بود.} از آنجایی که هشام به مادر زید فحش داده و گفته بود: «یا ابن الزَّانیّه» عباسیان بر آن جسد پلید حد جاری ساخته او را هشتاد ضربه شلاق زدند. (۲۷) سپس استخوانهای خرد شده جسد را به آتش کشیدند.

یوسف بن عمر ثقفی فرماندار هشام در کوفه که پسر عموی «حجاج ثقفی» و مانند او جلاد بود، به این ترتیب به کیفر جنایت خود رسید: بعد از مرگ هشام خلیفه‌ای به نام ولید و بعد از او خلیفه‌ای به نام یزید ثالث به قدرت رسید که قاتل زید را از فرمانداری کوفه عزل کرد. او هم بعد از عزل، از ترس جان مدتی در اختفا بسر برد تا اندازه‌ای که ریش نحس او دراز شد و تا نافش رسید اما او را یافتند و به دربار یزید ثالث بردند. در آغاز ریش درازیش را کردند سپس او را زندانی کرده، در آنجا هلاکش کردند. لعنةُ الله علیه. (۲۸)

«حکم کلبی» که از شاعران مزدور و جیره‌خوار بنی امیه بود بعد از شهادت زید،

اشعاری جهت سرزنش زید سرود از جمله این بیت:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِذْعٍ نَحْلَهُ وَلَمْ أَرْمِهِدِيَا عَلَى الْجِذْعِ يُصَلَّبُ (۲۹)

ما - ای بنی هاشم - جسد زید شما را بر تنه درخت خرما بدار کشیدیم - و قبل از او -

ندیده بودم که مهدی را بر تنه درخت بدار می‌کشند. وقتی حضرت امام صادق (ع) اشعار آن

شاعر ملعون را شنید، سخت ناراحت شد و دستهای خود را در حالیکه می‌لرزیدند، بالا برده،

این دعا را خواند: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ كَاذِبًا فَسَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبَكَ.» (۳۰)

ترجمه:

خداوندا! اگر او در اشعارش دروغ گفته است، سگ خود را بر او مسلط کن. پس بنی

امیه آن شاعر پلید را به ماموریتی فرستادند و در راه شیری او را درید و کشت. هنگامی که

حضرت امام صادق (ع) از مرگ آن شاعر خبیث بوسیله شیر اطلاع یافت، برای خدا سجده

شکر کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجْزَنَا مَا وَعَدَنَا» (۳۱):

ترجمه:

خدا را برای انجام دادن وعده‌ای که به ما داده است شکر می‌کنیم. منظور حضرت امام

صادق (ع) وعده خدا مبنی بر انتقام از ستمگران می‌باشد که در آخرین آیه از سوره شریفه

شُعْرَا به آن اشاره شده است:

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۳۲) یعنی آنانی که ستم کردند در آینده نزدیک

خواهند دانست که با چه ذلت و خواری سرنگون خواهند شد.

قابل ذکر است که حضرت امام صادق (ع) بعد از شهادت زید مقداری پول برای

خانواده‌های کسانی که با زید شهید شده بودند، فرستاد.

چهارده: اشعار علامه عاملی لبنانی علیه شاعر بنی امیه در زمینه‌ی شهادت زید (ع)

علامه سید محسن عاملی که از علما و ادبای نامدار لبنان است، قصیده‌ای بعنوان پاسخ

به اشعار شاعر کینه توز بنی امیه سرود که چند بیت از آن در اینجا آورده شده:

۱- وَمَا سَاءَ نِيَّ الْأَمَّالَةِ قَائِلٍ إِلَى آلِ مَرْوَانَ يُضَافُ وَيُنْسَبُ

۲- صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِذْعٍ تَخْلَعِ وَلَمْ أَرْمَهْدِيَّ عَلَى الْجِذْعِ يُصَلَّبُ

۳- فَإِنْ تَصَلُّيُوا زَيْدًا عِنَادًا لِحَدِّهِ فَقَدْ قُتِلَتْ رُسُلُ اللَّهِ وَصَلُّوا

۴- وَإِنَّا نَعُدُّ الْقَتْلَ أَكْثَمَ فَخْرِنَا يَوْمَ بِهِ شَمْسُ النَّهَارِ تَحْجَبُ (۳۳)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- هیچ چیزی مرا به اندازه این بیت شعر زجر نداد؛ بیت شاعری که منسوب به دربار

مروانیان اموی است.

۲- او چنین می‌گوید: ما - ای بنی هاشم - جسد زید شما را بر روی تنه درخت خرما

بدار کشیدیم و قبل از او ندیده بودیم که مهدی را بر روی تنه درخت بدار می‌کشند.

۳- و پاسخ ما این است: اگر شما بر مبنای ستیز با حضرت پیغمبر (ص) زید را بدار

کشیدید، - بدانید که - قبل از زید هم پیامبرانی بدار کشیده شدند. (مانند زکریا که

جسدش را دو نیم کردند و همسر فرعون که فرعونیان او را بدار آویختند).

۴- ما کشتن - در راه خدا - را بهترین افتخار برای خود میدانیم. آن هم در روزی که

- بخاطر شدت درگیری و جنگ - نور خورشید دیده نمی شود.

پانزده: اشعار سید حمیری بعد از شهادت زید (ع) در قرن دوم

«اسماعیل حمیری» از شاعران نامدار قرن دوم بود که برای زید شهید مرثیه سرود.

او که به سید حمیری معروف است، در اصل از جنوب جزیره العرب و متعلق به طایفه‌ی

(حِمْیَر) بر وزن (دِرْهَم) می باشد که خانواده اش او را سَید نامیدند. این طایفه شیعه نبودند

ولی او شیعه اثنا عشری شد و به حضرت علی (ع) و نسل معصوم ایشان به ویژه حضرت

امام جعفر صادق (ع) که امام زمان ایشان بودند، ارادت خاصی داشت. سید حمیری بعد از

اینکه مذهب خاندان عصمت (ع) را که به جعفری معروف شد انتخاب کرد، این شعر را

سرود:

تَجَعَّفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَيْقَنْتُ أَنَّ اللَّهَ يَعْفُو وَ يَغْفِرُ (۳۴)

من با نام خدا مذهب جعفری را انتخاب کردم و - اعتمادم به - خداست که از همه چیز بزرگتر است. من یقین دارم که خداوند - گناه انحرافم را قبل از اینکه شیعه شوم - می بخشد و می آمرزد. سید حمیری که اشعار ولایتی او در قرن دوم از شهرت بسزایی برخوردار بود، بعد از شهادت زید قصیده‌ای در نکوهش آن جیره‌خواری که جایگاه دفن زید را حفر کرد و جسد او را به دستور یوسف بن عمر بدار کشید سرود. نام آن جیره‌خوار «خراش بن حوشب بن یزید» بود. ابن اثیر، در جلد سوم کتاب «کامل» قصیده‌ی سید حمیری را نوشته است. این چند بیت شعر نیز از آن قصیده می‌باشد که در آن نام خراش و پدرش حوشب و جدش یزید ذکر شده است:

- ۱- لَعَنَ اللَّهُ حَوْشَبًا وَ خَرَّاشًا وَ مَزِيدًا
- ۲- وَ يَزِيدًا فَإِنَّهُ كَانَ أَعْتَى وَ أَعْنَدَا
- ۳- أَلْفُ أَلْفٍ وَ أَلْفُ أَلْفٍ مِنَ اللَّعْنِ سَرْمَدَا
- ۴- إِنَّهُمْ حَارَبُوا الْأَلَةَ وَ آذَوْا مُحَمَّداً
- ۵- شَرَكُوا فِي دَمِ الْحُسَيْنِ وَ زَيْدٍ تَعْتَدَا
- ۶- ثُمَّ عَالَوْهُ فَوْقَ جَذَعٍ صَرِيحاً مُجَرَّداً
- ۷- يَا خَرَّاشَ بْنَ حَوْشَبٍ أَنْتَ أَشَقَى الْوَرَى غدا (۳۵)

در بحر وافر مجزوء

ترجمه:

- ۱- لعنت خدا و لعنتهای دیگر بر حَوْشَب و خَراش باد!
- ۲- و لعنت بر یزید {جد آن جنایتکار} چون او بسیار مغرور، لجوج و معاند بود.
- ۳- هزار، هزار، هزار، هزار لعنت - بر آنان - برای همیشه باد!
- ۴- آنان با خدا جنگیدند و حضرت محمد (ص) را آزار کرده و زجر دادند.
- ۵- آنان با لجباجت و عناد خود، هم در خون حضرت امام حسین (ع) شریکند و هم در خون زید.
- ۶- آنها جسد زید را در حالیکه لخت بود بر روی تنه درخت خرما بدار کشیدند.
- ۷- تو ای خراش بن حوشب! (که جسد زید را بدار کشیدی) فردا (در روز قیامت) شقی‌ترین و بدبخت‌ترین فرد خواهی بود.

شانزده: زیارتگاه زید (ع) و سالروز شهادت ایشان در عراق و ایران

در میان باغهای پر از درخت خرما در فاصله‌ی سی کیلومتری شمال کوفه زیارتگاهی به نام زید شهید وجود دارد که در همان مکان بدار کشیده شدن آن شهید ساخته شده است.

این زیارتگاه تقریباً از مسیر جاده عمومی دور و راه آن باریک و خاکی است. ولی تا قبل از اینکه بعثیان سفیانی حکومت عراق را بدست بگیرند، هر سال در روز سوم صفر. روز شهادت زید هیات‌ها از نجف اشرف و کوفه به سوی مزار زید رهسپار شده، خاطره عاشورا را تکرار می‌کردند. {مؤلف این کتاب چند بار مزار شریف زید را زیارت و در آن مراسم شرکت نموده است.}

یحیی فرزند زید نیز به شهادت رسید اما در خراسان؛ مزار او نزدیک شهر مقدس مشهد است. با این حال هر سال مریدان خاندان عصمت (ع) در روز سوم صفر در قالب هیات‌هایی از مشهد و دیگر شهرها به مزار این شهید می‌روند و در آن مزار عزاداری می‌کنند تا خاطره شهادت زید مظلوم زنده بماند.

امیدواریم که مقامات محترم جمهوری اسلامی هر سال در روز سوم صفر در رسانه‌های گروهی بویژه در صدا و سیمای جمهوری اسلامی شهادت زید را اعلام کنند تا خاطره آن شهید عظیم برای همیشه در این سرزمین که جایگاه شهداست زنده بماند.

هفده: پی‌نویسهای فصل سوم از بخش دوم:

- (۱) الکودن: قاطر، المعجم الوسيط، تأليف پژوهشگران مصری، ص ۷۸۰
- (۲) اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۶
- (۳) المعجم الوسيط، ص ۴۰۹
- (۴) الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر، ج ۱، ص ۴۵۸
- (۵) سوره شریفه أحزاب، آیه ۳۷
- (۶) تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۶۶
- هش، ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۷
- (۷) اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۹
- (۸) همان منبع، ص ۱۰۷
- (۹) همان منبع
- (۱۰) همان منبع، ص ۱۰۸
- (۱۱) همان منبع، ص ۱۱۰
- (۱۲) همان منبع
- (۱۳) همان منبع، ص ۱۳۱
- (۱۴) همان منبع ص ۱۱۳

(١٥) همان منبع، ص ١١١

(١٦) همان منبع، ص ١١٦

(١٧) همان منبع

(١٨) همان منبع

(١٩) همان منبع، ص ١١٨

(٢٠) همان منبع، ص ١١٩

(٢١) همان منبع، ص ١٢٠

(٢٢) همان منبع

(٢٣) همان منبع

(٢٤) همان منبع

(٢٥) همان منبع

(٢٦) همان منبع

(٢٧) همان منبع، ص ١٢٢

(٢٨) همان منبع

(٢٩) همان منبع، ص ١٢١

(٣٠) همان منبع

(۳۱) همان منبع

(۳۲) سوره شریفه شعرا، آخرین آیه

(۳۳) اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۱

(۳۴) همان منبع، ج ۳، ص ۴۱۰

(۳۵) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸۳

فصل چهارم از بخش دوم

اشعار سیاسی کمیت علیه بنی امیه

يك: کمیت در اشعارش بنی امیه را نفرین کرد.

کمیت در دوران خلافت یزید متولد شد و در سالهای کودکی شاهد جنایات خلفای

مروانی از بنی امیه و جنایتهای وحشتناک «حَجَّاج ثَقَفَى» - لعنة الله عليه - بود.

او علیه بنی امیه اشعاری سرود و آنان را سخت مورد نفرین قرار داد:

۱- قُلْ لِّبَنِي أُمَيَّةٍ حَيْثُ كَانُوا وَإِنْ خِفْتَ أَلْمُهَنْدَوَالْقَطِيعَا

۲- أَجَاعَ اللَّهُ مَنْ أَشْبَعْتُمُوهُ وَأَشْبَعَ مَنْ بَجَوَزَكُمُ أَجِيعَا (۱)

در بحر رافر

ترجمه:

۱- (ای مسلمان!) هر چند از ضربه شمشیر بنی امیه در هراس باشی، هر جا که آنان باشند

نفرینشان کن و بگو:

۲- (ای بنی امیه!) خداوند هر کسی را که سیر کردید، گرسنه کند و هر که را که با جور و

ستم گرسنه نمودید، سیر گرداند.

شجره‌نامه سه طایفه از بنی امیه:

شاعران شهیدی همچون کمیت، سُذیف، دعبل، ابوفراس و دیگران همواره بنی امیه را نکوهش کرده‌اند زیرا بنی امیه که متشکل از سه تیره بودند، بر خلاف قرآن مجید و سنت حضرت پیغمبر (ص) عمل میکردند. در ادامه‌ی این بحث واژه‌ی اُمیّه و سه تیره‌ی بنی امیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در لغت‌نامه‌های عربی کلمه‌ی اُمیّه را مُصَغَّر کلمه‌ی اُمّه - بدون تشدید میم - میدانند و اُمّه یعنی کنیز پس اُمیّه کنیزك معنی می‌دهد و چون جد بنی امیه برده‌ای همچون کنیزی كوچك بود، به او اُمیّه یعنی كنیزك می‌گفتند.

سه تیره‌ی بنی امیه و مدت حاکمیت آنها:

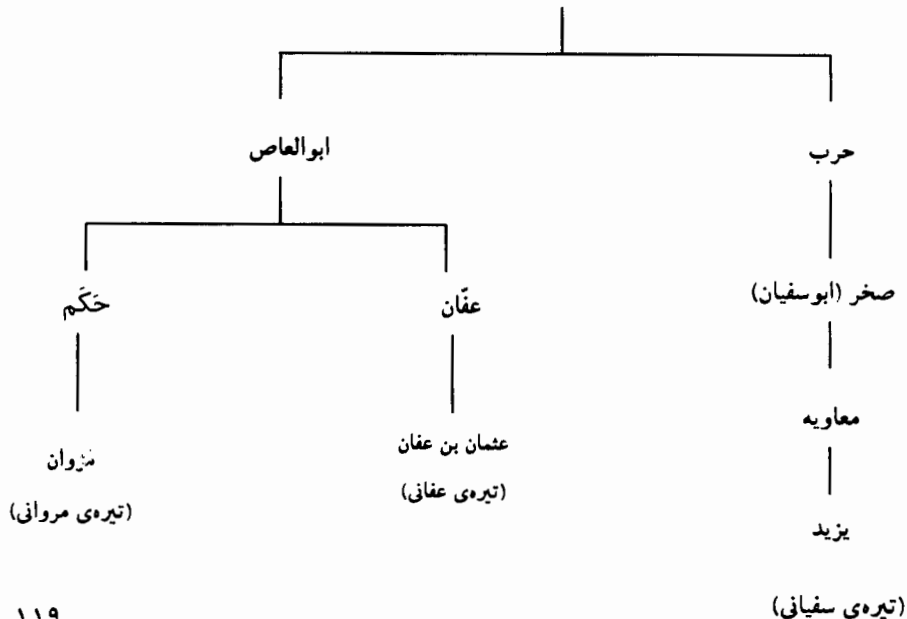
۱- عَقّانی: ۲۳ تا ۳۵ هـ. ق (۱۲) سال

۲- سُفّیانی: ۴۰ تا ۶۴ هـ. ق (۲۴) سال

۳- مَروانی: ۶۴ تا ۱۳۲ هـ. ق (۶۸) سال

دو: این شجره‌نامه نسبت سه تیره‌ی عَقّانی، سُفّیانی و مروانی را نشان میدهد:

اُمیّه (برده‌ی رومی عبد شمس و عبد شمس برادر هاشم بود.)



سه: چرا کمیت و شاعران دیگر بنی امیه را مورد نکوهش قرار داده‌اند؟

بنی امیه از دو جهت رذل و پست هستند.

۱- از نظر نسب

۲- از نظر عملکرد

از نظر نسب، آنان تظاهر می‌کردند که از قریشند در حالیکه اصالت رومی داشتند! به عنوان نمونه معاویه پنج پدر داشت! از نظر عملکرد نیز رفتار، فساد عقیدتی و فساد اخلاقی بنی امیه معروف است. {شرح این مطالب در همین فصل خواهد آمد.}

چهار: بنی امیه از قریش نبودند و هیچ رابطه‌ی نسبی با بنی هاشم نداشتند.

ثقة الاسلام شیخ «عباس قمی (رح)» در کتاب «سفینه البحار» گفته است: «إِنَّ أُمِّيَّةَ كَانَ غُلَامًا رُومِيًّا لِعَبْدِ شَمْسٍ ... وَ تَبَتَّاهُ فَقِيلَ أُمِّيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ وَ كَانَ ذَلِكَ دَابَّ الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ... فَبَنُوا أُمِّيَّةَ كَافَّةً لَيْسُوا مِنْ قُرَيْشٍ وَ إِنَّمَا الْحَقُّوا وَلَصَقُوا بِهِمْ، وَيُصَدَّقُ ذَلِكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي كِتَابِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ: لَيْسَ الْمُهَاجِرُ كَالْطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَلَمْ يَسْتَطِعْ مُعَاوِيَةُ أَنْكَارَ ذَلِكَ.» (۲)

ترجمه:

واضح است که امیه برده رومی عبد شمس بود و عبد شمس او را به عنوان پسر ناخوانده پذیرفته بود. چنین سنت و رفتاری در دوره جاهلیت نزد اعراب وجود داشت ... به همین دلیل

همه‌ی بنی امیه از قریش نیستند بلکه به قریش مُلْحَق شده و بعدها به آنها مُنْتَسِب - و به اصطلاح - به آنان چسبیدند.

فرمایش حضرت علی (ع) در نامه‌ای که برای معاویه فرستاد، این مسأله را تأیید و تصدیق می‌کند. حضرت علی (ع) در آن نامه فرمود: «کسی که - از مکه به مدینه - مهاجر می‌باشد، از کسی که - در فتح مکه - با بخشودن پیغمبر (ص) آزاد شده است جداست و کسی که از نظر نسب، نسب اصلی داشته باشد، از کسی که مُنْتَسِب و خود را - به قریش - مُلْحَق کرده است جداست.» معاویه بعد از اینکه این نامه را دید، سکوت کرد و نتوانست منکر آن گردد.

حَسَّان بن ثابت در این باره خطاب به معاویه چنین گفته است:

«وَلَسْتُ مِنَ الْمُعْشَرِ الْأَكْرَمِینَ وَلَا عَبْدُ شَمْسٍ وَلَا نَوْفَلٍ»

در بحر متقارب مجزوء

ترجمه:

تو نسب شریف و گرامی نداری تو از عبد شمس و نوفل نیستی

پنج: پنج پدر برای معاویه، اعلام بیزاری از نماز و روزه پس از رسیدن به خلافت و حذف

بسم الله از نماز!

در کتاب «تَيْمَةُ الْمُنتَهَى» از شیخ عباس قمی (رح) شرح مفصلی درباره‌ی انحراف

اخلاقی هند مادر معاویه به نقل از علمای اهل تسنن ذکر گردیده و در آن نام پنج پدر برای

معاویه شمرده شده است که عبارتند از:

۱- شخصی به نام مُسَافِر

۲- شخص دیگری به نام عماره

۳- صباح که غلام ابوسفیان بود.

۴- عباس

۵- ابوسفیان.

مُتَأَسَفَانَه معاویه با چنین نسب مفتضحانه و مادر منحرف و جگرخواری، به خلافت

مسلمانان رسید! از کارهای ننگ‌آمیز او بعد از خلافت. اعلام بیزاری از نماز و روزه به اهل

کوفه بود با این مضمون: «لَا أُرِيدُ مِنْكُمْ صَلَاةً وَلَا صِيَامًا.»

یعنی من از شما نه نماز می‌خواهم نه روزه. اقدام شرم‌آور دیگر او حذف بسم الله از نماز

بود که شهید محراب آیت الله دستغیب (رح) در تفسیر سوره‌ی شریفه‌ی الْحَمْد به آن اشاره

فرموده. متأسفانه امروز هم برخی از مذاهب اسلامی از معاویه تبعیت کرده و بسم الله را در

نماز نمی خوانند. (۱) رادیو مکه هر روز نماز مغرب را پخش می کند در حالی که پیش نماز بسم الله را نمی خواند.

و این هم جمله ای از ابوسفیان که به ظاهر پدر معاویه بود.

بعد از اینکه بنی امیه به قدرت رسیدند و پستهای مهم فرمانداری را تصاحب کردند، ابوسفیان این جمله را به آنان گفت: «تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكُرْهُ» (۳) یعنی - ای بنی امیه! - خلافت را مانند توپ بدست گرفته، با آن بازی کنید و آنرا به یکدیگر پاس دهید. و خلافت عملاً چنین شد که کمیت و دیگران آن را نکوهش کردند.

شش: ولید نمونه ی فساد در کوفه، در آغاز تسلط بنی امیه

در نیمه اول قرن اول ولید فرماندار فاسق کوفه نمونه ی مجسم فساد بنی امیه بود: {و شَاعَ بِالْكُوفَةِ فِسْقُهُ وَ شُرْبُهُ لِلْخَمْرِ} (۴) یعنی فسق و شراب خوردن او در کوفه زبانزد مردم شد.

هفت: دوستی ولید با شاعری مسیحی که در حال مستی وارد مسجد کوفه می شد.

در جلد اول کتاب برگزیده ی «الآغانی» پیرامون ولید مطلبی نوشته شده، تحت عنوان دوستی ولید با «ابو زُبَید» شاعر مسیحی که شرح آن چنین است: وقتی عثمان ولید را به امارت کوفه منصوب کرد، ابوزبید ارمنی بر او وارد شد و ولید را در خانهای که بر در مسجد

کوفه و از آن «عقیل بن ابی طالب» بود فرود آورد و آن خانه را به او بخشید. نخستین طعن مردم کوفه بر ولید آن بود که ابوزبید - ارمنی - از خانه خود بیرون می‌آید؛ از مسجد کوفه می‌گذرد و پس از ورود به خانه‌ی ولید بن عقبه با او شراب می‌خورد و شب زنده‌داری می‌کند. بعد هم در حال مستی از مسجد عبور کرده، به خانه‌ی خود برمی‌گردد!

هشت: ولید در نماز به جای سوره‌ی شریفه‌ی الحمد شعر و غزل می‌خواند.

«أَصْمَعِي» که از برادران دانشمند تسنن است درباره‌ی نماز ولید در حال مستی گفته است، ولید درحالی که سخت مست بود، برای اقامه نماز صبح به مسجد کوفه رفت ولی بعد از گفتن تَکبیرَةُ الْأَحْرَامِ عوض خواندن سوره‌ی شریفه‌ی فَاتِحَةُ الْكِتَابِ، با صدای بلند شروع به خواندن غزلی کرد و این بیت شعر را درباره‌ی زنی به نام رَبَاب خواند:

«عَلِقَ الْقَلْبُ الرَّبَابَا بَعْدَ مَا شَابَتْ وَشَابَا.» (۵)

ترجمه: دلم سخت عاشق رباب شده است آن هم زمانی که هم رباب و هم خودم به سن پیری رسیده‌ایم.

نیر در سجود بجای ذکر مخصوص گفت: «إِشْرَبْ وَأَسْقِنِي» (۶) یعنی شراب بخور و به من بده.

و باز هم به روایت «أَصْمَعِي»: إِنَّ الْوَلِيدَ تَقِيًّا فِي الْمِحْرَابِ لَمَّا شَرِبَ الْخَمْرَ. (۷)

یعنی: ولید بعد از آنکه مست شد و غماز خواند، در محراب استفراغ کرد.

نه: ولید در حال مستی نماز صبح را در مسجد کوفه چهار رکعت خواند.

در کتاب «الکامل» که از برادران تسنن است، درباره‌ی مستی ولید و خواندن غماز صبح

چنین آمده:

«سَكَرَ وَ صَلَّى الصُّبْحَ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ أَرْبَعًا ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَزِيدُكُمْ؟» (۸)

ترجمه: او مست شد و در حال مستی نماز صبح را برای اهل کوفه اقامه کرد. ولی به جای دو

رکعت، چهار رکعت نماز گزارد و بعد از اتمام چهار رکعت به غمازگزاران نگاه کرد و گفت: «آیا

میخواهید برای شما از این بیشتر بخوانم؟»

«حُطَيْثَه» شاعر بنام و صاحب دیوان نیمه اول قرن اول درباره نماز ولید (فرماندار بنی

امیه درکوفه) این شعر را سروده است:

۱- شَهِدَ الْحُطَيْثَةُ يَوْمَ يَلْقَى رَبَّهُ أَنْ الْوَلِيدَ أَحَقُّ بِالْقَدْرِ

۲- نادى وَقَدْ تَمَّتْ صَلَوَاتُهُمْ أَأَزِيدُكُمْ سُكْرًا وَ مَا يَدْرِى (۹)

در بحر رجز مجزوء

ترجمه:

۱- حطیثه در روز قیامت هنگامی که با خدا ملاقات می‌کند، شهادت خواهد داد که ولید

مستحق است که با او به سختی و نه به مهربانی رفتار شود.

۲- او نماز صبح را چهار رکعت خواند و پایان داد و- در حالیکه مست بود و نمی دانست

چه می گوید - به مردم گفت: «آیا می خواهید برای شما از این بیشتر نماز بخوانم؟»

ده: حضرت علی (ع) در برابر خلیفه سوم حد شرعی را بر ولید جاری کرد.

بعد از ماجرای نماز صبح، ولید به مدینه احضار و قرار شد حد شرعی بر او جاری

شود. فَلَمْ يَجْسَرْ أَحَدٌ عَلَى إِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِ تَوْفِيًّا لِعُضْبِ عُثْمَانَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ. (۱۰)

ترجمه:

ولی هیچکس جرأت نداشت حد را اجرا کند. مردم می ترسیدند خلیفه - شمشک: شود

چون ولید خویشاوند او بود. {هر دو از يك مادر بودند.} آنگاه حضرت علی (ع) شخصاً

تازیانه را بدست گرفت و برای اجرای حد جلو آمد. ولید به حضرت علی (ع) دشنام گفت.

آنگاه آن حضرت ولید را بر زمین افکند و اجرای حد را شروع کرد. ولی خلیفه سوم به او

گفت: «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ بِهِ هَذَا (۱۱) یعنی تو حق نداری با ولید چنین رفتار بکنی. حضرت

علی (ع) در پاسخ چنین فرمود: «چون ولید عمل فسق انجام داده و به اجرای حد تن

نمی دهد، از این بیشتر هم مستحق است.» (۱۲) در منابع مؤثق تاریخی آمده است که پدر ولید

که در جنگ بدر کشته شده بود، با حضرت پیغمبر (ص) دشمنی سختی داشت چون از کافران

بود اما فرزند او به فرمان خلیفه سوم فرماندار کوفه شد چون از طرف مادر برادر خلیفه بود.

یازده: عمر و بن عاص معلوم الحال خلیفه را نصیحت می‌کرد!

فساد و بی‌حرمتی فرمانداران بنی امیه تا اندازه‌ای بود که شخصی مانند عمرو بن عاص خلیفه را نصیحت می‌کرد که شر بنی امیه را از سر مردم کوتاه کند. او به خلیفه می‌گفت: «إِنَّكَ قَدْ رَكَبْتَ النَّاسَ بِمَنْثِلِ بَنِي أُمَيَّةٍ ... فَأَعْتَدِلْ أَوْ اعْتَرِلْ» (۱۳)

تو بوسیله بنی امیه بر دوش مردم سوار شده و آنها را بر مردم تحمیل کرده‌ای ... یا رفتار خود را تصحیح کن یا از خلافت کنار برو.

ولی خلیفه نه نصیحت عمرو بن عاص را پذیرفت و نه به سخنان شخصی مانند ابوذر گوش فرا داد بلکه ابوذر را به صحرای خشک و دوری تبعید کرد و او در همان صحرا به لقاء الله پیوست.

همین خلیفه چندین بار در برابر مردم توبه کرد و گفت: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا فَعَلْتُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» (۱۴) ولی بعد از آن تحت تاثیر گفته‌های مروان قرار می‌گرفت و رفتار سابق خود را ادامه می‌داد چون مروان شوهر عایشه دختر او بود. حتی خلیفه خُمس غنائم آفریقا (۱۵) و باغهای فدک را که در دوران حضرت پیغمبر (ص) از آن حضرت فاطمه (ع) بود به او بخشیده بود!

آنچه گفته شد خلاصه‌ای بود از فسق و فساد امویان که کمیت با اشعارش آنان را نکوهش می‌کرد. اینک به بررسی تاریخچه‌ی خلفای مروانی می‌پردازیم.

دوازده: سه طاغوت در تاریخ بنی امیه به نام ولید!

در بررسی تاریخ بنی امیه و فرمانداران آن به سه ولید برمی‌خوریم:

۱- در نیمه اول قرن اول ولید فرماندار خلیفه‌ی سوم در کوفه که شرح فسق و

فساد او گذشت.

۲- در نیمه دوم قرن اول {ولید بن عبدالمکک مروانی. به روایت «ابن بابویه»

{ولید بن عبدالمکک به حضرت امام سجاد (ع) زهر خوراند.} (۱۶)

۳- در نیمه اول قرن دوم ولید بن یزید ثانی مروانی که رفتارهایی بدتر از دوران

جاهلیت داشت تصمیم گرفت بالای کعبه شراب بخورد (۱۷) جنایتهای او در کتاب

«الاغانی» «ابو فرج اصفهانی» که از نسل بنی امیه می‌باشد، ذکر شده است. البته واضح

است که این سه ولید با ولیدی که پدر خالد بن ولید می‌باشد یکی نیستند.

سیزده: اشعار سیاسی کمیت علیه خلفای مروانی، خلاصه‌ای از جنایتهای مروان و کشتن

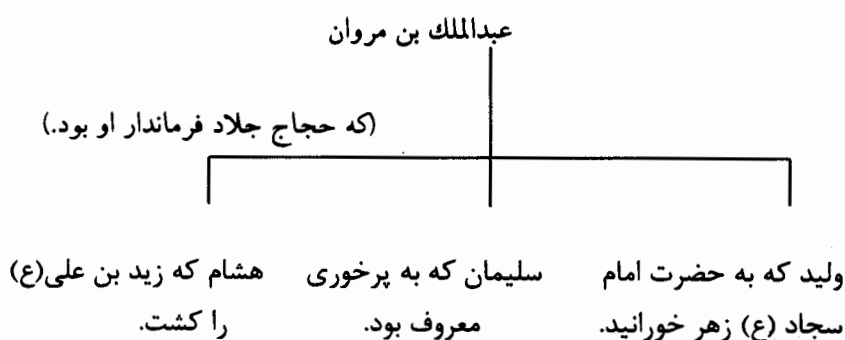
توابع

نخستین خلیفه از خلفای مروانی «مروان» و آخرین آنها نیز مروان نام داشت. نخستین

مروان، «مروان بن الحکم» بود و آخرین مروان، «مروان حمار» بود که با کشته شدنش دولت

بنی امیه منقرض گشت {لقب حمار به معنی الاغ برای مروان دوم، در کتابهای برادران تسنن

بدست آمده. { کودکی کمیت در دوران خلافت مروان بن الحکم بود و شهادت ایشان در دوران مروان حمار. کمیت که همواره ظلم و ستم «عبدالملك» فرزند مروان و فرزندان عبدالملك را که بعد از او به خلافت رسیدند شاهد بود، او و فرزندانش را نکوهش کرد. در این شجره‌نامه چهار خلیفه مروانی که کمیت آنان را مورد نکوهش قرار داده است، مشخص شده‌اند:



در اشعار زیر کمیت ابتدا بنی هاشم را ستایش سپس خلفای مروانی را چنین سرزنش

کرده است:

- ۱- بَلْ هَوَايَ الَّذِي أَجِنُّ وَأُبْدِي لِبَنِي هَاشِمٍ فُرُوعَ الْأَنَامِ
- ۲- لِلْقَرِيبِينَ مَن نَدَى وَالْبَعِيدِينَ مَن الْجَوْرِ فِي غُرَى الْأَحْكَامِ
- ۳- وَالْمُعَيَّنَ بَابَ مَا أَخْطَأَ النَّاسُ وَمَرْسَى قَوَاعِدِ الْأَسْلَامِ (۱۸)
- ۴- غَالِبِينَ هَاشِمِيَّيْنِ فِي الْعِلْمِ رَبَّوَا مِنْ عَظِيَّةِ الْعَلَامِ

۵- راجحی الوزنِ کاملی العدلِ فی السیرةِ طیبینِ بالأُمورِ الجسامِ

۶- ساسةٌ لا کمنَ یرى رعیةَ الناسِ سواءَ رعیةَ الأنعامِ

۷- لا کعبدِ المَلِکِ أو کولیدِ أو سُلیمانَ بَعْدُ أو کَهشامِ

۸- فَتَوَّ الْأَرَأَفُونَ بِالنَّاسِ فِي الرَّأْفَةِ وَالْأَحْلَمُونَ فِي الْإِحْلَامِ (۱۹)

در بحر خفیف

ترجمه:

۱- عشق من که آنرا گاهی پنهان و گاهی آشکار می‌کنم، برای بنی هاشم که سادات مردمند.

۲- آنان که به سخاوت و بخشش معروف و نزدیکند و از ستم و ظلم دور می‌باشند چون احکام خدا را رعایت می‌کنند.

۳- اگر مردم در معرض اشتباه قرار بگیرند، بنی هاشم راه صحیح را پیموده، پایه‌های اسلام را ثابت نگه می‌دارند.

۴- آنان از نسل غالب و هاشم هستند - که از نیاکان پیغمبرند - و به لطف خدای دانا دانشمند بار آمده‌اند.

۵- آنان جایگاهی متین و مقامی عظیم داشته و در رفتارشان عدالت را رعایت می‌کنند. آنان بسیار نیکوکارند و حل مشکلات سخت را برعهده می‌گیرند.

۶- آنان سیاستمداران عادل هستند؛ نه مانند آن حاکمان که مردم را چون گله‌های

احشام می‌رانند.

۷- آنان همچون عبدالملک مروانی و فرزندان او: ولید، سلیمان و هشام نیستند.

۸- آنان با مردم بسیار مهربان، با محبت و بسیار شکیبا می‌باشند.

خلاصه‌ای درباره‌ی جنایتهای مروان و کشتن توابین

از آنجایی که عبدالملک بوسيله‌ی پدرش مروان به قدرت رسید و خلیفه شد، از

جنایتهای او کاملاً راضی بود و دو فرزند از فرزندان خود را نیز مروان نامید.

پس بحث را از مروان پدر عبدالملک آغاز می‌کنیم.

جنایتهای مروان پدر عبدالملک و «الحکم» جد عبدالملک به این شرح است:

الحکم پدر مروان کافر خبیثی بود که در دوران نبوت حضرت رسول اکرم (ص) زندگی

می‌کرد. {هُوَ الَّذِي كَانَ يَحْكِي مَشْيَةَ النَّبِيِّ (ص) فَطَرَدَهُ النَّبِيُّ (ص) ثُمَّ رَدَّهُ عُثْمَانُ.} (۲۰)

یعنی او کسی است که وقتی حضرت رسول اکرم (ص) راه می‌رفت، آن حضرت را در

راه رفتن مسخره می‌کرد. پس حضرت رسول اکرم (ص) او را تبعید کرد سپس عثمان -

هنگامی که به خلافت رسید - او را که پسر عمویش بود برگردانید.

«مسعودی» تاریخ‌نویس معروف که از برادران اهل تسنن است در این مورد چنین می‌گوید: «رَسُولُ اللَّهِ (ص) نَفَى الْحَكَمَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ إِلَى الطَّائِفِ فَصَارَ رَاعِيًا حَتَّى رَدَّهُ عُثْمَانُ.» (۲۱) یعنی حضرت رسول اکرم (ص) حکم بن ابی العاص را به شهر طائف تبعید کرد. او در آن شهر به چوپانی مشغول شد اما عثمان - بعد از اینکه خلیفه شد - او را برگرداند. در دوران عثمان باغهای فدک به فرزند حکم یعنی مروان واگذار و در دوران معاویه و یزید مقام والایی در دولت به او عطا گشت. سوء استفاده از بیت‌المال را هم باید به گناهان مروان افزود.

بعد از مرگ یزید و کنار رفتن فرزندش معاویه دوم از خلافت، «عبدالله بن زبیر» قدرت را در مکه بدست گرفت. حال زمینه بسیار مساعد بود که مردم با او به عنوان خلیفه بیعت کنند. {نَظَرَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ فِي إِطْبَاقِ النَّاسِ عَلَى مُبَايَعَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَاجَابَتِهِمْ لَهُ فَأَرَادَ أَنْ يُلْحَقَ بِهِ وَيُضَافَ إِلَى حَمَلَتِهِ فَمَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ.} (۲۲) مروان مردم را دید که همه در بیعت با عبدالله بن زبیر یک دست شده، او را اجابت کرده‌اند. مردمی که تا دیروز با یزید بودند! او هم تصمیم گرفت همرنگ مردم شده، با عبدالله بن زبیر بیعت کند و جزء اصحاب او باشد ولی عبیدالله بن زیاد او را منع کرد.

در آن زمان مروان در اُردُن بود و عبدالله بن زبیر در مکه. پس به واسطه دوری مسافت، مردم اُردُن هنوز با ابن الزبیر بیعت نکرده بودند.

یکی از فرمانداران یزید به نام «عَمْرُو الْأَشْدَق» به مروان پیشنهاد خلافت داد و قرار شد که بعد از مروان پسر دوم یزید به نام خالد و بعد از خالد عَمْرُو الْأَشْدَق بخلافت برسد ولی مروان به قول خود عمل نکرد و فرزندش عبدالملك را ولیعهد اعلام نمود و بالاخره عَمْرُو الْأَشْدَق به دست عبدالملك کشته شد. {کسی که مروان را به خلافت رساند خود بدست پسر مروان به درك واصل شد.}

به هر جهت مردم اُردُن به زور با مروان بیعت کردند. امروزه در میان مردم اُردُن نام مروان دیده می‌شود. وزیر امور خارجه اردن بعد از صلح با اسرائیل هم مروان نام داشت. مروان نخستین خلیفه‌ای است که خلافت را با زور و شمشیر بدست آورد در حالیکه خلفای قبل از او هر کدام گروهها و یارانی داشتند که آنان را به خلافت می‌رسانیدند.

{وَكَانَ مَرْوَانُ يُلقَّبُ بِخَيْطِ بَاطِلٍ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَكَمِ الْخَوْه:

لَمَّا لَهِ قَوْمًا أَمَرُوا خَيْطَ بَاطِلٍ - عَلَى النَّاسِ يُعْطَى مَنْ يَشَاءُ وَ يَمْنَعُ.} (۲۳)

ترجمه:

لقب مروان «رشته باطل» بود. برادر او «عبدالرحمن بن الحکم» در این باره گفته است:

«خداوند قومی که رشته باطل را امیر مردم قرار دادند، ریشه کن کند چون او به هر که می‌خواهد می‌بخشد و هر که را نمی‌خواهد، محروم می‌کند.»

یکی از شیوخ عشایر در شام به نام «مَالِكُ بْنُ هُبَيْرَةَ» با صراحت کامل با مروان معامله کرد و چنین گفت: «لَيْسَ يُقَاتِلُ إِلَّا عَنْ عَرْضِ دُنْيَا فَإِنْ تَكُنْ لَنَا عَلَى مَا كَانَ لَنَا مُعَاوِيَةُ وَ يَزِيدُ نَصْرُنَاكَ.» (۲۴)

ترجمه:

(ما برای مال دنیا می‌جنگیم. اگر رفتار تو با ما مانند رفتار معاویه و یزید باشد، تو را یاری میکنیم.

بدین ترتیب مروان خلیفه شد و مدت خلافت او نه ماه و چند روز بود.

مروان شش ماه بعد از اعلام خلافتش بر خلاف قرار قبلی، عبدالملک را بعنوان ولی‌عهد معرفی کرد. به همین علت میان او خالد فرزند یزید مجادله‌ی شدیدی بوجود آمد و مروان به خالد فحش ناموسی داد. خالد نیز ماجرا را همراه با فحشی که از مروان شنیده بود به مادرش که بعد از مرگ یزید به ازدواج مروان درآمده بود رسانید. مادر خالد هم در تاریکی شب با همکاری چند کنیز مروان را بوسیله بالش خفه کرد و بروایتی مسموم نمود و مروان در سال ۶۵ به درک واصل شد.

یکی از جنایتهای بزرگ مروان و عبدالملک جنگ با توایینی بود که بعد از مرگ یزید قیام کردند. یزید در سال ۶۴ هـ ق بدرك رفت. {وَفِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ سِتِينَ تَحَرَّكَتِ الشَّيْعَةُ بِالْكُوفَةِ وَ تَلَاقُوا بِالتَّلَاحُمِ وَ التَّنَادُمِ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع) فَلَمْ يُغَيُّوهُ.} (۲۵)

در سال ۶۵ شیعیان کوفه به جنب و جوش درآمدند و جلساتی تشکیل دادند. آنها یکدیگر را سرزنش و پشیمانی خود را اعلام نمودند که چرا حضرت امام حسین (ع) کشته شد ولی آنان از او دفاع نکردند.

و چه اشتباه بزرگی کردند که حضرت امام حسین (ع) آنان را به خود فراخواند ولی آنان او را اجابت نکردند و کنار آنان کشته شد اما او را یاری ننمودند. کوفیان به این نتیجه رسیدند که آن گناه بزرگ قابل آمرزش نیست مگر با کشتن قاتلان حضرت امام حسین (ع) یا با کشته شدن در راه خونخواهی آن امام شهید (ع). سپس به سوی «سُلَیمان بن صُرَد خُزاعی» رفتند و او را بعنوان یکی از رهبران قیامِ توابین برگزیدند.

«عبدالله بن الأحمَر» شاعری است که پیرامون شرکتش در قیامِ توابین این شعر را

سرود:

- ۱- صَحَوْتُ وَ دَعَعْتُ الصَّبَا وَ الْقَوَانِیَا وَ قُلْتُ لِأَصْحَابِی أَجِیْبُوا الْمُنَادِیَا
۲- فِیَا أُمَّةً تَاهَتْ وَ ضَلَّتْ سَفَاهَةً أَنْیْبُوا فَأَرْضُوا الْوَاحِدَ الْمُتَعَالِیَا (۲۶)

در بحر طویل

۱- من از خواب غفلت بیدار و از هوا و هوس جوانی و زنان آواز خوان دور شدم و به دوستانم گفتم که دعوت رهبر - تواین - را اجابت کنید.

۲- ای ملتی که در گمراهی بسر بردی و بمخاطر بی‌خردی گمراه شدی! - به راه حق - برگرد و به دنبال رضای خداوند متعال برو.

تواین به سوی شمال عراق حرکت کرده، در «عَيْنُ الْوَرْدَةِ» (سرچشمه‌ی آبشکور یا سرچشمه‌ی گُل) با نیروهای بنی‌امیه که تعدادشان بسیار زیاد بود، برخورد کردند. یکی از فرماندهان لشکر بنی‌امیه «حُصَيْن بن نُمَيْر» بود که در دوران خلافت یزید در کربلا سمت فرماندهی داشت و بعد از واقعه کربلا در حمله به مدینه و مکه نیز فرمانده بود. او بود که دستور داد گلوله‌های آتش را به كَمْكَ مِنْجَنِيْق به سوی مکه پرتاب کنند و سقف کعبه را هم با همین گلوله‌های آتش سوزاند. حُصَيْن بن نُمَيْر همراه با فرزندش یزید در جنگ منطقه عَيْنُ الْوَرْدَةِ نیز شرکت داشت.

{در مجبوحه نبرد یزید تیری به سوی سلیمان بن صرد خزاعی که در خط مقدم بود رها کرد و او را کشت. سلیمان بر زمین افتاد و گفت: «قسم بخدای کعبه که رستگار شدم.» یزید بن حُصَيْن «مُسَيَّب بن نَجَبَه» را هم کشت و سر او را با سر سلیمان بن صُرَيْد بُرید و هر

دو سر را برای مروان فرستاد. { (۲۷) سپس مختار با لشکر بنی امیه جنگید و عبیدالله بن زیاد و حُصَین بن نُمَیر را به هلاکت رسانید.

چهارده: شانزده نکته منفی درباره‌ی عبدالملک اموی که کمیت او را نکوهش کرد:

۱- در سال ۶۵ هجری عبدالملک بن مروان بعد از مرگ پدرش خلیفه شد. خلافت

او نیز مانند خلافت یزید بود که به دستور پدرش برقرار شد!

۲- عبدالملک قبل از اینکه بخلافت برسد، به دینداری، رفتن به مسجد و تلاوت قرآن

مجید تظاهر می‌کرد. به او لقب «حَمَامَةُ الْمَسْجِد» کبوتر حرم داده بودند! ولی هنگامی که

پدرش مروان مرد و به او مزده خلافت دادند، مشغول تلاوت قرآن مجید بود که ناگهان قرآن

را بست و چنین گفت: «خدا حافظ! از هم اکنون میان من و تو جدایی واقع شد.» (۲۸)

۳- همچنین در یکی از سخنرانی‌هایش اظهار داشت: «از این به بعد اگر کسی مرا به

برهیزکاری دعوت کرد، گردن او را می‌زنم.» (۲۹)

۴- او چنین می‌گفت: «من - قبل از خلافت - از کشتن مورچه‌ای مضایقه داشتم، اما

اکنون وقتی حَبَّاج (فرماندار عراق) برای من از کشتن مردم می‌نویسد، نوشته‌های او هیچ

اثری بر دلم نمی‌گذارد.» (۳۰)

۵- هنگامی که یزید لشکری را برای جنگ با عبدالله بن زبیر فرستاد، عبدالملک بر او

ایراد گرفت و گفت: «بخدا پناه می‌برم. آیا کسی به حرم خدا لشکر می‌فرستد؟» (۳۱) ولی

بعد از اینکه خود خلیفه شد لشکری به فرماندهی حَجَّاج به مکه فرستاد، پنجاه روز مکه را محاصره کرد و سنگها را با مِجْنِیق از بالای کوه به سوی مکه و خانه‌ی خدا پرتاب کرد. در همان حال یکی از اصحاب حَجَّاج به نام «ابن حُزَیمَه حَنْعَمی» درباره‌ی پرتاب سنگها به سوی خانه خدا این شعر را سرود:

حَطَّارَةٌ مِثْلُ الْفَتِيقِ الْمُبْدِ تُرْمِي بِهَا عُوَاذَ أَهْلِ الْمَسْجِدِ (۳۲)

در بحر رَجَز

ترجمه:

این سنگها بسیار خطرناک - ترسناک - و همچون شتر نر بزرگ پر از پشم می‌باشند. ما این سنگها را به سوی کسانی که به خانه خدا پناه برده‌اند پرتاب می‌کنیم.

سپس صاعقه‌ای بر کوه فرود آمد و ۱۲ نفر از مزدوران حَجَّاج را سوزاند. فردای آنروز صاعقه دیگری باز هم تعدادی از یاران ابن الزبیر را سوزاند. (۳۳) آنگاه جیره خوران حَجَّاج به خانه‌ی خدا که ابن الزبیر به آن پناه برده بود حمله کردند: {لشکریان حَجَّاج هنگام غاز به ابن الزبیر در مسجد حمله کردند. او به خانه‌ی خدا پناه برد و دست خود را روی حجرالاسود گذاشت اما هزاران تن از اهل شام از درهای مسجد به او حمله‌ور شده، به سوی او سنگ پرتاب کردند که زخمی شد، بر زمین افتاد و کشته شد.} (۳۴)

حَجَّاج دستور داد جسد ابن الزبیر را همراه با لاشه‌ی سگی بدار کشند. (۳۵) مرگ عبدالله بن زبیر در سال ۷۳ اتفاق افتاد. او ضِدْ خاندان عصمت (ع) بود و بنی هاشم را زجر میداد. (۳۶)

۶- از کارهای بسیار زشت عبدالملک گماشتن حَجَّاج بر منصب فرمانداری عراق بود. او خباثت حجاج را می‌شناخت زیرا روزی به حجاج گفت: «میان تو و شیطان نسبت و رابطه‌ی خانوادگی هست.» (۳۷) و حجاج پاسخ داد: «هنگامی که شیطان مرا می‌بیند، با من رابطه‌ی صلح‌آمیز برقرار می‌کند.» (۳۸)

«عُمَر بن عَبْدِالعزیز بن مروان» (پسر عموی عبدالملک) درباره‌ی ستمها و خباثت‌های حجاج چنین گفته است:

«اگر همه‌ی ملَّت‌ها خبیث‌های خود را بیاورند و ما هم حَجَّاج را بیاوریم، خباثت حَجَّاج بیشتر از خباثت همه‌ی آنان می‌باشد.» (۳۹) برای گونه اسیری به نام فیروز را نزد حجاج آوردند. او دستور داد اسیر را بر نیهای تیز بکُشند سپس وقتی بدن فیروز زخمی شد، دستور داد سرکه در زخم‌هایش بریزند؛ بعد او را کشت.

حجاج در مدت بیست سال فرمانداری صد و بیست هزار مسلمان را به اتهام مخالفت با بنی امیه گردن زد. (بدون احتساب کسانی که در جنگ‌های حَجَّاج کشته شدند.) هنگامی که

حَجَّاج در سال ۹۵ بدرک واصل شد، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان بزرگی که او ساخته بود زندانی بودند که از این سی هزار زن شانزده هزار تن آنان لخت مادرزاد بودند.

{حَجَّاج زنان و مردان را با هم در يك زندان زندانی می‌کرد. درون زندان حَجَّاج دیوار و سقفی نبود تا مانع از گرمای آفتاب در تابستان و مانع از باران و سرما در زمستان باشد. علاوه بر این، شکنجه های دیگری نیز داشت.} (۴۰)

-يك هفته پیش از مرگ حَجَّاج - {روزی از نزدیک زندان عبور می‌کرد که ناله های هزاران زندانی را شنید. سپس چنین گفت: «خفه باشید؛ حرف نزنید.»} (۴۱)

حَجَّاج، «كُمَيْل بن زیاد» صاحب دعای کَمیل و «سَعِيد بن جُبَيْر» مفسّر معروف قرآن را بدون اعلام جرم کشت. جرم آنان فقط پیروی از خاندان عصمت (ع) بود. اکنون مزار كُمَيْل در راه نجف - کوفه و جزیی از شهر نجف است، ضمناً حجاج روز عاشورا را عید اعلام کرد. (۴۲)

بعد از مرگ عبدالملك و در دوران خلافت ولید بن عبدالملك، حجاج همچنان فرماندار عراق باقی ماند و در دوران خلافت ولید بدرک رفت. بعد از ولید برادر او سلیمان خلیفه شد. هنگامی که حَجَّاج زنده بود، تصمیم داشت نگذارد سلیمان به خلافت برسد. به همین دلیل بعداً سلیمان مزدوران حَجَّاج را مورد مؤاخذه قرار داد.

بطور نمونه سلیمان دستور بازداشت نویسنده‌ی نامه‌های حَجَّاج را که نامش «یزید بن ابی مُسلم بود» صادر کرد. او را در حالیکه زنجیر بر دست و پایش داشت نزد سلیمان بن عبدالملك آوردند و سلیمان از او پرسید: «حَجَّاج کجای جهنم است»، آن مرد گفت: «او در روز قیامت سمت راست پدرت عبدالملك و سمت چپ برادرت ولید - یعنی میان آن دوتا - است و خودت میدانی که او کجاست؛ کجای جهنم است؟» سلیمان فریاد زد: «برو بیرون، خدا تو را لعنت کند!» (۴۳)

ابن اثیر در کتاب «کامل» پیرامون گناهان عبدالملك چنین نوشته است: «کسی که یکی از گناههای جنایتهای حَجَّاج باشد، خوب میداند که حساب و کتابش در روز قیامت چیست!» (۴۴)

۷- حَجَّاج ملعون عبدالملك را - نَعُوذُ بِاللَّهِ - بالاتر از حضرت پیغمبر (ص) میدمست. استاد «عماد زاده» در کتاب «چهارده معصوم (ع)» به نقل از «جاحظ» که از مورّخین اهل تسنن است چنین می‌نویسد: «یکی از روزها که حجاج بن یوسف بر منبر بود، از او پرسیدند: «رسول الله (ص) از تو افضل است یا خلیفه تو؟» او گفت: «عبدالملك بن مروان بن حکم افضل است از رسول الله (ص)». در این حال شخصی به نام «جبله بن زهر» به او اعتراض کرد.» (۴۵)

۸- استاد عماد زاده در کتاب «چهارده معصوم (ع) راجع به دشمنی حَجَّاج با قیام امام حسین (ع) نوشته است: «حَجَّاج در سال ۸۶ امر کرد روز عاشورا را عید بگیرند و مردم جامه نو بپوشند و این رسم از بدعت‌های حَجَّاج ملعون است.» (۴۶) حَجَّاج این بدعت را در سال ۸۶ اجرا کرد و عبدالملك در همان سال به درك واصل شد. صدام نیز دوران حکومتش به پیروی از حَجَّاج اعلام کرد به کسی که در شب عاشورا ازدواج کند، هدیه مالی بزرگی می‌دهد.

۹- عبدالملك در عراق حجاج را داشت و در دربارش شاعری مسیحی به نام «اخطل» که از نظر گستاخی کمتر از حَجَّاج نبود. اخطل به معنی احمق است و اخطل در دربار عبدالملك از نظر رفتار و أشعار اسماً و عملاً يك احمق تمام عیار بود. او بر روی سینه‌اش يك صلیب، مجسمه كوچك خوك و مجسمه كوچك كره خر می‌آویخت (۴۷) و مقدسات اسلام را علناً مسخره می‌کرد. از جمله شعر زیر:

۱- وَلَسْتُ بِصَائِمٍ رَمَضانَ يَوْمًا	وَلَسْتُ بِأَكِيلٍ لَحْمِ الْأَضَاحِ
۲- وَلَسْتُ بِقَائِمٍ كَالْعَيْرِ أَدْعُو	قُبَيْلَ الصُّبْحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ
۳- وَلَكِنِّي سَأَشْرِبُهَا شَمُولًا	وَأَسْجُدُ عِنْدَ مُنْبَلَجِ الصَّبَاحِ (۴۸)

در بحر وافر

ترجمه:

۱- من در ماه رمضان حتی يك روز هم روزه نمی گیرم و از گوشت گوسفندان قربانی

به هیچ وجه نمی خورم.

۲- من مانند چهاربایان در سپیده دم سرپا نمی ایستم تا با گفتن «حی علی الفلاح» دعا

کنم.

۳- ولی به جای این کارها شراب می نوشم و با طلوع آفتاب - نه قبل از آن - سجده

می کنم.

این ملعون خبیث خواندن نماز صبح را قبل از طلوع آفتاب مسخره می کرد.

هنگامی که اخطل اشعاری در مدح خلیفه می خواند و تشنه می شد، اگر برای او آب

می آوردند آب را قبول نمی کرد و از مجلس بیرون می رفت تا اینکه یکی از خدمتگزاران دربار

برای او شراب می آورد. {اخطل نزد عبدالملك حرمت زیادی داشت. او از میان تمام شاعران

به عبدالملك بسیار نزدیک بود. بدون اجازه و نوبت به دربار عبدالملك وارد می شد آن هم در

حالی که ریش او از شراب خیس شده و شراب از آن می چکید.} (۴۹)

{عبدالملك اخطل را شاعر بنی امیه، شاعر امیرالمؤمنین - خلیفه - و شاعرترین شاعر

عرب لقب داد.} (۵۰)

۱۰- خیانت و غدر عبدالملک به «عمرو بن سعید الاشدق» که پسر عموی او بود.

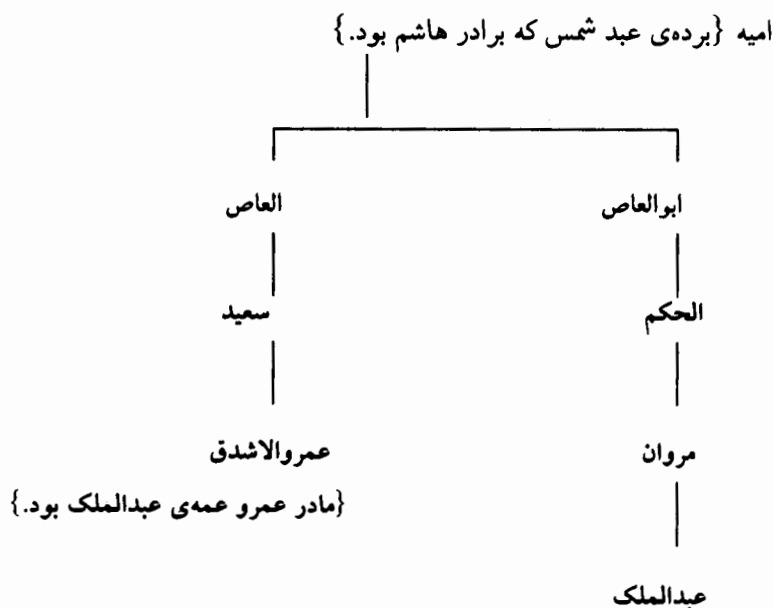
ابن اثیر در کتاب «کامل» در این باره چنین نوشته است: «كَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ أَوَّلَ مَنْ غَدَرَ

فِي الْإِسْلَامِ». (۵۱) یعنی: عبدالملک نخستین کسی بود که در اسلام غدر و خیانت کرد.

عبدالملک برای «عمرو الاشدق» کتباً نوشت که او ولی عهد می‌باشد. اما با اینکه عمرو

الاشدق از تبار بنی امیه بود، عبدالملک نوشتن ولایتمهدی را بهانه‌ای قرار داد برای دستگیری

و کشتن او! (۵۲) این شجره‌نامه نسبت او و عبدالملک را نشان می‌دهد:



ماجرای این خدعه از این قرار بود که عبدالملک با پسر عمویش عمروالاشدق که قرار

بود بعد از مروان به خلافت برسد درگیر شد چون مروان خلف وعده کرده، پسر خود را به

جای عمرو ولیمهد نموده بود. بالاخره بعد از اینکه عبدالملك خلیفه شد، {هر دو به این توافق رسیدند که بعد از عبدالملك خلافت از آن عمرو باشد.} (۵۳) پس عبدالملك او را به کاخ خلافت دعوت کرد اما بعد از اینکه عمرو وارد کاخ شد، خلیفه دستور داد دو دست او را بگردنش ببندند سپس دندانهایش را شکسته، او را مانند گوسفندی ذبح کرد. بعد دستور داد سر عمرو الاشدق همراه با کیسه‌هایی از پول به میان مُریدانِ او که در برابر کاخ خلافت ایستاده بودند پرتاب شود. {هنگامی که مردم سر عمرو و کیسه‌های پول را دیدند، کیسه‌ها را برداشتند و رفتند اما عبدالملك دستور داد آن پولها برگردانده شود و همه پولها برگردانده شد.} (۵۴)

نماینده‌ی عبدالملك از همسر عمرو الاشدق خواست تا نامه‌ی کتبی صلح و ولایتعهدی را که برای عمرو نوشته بود، برگرداند اما همسر عمرو به نماینده‌ی او گفت: «برگرد و به او بگو که نامه‌ی کتبی صلح در کفن عمرو الاشدق است تا از تو نزد پروردگارش شکایت کند.» (۵۵) عبدالملك درباره‌ی غدیری که بر عمرو الاشدق که کنیه‌اش ابوامیه بود رواشد، این شعر را سرود:

أَدْبَيْتُهُ مَتَى لَيْسَ كُنْ رَوْعُهُ وَأَصُولَ صَوْلَةَ حَازِمٍ مُتَمَكِّنُ (۵۶)

در بحر رجز

من او را به خودم نزديك كردم تا آرام شود و اطمینان یابد تا بعد از آن با قدرت کامل به او حمله کنم.

۱۱- به روایت ابن اثیر در «کامل»، عبدالملک از عبدالله بن عباس مفسر معروف قرآن مجید درباره‌ی کنیه و نام فرزندش پرسید. عبدالله بن عباس نام فرزندش را علی و کنیه‌اش را أَبُو علی اعلام کرد. عبدالملک بر او ایراد گرفت و گفت: «در اردوگاهم این اسم (علی) و این کُنیه (أبو علی) حتی برای يك نفر نباید وجود داشته باشد.» آنگاه از عبدالله بن عباس پرسید: «آیا فرزند دیگری هم داری؟» پاسخ داد: «بله! نام او محمد است.» عبدالملک گفت: «من تو را أَبُو محمد گویم.» او چنین کرد تا نام علی را در کنیه‌ی ابو علی نشنود. عبدالملک طاقت شنیدن نام علی را نداشت ولی نوه‌های همین علی بن عبدالله بن عباس دولت بنی امیه را سرنگون کردند!

۱۲- علامه شیخ عباس قمی در کتاب «تَيْمَةُ الْمُتَنَهِّي» س درباره شراب خواری عبدالملک نوشته:

«روزی شخصی به نام «زهري» به او گفت: «شنیده‌ام شرب خمر می‌کنی؟» گفت: «بلی والله و شرب (خون) دارم.»

۱۳- در کتاب کامل ابن اثیر درباره‌ی خسیس بودن عبدالملك چنین آمده: او نخستین

خلیفه‌ای بود که بخل می‌ورزید و خسیس بود. به همین علت به او «عرق سنگ» می‌گفتند

چون سنگ سفت به هیچ‌وجه عرق نمی‌کند و آب نمی‌دهد.

۱۴- دهان عبدالملك بوی گند میداد و به او ابوذباب: پدر مگسها می‌گفتند. {به سبب

آنکه دهانش بوی گند بسیار داشت و مگس از طرف دهانش می‌گذشت} (۵۷).

۱۵- عبدالملك در سال ۸۶ به نوعی بیماری عصبی مبتلا شد که پزشکان به فرزندانش

دستور دادند به او آب ندهند! آن ملعون از تشنگی و شدت بیماری می‌سوخت ولی

فرزندانش به او آب نمی‌دادند. {حَجَّاج خبیث که تقریباً ده سال بعد از عبدالملك به درك رفت،

قبل از مرگ احساس سرمای شدید می‌کرد و هر چه او را گرم می‌کردند، او تنها احساس

سرما و لرزش می‌کرد. تا اندازه‌ای که برای او آتش آوردند؛ پوست او سوخت ولی باز هم

احساس سرما می‌کرد. پس چنین گفت: «برای شفایم دعا نکنید. برای مرگم دعا کنید تا

راحت شوم.» آن ملعون پانزده روز به همان حال ماند سپس به قعر جهنم رفت.} (۵۸)

عبدالملك از بیتابی با دست بر سرش می‌زد و می‌گفت: «ای کاش - مانند يك شخص

عادی - هر روز کار می‌کردم و از کسب و کارم زندگی را تأمین می‌کردم. ای کاش برده بودم

و چوپانی می‌کردم.» آنگاه دستور داد در کاخ را باز کنند تا بیرون از کاخ را نگاه کند. مقابل

کاخ مغازه رنگرزی بود؛ عبدالملك دوبار داد زد: «ای کاش رنگزن بودم.» و به فرزندانش

التماس کرد که به او آب بدهند. یکی از دخترانش به او آب داد؛ او آب را خورد و همان دم به درك رفت.

عبدالملك به هنگام مرگ ۶۰ سال یا کمی بیشتر داشت. پدر او مروان و دو فرزندش نیز مروان نامیده شدند. {کلمه مروان از واژه «مرو» گرفته شده و مرو نام سنگی است که در قدیم برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می‌گرفته.} (۵۹)

مادر، دختر و یکی از همسران عبدالملك عایشه نام داشتند. نام یکی از فرزندان ذکورش ابوبکر بود.

یکی از همسران او دختر یزید و دیگری نوهی خلیفه سوم بود. یکی از فرزندان او معاویه، دیگری یزید و یکی دیگر حجاج نام داشت. چهار فرزند از فرزندان عبدالملك که به خلافت رسیدند، ولید، سلیمان، یزید و هشام بودند. سه خلیفه از خلفای بعد از او نوه‌هایش بودند به نام‌های:

۱- ولید بن یزید بن عبدالملك ۲- یزید بن ولید بن عبدالملك ۳- ابراهیم ابن

ولید بن عبدالملك

۱۶- بنابراین بار سنگین گناهان این خلفا به گردن عبدالملك است چون خود او قبل از

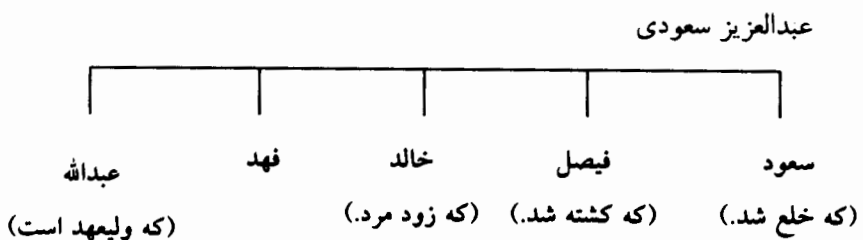
مرگ تکلیف خلافت را روشن کرده، دو تن از فرزندان خود را به نام‌های ولید و سلیمان به

خلافت گماشت و بیه مردم دستور داد که در زمان حیاتش با دو فرزندش بعنوان خلیفه بیعت کنند. { (۶۰)

بنظر می‌رسد عبدالملك در نامگذاری برخی از فرزندانش شیوه نفاق بکار برده که یکی از فرزندان ذکور را محمد و یکی از دخترانش را فاطمه نامیده است و در بستر مرگ، این فاطمه بود که بر خلاف سفارش پزشکان به او لیوانی آب داد. عبدالملك بعد از خوردن آن آب مرد!

در تاریخ معاصر تشکیلات خانوادگی پادشاهی عربستان سعودی به پیروی از خلافت فرزندان عبدالملك و مطابق با آن می‌باشد.

دو شجره‌نامه‌ی فرزندان مروانی و سعودی این مطلب را روشن می‌کند:



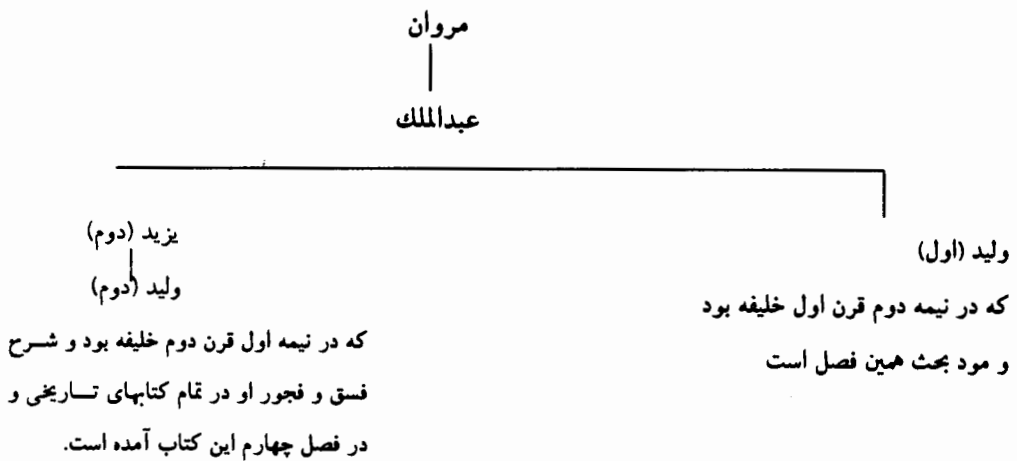
عبدالملك بن مروان



پانزده: دوازده مورد منفی درباره ولید بن عبدالملك كه كَمِيَت او را سرزنش كرد.

جهت جلوگیری از اشتباهات لفظی، ابتدا دو خلیفه اموی كه نامشان ولید است در این

شجره‌نامه مشخص می‌شوند:



قابل ذکر است که نام ولید از نامهای بسیار منفوری است که حضرت رسول اکرم (ص)

آن را به نام فرعون تشبیه کردند. شیخ عباس قمی (رح) در کتاب «سفینه البحار» این روایت را نوشته است:

{کودکی دنیا آمد و او را ولید نامیدند. حضرت پیغمبر (ص) فرمودند: «کودکان خود

را به نام فرعونها می نامید؟! نام او را عوض کنید؛ نام او عبدالله باشد.»} (۶۱)

برخی از جنبه های منفی ولید بن عبدالملک به این شرح است:

۱- قرار بود بعد از عبدالملک، خلیفه برادر او «عبدالعزیز» پدر «عمر بن عبدالعزیز»

باشد اما عبدالعزیز قبل از عبدالملک مرد! {هنگامی که خبر مرگ عبدالعزیز به عبدالملک

رسید، به مردم دستور بیعت با دو فرزندش ولید و سلیمان را صادر کرد؛ مردم هم بیعت

کردند و نامه های بیعت آن دو به ایالتها رفت.} (۶۲) ولید روز شماری می کرد پدرش نیاید تا

خود خلیفه گردد؛ عبدالملک در بستر مرگ بود که ولید نزد او آمد و از خواهرش درباره او

پرسید. هنگامی که رفت، عبدالملک این شعر را درباره نیت سوء ولید سرود:

و مُسْتَخْبِرٌ عَنَّا يُرِيدُ بَنَا الرَّدَى و مُسْتَخْبِرَاتِ وَالْدُمُوعُ سَوَاجِمُ (۶۳)

در بحر طویل

چه بسا یکی از حال من می‌پرسد در حالیکه او مرگ مرا می‌خواهد و زنانی نیز از حال من می‌پرسند در حالیکه سخت گریه می‌کنند.

ولید بعد از مرگ پدرش عبدالملك بر منبر رفته، خدا را شکر و ستایش کرد. سپس چنین گفت: «من مانند این مصیبت و این نعمت ندیده‌ام ... و از خداوند جهانیان در ازای این نعمت سپاسگزارم.»

۲- ابن اثیر در کتاب «کامل» و مسعودی در «مروج الذهب»^۱ درباره‌ی ولید گفته‌اند: «كَانَ جَبَّاراً عَنِيداً.» یعنی او مستکبر، مغرور و لجوج بود. ولی مسعودی بیشتر او را نکوهش کرده و چنین گفته: «كَانَ الْوَلِيدُ جَبَّاراً عَنِيداً ظَلُوماً.» (۶۴) یعنی ولید مستکبر، مغرور، لجوج، بسیار ستمگر و غارتگر بود. علامه شیخ عباس قمی در تَبَيُّنُ الْمُنتَهَى درباره‌ی ولید گفته: «او مردی جبار، عنید، ظلوم، قبیح المنظر و قليل العلم بود.» (۶۵)

۳- ولید این خلیفه‌ی خبیث به حضرت امام سجاد (ع) زهر داد و او را به شهادت رساند. استاد «عمادزاده اصفهانی» در کتاب «چهارده معصوم (ع)» پیرامون شهادت حضرت امام زین العابدین (ع) نوشته است: «باتفاق آرا شهادتش بوسیله ولید بن عبدالملك بن مروان بن حَكَمَ رخ داد و او را مسموم کرد.» (۶۶)

^۱ کشتزارهای طلا

۴- «عمر بن عبدالعزیز بن مروان» چون پسر عموی ولید بود، ولید او را به فرمانداری حجاز گماشت. او هم فدک را به خاندان عصمت (ع) برگرداند. در همان زمان حَجَّاج به دستور ولید فرماندار عراق بود و شیعیان را به جرم ولایت و محبت خاندان عصمت (ع) می‌کشت. برخی از شیعیان از عراق فرار کرده، به مکه و مدینه در حجاز پناه بردند. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به این فراریان پناه داد، ولید او را عزل کرد و به جای او فرمانداری به نام «خالد قسری» گماشت. فرماندار جدید تهدید کرد {اگر کسی با ولید مخالف باشد، او را در خود حرم بدار می‌کشم.} (۶۷) منظور این خبیث لجاجت و عناد بود با حرم خدا که جایگاه امن و آمان است. {هنگامی که خالد - فرماندار ولید - به مکه آمد، عراقیان - شیعه - را بزور از مکه اخراج کرد و به هر کسی که در مکه یکی از آنان را به منزلش راه دهد یا به او منزلی کرایه دهد هشدار داد. او به مردم مدینه سخت گرفت و به آنان زیاد فشار آورد و آنان را از پناه دادن به عراقیان - شیعه - منع کرد در حالیکه در دوران فرمانداری عمر بن عبدالعزیز، هر کسی که از ستم حجاج می‌ترسید به مکه یا به مدینه پناه می‌برد.} (۶۸)

۵- عمر بن عبدالعزیز ستمگران آن دوران یعنی ولید، حجاج و خالد قسری را نفرین

کرد و چنین گفت:

{«حَجَّاج در عراق، ولید در شام و خالد در مکه؛ خداوندا! دنیا پر از ستم و جور

شده. مردم را - از شر آنان - راحت کن.» مدت کمی گذشت؛ حَجَّاج و ولید مردند و خالد

عزل شد.} (۶۹) {خالد دشمن سرسخت حضرت علی (ع) بود و به آن امام بزرگوار زیاد فحش و ناسزا می‌گفت.} (۷۰) این ملعون بوسیله خود بنی امیه کشته شد {چون سوء استفاده‌های مالی زیاد داشت. پس پولها را از او خواستند و بالاخره او را کشتند.} (۷۱)

۶- خالد قسری ولید را به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ترجیح داد. ماجر از این قرار است که ولید در خارج از مکه و در کوهستان «حُجُون» چاهی حفر کرد که آب آن شیرین بود. آنگاه خالد کنار چاه زمزم حوضی ساخت و دستور داد آب شیرین چاه منطقه کوهستانی خارج مکه را در آن حوض بریزند. سپس چنین گفت: «ابراهیم دوست صمیمی خدا از خدا آب خواست، خدا به او آب شور داد و خلیفه از خدا آب خواست، خدا به او آب شیرین گوارا داد.» (۷۲) ولی بعد از این ادعای خالد خبیث چاه خشک شد و بطور کلی آب آن از بین رفت. {اکنون معلوم نیست که آن چاه کجا بوده است.} (۷۳)

قابل ذکر است، علت شور بودن آب چاه زمزم شوره‌زار بودن آن سرزمین می‌باشد و آب چاه تحت تاثیر آن زمین، شور است. هر چند که آب مقدس چاه زمزم چندان هم شور نمی‌باشد.

۷- یکی از جنایتهای بسیار سنگین حَجَّاج در دوران خلافت ولید کشتن پارسا و مفسر قرآن «سعید بن جبیر» بود که از مریدان حضرت امام سجاده (ع) به شمار می‌رفت. {او از حضرت امام سجاده (ع) پیروی می‌کرد ... دانشمند بسیار بزرگی بود که به حقایق و اسرار

دانا بود ... «احمد بن حنبل» که یکی از چهار امام مذاهب اربعه‌ی برادران تسنن است درباره‌ی او چنین گفت: «حَجَّاج، سعید بن جبیر را کشت در حالی که تمام مردم روی زمین به علم او نیازمند بودند.» { (۷۴) علت کشتن پیروی از امام سجاد (ع) بود. متأسفانه در بعضی از کتابهای تاریخی گفته شده که سعید بن جبیر از حَجَّاج پول گرفت سپس با كَمَك یکی از دشمنان حَجَّاج به نام «ابن الْأَشْثَث» علیه او قیام کرد پس حَجَّاج او را کشت. علامه سید «محسن امین عاملی» این تهمت را با ذکر چند دلیل رد کرده و گفته است: «إِنَّ سَبَبَ قَتْلِهِ مُوَالَاةُ لِلْسَّجَادِ (ع)». (۷۵) یعنی علت کشتن او ولایت و محبتی بود که به حضرت امام سجاد (ع) داشت. پرسشهای حجاج از سعید بن جبیر این مدعا را ثابت می‌کند. حجاج از او پرسید: «نظر تو درباره‌ی خلفا چیست؟»

سعید پاسخ داد: «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ». (۷۶) یعنی من مسؤول آنان نیستم. حَجَّاج پرسید: «کدام يك از خلفا مورد نظر تو است؟» سعید پاسخ گفت: «أَرْضَاهُمْ لِخَالِقِي». (۷۷) یعنی خلیفه‌ای که رضای آفریننده‌ام را در نظر بگیرد.» حَجَّاج پرسید: «کدام يك از خلفا رضای خدا را در نظر گرفته بود؟» سعید پاسخ گفت: «علم این نزد خدا می‌باشد که از راز و نیاز آنان با خبر است.» (۷۸) حَجَّاج پرسید: «دوست دارم که حرف راست بگویی.» سعید پاسخ گفت: «من دروغ نمی‌گویم.» سپس حَجَّاج گوهر، زبرجد، یاقوت و سنگهای قیمتی را در برابر او قرار داد. سعید گفت: «اگر اینها را برای روز قیامت جمع کرده‌ای کار خوبی انجام

داده‌ای. چون روز قیامت بسیار سخت و سنگین است و هیچ چیزی در این دنیا سودمند نیست مگر چیزی که از نظر شرع حلال و پاک باشد.» بعد از آن حَجَّاج دستور داد جیره‌خواران او نی و آلات طرب بیاورند و بنوازند. سعید گریه کرد. حَجَّاج پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» سعید پاسخ گفت: «با دمیدن نی، دمیدن صور را بیاد آوردم و روز عظیم قیامت را.» حَجَّاج گفت: «می‌خواهی چگونه تو را بکشم؟ انتخاب کن.» سعید گفت: «ای حَجَّاج! آن کشتن را برای خودت انتخاب کن. بخدا قسم! به هر نحوی که مرا بکشی، خداوند در آخرت به همان نحو تو را می‌کشد.» (۷۹)

سپس حَجَّاج دستور داد او را بیرون ببرند و بکشند. سعید را بیرون بردند ولی او خندید. حَجَّاج دستور داد که او را برگردانند. سپس از او پرسید: «چرا می‌خندی؟» سعید پاسخ گفت: «من از این در شگفتم که چگونه تو در برابر خدا چنین جرأت و جسارتی داری و چگونه خدا در برابر تو چنان صبری دارد.» (۸۰) حَجَّاج دستور داد همان‌جا سعید را بکشند. در آن وقت سعید آیه‌ای را که ترجمه آن: «خودم را در برابر آفریننده آسمانها قرار دادم ... و از مشرکان نیستم» (۸۱) خواند. حَجَّاج گفت: «او را از جهت قبله برگردانید.» سعید آیه‌ای را که ترجمه آن چنین است خواند: «به هر جا نگاه کنید، خدا همانجا است.» (۸۲) حَجَّاج گفت: «او را بر روی زمین بخوابانید طوری که چهره‌اش رو به زمین

باشد.» سعید شهادتین را خواند سپس دعایی تلاوت کرد که ترجمه آن چنین است: «خداوندا!

حَجَّاج را بعد از من بر هیچ کس مُسلَّط نکن.» (۸۳)

{حَجَّاج بعد از کشتن سعید بن جبیر تنها ۱۵ شب زنده ماند.} (۸۴) و خداوند او را بر

هیچکس مسلط نکرد تا روزی که مرد.

ابن اثیر در کتاب «کامل» راجع به شهادت سعید بن جبیر چنین گفته است: «فَلَمَّا سَقَطَ

رَأْسُهُ هَلَّلَ ثَلَاثًا.» (۸۵) یعنی بعد از اینکه سر سعید - از تنش - جدا شد، سه بار لا اله الاَّ

الله گفت. يك بار با صدای بلند و دو بار با صدای آهسته. {بعد از اینکه سعید کشته شد،

حَجَّاج عقل و آرامش خود را از دست داد و شروع کرد به گفتن بندهای ما، بندهای

ما!!} (۸۶) چون دو پای سعید در قید و بند بود. {فَقَطَّعُوا رِجْلَيْ سَعِيدٍ مِنْ أَنْصَافٍ سَاقَيْهِ

وَأَخَذُوا الْقِيُودَ.} (۸۷) یعنی دو پای سعید را از وسط ساق بریده، قید و بندها را بردند.

بگفته ابن اثیر: {سعید به خواب حَجَّاج می آمد و به او می گفت: «ای دشمن خدا! به چه

گناهی مرا کشتی؟»} بعد از آن حَجَّاج پی در پی می گفت: «چرا سعید بن جبیر را

کشتم؟» (۸۸) «حسن بصری» که یکی از روحانیان درباری آن دوران بود، هم مقام علمی

سعید بن جبیر را می شناخت و هم با حَجَّاج رفت و آمد داشت. او که از ستمهای حَجَّاج

راضی نبود با وجود آمد و شد با حَجَّاج، او را نصیحت میکرد. بعد از قتل سعید بن جبیر

چنین گفت: «خداوندا! عذاب خود را بر - حَجَّاج - فاسق طایفه ی ثَقِیف نازل کن! بخدا قسم

اگر تمام مردم جهان از شرق تا غرب در کشتن سعید بن جبیر شرکت داشتند، خداوند عزوجل همه‌ی آنان را به جهنم سرنگون میکرد.» (۸۹)

هنگامی که حجاج بعد از کشتن سعید بن جبیر گرفتار بیماری مرموزی گردید و در منزلش بستری شد، حسن بصری بدیدن او رفت. حجاج سخت به خودش می‌پیچید؛ حسن بصری به او گفت: «من به تو گفتم که به افراد نیکوکار ستم نکن ولی تو نپذیرفتی و لجابت بخرج دادی.» حجاج جواب داد: «من از تو نمی‌خواهم که دعا کنی تا خدا مرا شفا دهد؛ از تو می‌خواهم دعا کنی هر چه زودتر بمیرم و رنج و عذابم ادامه نیابد.» حسن بصری - با شنیدن این جمله‌ها - گریه کرد.» (۹۰) حجاج هلاک شد و او را در شهر واسط (در وسط عراق) دفن کردند. ولی نه قبر او باقی ماند و نه قبرستانی که در آن دفن شد. خود حجاج شهر واسط را در وسط عراق ساخت اما امروز هیچ اثری از آن هم نیست. چند سال پیش بعضی‌های عراق یکی از استانشا را (واسط) نامیدند تا نام حجاج زنده بماند ولی گویا آنان نمی‌دانستند که سرنوشتشان با سرنوشت حجاج یکی است!

گناه قتل سعید بن جبیر در درجه اول به گردن ولید است که حجاج را در آن پست نگه داشت و از کارهای او رضایت داشت. در کتاب کامل ابن اثیر علاقه‌ی شدید ولید به حجاج ذکر شده است: ولید در سال ۹۶ سخت بیمار شد و بحال اغما رفت. وقتی چشم خود را باز کرد، این جمله را گفت: «کسی را نمی‌یابم که مانند حجاج از سلامتی من بسیار شاد

باشد.» (۹۱) ولید و حجاج هر دو بعد از شهادت سعید بن جبیر به درك رفتند. وَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ
بُنْسَ الْمَصِيرِ.

۸- ولید وارد مدینه شد و (به شیوه پادشاهان ساسانی) به مردم آن جا آرد و ظرفهایی

از زر و نقره داد. او در روز جمعه امام جمعه شد ولی خطبه را بصورت نشسته خواند.

۹- برخی از مردم اعتراض کردند اما درباریان ولید گفتند: «معاویه نیز نشسته خطبه‌ی

نماز جمعه را میخواند.» {و عبدالمملک هرگز نشستن را در خواندن خطبه‌ی جمعه ترك

نکرد.} (۹۲) یکی از راویان که شاهد خطبه‌ی ولید در حال نشستن بود چنین گفت: «ما میان

بنی امیه شخصی را که بیشتر از ولید تكبر و غرور داشته باشد ندیده‌ایم.» (۹۳)

۱۰- ولید در فراگیری دستور زبان عربی بسیار ضعیف بود. در این مورد داستانهایی

ذکر شده است که به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

یکی از عربهای بادیه نشین نزد ولید آمد و از داماد خود شکایت کرد. - لازم به

توضیح است که داماد در زبان عربی (حَتْنُ) با ضمه نون است ولی اگر بجای ضمه فتحه باشد،

حَتْنَ کلمه بصورت فعل ماضی ثلاثی مجرد درمی‌آید و (ختنه کرد) معنی می‌یابد. - عبدالمملک

به آن عرب بادیه نشین گفت: «مَنْ حَتَّنَكَ؟» (۹۴) یعنی چه کسی تو را ختنه کرد؟ آن شخص

گفت: «بعضُ الاطباء» یعنی یکی از پزشکان. شخصی که در دربار نشسته بود، به آن بادیه

نشین گفت: «أَلَمْ يُرِدْ مَنْ خَتُّكَ» (۹۵) یعنی منظور او این است که داماد تو کیست؟ آن شخص نام دامادش را گفت ...

داستان بعدی در دوران خلافت پدرش عبدالملک اتفاق افتاد که {عبدالملک علمای نحو را در منزلش جمع کرد تا به ولید علم نحو یاد بدهند ولی او بعد از شش ماه هیچ چیز یاد نگرفت. دو کلمه‌ای را هم که بلد بود از یاد برد.} (۹۶) او به ظاهر قرآن می‌خواند ولی معلوم نیست چگونه؟! روزی ولید در دوران خلافتش سخنرانی کرد اما این جمله عربی را اشتباه تلفظ کرد: «يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةُ.» یعنی (ای کاش آن، نابود کننده بود!) کلمه‌ی (القاضیه) خبر فعل (کانت) است و حرکت آن باید فتحه باشد نه ضمه ولی ولید آنرا با ضمه خواند.

«عمر بن عبدالعزیز» که در همان مجلس نشسته بود اشتباه او را شنیده، ناراحت شد و این جمله را گفت: «عَلَيْكَ وَأَرَاخْتَنَا مِنْكَ.» (۹۷) یعنی ای کاش آن نابود کننده روی سر تو باشد تا ما از دست تو راحت شویم. قابل توجه است که صدام نیز در سخن گفتن به عربی فصیح بسیار ضعیف بود و همیشه اسمهای بعد از حرف جر را رفع می‌داد! جمال عبدالناصر که پرچم قومیت عرب را بدست گرفته، زبان عربی فصیح را یاد نگرفته و همیشه به لهجه‌ی محلی مصری سخنرانی می‌کرد!

۱۱- ولید بد قیافه و مغرور بود و به گفته‌ی ابن اثیر از بینی ولید همیشه آب می‌چکید.

یکی از شاعران این شعر را بعد از مرگ ولید سرود:

فَقَدْتُ الْوَلِيدَ وَأَنْفَالَهٗ كَمِثْلِ الْفَصِيلِ بَدَا أَنْ يُؤُولَا (۹۸)

ترجمه:

من ولید و بینی او را از دست دادم؛ بینی او مانند بچه شتری بود که ادرار می‌کرد.

۱۲- یکی از ننگ‌های بسیار مفتضح تاریخ در دوران ولید، سرنوشت نفرت‌آور «بُسر»

می‌باشد. بُسر به معنی خرمای نارس است یا چهره‌ای که همیشه خشمگین و عبوس باشد.

بُسر نام یکی از فرماندهان معاویه بود که به دستور او به یمن حمله کرد و با دست خود دو

فرزند فرماندار حضرت علی (ع) را در یمن کشت؛ فرماندار حضرت علی (ع) در یمن «عبیدالله

بن عباس» بود که دو کودک داشت. او قبل از جنگ و درگیری دو کودک خود را به يك عرب

بادیه نشین سپرد. از قضا بُسر فرماندار معاویه آن عرب را با دو کودک دستگیر کرد. آن

شخص به بُسر گفت: «اگر تصمیم داری این دو کودک را بکشی، مرا هم بکش.» (۹۹) بُسر

هم آن مرد را کشت و هم آن دو کودک را. ابن اثیر در بخش ویژه بُسر در کتاب «کامل»

جنایتهای او را شرح داده، چنین می‌گوید:

«بُسر در آن مسیر عده‌ای از شیعیان حضرت علی (ع) را در یمن کشت.» حضرت

علی (ع) به سوی یمن لشکر فرستاد ولی بُسر فرار کرد و تا دوران ولید بر سر سفره‌ی بنی امیه

نشست. او در همان دوران ولید با ننگ و ذلت مرد.» (۱۰۰)

هنگام حمله بُسر به بین مادر آن دو کودک مظلوم در آن جا نبود. او بعد از اینکه از

شهادت دو طفلش بدست بُسر اطلاع یافت این اشعار را سرود:

۱- یا مَنْ أَحَسَّ بُنَّیَ اللّٰذِینَ هُمَا	كَالدُّرَّتِینِ تَشْطَلِی عَنْهُمَا الصَّدَفُ
۲- یا مَنْ أَحَسَّ بُنَّیَ اللّٰذِینَ هُمَا	قَلْبِی وَ سَمْعِی فَقَلْبِی الْیَوْمَ مُخْتَطَفُ
۳- بُنِّتُ بُسْرًا وَ مَا صَدَّقْتُ مَا زَعَمُوا	مِنْ اِفْکِهِمْ وَ مِنْ الْقَوْلِ الَّذِی اقْتَرَفُوا
۴- اَحْشَى عَلٰی وَدَجِیْ اِبْنِیْ مُرْهَفَهٗ	مِنْ الشِّفَارِ کَذَاکَ الْاِثْمُ یُقْتَرَفُ (۱۰۱)

در بحر و سبط

ترجمه:

۱- یا تو - سخن میگویم - تو که دو فرزندم را دیدی که مانند دو مروارید تازه از صدف بیرون آمده بودند.

۲- یا تو - سخن میگویم - تو که دو فرزندم را دیدی که دل و گوشم بودند؛ همان دلی که ربوده شد.

۳- به من گفتند که بُسر چه کرده است ولی باورم نشد؛ چون آنان همیشه از این سخنها می‌بیهوده می‌گویند.

۴- به من گفتند - که بُسر با شمشیرش رگ گردن دو کودکم را برید و جنایت هولناک همین است.

حضرت علی (ع) بعد از اینکه جنایت وحشتناک بُسر را شنید سخت اندوهگین شد و لشکری به دنبال او فرستاد. سپس این دعا را فرمود: «خداوندا! دین و عقل بُسر را از او بگیر.» (۱۰۲) پس از آن بُسر بصورت يك دیوانه دیده می‌شد! {بُسر به نحوی دیوانه شد که با مدفوعش بازی می‌کرد و احياناً دیده می‌شد که از آن می‌خورد. او روانی شد و به هر کسی که به او نگاه میکرد میگفت: «نگاه کن چگونه این دو کودک به من غذا میدهند؟» - آن دو کودک مظلوم در برابر او مجسم میشدند - و احياناً خویشاوندانش دو دستش را از پشت می‌بستند تا این کار را نکند ولی يك روز مردم او را دیدند که دهانش را بر روی قرار داده و مشغول خوردن است. او به همین ذلت و ننگ در دوران ولید مُرد.} (۱۰۳)

این هم یکی از افتخارات بنی امیه در دوران معاویه سفیانی و ولید مروانی است!

شانزده: هشت مورد منفی درباره سلیمان بن عبدالملك که کمیت او را سرزنش کرد.

۱- سلیمان روز شماری می‌کرد برادرش ولید هر چه زودتر بمیرد تا او خلیفه شود. ولید

که از نیت سوء سلیمان خبر داشت، اقدام به برکناری او کرد ولی اجل مهلتش نداد. ولید قبل

از مرگ شعری سرود که ترجمه‌ی آن چنین است:

{شاید - سلیمان - که امیدوار است من نابود شوم، خود او جلوتر از مرگ من

بمیرد.} (۱۰۴)

ضمناً خود ولید قبل از مرگ پدرش عبدالملك روزشماری می‌کرد پدرش بمیرد تا خود خلیفه گردد. عبدالملك قبل از مرگش نیت پلید ولید را فاش کرد و شعری سرود که قبلاً شرح آن گذشت.

۲- سلیمان معروف بود به پرخوری بیش از حد طبیعی! {احیاناً آشیزان برای او مرغهای بریان شده در سیخ آورده بودند و او در حالیکه لباسی گلدار پوشیده بود، به دلیل شتاب و عجله در خوردن، دست خود را داخل آستین می‌برد و مرغ داغ را با آستینش می‌گرفت و آنرا تکه‌تکه می‌کرد.} (۱۰۵)

{«اصمعی» یکی از درباریان هارون الرشید هشتاد سال بعد از مرگ سلیمان، لباسهای او را نزد هارون الرشید دید که آثار چرك و چربی در آستینهای آن بود!} (۱۰۶)

{حکایت شده که او سبدهای پر از - ظرفهای - حلوا را نزدیک تختخوابش قرار میداد و هنگامی که شب از خواب بیدار می‌شد، دستش را به هر سبیدی که دراز می‌کرد، به - ظرف حلوا - می‌رسید و حلوا می‌خورد.} (۱۰۷)

۳- سلیمان لباسهای نازك گلدوزی شده می‌پوشید، مردم هم به تبعیت از او چنین لباسی می‌پوشیدند. حتی عمامه‌ها نیز گلدوزی داشت! {او دستور داد که کفنش گلدوزی زیادی داشته باشد.} (۱۰۸) او عمامه‌های زیادی داشت که همه گلدوزی شده بود. روزی یکی از

آنها را انتخاب کرده، بر سر گذاشت و با ناز و غرور بالای منبر رفت، سخنرانی کرد سپس از کنیزی پرسید:

«مرا چگونه می‌بینی؟» آن کنیز اشعاری خواند که ترجمه يك بيت آن چنین است:

{ای سلیمان! ظاهراً هیچ عیب و نقصی در تو نیست فقط يك عیب هست که تو در این

دنیا نمی‌مانی.} (۱۰۹) او چند روزی بعد از این شعر مرد.

۴- سلمیان معاویه را ستایش می‌کرد. روزی در مجلس او از معاویه نام بردند. {سلمیان

به روح معاویه و ارواح پدر و نیاکان او درود فرستاد و گفت: «بجدا قسم، هیچ کس مانند

معاویه دیده نشده.»} (۱۱۰) البته معاویه هم در پرخوری شهره بود. پس عجیب نیست که

سلیمان پرخور از او ستایش کند!!

۵- یکی از هواداران حضرت علی (ع) در دستگاه معاویه «نصیر» نام داشت. {او

رییس پلیس معاویه بود ولی به جنگ صفین نرفت.} (۱۱۱) و معاویه چشم‌پوشی کرد. پس

از آن فرزند نصیر به نام «موسی» بعنوان یکی از فرمانداران بنی امیه اندلس را فتح کرد و

سلیمان او را به دمشق فراخواند. {موسی بن نصیر فرزندی در اندلس داشت به نام عبدالعزیز

که شخص مؤمنی بود و در اندلس علیه سلیمان قیام کرد.} (۱۱۲)

سلیمان به سربازان بنی امیه در اندلس دستور داد عبدالعزیز را بکشند. هنگامی که او

در محراب نماز صبح می‌خواند، سربازان سلیمان به او حمله کردند. او فاتحه را خوانده و

مشغول خواندن سوره‌ی واقعه بود که سربازان سلیمان با شمشیرهایشان او را زدند سپس سر او را بردند و برای سلیمان فرستادند. سلیمان سر آن جوان را در برابر پدرش گذاشت. پدر در مقابل این مصیبت از خود شکیبایی نشان داد و چنین گفت: {«شهادت او مبارك باد! بخدا قسم شما او را در حالیکه روزه‌دار و نمازخوان بود کشتید و مردم کشتن او را بعنوان یکی از لغزشهای سلیمان بشمار خواهند آورد.»} (۱۱۳)

شهادت عبدالعزیز بن موسی بن نصیر بدست مزدوران سلیمان در سال ۹۸ هـ ق اتفاق افتاد. یکسال بعد آه آن شهید سلیمان را گرفت و او در سال ۹۹ در حالیکه ۳۹ سال داشت (۱۱۴) هلاک شد.

۶- یکی از مزدوران سلیمان که «شهر بن حوشب» نام داشت مسئولیت قسمتی از بیت‌المال را عهده‌دار بود. او سوء استفاده‌های زیادی از بیت‌المال می‌کرد. یکی از شاعران آن دوران درباره او شعری سروده که ترجمه فارسی مصراع اول آن چنین است:

«شهر» دین خود را به کیسه پولی فروخت (۱۱۵)

۷- سلیمان در سفر حج به شهر مقدس مدینه رسید که چهارصد اسیر رومی در آن شهر بودند و او دستور اعدام اسرا را صادر کرد. مزدوران او تصمیم گرفتند همزمان با اعدام اسرا سلیمان را بختاندند. شمشیر - کهنه‌ای - را به شخصی دادند. {آن شخص با آن شمشیر یکی از اسرا را زد ولی آن ضربه کارساز نبود و سلیمان و اطرافیان او خندیدند.} (۱۱۶) در حالیکه

در سوره‌ی شریفه «انسان» خداوند متعال مقام عظیم خاندان عصمت (ع) را به خاطر مهربانی، اطعام مسکین، یتیم و اسیر بیان کرده است ولی مزدوران سلیمان خبیث اسیر بدبخت را قبل از اعدام زجر میدادند تا خلیفه و مزدورانش بخندند.

۸- سلیمان نگهبانان و لشکریان زیادی داشت ولی این قدرت و جبروت مانع از مرگ او آن هم قبل از چهل سالگی نشد! یکی از شاعران آن دوره در این باره شعری سروده که ترجمه آن چنین است:

{سلامتی سلیمان بعد از اندک مدتی از بین می‌رود هر چند او نگهبان و لشکریان زیادی دارد.} {۱۱۷} سلیمان پس از دو سال و هشت ماه و چند روز خلافت، در سالهای آخر قرن اول مرد.

هفته: چهارده مورد منفی درباره هشام که کُمت او را نکوهش کرد.

از آنجایی که پسر سلیمان که اُیوب نام داشت قبل از مرگ سلیمان مرُء، بعد از مرگ «سلیمان بن عبدالملك» پسر برادر او «عمر بن عبدالعزيز» به خلافت رسید. بعد از عمر بن عبدالعزيز، «یزید بن عبدالملك» بخلافت رسید که در فساد اخلاقی بسیار معروف بود و به او یزید دوم می‌گفتند. بعد از مرگ یزید دوم چون فرزندش ولید تازه به سن بلوغ رسیده بود، «هشام بن عبدالملك» خلیفه شد.

موارد منفی هشام به این شرح است:

- ۱- هشام فردی پول پرست، ستمگر و دوران او بدترین دوران بود. {او شخصی سخت‌گیر، بسیار تندخو و سنگدل بود؛ خیلی پول جمع میکرد؛ برکتها در دوران او از بین رفت و بخششها میان مردم کم گردید. هیچ دورانی سختتر از دوران هشام دیده نشد.} (۱۱۸)
- ۲- فرماندار هشام در عراق «خالد قسری» نام داشت که از مادری نصرانی متولد شد. این زن که رومی بود، بعد از ازدواج با پدر خالد مسلمان نشد و نصرانی باقی ماند. خالد نیز که تحت تاثیر مادرش قرار گرفته بود، بعدها برای او در عراق کلیسا ساخت و گلدسته‌های مساجد را خراب کرد. فرزدق شاعر معروف قرن اول و دوم سه بیت شعر در نکوهش خالد که هشام او را از دمشق به عراق فرستاده بود سروده که ترجمه آن چنین است:

۱- خداوند کمر الاغی که خالد را از دمشق برای ما آورده بشکند!

۲- چگونه شخصی که مادرش یگانگی و وحدت خدا را قبول ندارد، پیشنهاد مردم

میشود؟

۳- خالد برای مادرش کلیسایی ساخت که نصارا در آن جمع شوند و چون کافر است

مناره‌های مساجد را خراب میکند. (۱۱۹)

خالد فرماندار هشام در عراق خراب کردن مناره‌های مساجد را با عذری بدتر از گناه توجیه کرد و چنین گفت: «اذان گویان از بالای گلدسته‌ها چشم چرانی می‌کنند.» و برای توجیه کارش دو بیت شعری را که یکی از شاعران گمنام آن دوران سروده بود خواند.

ترجمه آن دو بیت:

۱- ای کاش من هم جزو اذان گویان بودم! آنان زنانی را که بر بالای پشت‌بامها هستند می‌بینند.

۲- آنان - از بالای گلدسته‌ها - به زن زیبا رو اشاره می‌کنند، آن زن نیز به آنان اشاره می‌کند. (۱۲۰)

این شعر اگر هم واقعیت داشته باشد، رذالت و فسق و فجور متولیان مساجد را در دوران خلافت هشام نشان می‌دهد. البته در هیچ متنی از متون تاریخی اشاره‌ای نشده است به نگاه کردن به ناموس مردم از بالای گلدسته‌ها!

۳- در دوران فرمانداری خالد افراد غیر مسلمان پستهای دولتی را به دست گرفتند. به گفته‌ی ابن اثیر در «کامل»، مسلمانان در دوران هشام ذلیل و خوار شدند؛ از شاعری به نام «یحیی بن نوفل» شعری در این زمینه است که ترجمه فارسی آن چنین است:

{خالد به سوی ما آمد - و در دوران فرمانداری او - اشخاص مشرک از مازکات گرفتند، حاکم ما شدند و از مسایل ظاهر و باطن ما اطلاع یافتند.} (۱۲۱)

«یحیی بن نوفل» شعر دیگری نیز درباره‌ی خالد و مادر او سروده است:

«اخَالِدُ لَا جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا وَأَيْرُ فِي حِرَامِكَ مِنْ أَمِيرٍ» (۱۲۲)

در بحر وافر

ترجمه:

ای خالد! خدا به تو جزای خیر ندهد! تو امیر و فرماندار هستی ولی ... در ... مادرت

باشد.

۴- {خالد جهت تحکیم موقعیت خود نزد بنی امیه، به حضرت علی (ع) فحش

میگفت. { (۱۲۳) البته خداوند متعال انتقام خود را در همین دنیا از خالد گرفت. به این ترتیب

که او به خاطر سوء استفاده‌های مالی از بیت‌المال با بنی امیه درگیر شد. او را عزل و با

خانواده‌اش بازداشت کردند و چون خالد دید که هر روز دخترانش را به زندان می‌برند، به

آنان گفت: «حجاب را کنار بزنید؛ پس از این همه مشقت که برای بنی امیه زحمت کشیدم،

پاداش من این است که دخترانم را با جنایتکاران زندانی کنند؟!» مزدوران بنی امیه خالد را

بقدری در زندان شکنجه کردند که دو پای او از شدت شکنجه‌ها شکست و له شد سپس او

را کشتند و جسدش را داخل عبایش قرار داده، با ذلت و خواری در حیره که نزدیک کوفه

است دفن کردند. «فَحَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» یعنی دنیا و آخرت را از دست داد.

۵- هشام قبل از رسیدن به خلافت هنگامی که در مکه مکرمه بود، در مراسم حج توانست به حجرالاسود برسد زیرا مردم که از او نفرت داشتند راه را برای او باز نکردند. در همان سال او حضرت امام سجاد (ع) را دید که مردم برای او راه را باز کردند و آن امام بزرگوار به سوی حجرالاسود رفت. هنگامی که یکی از همراهان هشام حریت حضرت امام سجاد (ع) را از هشام پرسید، او اظهار بی‌اطلاعی کرد که فرزدق قصیده‌ی جاویدان خود «میمه» را فی البداهه سرود، با این مطلع:

هذا الذى تعرف البطحاء وطأته و البيت يعرفه و الحل و الحرم (۱۲۴)

در بحر بسیط

ترجمه:

زمین مکه شرافت جای پای ایشان را می‌شناسد. نیز خانه‌ی خدا و جایگاه پوشیدن و کندن احرام ایشان را می‌شناسند. ...

در کتابهای زیر که از برادران اهل تسنن می‌باشد، این قصیده نفیس درج شده است:

۱- نور الابصار از شبلنجی ۲- صواعق از ابن حجر ۳- منهاج السنه از ابن تیمیه.

۶- فرزدق بعد از سرودن قصیده‌ی شریف «میمه» بوسیله هشام در زندانی میان مکه و

مدینه حبس شد اما در همان جا این دو بیت را علیه هشام سرود:

۱- ایحبسنی بین المدینة والی الیها قلوب الناس یهوی منیها

۲- يُقْلَبُ رَأْسًا لَمْ يَكُنْ رَأْسَ سَيِّدٍ وَ عَيْنَا لَهُ حَوْلَاءَ بَادٍ عُيُوبَهَا (۱۲۵)

ترجمه:

۱- آیا او مرا میان مدینه و مکه، شهری که دلهای مردم عشق برگشتن به آن را دارند زندانی میکند؟

۲- او سری را تکان میدهد که آن سر، سر شخص والایی نیست و چشمی را که به حرکت درمی آورد که آن چشم، چپ و عیبهای آن آشکار می باشد.

البته این دو بیت تاثیر خود را در دل هشام گذاشت. او مرعوب گشته، سریعاً فرزدد را از زندان آزاد کرد تا اشعار دیگری علیه او نسراید.

۷- یکی از جنایتهای بزرگ هشام دستور قتل زید بن علی بن الحسین (ع) است که شرح مفصل این جنایت وحشتناک در فصل سوم این بخش گذشت.

۸- بی احترامی هشام به مقام حضرت امام پنجم (ع)

هشام دستور داد حضرت امام محمد باقر (ع) به شام نزد او بیاید تا به پرسشهایش پاسخ دهد. پس از آن که حضرت امام محمد باقر (ع) به شام رفتند، هشام با لحن توهین آمیزی به ایشان گفت: «أَدْنُ يَا تَرَابِي!» (۱۲۶) یعنی ای کسی که به ابوتراب منسوب هستی! نزدیک شو.

امام پنجم (ع) در پاسخ فرمود: «مِنَ الثَّرَابِ خُلِقْنَا وَإِلَيْهِ نَصِيرُ.» (۱۲۷) یعنی از خاک آفریده شدیم و به خاک برمی گردیم. حضرت امام محمد باقر (ع) خطبه کوتاهی در مجلس هشام ایراد و به نابودی دولت بنی امیه اشاره کرد و فرمود: «فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُّجَلٌّ فَإِنَّ لَنَا مُلْكاً مُّوَجَّلاً ... وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (۱۲۸)

ترجمه:

اگر شما اکنون دولت و قدرت دارید، دولت ما بعداً تشکیل می شود ... و عاقبت نیک، از آن پرهیزکاران است. هشام مغرور با شنیدن این سخنان دستور داد حضرت امام محمد باقر (ع) را به زندان ببرند. بعد از انتقال امام (ع) به زندان، {تمام افرادی که در زندان بودند، از علم ایشان بهره مند و برای ایشان ناراحت شدند.} (۱۲۹) هشام دستور داد او را آزاد کرده، به مدینه برگردانند. اما به شهرهایی که در راه شام بود دستور داد از امام (ع) پذیرایی نکنند. کاروان حامل امام (ع) به شهر {مَدَیْن که شهر حضرت شعیب (ع) پیغمبر است} رسید اما مردم آن شهر دروازه های شهر را بستند و همراهان حضرت امام باقر (ع) از تشنگی و گرسنگی زجر کشیدند. آنگاه حضرت امام باقر (ع) بر بالای کوهی رفت و با صدای بلند فرمود: «يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، أَنَا بَقِيَّةُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.»

ای مردم شهری که ساکنان آن ستمگرند! من از نسل (فرستادگان) خدا هستم سپس
افزود: «خداوند می‌فرماید، اگر شما مؤمن هستید، پیروی از آنچه خدا نزد شما قرار داده است
برای شما بهتر می‌باشد. من هم ضامن - نجات شهر شما از عذاب - نیستم.» (۱۳۰)

در آن وقت پیر فرزانه‌ای که در آن شهر بود به مردم گفت: «ای مردم! بخدا قسم اگر
شما به این کاروان غذا و آب نفروشید، عذاب خدا از بالای سرهای شما و از زیر پاهایتان،
همه را دربر می‌گیرد؛ من از فرود آمدن عذاب خدا می‌ترسم. پس مردم شهر دروازه‌ها را باز و
نیازهای کاروان حضرت امام محمد باقر (ع) را تأمین کردند.

۹- هشام پیر عارف شهر مدّین را کشت.

فرماندار شهر مدّین شرح ماجرا را برای هشام نوشت، هشام نیز به او دستور داد آن
پیر عارف را بکشد و آن مرد مؤمن به شهادت رسید.

۱۰- «ولید بن یزید بن عبدالملک» برادر زاده هشام بود. او شخص فاسد و فاسقی بود
که هشام ریاست کاروانهای حج را در سال ۱۱۶ هـ.ق به او سپرد. ولید که نماینده هشام در
حج بود، معتاد به شراب بود و سگهایی داشت که همیشه با او بودند. او تصمیم گرفت در
مراسم حج، همراه با شیشه‌های شراب و سگهایش بر بالای سقف کعبه برود و همان جا
شراب بنوشد و در حالیکه مردم مراسم حج را به دور کعبه انجام می‌دهند، به سگهایش نگاه

کند. ابن اثیر در این مورد گفته است: «او با خود سگهایی درون صندوقهایی برد و يك اطاق چوبی باندازه سقف کعبه ساخت تا آن را بر بالای سقف کعبه قرار داده، در آن بنشیند و شراب بنوشد. دوستانش او را ترسانیدند و به او گفتند: «ما به مردم اطمینان نداریم و از آنان برای تو و برای خودمان میترسیم.» پس ولید - ترسید و - این کار را نکرد. (۱۳۱) هشام در ازای تصمیم قبیح ولید هیچ عکس‌العملی نشان نداد.

۱۱- هشام یکروز داخل خانه خدا و نزدیک حجرالاسود بود، شخصی (که مخالف بنی امیه بود)، نزد او آمد و او را به خدا قسم داد تا به او در برابر ظلمی که دیده بود، کمک کند. هشام از او پرسید: «ماجرا چیست؟» آن مرد گفت: «در دوران پدرت عبدالملک، خانه‌ام را دولت برد.» هشام گفت: «چرا به پدرم نگفتی؟» آن مرد گفت: «خود پدرت به من ستم کرد.» هشام گفت: «چرا به برادرم ولید نگفتی؟» آن مرد گفت: «او هم به من ستم کرد؛ تنها در خلافت عمر بن عبدالعزیز خانه‌ام را به من پس دادند. اما بعد از او دوباره آنرا بردند.» هشام گفت: {«- تت طاقك كتك خوردن ندارد؛- اگر طاقت داشتی تو را می‌زدم.» هشام این را گفت و رفت.} (۱۳۲)

۱۲- قبل از اینکه هشام به خلافت برسد، مردم او را بعنوان فردی خسیس و ترسو می‌شناختند و قبل از خلافت به او می‌گفتند: «تو خسیس و ترسو هستی.» (۱۳۳)

مسعودی در «مروج الذهب» داستانهای پیرامون خسیس بودن هشام نوشته است از

جمله:

شخصی برای او دو کبوتر آورد تا از او جایزه‌ای بگیرد؛ هشام به او چیزی نداد اما آن

مرد در مجلس هشام باقی ماند؛ هشام به او گفت: «چه میخواهی؟» آن مرد گفت: «جایزه!»

هشام گفت: «یکی از دو کبوتر را به عنوان جایزه ببر.» آن مرد کبوتر زیباتر را برداشت.

هشام گفت: «آن را ببر.» {وَأَمَرَ لَهُ بِدُرِيْهِمَاتٍ.} (۱۳۴) یعنی و دستور داد به او مقدار کمی

درهم بدهند.

این هم داستان دیگری از خست و چشم تنگی هشام:

روزی هشام با ندیمان خود به یکی از باغهایش رفت؛ باغ پر از درختان میوه بود؛

ندیمان میوه چیده، می‌خوردند و به او میگفتند: «خدا برکت بدهد!» هشام گفت: «چگونه خدا

برکت میدهد در حالیکه شما میوه‌ها را می‌خورید؟!» سپس به باغبان چنین گفت: «درختها را

بکن و به جای آنها زیتون کشت کن تا هیچ کس نتواند چیزی از آن بخورد.» (۱۳۵)

۱۳- یکی از کارهای بسیار زشت هشام گماشتن ستمگری به نام «یوسف بن عمر» در

پست فرمانداری عراق بود. هم او بود که حضرت زید بن علی الحسین (ع) را به شهادت

رساند!

از اخلاق نفرت انگیز یوسف بن عمر ایرادهای بیجای او بود، حتی درون منزلش!

روزی یوسف بن عمر عازم سفر بود؛ به یکی از کنیزان گفت: «آیا با من مسافرت می‌کنی؟» کنیز پاسخ گفت: «بله!» یوسف بن عمر گفت: {«ای خبیثه! چون به زناشویی علاقه داری قبول کردی؟ ای خدمتگزار! بر سر او بزن.»} (۱۳۶) یوسف بن عمر همین پرسش را از کنیز دیگری کرد. او گفت: «خیر! چون من بچه دارم و گرفتار او هستم.» یوسف گفت: {«ای خبیثه! چون به من رغبت نداری نمی‌آیی؟ ای خادم! بر سر او بزن.»} (۱۳۷) سپس همان پرسش را از کنیز سومی پرسید. او پاسخ گفت: «غیدانم چه گویم! چون اگر پاسخ یکی از این دو کنیز را تکرار کنم، از مجازات در امان نیستم.» یوسف گفت: {«ای گندبو! بر خلاف آنچه گفتم سخن می‌گویی، دلیل هم می‌آوری؟ - ای خادم! - بر سر او بزن.» و بدین ترتیب تمام کنیزان را کتک زد.»} (۱۳۸) برخی هشام را به نام «ابن الحمقاء» یعنی فرزند زن احمق و فرماندار او یوسف بن عمر را «احمق» می‌خواندند. هم هشام احمق بود، هم فرماندار او.

این هم داستان دیگری از حماقت‌های فرماندار هشام:

{یوسف بن عمر خیاطی داشت که وقتی از پارچه‌ای که برای او می‌برید اضافی می‌ماند، دستور می‌داد او را بزنند. پس خیاط همیشه سعی میکرد از پارچه‌های فرماندار چیزی اضافه نماند حتی اگر لباس او را گشاد و دراز بدوزد!} (۱۳۹)

از دیگر حماقت‌های فرماندار هشام: روزی دفتردار او نیامد؛ فردای آنروز از او پرسید:
 «چرا دیروز نیامدی؟» پاسخ گفت: «دندانم درد می‌کرد.» فرماندار دستور داد، آن دندان و
 دندان کنار آن را بکشند. نیز روزی یکی از بافندگان پارچه‌ای برای یوسف بن عمر آورد؛ او
 از آن پارچه کمی ایراد گرفت ولی دستور داد صد شلاق به آن بافنده بزنند. { (۱۴۰)

۱۴- بعد از اینکه هشام در سال ۱۲ هـ ق به درك واصل شد، مسؤول بیت المال حتی
 حاضر نشد ظرف آبی برای غسل و کفّی برای جسد او بدهد. پس ظرف و کفن را از دیگران
 گرفتند! قبل از اینکه هشام دفن شود، یکی از غلامان او به نام «غالب» شعری سرود که
 ترجمه آن چنین است:

{ ۱- آن چشم چپ بد یمن به هلاکت رسید؛ - با مردن او - باران رحمت خدا فرود
 آمد.

۲- ما بعد از او مالک - ثروت - شدیم و درختها سبز و خرم شدند. { (۱۴۱)
 بعد از دفن هشام یکی از خدمتگزاران او نزدیک قبر ایستاده بود. { فَقَالَ بَعْضُ مَنْ هُنَاكَ:
 لَوْ رَأَيْتَ مَا صُنِعَ بِهٖشام. { (۱۴۲)
ترجمه:

یکی از افرادی که آنجا بود - به آن غلام - «گفت: ای کاش میدیدی - داخل قبر - با
 هشام چه کردند!»

حضرت امام جعفر صادق (ع) درباره عذاب قبر هشام فرمود:

«أَنَّهُ انْفَقَاتُ عَيْنُهُ فِي قَبْرِهِ» (۱۴۳) یعنی: چشم هشام در قبرش متلاشی شد.

عباسیان بعد از چند سال جسد هشام را از قبر بیرون آورده، آنرا شلاق زدند، سپس سوزاندند. این فصل را با يك بيت شعر از کمیت - که در ابتدای فصل ترجمه شد - به پایان می‌رسانیم:

{لَا كَعْبِدَ الْمَلِیْكَ اَوْ كَوَلِیْدٍ او سلیمان بعداً او کهشام (۱۴۴)}

در بحر خفیف

خلیفه‌ی بعد از هشام «ولید بن یزید ثانی» و آخرین خلیفه اموی مروان حمار بود که

نکوهش این دو خلیفه در اشعار «دعبل» آمده است.

هیجده: پی‌نویسهای فصل چهارم از بخش دوم:

(۱) اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۶

(۲) سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۶

(۳) مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۴۳

(۴) سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۸

(۵) همان منبع

(۶) همان منبع

(۷) همان منبع

(۸) الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۶

(۹) همان منبع

(۱۰) سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۸

(۱۱) همان منبع

(۱۲) همان منبع

(۱۳) الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۵

(۱۴) همان منبع، ص ۲۸۴

(۱۵) سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۳۷

(١٦) منتهى الآمال، شيخ عباس قمي، ج ٢، ص ٣٩

(١٧) الكامل ابن اثير موصلي، ج ٣، صص ٣٩٣ و ٣٩٤

(١٨) الأدب السياسي في الإسلام، دكتور صادق آيينه وند، ص ٤٩، (چاپ تهران ١٣٦٩

هـ.ش)

(١٩) أعيان الشيعة، ج ٩، ص ٣٦

(٢٠) سفينة البحار، ج ١، ص ٢٩٢

(٢١) مروج الذهب مسعودي، ج ٣، ص ١٨٠

(٢٢) همان منبع، ج ٣، ص ٨٥

(٢٣) همان منبع، ص ٨٦

(٢٤) همان منبع

(٢٥) همان منبع، ص ٩٣

(٢٦) همان منبع، ص ٩٠

(٢٧) أعيان الشيعة، ج ٧ ص ٢٩٩

(٢٨) تَيْمَةُ الْمُنتَهَى، علامه شيخ عباس قمي، ص ٥٧

(٢٩) كامل ابن اثير، ج ٣ ص ١٨٣

(٣٠) تَيْمَةُ الْمُنتَهَى، ص ٥٧

(۳۱) همان منبع، ص ۵۷ و ۵۸

(۳۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۰ (پاورقی)

(۳۳) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۰

(۳۴) مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

(۳۵) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۴

(۳۶) مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۷۵

(۳۷) و (۳۸) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۶

(۳۹) همان منبع، ج ۳، ص ۲۲۴

(۴۰) مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۱۶۷

(۴۱) همان منبع، ج ۳، ص ۱۶۷

(۴۲) کتاب چهارده معصوم (ع)، استاد عماد زاده اصفهانی، چاپ تهران، سال ۳۴۸،

ص ۵۸۴

(۴۳) مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۷

(۴۴) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۳

(۴۵) کتاب چهارده معصوم (ع)، استاد عماد زاده اصفهانی، ص ۵۷۱ به نقل از رساله‌ی

جاحظ ضمیمه کتاب «النزاعُ والتَّخاصُّمُ» ص ۶۳

(۴۶) کتاب چهارده معصوم (ع)، استاد عماد زاده اصفهانی، ص ۵۸۴

(۴۷) ادباء العرب، بطرس البستاني، ج ۱، ص ۳۱۵

(۴۸) همان منبع، ص ۳۲۱، پاورقی

(۴۹) همان منبع

(۵۰) همان منبع

(۵۱) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۳

(۵۲) همان منبع، ج ۳، ص ۳۵

(۵۳) همان منبع، ج ۳، ص ۳۲ (پاورقی)

(۵۴) همان منبع، ج ۳، ص ۳۵

(۵۵) همان منبع و صفحه

(۵۶) همان منبع، ص ۳۶ (این شعر از عبدالملك مروانی است که درباره‌ی خیانت او به

پسر عمویش می‌باشد.)

(۵۷) تَيْمَةُ الْمُنْتَهَى، شیخ عباس قمی، ص ۵۷

(۵۸) همان منبع، ص ۷۶

(۵۹) المعجم الوسيط، ص ۸۶۵

(۶۰) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۹

۲۷۲ جلد ۱، ص ۲۷۷

(٦١) سفينة البحار، شيخ عباس قمي، ج ٢، ص ٦٨٨

(٦٢) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ١٧٩

(٦٣) همان منبع، ص ١٨٠

(٦٤) مروج الذهب، ج ٣، ص ١٥٧

(٦٥) تبيّة المنتهى، شيخ عباس قمي، ص ٧٣

(٦٦) كتاب چهارده معصوم (ع)، استاد عماد زاده اصفهاني، ص ٧٤٣

(٦٧) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٠٤

(٦٨) همان منبع، ص ٢٢٠

(٦٩) همان منبع، ص ٢٢٤

(٧٠) همان منبع، ص ٣٦٩

(٧١) همان منبع، صفحه ٤٠٣

(٧٢) همان منبع، ص ١٩٢

(٧٣) همان منبع،

(٧٤) اعيان الشيعة، ج ٧، ص ٢٣٤ و ٢٣٥

(٧٥) همان منبع، ص ٢٣٦

٥٢٨ ر.ه. الحسبها جميعا (٦٥)

(٧٦ و ٧٧) همان منبع، ٢٣٥

٦٧١ ر.ه. ٦، بيتا زياره (٠٩)

(۷۹ و ۸۰) همان

(۸۱)سوره شریفه انعام، آیه ۷۹

(۸۲)سوره شریفه بقره، آیه ۱۱۵

(۸۳)اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۵

(۸۴)مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۱۶۴

(۸۵)کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۲

(۸۶) همان منبع

(۸۷) همان منبع

(۸۸) همان منبع

(۸۹)أعیانُ الشیعه ج ۷، ص ۲۳۵

(۹۰)تَبِیْئَةُ الْمُنتَهَى، شیخ عباس قمی، ص ۷۶

(۹۱)کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۳

۶۷۱ ر. ۶، ج ۱، جنبه ن لکه (۰/۱/۱)

(۹۲) و (۹۳) همان منبع، ص ۲۰۴

۶۸۱ ر. ۶، ج ۱، جنبه ن لکه (۱/۱/۱)

(۹۴) همان منبع، ص ۲۳۳

(۹۵) ر. ۱۶۲، جنبه ن لکه (۲/۱/۱)

(۹۵) همان منبع

مصحف ۱، جنبه ن لکه (۶/۱/۱)

(۹۶) همان منبع

(۹۷) همان منبع

(۹۸) همان منبع، ص ۲۳۲

(۹۹) همان منبع، ج ۲، ص ۴۳۱

(۱۰۰) همان منبع

(۱۰۱) همان منبع

(۱۰۲) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۲

(۱۰۳) مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۳

(۱۰۴) همان، ص ۱۶۴

(۱۰۵) و (۱۰۶) همان منبع، ج ۳، ص ۱۷۵

(۱۰۷) همان منبع، ج ۳، ص ۱۷۶

(۱۰۸) همان منبع، ج ۳، ص ۱۷۵

(۱۰۹) همان منبع، ج ۳، ص ۱۷۶

(۱۱۰) همان منبع، ج ۳، ص ۱۷۹

(۱۱۱) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۴

(۱۱۲) همان منبع، ص ۲۴۱ (پاورقی)

(۱۱۳) همان منبع و صفحه

۱۰۰۱

۲۲۲ ره، عینه نامه (۲۲)

عینه نامه (۵۶)

عینه نامه (۲۶)

(۱۱۴) مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۳

(۱۱۵) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۴۹

(۱۱۶) همان منبع، ج ۳، ص ۲۵۲

(۱۱۷) مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۱۸۱

(۱۱۸) همان منبع، ج ۳، ص ۲۰۵

(۱۱۹ و ۱۲۰) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۴

(۱۲۱) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۶۹

(۱۲۲) همان منبع، ج ۳، ص ۳۵۹

(۱۲۳) همان منبع، ج ۳، ص ۳۶۹

(۱۲۴) در کتاب «المطالعات فی مختلف المؤلفات» از حجة الاسلام و المسلمین حمای که از

محققان نجف اشرف می باشد، برای قصیده میمه فرزددق بیش از سی منبع از برادران نسیع و

تسنن ذکر شده است.

(۱۲۵) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۵

(۱۲۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۱

(۱۲۷) همان منبع

(۱۲۸) همان منبع

(١٢٩ و ١٣٠) سفينة البحار، ج ٢، ص ٥٣١

(١٣١) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٩٣ و ٣٩٤

(١٣٢) همان منبع، ج ٣، ص ٣١٤

(١٣٣) همان منبع، ج ٣، ص ٣٩٢

(١٣٤ و ١٣٥) مروج الذهب مسعودی، ج ٣، ص ٢١٠

(١٣٦، ١٣٧ و ١٣٨) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٧٠

(١٣٩) همان منبع، ج ٣، ص ٣٦٧ و ٣٧٠

(١٤٠) همان منبع، ج ٣، ص ٣٧٠

(١٤١) همان منبع، ج ٣، ص ٣٩٥

(١٤٢) همان منبع، ج ٣، ص ٣٩٦

(١٤٣) سفينة البحار، ج ٢، ص ٧٢١

(١٤٤) اعيان الشيعة، ج ٩، ص ٣٦

سَدِیف

فصلهای موجود در این بخش عبارتند از:

۱- زندگینامه سُدیف و شهادت او

۲- اشعار سیاسی سُدیف علیه بنی امیه

۳- اشعار سیاسی سُدیف علیه بنی عباس

زندگینامه سیاسی سُدیف و شهادت او

در این فصل این مطالب را می‌خوانید:

۱- سُدیف غلام حضرت امام زین العابدین (ع) و بنی‌هاشم بود.

۲- اشعار سُدیف در ستایش خاندان عصمت (ع)

۳- سُدیف در دوران حاکمیت بنی امیه دو تن از مزدوران بنی امیه را کشت.

۴- سُدیف شاعری مُحَضَّرَم بود که علیه امویان و عباسیان فعالیت‌های سیاسی داشت و

بدست مزدوران منصور عباسی شهید شد.

۵- پی‌نویس‌های فصل اول از بخش سوم

فصل اول:

زندگینامه سیاسی سُدیف

يك: سُدیف غلام حضرت امام زین العابدین (ع) و بنی هاشم بود { (سُدیف) مُصَغَّر

(سَدَف) و سَدَف به معنی تاریکی است. } (۱) { و رنگ چهره‌ی او تیره بود. } (۲) و شاید بر

مبنای رنگ چهره‌اش سُدیف نامیده شد. احتمال می‌رود که ابتدا دشمنان خاندان عصمت (ع)

جهت نکوهش و کوچک شمردن او این نام را به او بستند اما بعدها به آن معروف شد. { در

کتابهای تاریخی از این شاعر شجاع تحت عنوان «سُدیف بن مِیْمُون» (۳) یا سُدیف بن مِهران

بن میمون مَکّی یاد شده است. } (۴) { نام مِهران که پدر سُدیف است، در لغت‌نامه‌های عربی

دیده نمی‌شود! } (۵) { در «سفينة البحار» واژه‌ی مِهران به عنوان نام یکی از رودخانه‌های

هندوستان ذکر شده. } (۶) نام مِهران نزد پارسیان معروف است به همین دلیل احتمال می‌رود

خانواده‌ی این شاعر از جنوب ایران به حجاز مهاجرت کرده و سُدیف در حجاز بدنیا آمده

باشد.

دکتر «مصطفی الشکمه» استاد ادبیات عرب در دانشگاه «عین شمس» مصر و دانشگاه

بیروت لبنان در کتابش: «رِحْلَةُ الشَّعْرِ مِنَ الْأُمَوِيَّةِ إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ» به معنی: حرکت شعر از

دورانِ اُموی تا دورانِ عَبَّاسی درباره سُدیف و رابطه‌ی او با خاندانِ عصمت (ع) چنین نوشته

است:

«او خود را به عنوان غلام بنی هاشم معرفی می‌کرد.» (۷)

علامه سید «محسن امین عاملی» در کتاب «أعیان الشیعة» به نقل از «ابن شهر آشوب»

نوشته است که {او غلام حضرت امام زین العابدین (ع) و - در چند منبع آمده است که او -

غلام بنی هاشم بود.} (۸)

به احتمال قوی، سُدیف بعد از شهادت حضرت امام زین العابدین (ع) هم‌چنان در

خدمت خاندان عصمت (ع) باقی ماند. سال ولادت سُدیف در کتابهای تاریخی ذکر نشده

است ولی علامه عاملی لبنانی {سال شهادت او را ۱۴۷ هـ} (۹) نوشته است و چون شهادت

حضرت امام زین العابدین (ع) در سال ۹۵ اتفاق افتاد، اگر فرض کنیم سُدیف بیست ساله

بود که به عنوان غلام آن امام بزرگوار معروف شد، بنابراین سن او هنگام شهادت بیش از

هفتاد سال بوده است. رِضوانُ اللهِ عَلَیْهِ

دو: اشعار سُدیف در ستایش خاندان عصمت (ع)

علامه سید محسن امین عاملی در أعیان الشیعة به نقل از ابن شهر آشوب، برخی از

اشعار سُدیف در ستایش خاندان عصمت (ع) را به این شرح ذکر کرده است:

وَأَهْلُوهُ وَالْفِعَالِ الزُّكِّي
إِنَّمَا نَحْنُ بِبَنِي عَلِيٍّ كُذُّوا الْحَقُّ

جَمِيعاً سِوَاكُمْ أَهْلُ غِي
أَتَبِغُّكُمْ يَهْدِي مِنَ الْغَى وَالنَّاسُ

۳-مِنْكُمْ يُعْرِفُ الْأَمَامَ وَفِيكُمْ

لَا أَخُو تَيْمِهَا وَلَا مِنْ عَدِيٍّ (۱۰۱) .

در بحر خفیف

ترجمه:

۱- شما ای فرزندان علی! صاحبانِ حق، اهلِ حق و دارای رفتار نیکو و پاک می‌باشید.

۲- راه نجات از گمراهی راه شماسست و مردمی که به راه شما نرفتند، گمراهند.

۳- امام از خود شما و از میان شما شناخته می‌شود، نه از دو طایفه‌ی «تیم و عدی» -

که برخی از خلفا از این دو طایفه می‌باشند.

سه: سدیف در دوران حاکمیت بنی امیه دو تن از مزدوران آنان را کشت.

علامه سید محسن امین عاملی در «اعیان الشیعه» به نقل از «ابن عساکر» تاریخ نویس

معروفه نوشته است که سدیف به دنبال انتقام از اولاد «بسر بن اراطاه» بود . بسر خون آشامی

که در دوران معاویه دو فرزند شیرخوار «عبیدالله بن عباس» را درین کشت . {قَتَلَ وَلَدَيَّ

عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ الرَضِيعَيْنِ ذَبْحًا} (۱۱) یعنی بسر دو فرزند شیرخوار عبیدالله بن عباس

را - مانند گوسفند - سر برید . سدیف در نیمه اول قرن دوم ، یعنی بعد از گذشت يك قرن دو

تن از نوه‌های آن جنایتکار را نزدیک شهر دمشق دید ، آنان نیز مانند جدشان جیره‌خوار بنی

امیه بودند به گفته علامه عاملی : {لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَلَى طَرِيقَةِ ابِيهَا (۱۲)} .

ترجمه : هیچ جنایتی انگیزه‌ای برای ارتکاب جنایت دیگر نمی‌شود . مگر اینکه - دو نوه بسر- در خط مشی پدرشان باشند .

سُدِیف دو نوه یُسر را در دوران حاکمیت بنی اُمیه کشت اما بعد از سقوط دولت بنی اُمیه ، «سَفاح» ، نخستین خلیفه عباسی را وادار ساخت بنی اُمیه را قتل عام کند که شرح آن خواهد آمد .

چهار: سدیف شاعری مُخضرم که علیه امویان و عباسیان فعالیت‌های سیاسی داشت و بدست مزدوران منصور عباسی شهید شد .

مُخضرم در لغت به معنی شتری است که بالای گوشش را بریده باشند. (۱۳) و چنین شتری از بقیه شترها مشخص و شناخته می‌شود و {شاعر مُخضرم شاعری است که در دو دوره زندگی می‌کند . مثلاً «در دوران جاهلیت و اسلام (۱۴)» یا در دو دوره‌ی امویان و عباسیان و چنین شاعری از بقیه شعرا مشخص بوده و شهرت بیشتری دارد .

دکتر «الشکعه» پژوهنده مصری درباره سُدیف گفته است {او از شاعران مُخضرمی بود

که در دوران بنی اُمیه و بنی عباس در دریای سیاست فرو رفته بود.}

او بسیار متهور بود که در دوران بنی امیه علیه آنان تبلیغ می‌کرد . بگفته علامه سید محسن امین عاملی: {سدید از مریدان پایدار بنی هاشم بود و ارادت خود را به ایشان به صورت علنی اعلام می‌کرد .} (۱۵) {او با یکی از غلامان بنی امیه در برابر گروهی از مردم که طرفدار او بودند و گروه دیگری که طرفدار بنی امیه بودند ، در خارج از شهر مکه مناظره کرد سپس میان دو گروه درگیری بوجود آمد و عده‌ای زخمی شدند.} (۱۶) البته چنین صحنه‌هایی در سالهای آخر دوران بنی امیه که دولت سخت ضعیف و ناتوان شده بود اتفاق افتاد . سدید در دوران حاکمیت بنی امیه مردم را علیه امویان تحریک می‌کرد . او از حضرت امام سجاد (ع) یاد گرفته بود که در چارچوب دعا بنی امیه را بگوید . ترجمه قسمتی از دعا‌های او ارایه می‌گردد :

{خداوندا ! بیت المال ما قبلاً بطور مساوی میان مردم تقسیم می‌شد ولی هم اکنون در قبضه دولت است ... با اموال یتیمان و مادران آنان وسیله‌های لهو و لعب خریداری میشود و يك فاسق در راس امور قرار گرفته است خداوندا ! با قدرت حق دستی بر او مسلط کن تا سر آن فاسق را درو کرده ، ریشه او را تباه و گروه او را پراکنده سازد تا حق با چهره زیبایش ، علیه باطل غلبه کند .} (۱۷) بعد از سقوط امویان در سال ۱۳۲ عباسیان به قدرت رسیدند . آنان نیز بسیار ستمگر بودند . سدید علیه ستمهای منصور دومین خلیفه عباسی شعر سرود و مزدوران منصور او را با وضع بسیار فجیعی کشتند .} (۱۸). رضوان الله علیه .

پنج: پی نویسه‌های فصل اول از بخش سوم :

- ۱- المعجم الوسيط، ص ۴۲۳
- ۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۹
- ۳- رحلةُ الشعر من الامويةِ الى العباسيه، دکتر مصطفى الشکمه (از مصر) ص ۳۱۱
- ۴- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۸
- ۵- المعجم الوسيط ص ۸۸۹
- ۶- سفینه البحار ج ۲ ص ۵۶۳
- ۷- رحلةُ الشعر من الامويةِ الى العباسيه، ص ۳۱۱
- ۸- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۸ و ۱۹۲
- ۹- همان منبع
- ۱۰- همان منبع
- ۱۱- همان منبع. ص ۱۹۱
- ۱۲- همان منبع، ص ۱۹۰
- ۱۳- المعجم الوسيط، ص ۲۴۱
- ۱۴- همان منبع
- ۱۵- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۹

١٦-همان منيع

١٧-رحلةُ الشعر من الامويةِ الى العباسيه ،ص ٣١٥

١٨-همان منيع ، ص ٣١٧

اشعار سیاسی سُدیف علیه بنی امیه

يك: سقوط سه دولت بنی امیه و بازتاب آن در ادبیات آن دوران

۱- نخستین دولت بنی امیه :

یکی از امویان که در سال ۲۳ به خلافت رسید ، عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بود . خلیفه دوم شش نفر را برای تعیین خلیفه بعد از خود انتخاب کرد ، یکی از آن شش نفر «عبدالرحمن بن عوف» نام داشت که خلیفه دوم دستور داده بود نظر او اجرا شود ؛ او حضرت علی (ع) را به عنوان خلیفه سوم انتخاب نمود اما به این شرط که رفتار خلیفه اول و دوم را ادامه دهد ؛ حضرت علی (ع) این پیشنهاد را رد کرد ولی عثمان آنرا پذیرفت و به این ترتیب او به عنوان خلیفه سوم انتخاب شد و به مدت ۱۲ سال حکومت کرد ، معیار عثمان در خلافت نه ضوابط بلکه روابط بود ! چون تمام پستهای مهم را به بنی امیه سپرد . و همین رفتار بود که منجر به قتل او در سال ۳۵ شد .

دو: دومین دولت بنی امیه :

«معاویةُ بن ابی سفیان بن صخر بن امیه» که پسر عمومی عثمان بود ، در سال چهارم هجری دومین دولت بنی امیه را تشکیل داد ؛ او که در دوران حضرت رسول اکرم (ص) در

هیچ جنگی شرکت نداشت به دستور خلیفه اول فرماندار یکی از ایالت‌های شام گردید و در زمان ابوبکر و تمام دوران خلافت عمر و عثمان در همین سمت منصوب و والی بالاستقلال بود. (۱) معاویه که در فریبکاری و خباثت معروف بود، در سال چهارم هجری، بعد از شهادت حضرت علی (ع) {دُعِيَ بِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَامِيْدَةً شَدَ.} (۲) در کتاب قِصَصُ الْعَرَبِ چاپ مصر داستان‌هایی درباره نیرنگ‌های او نوشته شده است.

او تعصب قومی شدیدی داشت و طایفه‌ی خود و قریش را که عرب بودند، بر غیر عرب و بر عرب‌نژاد برتری داد. معاویه نخستین خلیفه‌ای بود که فرزند خود یزید را به خلافت برگزید و در سال ۶۰ هجری بعد از بیست سال خلافت به هلاکت رسید. بعد از او یزید از سال ۶۰ تا سال ۶۴ خلیفه بود و سه جنایت او:

۱- فاجعه‌ی کربلا ۲- فاجعه‌ی مدینه ۳- سوزاندن کعبه، در تاریخ معروف است.

او در سال ۶۴ هجری به درك واصل شد بعد از او فرزندش معاویه‌ی دوم که شخص پرهیزکاری بود خلیفه شد ولی بعد از گذشت سه ماه و به روایتی بعد از گذشت چهل روز خود را از خلافت خلع و اعلام کرد منصب خلافت از آن بنی امیه نیست! برخی از مؤرخان نوشته‌اند بعد از این اقدام معاویه‌ی دوم، بنی امیه به او زهر دادند و او به رحمت ایزدی پیوست.

سه: سومین دولت بنی امیه :

بعد از فوت معاویه دوم که خود را خلع کرد، مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه مؤسس سومین دولت بنی امیه به خلافت رسید. او قبل از به خلافت رسیدن تصمیم داشت با «ابن زبیر» که خود را در مکه خلیفه اعلام کرده بود، بیعت کند ولی {عبیدالله بن زیاد} به او پیشنهاد داد که خودش خلیفه شود. {۳} بنی امیه با او بیعت کردند و سومین تیره از خلفای اموی تأسیس شد. سپس ابن زیاد که مروان را به خلافت رساند، خود بدست لشکریان مختار (رح) کشته شد. مروان نه عفت زبان داشت و نه رفتار نیک، و زبان سرخ او سر سبزش را بر باد داد. او بعد از نه ماه و چند روز که از خلافتش گذشت، روزی به خالد پسر یزید که ولی عهد او بود گفت: {تَعَالَى ابْنُ الرَّطْبَةِ الْأَسْتِ!} {۴} یعنی بیا ای پسر مادری که ... نم دارد! منظور مروان از این فحش برکناری خالد از ولایتعهدی بود تا فرزندش عبدالملک بعد از او خلیفه گردد اما مادر خالد این فحش را بهانه قرار داد و او را بوسیله بالشی خفه کرد و به روایتی او را زهر داد و کشت.

بعد از او فرزندش عبدالملک و بعد از عبدالملک چهار تن از فرزندان او به نام‌های: ولید، سلیمان، یزید دوم و هشام و سپس نوه‌ها و نبیره‌های مروان به خلافت رسیدند. و آخرین آنان بازهم مروان نام داشت که در کتابهای تاریخی به «مروان حمار» معروف است!

نام و چکیده رفتار خلفای تیره‌ی مروانی به شرح زیر می‌باشد:

۱- [مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه که در کتابهای تشیع و تسنن لعن او ذکر

شده است.] (۵)

۲- عبدالملک بن مروان که یکی از گناهان او انتخاب حجاج به فرمانداری بود که بسیار

خبیث و بر تمام خبیثان برتری داشت.

۳- ولید بن عبدالملک که بسیار متکبر، ستمگر و غارتگر بود.

۴- سلیمان بن عبدالملک که شکم پرست و دنیا پرست بود. او هم لباس گلدار می پوشید

و هم کفش و عمامه گلدار!

۵- عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن الحکم که عدالت و جنبه های مثبت در رفتارش

داشت ولی به گفته مسعودی در جلد سوم «مروج الذهب» شیفته هو و لعب بود.

۶- یزید بن عبدالملک (یزید دوم) که فردی شهوت پرست بود و هنگامی که معشوقه اش

مرد ، دستور داد جسد او را دفن نکنند و آن جسد را که عفونت کرده بود می بوسید .

۷- هشام بن عبدالملک که یکی از جنایتهای او کشتن زید و بدار کشیدن جسد برهنه او

به صورت واژگون به مدت چهار سال بود .

۸- ولید بن یزید دوم ؛ او علنا کافر بود زیرا قرآن مجید را هدف تیرهایش قرار داد و

این کتاب آسمانی را پاره پاره کرد سپس با وضع بسیار ذلت باری کشته شد .

۹- یزید سوم فرزند ولید بن عبدالملک بن مروان که تلاش می‌کرد عادلانه حکم کند ولی

طاغوتیان بنی امیه او را یزید ناقص نامیدند . او بعد از چند ماه به شکل مرموزی مرد !

او سومین خلیفه اموی بود که نسبتاً عادلانه رفتار می‌کرد ! نخستین خلیفه‌ی به ظاهر

عادل بنی امیه ، معاویه دوم فرزند یزید بود که خود را خلع کرد ، دومین خلیفه عمر بن

عبدالعزیز بن مروان بود که مدت خلافت او دو سال و چند ماهی بیشتر طول نکشید و

سومین خلیفه نسبتاً عادل همین یزید سوم بود که مدت خلافت او کمتر از شش ماه بود .

۱۰- ابراهیم برادر یزید سوم . در دوران خلافت او که بسیار کوتاه بود ، هرج و مرج

مملکت را فرا گرفته و هیبت خلافت از بین رفته بود . او تنها دو ماه و چند روز بیشتر

حکومت نکرده بود که پسر عمویش مروان حمار علیه او قیام و او را از خلافت خلع کرد .

یکی از شاعران پیرامون خلافت «ابراهیم مروانی» این بیت را سروده است :

تُبَايِعُ اِبْرَاهِيْمَ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ اِلَّا اِنْ اَمْرًا اَنْتَ وَاَلِيْهِ ضَائِعٌ (۶)

بحر طویل

ما ، در هر جمعه با ابراهیم بیعت می‌کنیم ؛ دولتی که تو خلیفه آن هستی از بین رفتنی است .

اثر ادبیات در سقوط مروانیان

۱۱- مروان حمار آخرین خلیفه از تیره‌ی مروانی است ، او نوه‌ی مروان بن حکم

مؤسس این تیره بود ؛ مروان که به لقب حمار معروف بود ، در دوران نوجوانی معلمی داشت

به نام «جعدی» که مردم او را شخص کافری می دانستند ، البته خود مروان هم تهم به کفر بود . هنگام حمله عباسیان او که پایگاه محکمی میان مردم و میان خود بنی امیه نداشت ، پی در پی از شهری به شهری فرار می کرد . به نقل از (کامل) ابن اثیر ، یکی از علت های فرار لشکریان مروان دو بیت شعر بود که شاعری به نام ابن النّجاح سرود ، این شاعر که دشمن بنی امیه بود به شخصی دستور داد در تاریکی شب در مقابل لشکریان مروان قرار بگیرد و آن دو بیت شعر را با صدای بلند بخواند و لشکریان مروان با شنیدن این دو بیت شعر سخت ترسیدند :

- ۱- یا آل مروان إِنْ اللَّهَ مُهْلِكُكُمْ وَ مُبْدِلُكُمْ خَوْفًا وَ تَشْرِيدًا
 ۲- لَا عَمَرَ اللَّهُ مِنْ إِنْشَائِكُمْ أَحَدًا وَ بَثَّكُمْ فِي بِلَادِ الْخَوْفِ تَطْرِيدًا (۷)

«از بحر بسیط»

ترجمه :

- ۱- ای خاندان مروان! خداوند شما را به هلاکت می رساند و امنیت شما را به ترس ، فرار و دربدری مبدل می کند .
 ۲- دعا می کنیم که خداوند هیچ يك از سرسپردگان شما را سالم نگه ندارد و شما را در زمین با ترس و دربدری پراکنده کند

لشکریان مروان همار که در تاریکی شب این دو بیت را شنیده بودند ، در ترسی شدید
 بسر می بردند . مروان نیز اشتباه بسیار بزرگی کرد که منجر به شکست کامل او شد . او به بنی
 امیه دستور داد اموال بیت المال را برابر لشکریانش قرار دهند سپس اعلام کرد که این
 سکه های طلا و نقره متعلق به جنگجویان است . در نتیجه لشکریان مروان عوض حمله بردن
 به بنی عباس به سکه هایی که زیر تابش آفتاب برق می زدند حمله کردند در آن وقت میان
 نگهبانان بیت المال و لشکریان مروان همار درگیری بوجود آمد ، عباسیان از این فرصت
 طلایی استفاده کرده ، به لشکریان بنی امیه حمله و آنها را تار و مار کردند . مروان هم قرار را
 بر قرار ترجیح داد .

یکی از شاعران بنی امیه که از فرزندان سعید ابن ابی العاص و پسر عموی مروان همار
 بود ، از رفتارهای مروان سخت ناراحت شده ، و در دوران خلافت و همچنین بعد از فرار او،
 با اشعارش او را شدیداً نکوهش و به سگ تشبیه کرد :

- ۱- لَجَّ الْفَرَارُ بِمَرْوَانَ فَقُلْتُ لَهُ عَادَ الظُّلُومُ ظَلِيماً هُمُ الْحَرْبُ
- ۲- آيْنَ الْفَرَارُ وَ تَرَكْتُ الْمَلِكَ إِذْ ذَهَبَتْ عَنْكَ الْهُوَيْنَا فَلَا دِينَ وَ لَا حَسَبُ
- ۳- فَرَّاشَةُ الْحِلْمِ فِرْعَوْنَ الْعِقَابِ وَإِنْ تَطْلُبُ نَدَاهُ فَكَلْبٌ دُونَهُ كَلْبٌ (۸)

«در بحر بسیط»

ترجمه :

۱- مروان گرفتار فرار شد ؛ پس من به او گفتم : «ستمکار ، خود گرفتار ستم شد!» سعی و

کوشش او تنها متوجه جنگ شده بود .

۲- ای مروان ! به کجا فرار و دولت را چگونه رها می‌کنی ؟ تو که نه آرامش ، نه دین و نه

حیثیت داری .

۳- مروان در شکیبایی مانند پروانه و در ستم فرعون صفت بود و اگر از او چیزی

می‌خواستی ، سگی بود که مانند نداشت .

بالاخره مروان حمار به کلیسای «بوصیر» در مصر پناه برد اما عباسیان کلیسا را

محاصره کردند و یکی از سربازان بنی عباس که در کوفه انار میچید و می‌فروخت سر او را

برید و برای یکی از فرماندهان عباسی به نام «صالح بن علی» که عموی سفاح و منصور بود

فرستاد . او نیز دستور داد زبان مروان حمار را بریدند ! که گریه‌ای آن را به سوی خود کشید

و خورد . در این باره شاعری گفته است :

فَلَائِكَ مَقُولُهُ هِرَّ يُجْرَرُهُ وَ كَانَ رَبُّكَ مِنْ ذِي الْكَفْرِ مُنْتَقِمًا (۹)

«در بحر بسیط»

ترجمه :

يك گره‌ی نری زبان او را کشید و جوید و به این ترتیب خداوند از آن کافر انتقام گرفت .

یکی از عباسیان به نام سلیمان بن علی گروهی از بنی امیه را که در بصره بسر می‌بردند و لباسهای گلداز و گرانبها می‌پوشیدند ، به قتل رساند . فَجُرَّوْا بِأَرْجُلِهِمْ فَأَلْقَوْا عَلٰى الطَّرِيقِ فَأَكَلَتْهُمْ الْكَلَابُ. (۱۰)

ترجمه :

مردم پاهای اجساد امویان را گرفته ، آنها را کشیده و در کنار راه انداختند که سگها آنها را خوردند.

و به این ترتیب بنی امیه نابود شدند . و الى جهنم و بس المصير .

۲- اشعار سدیف بنی امیه را قتل عام کرد .

سدیف در دوران حاکمیت بنی امیه شدیداً علیه آنان فعالیت می‌کرد . دَکْثَرُ الشُّكْمِ پیرامون فعالیت سدیف در زمینه‌ی قیام مردم علیه بنی امیه می‌گوید: {كَانَ قَدْ أَسْهَمَ نَارِيًّا فِي تَأْلِيْبِ النَّاسِ عَلٰى بَنِي أُمِيَّهٍ}. (۱۱)

ترجمه: سدیف مانند آتشی مردم را به هیجان و قیام علیه بنی امیه تشویق کرد. هنگامی که عباسیان تشکیل دولت خود را اعلام کردند سدیف در مکه بود ولی وقتی از سقوط امویان و پیروزی عباسیان اطلاع یافت، سریعا خود را از مکه به عراق رساند و وارد مجلس سفاح نخستین خلیفه‌ی جدید شد و امویان نزد او آمده بودند تا آنان را مورد عفو و بخشش قرار دهد. سدیف این فرصت را غنیمت شمرد؛ بنی امیه بسان شکاری بودند که با پای خود به سوی تله آمده بودند و سدیف فی البداهه اشعار آتشین خود را سرود دکتر الشکعه اشعار او را چنین توصیف می‌کند «ابیاته السياسيه التاريخيه» یعنی: اشعار سیاسی و تاریخی سدیف، آن شاعر متعهد در مقابل خلیفه‌ی جدید عباسی ایستاد و شعری سرود که ظاهرا در ستایش بنی عباس بود ولی او ایهام بکار برده و از عباسیان با عنوان بها لیل یاد کرده بود واژه بهاللیل دو معنی دارد:

۱- مردمان نیکوکار ۲- مردمان مسخره‌ی خنده آور (۱۲)

سدیف چنین گفت:

بالبها لیل من بنی العباس

۱- اصبح الملك ثابت الأساس

«در بحر خفیف»

ترجمه :

این دولت جدید با وجود بنی عباس که مردمانی نیکوکار یا مردمانی مسخره هستند ، پایدار می‌باشد .

منظور سُدیف از بهالیل ، معنی دوم این واژه است چون او شش بیت شعر بعد از آن سرود ولی در آن ابیات هیچ نامی از بنی عباس نبرد :

۲- لا تقیلن عبد شمس عثارا	و اقطعن کل رقلة و غراس
۳- ولقد ساء فی و ساء سوائی	قربهم من غمارق و کراسی
۴- فاذکروا مصرع الحسین و زید	و قتیلا بجانب المهراس
۵- والقتیل الذی بحرّان أضحی	رهن رمس فی غریبة و تناس
۶- ذلها اظهر التّودّد منها	و بهامنکم کحزّ المواسی
۷- انزلوها بحیث انزلها الله	بدار الاتعاس و الانکاس (۱۳)

در بحر خفیف

شرح عبارت «عبد شمس»

در آغاز به عبارت عبد شمس که در بیت دوم ذکر شده است اشاره میشود
او برادر هاشم بن عبد مناف بود که غلامی رومی به نام امیه داشت .

امیه غلام عبد شمس چون در منزل او بسر می‌برد ، به او منسوب شد . سپس ازدواج کرد و از او نسلی بوجود آمد ، آن نسل ، همان بنی امیه هستند که در اصل رومی بودند نه عرب ! و خود بنی امیه برای اثبات رابطه‌ی نسبی با عبد شمس که ادعایی دروغین بود، تبلیغات وسیعی کرده و خود را به مردم از نسل عبد شمس و عرب معرفی نموده‌اند و منظور سُدیف از عبارت (عبد شمس) بنی امیه است .

ترجمه‌ی اشعار :

- ۱- پایه و اساس دولت بر مردان مسخره بنی عباس استوار شد .
- ۲- ای خلیفه‌ی عباسی ! از لغزش‌های عبد شمس (بنی امیه) چشم پوشی نکن درخت و نهال آنان را ببر (بزرگ و کوچک آنان را بکش).
- ۳- نزدیکی آنان به تخت‌های شما ، هم من و هم مردم را سخت ناراحت کرده است .
- ۴- شما - ای بنی عباس! کشتن حضرت امام حسین (ع)، زید و حمزه را که در اُحُد - نزدیک آبی به نام «مِهراس» - کشته شد بیاد آورید.
- ۵- و کشتن - ابراهیم - را بیاد آورید که در دوران بنی اُمیّه، بزرگ خاندان عباسی بود. امویان او را در مکانی به نام حَرّان کشتند و قبر او در زمینِ غربت به فراموشی سپرده شده است.

۶- چون بنی امیه - به این روز سیاه رسیده - سخت ذلیل شده‌اند، به سوی شما آمده و اظهار دوستی و محبت می‌کنند در حالیکه شمشیرهای شما به خون آنان آلوده است. (آنان منتظر فرصت مناسب هستند تا انتقام خود را بگیرند).

۷- شما آنان را بیشتر ذلیل و سرافکنده کنید چون خداوند آنان را به زمین افتادن و سرافکندگی فرو برده است.

الشکعه پیرامون اشعار آتشین سُدیف در آن مجلس آن هم در برابر عباسیان، حاکمان جدید و امویان شکست خورده، و ذلیل چنین گفته است: {«این شعر در حقیقت یک ادعا نامه‌ی سیاسی است که روحیه‌ی خون ریزی و انتقام از بزرگان امیه را که در آن مجلس حاضر بودند، در روح و روان سفاح به هیجان درآورد.»} (۱۴)

سفاح که با یکی از بزرگان بنی امیه به نام «سلیمان بن هشام مروانی» رابطه‌ی دوستی قدیمی داشت، بعد از شنیدن آن اشعار عکس‌العمل فوری نشان نداد و بنی امیه با اطمینان خاطر از آن مجلس بیرون رفتند. در حالیکه به ذهن آنان خطور نمی‌کرد که سُدیف دست بردار نباشد. فردای آن روز باز هم شکار به سوی تله آمد و امویان با سلیمان بن هشام مروانی به مجلس سَفاح وارد شدند. این بار سُدیف اشعار تندتر و شدیدتری سرود و به سَفاح چنین گفت:

۱- لَا يَغُرُّكَ مَا تَرَى مِنْ رِجَالٍ إِنَّ تَحْتَ الضُّلُوعِ دَاءٌ دَوِيًّا

۲- فَضَعَ السَّيْفَ وَارْفَعَ السُّوطَ حَتَّى لَا تُرَى عَلَى ظَهْرِهَا امُويَا (۱۵)

در بحر خفیف

ترجمه:

۱- (ای سفاح!) فریب این اشخاص را نخور چون در سینه‌هایشان کینه‌ی بسیار

سخنی هست (که آن را نشان نمی‌دهند).

۲- شمشیر و تازیانه را بر آنان فرود آور تا هیچ يك از بنی اُمیّه بر روی زمین باقی

نماند.

در آن وقت سلیمان بن هشام مروانی بدون تَفَكُّر و تَأَمُّل سخنی گفت که شرایط بسیار

بد امویان را بدتر کرد؛ او زبان به فحش و ناسزاگویی باز کرد و چنین گفت: «يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ!

الَا تَسْكُتُ؟» (۱۶) یعنی: ای فرزند زن ...! ساکت نمی‌شوی؟

سَفَّاح با شنیدن فحش آن اموی بسیار خشمگین شد و به او گفت: «يَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ! اِلَيَّ

لَأُرَى الْخِيَلَاءَ فِي رَأْسِكَ بَعْدُ.» (۱۷) یعنی ای فرزند مادر گند و قبیح! هنوز من در سر تو

غرور و تَكَبُّر می‌بینم. سپس سَفَّاح دستور داد تمام امویان حاضر در آن مجلس کشته شوند.

بعد از آن، زمان خوردن غذا فرا رسید و او دست‌ور داد فرش‌ها و سفره‌ها بر روی جسدها

گسترده شود. {سپس سَفَّاح روی اجساد نشسته، دستور داد غذا را بیاورند و بر روی آنها

غذا خورد در حالیکه برخی از امویان هنوز زنده بودند و می‌جنیدند و ناله‌های برخی دیگر شنیده می‌شد. { (۱۸) اجساد برای مدتی به همان حال باقی ماند به طوری که بوی عفونت آنها به مشام می‌رسید. درباریان سَفَّاح به او پیشنهاد کردند که آنها را به جای دیگری ببرند چون بوی آنها قابل تَحْمُل نبود. سَفَّاح جواب داد: «بخدا قسم این بو نزد من از بوی مشک و عنبر خوشبوتر است. الان دل من آرام شد.» (۱۹)

۳- اشعار سُدَیف در برابر جسدهای بنی امیه که از دربار سَفَّاح عباسی بیرون کشیده

می‌شد:

عباسیان جسدهای امویان را از دربار بیرون کشیدند. سُدَیف با دیدن آن منظره این دو

بیت شعر را سرود:

۱- طَمِعَتْ أُمِّيَّةٌ أَنْ سَتَرْضَى هَاشِمٌ عَنْهَا وَيَذْهَبُ زَيْدُهَا وَحُسَيْنُهَا

۲- كَلَّا وَ رَبُّ مُحَمَّدٍ (ص) وَ إِلَهِهِ حَتَّى يُبَادِكَفُورُهَا وَ حَوْوُهَا (۲۰)

در بحر رجز

ترجمه:

۱- امویان خیال کردند بنی هاشم جنایتهای آنان را نادیده می‌گیرند و انتقام نون رید و

حسین (ع) گرفته نمی‌شود.

۲- نخیّر! قسم به پروردگار محمد (ص)! قسم به خدای او! (انتقام خون حضرت امام حسین

(ع) و زید (ع) فراموش نخواهد شد) تا روزی که کافران و خیانتکاران اموی کلاً نابود شوند.

چهار: اشعار سُدَیف در برابر سَفّاح عباسی بعد از قتل عام بنی اُمیّه

بعد از قتل عام بنی اُمیّه سُدَیف به دربار سَفّاح آمد و اشعاری خطاب به بنی اُمیّه سرود

از جمله این دو بیت:

۱- بَنی اُمیّه قَدْ أَفْنَيْتُ جَمْعَكُمْ فَكَيْفَ لِي مِنْكُمْ بِالْأَوَّلِ الْمَاضِي

۲- يُطِيبُ النَّفْسَ أَنَّ النَّارَ تَجْمَعُكُمْ عَوْضَتْكُمْ مِنْ أَظْهَارِ شَرِّ مُعْتَاذِلٍ (۲۱)

در بحر بسیط

ترجمه:

۱- ای بنی امیه! خودم شما را قتل عام کردم ولی - غمیدانم - چگونه از نیاکان شما انتقام بگیرم؟!

۲- برای روان من خوشایند است که جایگاه شما آتش باشد؛ حرارت شدید آن برای شما

بدترین کیفر است.

پنج: پی‌نویسهای فصل دوم از بخش سوم:

(۱) تَيْمَةُ الْمُتَنَهِي، شيخ عباس قمي، ص ۳۰

(۲) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۴۴

(۳) همان منبع، ص ۶۴۷

(۴) همان منبع، ص ۶۴۶

(۵) تنمة المنتهى، ص ۵۵

(۶) همان منبع، ص ۹۸

(۷) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۲۰

(۸) همان منبع، ص ۴۹۵ و ۴۹۶

(۹) همان منبع، ص ۴۹۹

(۱۰) همان منبع، ص ۵۰۳

(۱۱) رحلة الشعر من الأمويّة الى العباسيه، دکتر الشكعيه، مصر، ۳۱۱

(۱۲) المعجم الوسيط، ص ۷۴

(۱۳) رحلة الشعر من الاموية الى العباسيه، ص ۳۱۳

(۱۴) همان منبع

(۱۵) همان منبع

(١٦) همان منبع، ص ٣١٤

(١٧) همان منبع

(١٨) همان منبع

(١٩) همان منبع

(٢٠) همان منبع

(٢١) الکامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٥٠٣

فصل سوم: اشعار سیاسی سُدَیف علیه بنی عباس

یک: تاریخچه‌ی عباسیان از «عباس بن عبدالمطلب» تا سفاح و منصور

عباسیان از نسل «عباس بن عبدالمطلب» عموی حضرت پیغمبر (ص) بودند. نسب آنان

و تاریخچه‌ی پایه‌گذاران دولت عباسی بطور خلاصه به این شرح است:

۱-عباس: {عباس عموی حضرت رسول اکرم (ص) و جد عباسیان بود که در دوران

جاهلیت دوست صمیمی ابوسفیان بود و در حالیکه معاویه ساقی بود، با او شراب

می‌نوشتید.} (۱)

او بعدها مسلمان شد و در سال ۳۲ هجری در شهر مدینه فوت کرد. نسل چهارم او

صد سال بعد از فوتش (سال ۱۳۲) دولت عباسیان را تشکیل داد.

۲-عبدالله بن عباس: او شاگرد و مخلص حضرت علی (ع) بود که با وجود دشمنی

سخت معاویه و امویان با حضرت علی (ع)، فرزند خود را علی‌نماید و عباسیان از نسل

همین علی می‌باشند!

۳-علی بن عبدالله بن عباس: با اینکه دو نوه‌ی او سفاح و منصور دولت عباسیان را

تأسیس کردند، او فرزندان دیگری داشت که در تأسیس دولت عباسیان نقش بسزایی داشتند

از جمله: محمد که پدر سفاح و منصور بود و صالح که آخرین خلیفه اموی (مروان چهارم) را تا مصر دنبال کرد و بوسیله سربازانش او را در کلیسایی هلاک کرد.

۴- محمد بن علی بن عبدالله بن عباس: او پدر سفاح و منصور بود و آنان را تشویق می‌کرد که تشکیلات سیاسی بسیار محرمانه داشته باشند تا دولت بنی امیه را سرنگون کنند. (۲)

البته خط مشی سیاسی او بر مبنای دفاع از اسلام و خاندان حضرت پیغمبر (ص) استوار نبود بلکه هدف او و فرزندانش سرنگونی امویان و رسیدن به قدرت بود ولی اجل به او مهلت نداد و قبل از تأسیس دولت عباسیان جان سپرد. او سه فرزند به نامهای: ابراهیم، عبدالله سفاح و عبدالله منصور داشت که پایه‌های تأسیس دولت عباسیان را تثبیت کردند.

۵- ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس: عباسیان او را پیشوای خود دانسته، به او ابراهیم امام می‌گفتند ولی او نه در علم تفسیر و نه در علم فقه دستی نداشت! امروز نیز هیچ يك از مذاهب اسلامی او را به عنوان امام قبول ندارد. وی همواره در اختفا بسر می‌برد و بجز افراد خاص و هوادارانش کسی او را نمی‌شناخت. تا اینکه مروان چهارم به کمک یکی از جاسوسانش که خود را بعنوان هوادار ابراهیم معرفی نمود، او را شناسایی و دستگیر کرده، با زهر کشت. به روایتی هم او را در منزلی زندانی و آن منزل را بر او خراب کرد. روایتهای دیگری نیز درباره‌ی چگونگی قتل او نقل شده است.

بعد از کشتن ابراهیم جسد او را در شهر حرّان در شام دفن کردند. یکی از شاعران بنی عباس به نام «ابن هرثمه» اشعاری در رثای ابراهیم سروده است که به دو بیت آن اشاره می‌شود:

۱- قَدْ كُنْتُ أَحْسَبُنِي جَلْدًا فَضَعُضَعَنِي قَبْرُ بَحْرَانَ فِيهِ عِصْمَةُ الدِّينِ

۲- فَلَا عَقَا لِلَّهِ عَنْ مَرَوَانَ مَظْلَمَةً لَكِنْ عَقَا لِلَّهِ عَمَّنْ قَالَ آمِينَ (۳)

در بحر بسیط

ترجمه:

۱- من می‌پنداشتم که (در مصیبت‌ها) شکیبا هستم ولی قبری که در شهر حرّان است مرا سخت زجر داد. چون حرمت و عصمت دین در همان قبر است. {عباسیان در آغاز تشکیل دولت خود، تظاهر به دینداری می‌کردند.} مؤلف

۲- خداوند از گناه مروان نگذرد و کسی را که - بر این دعایم - آمین بگوید ببخشد. {از بیت دوم این نتیجه بدست می‌آید که عباسیان قبل از سقوط بنی امیه مریدان بسیاری نداشته و به دنبال کسی بوده‌اند که حداقل برای دعایشان (آمین) بگوید}

۶- ابوالعباس عبدالله سَفَّاح که نسب او به این شرح است: سَفَّاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، برادر ابراهیم مقتول بود ابراهیم بعد از دستگیری وصیت کرد برادرش

ابوالعباس سَفّاح جانشین او باشد. عباسیان نیز بعد از پیروزی بر بنی امیه، بر مبنای وصیتنامه‌ی ابراهیم با سَفّاح نخستین خلیفه‌ی عباسی بیعت کردند. هنگامی که سر مروان حمار آخرین خلیفه‌ی اموی را برای ابوالعباس آوردند، او که طبع شعری داشت این شعر را سرود:

لَوْ يَشْرَبُونَ دُمِي لَمْ يَرَوْا شَارِبَهُمْ وَلَا دِمَاؤُهُمْ لِنَعِيظِ تَرْوِينِي (۴)

در بحر بسیط

اگر - بنی امیه - خون مرا بیاشامند، خونم خونخوار را سیراب نمی‌کند. من هم اگر خونهای آنان را بیاشامم، سیراب نمی‌شوم و خشمم فرو نمی‌نشیند.

دو: بخشی از جنایتهای سفاح، نخستین خلیفه عباسی و بازتاب آن در ادبیات

دشمنی سَفّاح با بنی امیه پایه عقیدتی نداشت. او هم دشمن امویان بود و هم دشمن علویان ولی سعی می‌کرد دشمنی با خاندان عصمت (ع) را پنهان نگه دارد. او وزیر شیعه‌ای به نام «أَبُو سَلَمَةَ خَلَّال» داشت که به او وزیر آل محمد (ص) می‌گفتند. أَبُو سَلَمَةَ از شیعیان صمیمی و مخلص خاندان عصمت (ع) بود ولی سَفّاح بعد از چهار ماه که از تثبیت پایه‌های خلافتش گذشت، به سربازان اَبومسلم خراسانی دستور داد تا اَبوسلمه را در تاریکی شب بکشند. سپس کینه‌ی خود نسبت به پیروان خاندان عصمت (ع) را با سرودن این شعر اعلام کرد:

إِلَى التَّارِ فَلْيَذْهَبْ وَمَنْ كَانَ مِثْلَهُ عَلَى أَى شَيْءٍ فَأَتْنَا مِنْهُ نَأْسَفُ (۵)

در بحر طویل

خود او و کسی که مانند او می‌باشد، به آتش بروند. بعد از کشتنش ما بخاطر کدام

فایده‌ای که داشت و از آن محروم شدیم ناراحت شویم؟

بعد از کشتن ابوسلمه شاعری به نام «بَجَلَى» شعری بصورت خطاب به سَفَّاح سرود و

چنین گفت:

إِنَّ الْوَزِيرَ وَزِيرَ آلِ مُحَمَّدٍ أودی فَمَنْ يَشْنَاكَ صَارَ وَزِيرًا (۶)

در بحر رجز

ترجمه: همانا - ابوسلمه که وزیر آل پیغمبر (ص) است مُرد و کسی که با تو دشمنی دارد

وزیر میشود.

منظور شاعر توجیه قتل ابوسلمه است. در حالیکه ابوسلمه به نیت انتقام از بنی اَیه و

دفاع از خاندان عصمت (ع) وزارت بنی‌العباس را پذیرفته بود. «وَالْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ». رحمت و

رضوان خدا بر او باد.

سَفَّاح فقط از سال ۱۳۲ تا سال ۱۳۶ حکومت کرد و سنّ او کمتر از سی سال یا کمی

بیشتر بود که گرفتار تب شدیدی شد. او وصیت کرد که خلیفه بعد از او برادرش منصور

باشد. تب او دو ماه و چند روز بیشتر ادامه نیافت که نزدیک شهر کوفه مرد و همان جا دفن

شد. امروز هیچ اثری از قبر سفاح وجود ندارد! {نویسنده‌ی این تحقیق قبرهای تاریخی کوفه و حومه را بررسی کرد ولی قبری به نام سفاح ندید.}

۷- ابوجعفر عبدالله منصور: او برادر نامادری سفاح بود که در سال ۱۳۶ هجری به خلافت رسید. ابوجعفر در نیرنگها، خبائثها و بی‌وفایی نسبت به کسانی که در تثبیت خلافت بنی عباس بسیار تلاش کردند و زحمت کشیدند، معروف بود. دشمنی او با عترت پیغمبر (ص) مبحث ویژه‌ای می‌طلبید که بعد ارایه می‌گردد. او هم علویان را کشت، هم بزرگان بنی عباس و هم ابومسلم خراسانی را.

ابومسلم خراسانی، قتل او و بازتاب آن در ادبیات

ابومسلم تمام وجود خود را در اختیار بنی عباس قرار داده بود و پی‌درپی تلاش می‌کرد تا دولت عباسیان تثبیت گردد. او طبع شعری داشت و به زبان عربی شعر می‌سرود. بیت زیر از سروده‌های او پیرامون تلاشهایش می‌باشد:

قَدْ نَلْتُ بِالْحَزَمِ وَالْكَتْمَانِ مَا عَجَزْتُ عَنْهُ مُلُوكُ بَنِي سَاسَانَ إِذْ حَشَدُوا (۷)

در بحر بسیط

ترجمه: من با تلاش، همت و فعالیت محرمانه پیروزیهایی بدست آورده‌ام که پادشاهان ساسانی با لشکریانشان نتوانستند مانند آن را بدست بیاورند.

بعد از مرگ سَفَّاح ابومسلم به منصور اطمینان داد که تمام خراسانیان در خدمت او هستند ولی ابومسلم با همه‌ی لشکریانی که داشت، پایه اعتقادی و تقوا نداشت و هر چه عباسیان می‌خواستند اجرا می‌کرد. او قبل از سقوط امویان، یکی از نبیره‌های جعفر طیار (ع) را کشت و بعد از پیروزی عباسیان به سربازانش دستور داد که ابوسلمه‌ی شیعه را نیز بکشند چون دستور کشتن ابوسلمه از طرف سَفَّاح خلیفه عباسی صادر شده بود. {برخی می‌گویند، ابومسلم در کسب قدرت با ابوسلمه رقابت داشت از این رو او را به قتل رسانید. ابومسلم برای جلب رضایت عباسیان ششصد هزار نفر را کشت و هنگامی که به حج رفت {در عرفات { چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ ... لَا أَظُنُّكَ تَغْفِرُ لِي». یعنی: خداوند! گمان نمی‌کنم گناهان مرا ببخشی. (۸) و بالاخره عباسیان او را کشتند.

نخستین اختلاف میان منصور و ابومسلم خراسانی در خراسان پدید آمد. وقتی که منصور در دوران خلافت سَفَّاح به خراسان رفت، ابومسلم به او اهمیت نداد و به مد از اینکه منصور خلیفه شد و به مکه رفت، در مکه ابومسلم جلوتر از او راه میرفت! بعد از پایان مراسم حج ابومسلم احساس کرد منصور از او ناراحت است. به همین دلیل با او به عراق برگشت. منصور دنبال او فرستاد ولی ابومسلم مُردد بود که آیا به خراسان برود یا به عراق؟ بالاخره تصمیم گرفت که نزد منصور رفته، از او پوزش بطلبد. اما در برابر خود آینده‌ی تاریکی می‌دید که این شعر را سرود:

مَالِ الرِّجَالِ مَعَ الْقَضَاءِ مَحَالَةً ذَهَبَ الْقَضَاءُ بِحِيلَةِ الْأَقْوَامِ (٩)

در بحر رجز

ترجمه:

مردان شجاع در برابر قضا و قدر هیچ قدرتی ندارند. قضا و قدر نیرنگهای مردم را از بین برده است.

البته ابومسلم درباره‌ی قضا و قدر اشتباه کرده بود. چون قضا و قدر با صدقه، صله رحم و دعا قابل تغییر است. به هرحال ابومسلم خود را در اختیار قضا و قدر قرار داد و به دربار منصور رفت. {فَدَخَلَ عَلَى الْمَنْصُورِ فَقَبَّلَ يَدَهُ.} (١٠) یعنی: به مجلس منصور وارد شد و دست او را بوسید. منصور به او دستور داد که به منزلش رفته، استراحت کند و فردا بیاید. از سوی دیگر خلیفه عباسی به چهار جَلَّادش سپرد: «هنگامی که دست بر دست زد، ابومسلم را بکشید.» روز بعد ابومسلم به دربار منصور آمد و منصور او را سخت سرزنش کرد که تو مطیع و مخلص ما نیستی. {فَأَخَذَ أَبُو مُسْلِمٍ بِيَدِهِ يُقَبِّلُهَا وَ يَعْتَذِرُ إِلَيْهِ.} (١١)

ترجمه:

ابومسلم دست منصور را گرفت تا آن را ببوسد و از او پوزش بطلبد ولی منصور دست بر دست زد و چهار جَلَّاد به ابومسلم حمله کردند.

وَمَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ. ترجمه: کسی که به ستمگر کمک کند، خداوند همان ستمگر را بر او مُسلَّط می‌سازد. یکی از جلادان منصور که نامش «عثمان بن نُهَيْك» بود، نخستین ضربه را بر حمایل شمشیر ابومسلم وارد کرد و شمشیر او به زمین افتاد. آنگاه سه جلاد دیگر با شمشیرهایشان به او حمله کردند. در آن حال ابومسلم به منصور نگاه کرد و فریاد کشید: «مرا برای دشمنانت نگه دار!» منصور گفت: «دشمن‌ترین دشمن فعلاً تو هستی.» به او حمله کردند. {وَهُوَ يَصِيحُ الْعُقُوفُ، الْعُقُوفُ} یعنی در حالیکه او فریاد می‌کشید: «پوزش! پوزش!» (۱۲)

به روایت «مروج الذهب» مسعودی: در حالیکه منصور به او فحش می‌داد، یک از آن سه جلاد پای ابومسلم را برید.

او بر روی زمین افتاد ، سپس مرد، منصور بعد از کشتن او این دو بیت شعر را خواند :

۱- زَعَمْتَ أَنْ الدِّينَ لَا يُقْتَضَى فَاسْتَوْفِ بِالْكَيْلِ ابَا مُجْرِمٍ

۲- سُقِيتَ كَأْسًا كُنْتَ تَسْقَى بِهَا أَمَرَ فِي الْخَلْقِ مِنَ الْعَلَقَمِ (۱۳)

ترجمه :

۱- تو گمان کردی که قرض پس گرفته نمی‌شود؟! بنابراین ای (ابو مجرم : پدر

جنایتکار!) به همان نحو که با مردم رفتار میکردی ، کیفر بین.

۲- آب لیوانی را که بخورد مردم میدادی بخور . این آب بسیار تلخ می‌باشد . حتی از

علقم (که تلخی آن زیاد است) تلختر است .

سپس منصور در برابر مردم سخنرانی و کشتن ابو مسلم را توجیه کرده ، این شعر را

خواند :

و من عصاك فعاقبه مُعاقِبَةً تنهى الظلومَ ولا تقعد على ضَمَدٍ (۱۴)

در بحر بسیط

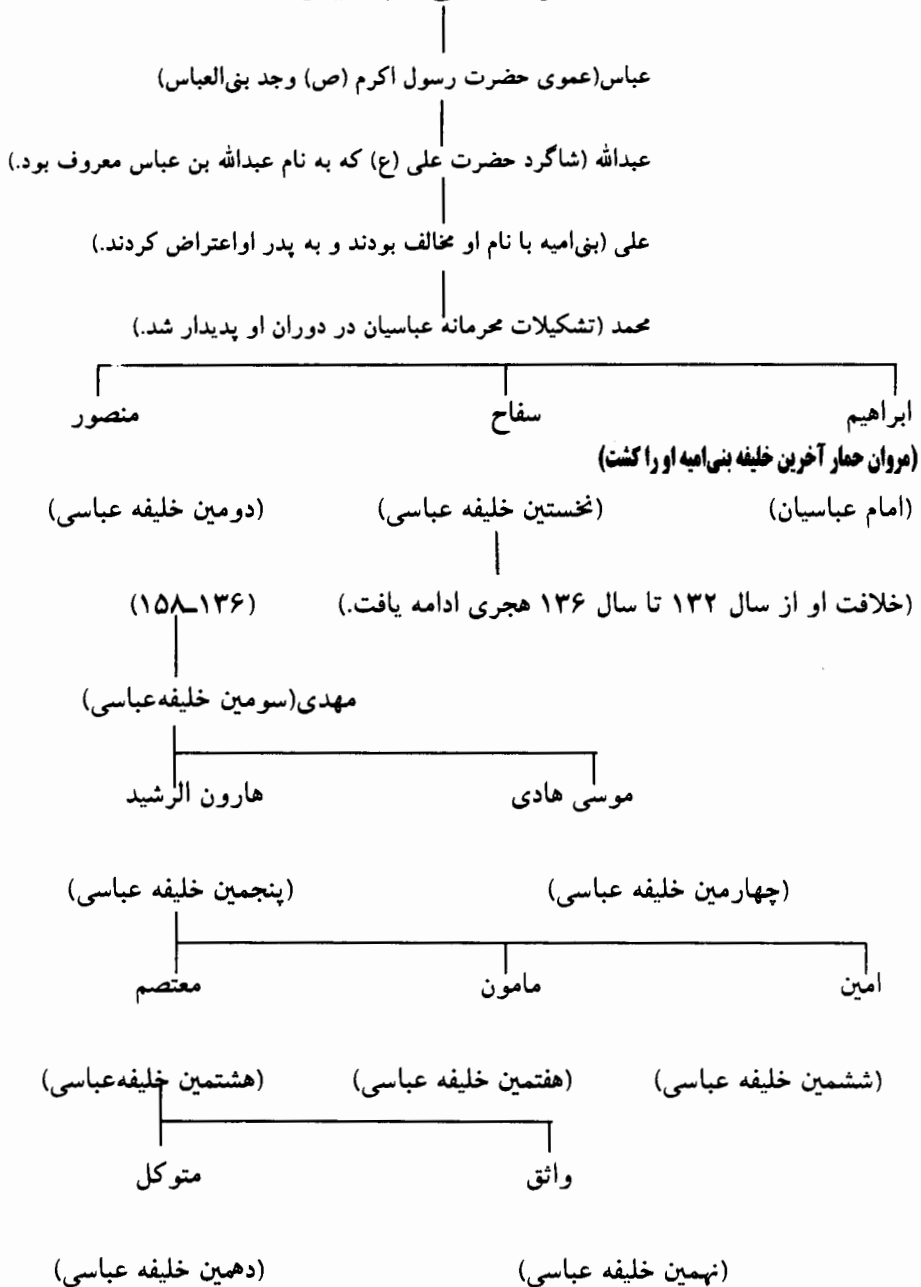
کسی را که نافرمانی کند بنحوی مجازات کن که ستمگر دیگر بترسد و ضربه‌ای بزن که

زخم آن مداوا نشود .

در فصول بعد ، خبائث‌های منصور و همچنین اشعار سُدیف علیه منصور بررسی خواهد

شد .

شجره نامه ی عباسیان



(بقیه خلفای عباسی که بسیار ضعیف بودند، از نسل متوکل هستند و

آخرین آنان به نام مستعصم در سال ۶۵۶ هجری کشته شد.

سه: نوزده مورد از خبائت‌های منصور عباسی و فرمایش‌های حضرت امام صادق (ع) و

امام کاظم (ع) درباره‌ی او:

۱- منصور در نوجوانی دزد بود. در کتاب کامل ابن اثیر آمده است که منصور در

سن نوجوانی «مَقْلَاص» نامیده می‌شد و در حاشیه‌ی همان صفحه آمده است که مَقْلَاص به

معنی دزد است و منصور در سالهای نوجوانی نخ‌های پشمین پیرزنی را دزدید و بعد از فروش

آن، پولها را برای خود و دوستانش خرج کرد. { (۱۵)

سوء استفاده‌های مالی منصور دردوران خلافت

همین خلیفه که در سالهای نوجوانی دزد بود، بعد از اینکه (بر مبنای وصیت برادرش

سَقَّاح) خلیفه شد، در مدت ۲۲ سال خلافت اموال مسلمانان را غارت کرد. {میزان ثروت

منصور به هنگام مرگ معادل:

۱- ششصد هزار هزار درهم (ششصد میلیون سکه‌ی نقره)

۲- چهارده هزار هزار دینار (چهارده میلیون سکه‌ی طلا بود). { (۱۶)

او این ثروت کلان را برای عیش و نوش عباسیان باقی گذاشت و خود به قعر جهنم

فرو رفت. لَعَائِنُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

چرا به منصور لقب دوانیقی دادند؟

نام منصور عباسی عبدالله و لقب او منصور است که بعدها برای او بصورت نام خاصی درآمد. لقب دیگر او بعد از رسیدن به خلافت دوانیقی است. واژه‌ی دوانیقی منسوب به دوانیق و این کلمه جمع مکسر (دائق) است. (۱۷) (دائق) یک ششم درهم یا تومان می‌باشد که در آن دوران کوچکترین واحد پولی محسوب می‌شد. {دوانیقی به معنی کسی است که در حساب و معادلات مالی بسیار حریص و خسیس می‌باشد.} (۱۸) و چون منصور عباسی خسیس بود، تاریخ‌نویسان این لقب را به او دادند. منصور حتی نسبت به شخص خودش هم خساست می‌ورزید.

۲-فرمایش حضرت امام صادق (ع) درباره‌ی خسیس بودن منصور عباسی

حضرت امام جعفر صادق (ع) درباره خسیس بودن منصور فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَرَمَهُ مِنْ دُنْيَاهُ مَا لَهُ كَمَا تَرَكَ دِينَهُ.» (۱۹)

ترجمه:

شکر خدا که او را از استفاده مال دنیا محروم ساخت، به همان نحو که او دین خود را ترک کرد.

پیرامون خسیس بودن منصور داستانهای ظریفی نوشته‌اند.

۳- نه داستان درباره خسیس بودن منصور و بازتاب برخی از آنها در ادبیات آن دوران

۱- منصور و نجار

{منصور دستور داد نجاری بیاورند تا دری برای یکی از اطاقهایش بسازد؛ نجار آمد و آنچه را منصور خواسته بود انجام داد ولی منصور که کار او را بسیار تحسین کرده بود، دو درهم (دو تومان) به او داد.} (۲۰)

۲- منصور و استاد کار بنا

منصور به یکی از درباریان که نامش «مُسیَّب» بود دستور داد استاد کار بنایی را به کاخ بیاورد تا برای او اطاقی بسازد. {مُسیَّب نیز يك استاد کار بنا همراه با گچ و آجر آورد و آنچه را منصور خواسته بود، انجام داد. پس از آنکه منصور کار استاد بنا را تحسین کرد، مُسیَّب پنج درهم (پنج تومان) به اوداد اما منصور اعتراض کرد و گفت: «این مزد زیاد است.» بنابراین مسیب يك درهم از استاد بنا پس گرفت و منصور بسیار خوشحال شد که يك درهم را پس گرفته است.} (۲۱)

۳- منصور و شخصی که بعد از عقرب گزیدگی او را مداوا کرد.

يك روز عقربی منصور را نیش زد، او غلامی داشت به نام «أَسْلَم» که در مداوا کردن عقرب گزیده معروف بود. او منصور را مداوا کرد و منصور پس از بهبودی دستور داد که به او يك قرص نان بدهند. پس أَسْلَم وسط قرص نان را برداشت، آن را که به شکل دایره

درآمده بود دور گردنش قرار داد و در حالی که در شهر راه می‌رفت، به مردم می‌گفت: «من اربابم را مداوا کردم و او به من يك قرص نان داد!» درباریان به منصور گزارش دادند که اَسَلَم در حالیکه قرص نان در گردن دارد، در خیابانها راه می‌رود. آنگاه {منصور او را احضار کرد و دستور داد که به مدت سه روز، هر روز سه پشت گردنی به او بزنند.} (۲۲)

۴-منصور و ساختن شهر بغداد

منصور در سال ۱۴۵ هجری، بعد از کشتن سادات حسنی (که شرح مفصل آن در همین فصل می‌باشد) شهر بغداد را ساخت. هزینه‌ی ساختن بغداد چهار میلیون و سیصد و سی و سه هزار درهم (سکه‌ی نقره) بود ولی مزد کارگران را کم میداد. {وَالرُّوزُ كَارِيٌ بِحَبَّتَيْنِ ... حَتَّى أَنْ خَالِدِ بْنِ الصَّلْتِ بَقِيَ عَلَيْهِ خُمُسَةُ عَشَرَ دِرْهَمًا فَحَبَسَهُ وَأَخَذَهَا مِنْهُ.} (۲۳)

ترجمه:

کارگر روزمزد را دو نخود می‌داد. تا اینکه یکی از متصدیانِ ساختنِ بغداد که نامش «خالد بن الصَّلْت» بود، پانزده درهم بدهکار شد. منصور او را زندانی کرد و پانزده درهم را از او گرفت.

۵- منصور و دوست قدیمی و فقیر او که سه دختر داشت.

شخصی به نام «ابن عطاء» که از دوستان قدیمی منصور بود، بعد از اینکه منصور خلیفه شد به دربار آمد. منصور به او گفت: «چه می‌خواهی؟» آن شخص گفت: «خودت میدانی چه می‌خواهم.» منصور پرسید: «چند فرزند داری؟» آن شخص گفت: «سه دختر با همسر و يك خدمتگزار نیز دارم.» منصور گفت: «همسر و سه دختر تو چهار نفر می‌باشند.» و چند بار تکرار کرد: «چهار نفر، چهار نفر.» آن شخص گمان کرد که منصور به او مبلغ زیادی خواهد بخشید ولی منصور آخرین جمله را چنین گفت: «أَنْتَ أَيْسَرُ الْعَرَبِ، أَرْبَعَةُ مَغَازِلَ يَدْرُنَ فِي بَيْتِكَ.» (۲۴) یعنی: تو - از نظر ثروت - بهترین اعراب هستی. چون چهار نفر داری که در منزل تو ریسندگی می‌کنند. و به او چیزی نداد.

۶- منصور و ثروتمند خراسانی

گزارشی درباره‌ی ثروت يك شخص خراسانی بدست منصور رسید. ثروت آن شخص ده هزار درهم بود و منصور آن ده هزار درهم را از او گرفت. آن شخص از منصور پرسید: «به چه دلیل اموال مرا می‌بری؟» منصور گفت: «همسر تو قبلاً همسر فرماندار من در سِند بود. آن فرماندار ثمر د کرد و مالیات نداد و چون همسر تو قبلاً همسر او بود، این اموال از او

به آن زن، سپس از آن زن به تو رسید و در واقع این ثروت از آن من است.» در حالی که آن ثروت از آن مرد خراسانی بود نه از آن همسرش.

۷- منصور و حضرت امام موسی بن جعفر (ع) و جشن نوروز

نوروز در دین مقدس اسلام از روزهای مبارك است. علامه طباطبایی به روایت حضرت علی (ع) در تفسیر المیزان، آیه ۲۵ سوره‌ی شریفه‌ی كهف را كه درباره مدت خوابیدن اصحاب كهف است، بر مبنای سال شمسی و سال قمری تفسیر کرده و نوروز نخستین روز از سال شمسی است. حضرت امام صادق (ع) برای این روز شریف اعمال مستحبی فرموده كه «مُحَدَّثِ قَمِي» آنها را در كتاب نفیس «مفاتیح الجنان» ذكر کرده است.

لشكریان بنی عباس كه بیشتر آنان ایرانی و از اهل خراسان بودند، نوروز را در دوران خلافت منصور جشن گرفتند و منصور از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) تقاضا كرد كه در جشن نوروز شركت فرماید. مُحَدَّثِ قَمِي این روایت را به این صورت ادامه میدهد: امراً و اعیان لشكر به خدمتش شرفیاب شده، او را تهنیت می‌گفتند و هدایا و تُحَفِ خود را در برابر ایشان می‌گذاشتند. منصور خادمی را موكل کرده بود كه نزد آن جناب ایستاده و اموالی را كه می‌آوردند، ثبت سیاهه می‌كرد. پس چون مردمان آمدند، آخر ایشان پیر مردی وارد شد. عرض كرد: «یا بن رسول الله! من مردی فقیر میباشم و مالی نداشتم كه از برای شما تُحَفَه آورم

لیکن تُحَفِّه آوردم از برای شما سه بیت را که جدم در مرثیه‌ی جَدَّت حسین بن علی علیه السلام گفته و آن سه بیت این است:

- ۱- عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاكَ فِرْتَدُهُ يَوْمَ الْهِيَاجِ وَقَدْ عَلاكَ غِبَارُ
- ۲- وَلَا سَهْمٌ نَفَذْتُكَ قُرْبَ حَرَائِرٍ يَدْعُونَ جَدَّكَ وَالدَّمُوعُ غِزَارُ
- ۳- أَلَا تَقْضُضَتِ السَّهَامُ وَعَاقَهَا عَنْ جِسْمِكَ الْأَجَلُ وَالْأَكْبَارُ {۱۲۵}

در بحر رجز

ترجمه:

۱- (ای امام حسین (ع)!) برای من بسیار شگفت انگیز است که چگونه شمشیر دشمن در غلوی جنگ، بالای سر شریف تو قرار گرفت در حالیکه گرد و غبار روی تو را پوشانده بود؟

۲- و برای من تعجب آور است که چگونه نزدیک آن زنانِ نجیب که با گریه و زاری جد تو را می‌خواندند، تیرها در تن شریف تو فرو رفت؟

۳- شگفتی در این است که چگونه آن تیرها شکسته نشد و چگونه عظمت و بزرگواری تو مانع از فرو رفتن آن‌ها در بدن مبارک تو نگردید؟

{البته خون پاک حضرت امام حسین (ع) بر آن شمشیرها و تیرها پیروز شد. مؤلف}

حضرت امام موسی بن جعفر به آن شخص فرمود: «تمام این مالها را بردار من تمام آنها را به تو بخشیدم.»

سال بعد منصور از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) دعوت نکرد که در جشن نوروز شرکت فرماید. چون اگر آن امام بزرگوار باز هم شرکت می‌فرمود، هدایای نوروز را به فقرا می‌بخشید و این رفتار برای منصور خوشایند نبود.

۸- منصور پنج درهم داد و چهل درهم تحویل گرفت.

منصور در سال ۱۵۴ هجری سرشماری مردم کوفه و بصره را شروع کرد؛ او دستور داد که میان مردم آن دو شهر اعلام گردد که خلیفه دستور داده، به هر کس که به فرمانداری برود پنج درهم پرداخت میشود. مردم گروه گروه به فرمانداری رفته، ثبت نام می‌کردند و هر کدام پنج درهم دریافت می‌نمودند. بعد از پایان ثبت نام و سرشماری، منصور دستور داد از هر کس که نامش ثبت شده، چهل درهم دریافت شود!

یکی از شاعران دربارهی نیرنگ منصور این شعر را سرود:

۱- یا لَقَوْمی ما لَقینا	مِنْ أَمیرِ الْمُؤْمِنینا
۲- قَسَمَ الْخَمْسَةَ فینا	وَجَبَانًا الْأَرْبَعینا (۲۶)

در بحر خفیف ناقص

ترجمه:

۱- وای بر طایفه‌ی من! از خلیفه چه‌ها دیدیم؟

۲- او به هر يك از ما پنج درهم داد ولی چهل درهم پس گرفت.

۹- منصور و کلاه‌های دراز

در سال ۱۵۴ هجری منصور دستور داد که مردم به جای عمامه از کلاه‌های درازی

(شبه کلاه‌های دوران قاجاریه) که جنس آن از کاغذ کلفت بود استفاده کنند. به این کلاه‌ها

{الْقَلَانِسُ الطُّوَالُ الْمُفْرَطَةُ الطُّوَلُ} (۲۷) یعنی کلاه‌های بسیار دراز می‌گفتند. شاعری ظریف به

نام «أبو دُلَامَه» در این باره شعری سروده که می‌خوانید:

۱- وَكُنَّا نَرْجَى مِنْ إِمَامٍ زِيَادَةً فَرَادَ الْأَمَامُ الْمُصْطَفَى فِي الْقَلَانِسِ

۲- نَرَاهَا عَلَى هَامِ الرِّجَالِ كَأَنَّهَُا دِنَانُ يَهُودٍ جُلَّتْ بِالْبَرَانِسِ (۲۸)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- ما به «اضافه حقوق» از سوی خلیفه چشم دوخته بودیم ولی خلیفه برگزیده شده

کلاه‌ها را اضافه کرد!!

۲- آن کلاه‌ها بر سر مردان مانند بشکه‌های شراب یهودیان می‌باشد که به صورت کلاه

درآمده است.

در دوران رژیم سلطنتی در عراق سکه‌ی چهار ریالی وجود داشت که به آن «عانه» می‌گفتند. یکی از افسران عراقی که علیه رژیم سلطنتی عراق کودتا نمود، عانه‌ی چهار ریالی را پنج ریالی کرد و مردم با مسخره گفتند: «عاشَ الرَّعِيمُ الَّذِي أَضَافَ الْعَانَةَ فِلْسَاءً» یعنی: زنده باد فرماندهی که سکه‌ی چهار ریالی را تبدیل به پنج ریالی کرد.

منصور نسبت به مردم بسیار خسیس ولی در برابر خویشاوندان خود بسیار سخاوتمند بود. {روزی او به ده نفر از خویشاوندان خود ده میلیون درهم داد! به هر کدام يك میلیون درهم!} (۲۹)

{او بعد از مرگش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون سکه طلا} (۳۰) برای پسرش به جا گذاشت. لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۴- منصور خانه حضرت امام جعفر صادق (ع) را به آتش کشید.

طبق نوشته‌ی «عبدالفتاح عبدالمقصود» مصری در کتاب «علی بن ابی طالب (ع)» در خانه‌ی حضرت علی (ع) را آتش زدند. لشکریان یزید در کربلا چادرهای حضرت امام حسین (ع) را سوزاندند و مزدوران منصور عباسی منزل حضرت امام صادق (ع) را در مدینه آتش زدند؛ زبانه‌های آتش در ورودی خانه و راه بعد از در ورودی را فرا گرفت. حضرت امام جعفر صادق (ع) رفت و در حالیکه می‌گفت: «أَنَا ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ» (۳۱) به سوی آتش رفت و آن را خاموش کرد.

آتش در زیر پای حضرت امام صادق (ع) خاموش شد و عباسیان صدای ایشان را شنیدند که می‌فرمود: «من فرزند حضرت ابراهیم می‌باشم.» ولی منصور خبیث بقدری کور دل بود که بعد از آن، به حضرت امام صادق (ع) زهر خورانید! به همان سان که نمرود بعد از بیرون آمدن حضرت ابراهیم از آتش بر کفر و عناد خود باقی ماند.

۵- منصور بوسیله زهر حضرت امام جعفر صادق (ع) را به شهادت رساند.

حضرت امام صادق (ع) هم با طاغوتیان بنی امیه معاصر بود و هم با دو تن از خلفای ستمگر بنی عباس. ولی منصور از همه خبیثتر بود زیرا او بود که با خوراندن انگور زهرآلود به حضرت امام ششم (ع) او را به شهادت رساند.

{سن شریف آن امام بزرگوار در زمان شهادت ۶۵ سال بود.} (۳۲)

ایشان در قبرستان بقیع، در جوار مرقد پدر، جد و عموی بزرگوارشان حضرت امام حسن مجتبی (ع) به خاک سپرده شد. سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۶- جسارت منصور به ساحت مقدس حضرت علی (ع) و ستایش بقیه‌ی خلفا

{منصور در دوران بنی امیه حضرت علی (ع) را ستایش می‌کرد.} (۳۳) و از آنجایی که بنی امیه دشمن حضرت علی (ع) بودند، او مناقب حضرت علی (ع) را می‌گفت. حتی با یکی از سادات حسنی هم بعنوان خلیفه بیعت کرد. {شرح مفصل آن خواهد آمد.} ولی همین منصور بعد از اینکه خلیفه شد، در نامه‌ای که برای رهبر سادات حسنی که نامش محمد بود

نوشت، حضرت علی (ع) را که جدّ سادات حسنی است نکوهش کرد، او چنین گفت: {وَكَانَ فِي السَّيِّئَةِ فَتْرُكُهُ يَعْنِي: او جزو شش نفر - شورای - انتخاب خلیفه بعد از خلیفه‌ی دوم بود ولی آنان او را انتخاب نکردند. { (۳۴) منصور میدانست که در آن شورا حضرت علی (ع) به عنوان خلیفه انتخاب شد مشروط بر اینکه سیاست و خط مشی خلیفه اول و دوم را دنبال کند ولی حضرت علی (ع) این شرط را نپذیرفت و فرمود، تنها طبق آیات قرآن مجید، سنت حضرت پیغمبر (ص) و اجتهاد خود عمل می‌کند. بنابراین از خلافت کنار رفت. اما عثمان چون شرط عمل به رفتار دو خلیفه پیشین را پذیرفت، خلیفه شد. منصور موضوع حضرت علی (ع) و تعهد او به قرآن و سنت را خوب میدانست ولی با خبائث و دروغ ادعا کرد که شورای انتخاب خلیفه او را کنار گذاشته است. وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.

۷- جنایت هولناک منصور در کشتن سادات حسنی

سه فرزند از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی (ع) بیش از بقیه‌ی فرزندان آن امام معصوم شهرت دارند. آن سه فرزند عبارتند از:

۱- حضرت قاسم (ع) که در کربلا شهید شد.

۲- زید که حضرت عبدالعظیم صاحب مزار معروف در شهر ری از نسل اوست.

۳-حسن (دوم) که به نام حسن مُثَنّی معروف است یعنی حسن فرزند امام حسن مجتبی (ع). او در کربلا زخمی شد پس دایه‌هایش که با عمر بن سعد بودند، از او تقاضا کردند که حسن مُثَنّی را با خود ببرند.

آنگاه او را برده، زخهای تنش را مداوا کردند و او زنده ماند. حسن مُثَنّی قبل از فاجعه‌ی کربلا با دختر عمویش فاطمه دختر حضرت امام حسین (ع) ازدواج کرده بود. سادات حسنی طباطبایی از نسل پاک او بوجود آمده‌اند. یکی از فرزندان او عبدالله نام داشت که از سادات مُبَرَّر حسنی گردید و پدر فرزندی به نام محمد شد. بعدها محمد به «محمد ذوالنفس الزکیه» یعنی محمد که روان پاک دارد، معروف شد. پنج سال قبل از سقوط بنی‌امیه سادات حسنی و عباسیان حومه‌ی شهر مدینه جلسه‌ای محرمانه تشکیل داده، تصمیم گرفتند برای سرنگونی دولت امویان با هم همکاری کنند. تمام حاضران با محمد ذوالنفس الزکیه به عنوان خلیفه‌ی آینده بیعت کردند. از میان کسانی که با محمد به عنوان خلیفه بیعت کردند و دست بدست او دادند، منصور عباسی بود. پنج سال از این بیعت می‌گذشت که بنی‌امیه سقوط کردند اما عباسیان بر خلاف قول‌شان خلافت را از آن خود اعلام کردند. در روزهای اول خلافت آنان هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند چون عباسیان داشتند بنی‌امیه را که دشمن متشرك خود و علویان بودند ریشه کن می‌کردند. ده سال از بیعت با محمد ذوالنفس الزکیه گذشت. در سال ۱۳۶ هجری منصور عباسی خلافت خود را اعلام کرد {در حالیکه

قبلاً با محمد ذوالنفس الزکیه بیعت کرده و تعهد داده بود که مطیع او باشد. { به همین دلیل محمد و برادرش ابراهیم به مدت ده سال علیه عباسیان محرمانه فعالیت کردند. در سال ۱۴۵ هجری محمد در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره علیه منصور قیام کردند و هر دو به شهادت رسیدند.

۸- خلاصه‌ای درباره سادات حسنی که به دستور منصور، شهید یا زندانی شدند.

۱- عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در زندان منصور به لقاء الله پیوست.

۲- محمد بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی که در شهر مدینه شهید شد.

۳- ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در منطقه‌ای به نام «باخمری» نزدیک شهر کوفه به شهادت رسید.

۴- حسن بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در زندان منصور به ملکوت اعلی پیوست. جرم او تنها این بود که از سادات حسنی محسوب می‌شد و در طول مدتی که در زندان منصور بود، هیچ تهمت دیگری علیه او ارایه نشد.

۵- علی بن الحسن بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در زندان منصور به ملکوت اعلی پیوست.

۶- ابراهیم بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در زندان منصور به لقاء الله پیوست.

۷- محمد بن ابراهیم بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) (دیباچ اصغر) که منصور او را در میان ستونی قرار داد و آن ستون را بر روی او بالا برد.

۸- علی بن الحسن بن زید بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در زندان منصور به لقاء الله پیوست.

۹- موسی بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع). او قبل از قیام محمد ذوالنفس الزکیه در بصره دستگیر شد و منصور دستور داد که به او پانصد تازیانه بزنند سپس او را زندانی کرد.

۱۰- عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع). او با پدرش موسی در بصره دستگیر شد. منصور دستور داد که به او نیز پانصد تازیانه بزنند اما او و پدرش در برابر ضربات تازیانه شکیبا بوده، حتی آهی نکشیدند. منصور گفت: «چرا اینها ناله نمی‌کنند؟» موسی گفت: «أَهْلُ الْحَقِّ أَوْلَىٰ بِالصَّبْرِ.» (۳۵) یعنی: مردمانی که با حق هستند، سزاوارتر است که صبر کنند. سپس منصور دستور داد پدر و پسر هر دو زندانی شوند. قابل ذکر است، عبدالله بن الحسن برادری داشت به نام محمد دیباچ اکبر. (که صاحب چهره‌ای بسیار زیبا بود از اینرو به او دیباچ می‌گفتند.) او برادر مادری عبدالله بن الحسن بن الامام

الحسن المجتبی (ع) بود. از این رو به جرم این که مادر او مادر یکی از سادات حسنی و دختر او همسر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) است، او را دستگیر کردند.

{در آغاز منصور فحشهای ناموسی بسیار رکیک و زننده‌ای به محمد دیباج داد.} (۳۶)

سپس {امر کرد چهارصد تازیانه بر وی زدند آنگاه جامه خشنی بر او پرشاند. به سختی آن جامه را از تن او بیرون کشیدند تا پوست تن او از بدن کنده شد. يك چشمش نیز بصدمت تازیانه بیرون شد. آنگاه او را در بند کرده، نزد عبدالله - برادر مادری او - جای دادند. محمد در آن وقت سخت تشنه بود اما هیچ کس را جرأت آن نبود که او را آب دهد.

عبدالله صیحه زد که ای گروه مسلمانان! آیا این مسلمانی است که فرزندان پیغمبر از تشنگی می‌پرند و شما ایشان را آب ندهید؟} (۳۷) و به روایتی {يك تن از مردم خراسان او را شربتی از آب سقایت کرد و نقل شده که جامه‌ی محمد از صدمت تازیانه و آمدن خون، چنان بر پشت او چسبیده بود که از بدن کنده نمیشد؛ نخست او را به روغن آغشته کردند، آنگاه جامه را با پوست از بدن او باز نمودند.} (۳۸) به دستور منصور {بنو حسن را با لب تشنه، شکم گرسنه و سر و تن برهنه با غل و زنجیر بر شتران برهنه سوار کردند و در رکاب منصور به جانب کوفه حرکت دادند. - منصور خواست که صدمه بر عبدالله به زیادت باشد، امر کرد که شتر محمد - دیباج - را در پیش شتر او قرار دادند؛ عبدالله پیوسته نگاهش بر پشت محمد افتاده، آثار تازیانه را میدید و جَزَع می‌کرد. پیوسته ایشان را بِأَسْوَأَ حال به کوفه بردند و در

محبسِ هاشمیه در سردابی حبس نمودند که سخت تاریک بود و شب و روز نامعلوم و عدد ایشان که در حبس شدند، موافق روایت سبط - ابنِ جوزی - بیست تن از اولاد حسن بودند - و بیشتر آنان - در حبس ماندند تا بمردند ... قبور ایشان همان زندان است که سقف آن را بر روی ایشان خراب کردند. { (۳۹)

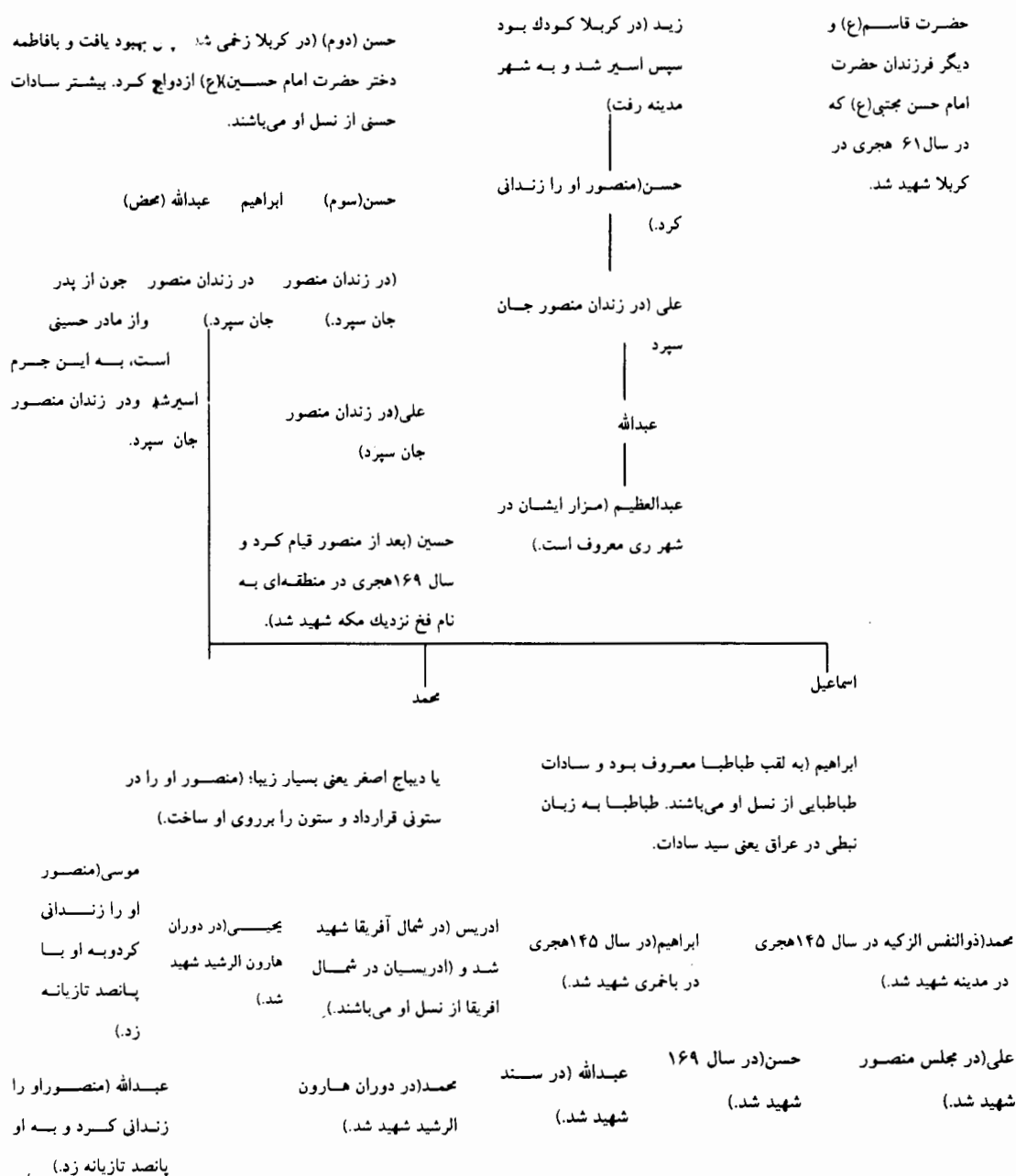
در بحث ویژه عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) که در همین فصل آمده، شرحی پیرامون زیارتگاه عبدالله که در شمال غرب نجف اشرف می باشد و مؤلف کتاب به آن زیارتگاه مشرف گردیده، شرحی ذکر شده است.

شجره‌نامه‌ی شهیدان حسنی، نسل ایشان و قاتلان آن شهدا

منابع: مُنتَهَى الآمال ج ١، ص ٢٤٠-٢٧٨

کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵۴-۵۹۰

حضرت امام حسن مجتبیٰ (ع)



۹- جنایت منصور در زندانی کردن عبدالله محض حسنی و حسینی:

عُبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) نوهی حضرت امام مجتبی (ع) و پدر محمد ذوالنفس الزکیه است. او به عبدالله محض (یعنی خالص) (۴۰) معروف شد زیرا پدرش حسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) و مادرش فاطمه بنتُ الحسین (ع) بود یعنی هم از طرف پدر و هم مادر سید بود. امام محمد باقر (ع) نیز سید محض است چون پدر امام پنجم علی بن الحسین (ع) و مادر ایشان فاطمه بنت الحسن (ع) می باشد.

امام محمد باقر در سال ۱۱۴ هجری به شهادت رسید در حالیکه قیام عبدالله محض و شهادت سادات حسنی بدست عباسیان، سی سال بعد یعنی در سال ۱۴۵ هجری بوقوع پیوست.

{عبدالله محض به این جرم بازداشت شد که او پدر محمد ذوالنفس الزکیه بود. همان که بیشتر منصور با او بیعت کرده بود!! سپس با سایر سادات حسنی که در قید و بند بودند، به مدت سه سال در مدینه زندانی شد} (۴۱)

منصور در سال ۱۴۴ هجری به حج رفت. سپس در رَیْذَه (مکانی خارج از شهر مدینه) مستقر شد. «ریاح» که از مزدوران منصور بود، سادات حسنی را با سرهای برهته از مدینه به رَیْذَه برد در حالیکه عمداً زنجیر و بندها را با فشاری شدید بدست و پاهای عبدالله محض و دیگر سادات حسنی بسته بود تا آنان بیشتر زجر ببینند. (یکی از یاران سادات حسنی بعداً

ریاح خبیث را کشت.) منصور، عبدالله محض را در قید و بند در برابر خود دید و به مادر او فحش ناموسی بسیار زنده‌ای داد. عبدالله گفت: «فحش تو به کدام يك از مادران من است؟ به فاطمه دختر امام حسین (ع) که مادرم می‌باشد یا به فاطمه دختر حضرت رسول اکرم (ص)، یا به خدیجه همسر حضرت رسول اکرم (ص)؟» (نعوذ بالله)

یکی از درباریان باز هم فحش رکیکی به مادر عبدالله محض داد و از منصور اجازه خواست تا او را بکشد ولی درباری دیگری گفت: «هَبْهُ لِي» (۴۲) یعنی: او را به خاطر من ببخش. سپس او را با بقیه سادات حسنی در همان قید و بند به کوفه بردند.

هنگامی که عبدالله محض را با زنجیر و بند از مدینه می‌بردند، {حضرت امام صادق (ع) از ورای ستري ایشان را نگریست و سخت بگریست چندان که آب دیده‌اش بر محاسنش جاری گشت ...

بنابر روایتی آن حضرت داخل خانه شد و تب کرد؛ بیست شب در تب و تاب بود و شب و روز میگریست تا آن که بر آن حضرت رسیدند. {۴۳}

عبدالله محض محمل منصور را در راه دید و {فریاد کشید، ای ابوجعفر! آیا با اسیران شما در بدر چنین کردیم؟ و با این سخن اشارتی کرد به اسارت عباس جد منصور در روز بدر و رحم کردن حضرت رسول (ص) به حال او. در آن روز وقتی عباس از جهت بند و قید ناله میکرد، حضرت پیغمبر (ص) فرمود که ناله عباس نگذاشت امشب خواب کنم و امر فرمود

قید و بند را از عباس بردارند. { (۴۴) منصور هیچ پاسخی نگفت سپس کاروان سادات
 حسنی به یکی از زندانهای دور در صحرای خارج شهر کوفه برده شد. زندانی کاملاً تاریک
 که آنان تنها با قرائت قرآن مجید متوجه می‌شدند که وقت نماز فرا رسیده است. منصور به
 زندانیان دستور داده بود این سادات شریف را سخت زجر و شکنجه کنند؛ {روزی یکی از
 عباسیان از زندان دیدار کرد و عبدالله محض از او آب خواست. او عبدالله را به فضای روشن
 برد و به او سبویی آب داد؛ زندانیان که نامش «أَبُو الْأَزْهَر» بود، عبدالله محض را دید که آب
 می‌آشامد؛ آن خبیث با پایش لگد بسیار سختی به سبوی آب که نزدیک دهان عبدالله بود زد
 و دندانهای عبدالله محض از شدت آن لگد شکست. { (۴۵) آن سید شریف با همان دندانهای
 شکسته در زندان تاریک باقی ماند تا روزی که فرزندش محمد ذوالنفس الزکیّه در مدینه و
 فرزند دیگرش ابراهیم در منطقه‌ی باخمری شهید شدند. منصور دستور داد سر محمد را در
 شهرها بگردانند و سر ابراهیم را ابتدا در شهر کوفه بگردانند سپس نزد پدرش به زندان
 بفرستند. عده‌ای از مزدوران بنی عباس به فرماندهی شخصی به نام «ربیع» سر ابراهیم را به
 همراه چراغی به زندان تاریک آوردند. {عبدالله - پدر ابراهیم - در آن وقت مشغول نماز و
 توجه او به جانب حَقِّ تعالی بود. او را گفتند که ای عبدالله! نماز را سرعت کن و تعجیل نما که
 تو را چیزی در پیش است. چون عبدالله سلام نماز بداد، نگاه کرد، سر فرزند خود ابراهیم را

دید. سر را بگرفت و بر سینه چسباند و گفت: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَأَهْلًا بِكَ وَسَهْلًا لَقَدْ

وَفَيْتَ بَعْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ.» { (۴۶)

ترجمه:

رحمت خدا بر تو باد ای ابوالقاسم! به سوی من خوش آمدی! تو در ازای تعهد در برابر

خدا و پیمانی که با او داشتی، وفادار بودی.

سپس این آیه شریفه را خواند: «الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يُتْقَضُونَ الْمِيثَاقَ» (۴۷)

آنان که تعهد خود را در برابر خدا اجرا کرده و پیمان خود را با او نشکستند.

«ربیع» جیره‌خوار بنی عباس از عبدالله پرسید، فرزندات - ابراهیم چگونه بود؟ عبدالله

فرمود، او چنان بود که شاعر گفته است:

فَتَى كَانَ يَحْمِيهِ مِنَ الدُّلِّ سَيْفُهُ وَ يَكْفِيهِ سُوءَاتِ الذُّنُوبِ اجْتِنَائُهَا (۴۸)

در بحر طویل

ترجمه:

او جوانمردی بود که شمشیرش او را از خواری و سرافکندگی دور کرد و دوری جستن

او از زشتیها و بدیها - برای افتخار و عزت او - کافی بود.

عبدالله {آنگاه به ربیع فرمود، به منصور بگو ایام سختی و شدت ما به آخر رسید و ایام

نعمت تو نیز چنین است؛ پاینده نخواهد ماند. محل ملاقات ما و تو روز قیامت است و خداوند

حکیم بین ما و تو حکم خواهد فرمود. ربیع گفت: «وقتی که این رسالت را به منصور رسانیدم، چنان شکستگی در او پدیدار گشت که هیچ گاه او را به چنین حال ندیده بودم.» { (۴۹) عبدالله محض تا ماه ذیحجه سال ۱۴۵ هجری در همان زندان تاریک با زجر و مشقت بسیار زنده ماند و در روز عید قربان همان سال به لقاء الله پیوست. یکی از شاعران آن دوران به نام «أَبُو زَجْرَه» در ستایش عبدالله محض و فرزندش محمد ذوالنفس الزکیّه که قرار بود خلیفه شود اشعاری سرود، از جمله این بیت:

وَجَدْنَا الْمَحْضَ الْاَبْيَضَ مِنْ قُرَيْشٍ فَتَى بَيْنَ الْخُلَيفَةِ وَالرَّسُولِ (۵۰)

در بحر وافر

ترجمه:

ترجمه:

ما عبدالله محض سفید چهره را که از قریش است چنین یافتیم: او جوانمردی است که میان فرزندش که مقرر بود خلیفه شود و جدش رسول اکرم (ص) قرار دارد.

مزار عبدالله محض در شمال غربی نجف اشرف (در راه قدیم نجف - مکه که بیابانی است، قرار دارد). زمین نجف اشرف زمینی است مرتفع و به همین دلیل هم نجف نامیده شده. {و

چلچراغ را نجفه می‌گویند.} (۵۱)

قسمت غربی نجف اشرف که مسیر زوآر نیست، زمینی بسیار پایین بوده که در آن نخلستان‌ها، باغها و بعد از باغها دریاچه‌ی شهر نجف که نسبتاً بزرگ است دیده می‌شود. بعد

از دریاچه کویر پهنآوری وجود دارد که در غربِ شهرِ نَجَفِ اشرف است. در شمال آن کویر و پس از طی مسیری حدود دو ساعت با ماشین، مزار عبدالله محض - رضوان الله علیه - در میان يك دهات دور افتاده آشکار می شود. عرهبای ساکنِ آن دهات کلیدداران آن مزار شریف هستند؛ هر سال یکی از آنها به نجف اشرف می آید و با لهجه ی محلی در خیابانها ندا سر می دهد: اَلْعِنْدَه نِزِرَ عَبْدِالله یعنی: کسی که نذر عبدالله دارد، بیاورد. آنگاه نذورات را جمع آوری می کند و به آن مزار می برد. مؤلف این کتاب چند بار به زیارتگاه عبدالله محض - رضوان الله و رحمة الله علیه - مُشَرَّف شده و مراسم عزاداری هیأت های نجف اشرف را که هر سال در ماه رجب در آن جا برگزار می شود دیده است. متأسفانه بعضی های عراق همه ی این شعارهای مذهبی را منع کردند. «وَيَدُ الله فَوْقَ أَيْدِيهِمْ».

امویان و عباسیان سادات را کشتند و بعضیان مراسم عزاداری در مراقد آنان را منع کردند! لَعْنَةُ الله عَلَى اَعْدَاءِ آلِ رَسُولِ الله (ص) إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

۱۰- قیام محمد ذوالنفس الزکیه در مدینه و شهادت او بدست مزدوران منصور عباسی

«محمد ذوالنفس الزکیه» فرزند «عبدالله بن الحسن المثنی» نیره ی حضرت امام حسن

مجتبی (ع) می باشد. او دارای دو لقب بود:

۱- محمد ذوالنفس الزکیه چون بسیار عابد و پارسا بود.

۲- «محمد صَرِيح قَرِيشی» چون پدر و مادر او از قریش بودند. {حضرت علی (ع)}

نیز، هم از طرف پدر و هم از طرف مادر هاشمی بود. {

محمد با لقب اَوَّل (ذوالنفس الزکیه) مشهورتر و این شهرت والاتر بود. زیرا معیار انسان

عملکرد اوست نه نسب و نیاکانش. {وَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِبْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ} (۵۲)

كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذَا رَأَى مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ تَغَرَّغَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ يَقُولُ:

...إِنَّهُ لَمَقْتُولٌ، لَيْسَ هَذَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُلَفَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ (۵۳) {

ترجمه: حضرت امام جعفر بن محمد که درود بر آن دو باد هنگامی که محمد بن عبدالله

بن حسن مثنی را میدید، اشک در دو چشم او حلقه می زد. سپس می فرمود: «همانا او کشته

می شود. در کتاب حضرت علی (ع) که نام خلفا در آن نوشته شده و نزد امامان است، نام او

جزو خلفای این امت که به قدرت می رسند نیست.»

سپس حضرت امام جعفر صادق (ع) در حالیکه سخت گریه می کرد، پیرامون مقام

والای شهدای سادات حسنی به روایت از فاطمه بنت الحسین فرمود، حضرت امام حسین (ع)

شهادت سادات حسنی را پیش بینی کرد و فرمود: «مَا سَبَقَهُمُ الْأَوَّلُونَ وَلَمْ يُذَرِّكُهُمُ

الْآخِرُونَ.» (۵۴)

مقام شهیدانی که قبل از آنان شهید شدند و شهیدانی که بعد از آنان به فیض شهادت می‌رسند از مقام آنان بالاتر نیست.

منصور عباسی قبل از رسیدن به قدرت دو بار با محمد ذوالنفس الزکیّه بعنوان خلیفه بیعت کرد: يك بار در مكه و يك بار در حومه‌ی شهر مدینه.

منصور عباسی در سالهای آخر دولتِ بنی اُمیّه، در مكه محمد ذوالنفس الزکیّه را دید که از خانه‌ی خدا بیرون آمد و به گفته‌ی «محدث قمی» {منصور رکاب او را بداشت، تا به پشت و زیاده احترام او را مرعی میداشت. مردی به منصور گفت، این کیست که چنین حشمت او را نگاه میداری؟ گفت: «وای بر تو! مگر ندانی این مرد محمد بن عبدالله محض و مهدی ما اهل بیت است؟» { (۵۵) بیعت دوم منصور با محمد ذوالنفس الزکیه به عنوان خلیفه، در منطقه‌ای به نام «أبواء» که خارج از شهر مدینه بود صورت گرفت. منصور این دو بیعت را نادیده گرفت و خلافت را برای خود اعلام کرد. آنگاه دستور داد که سادات حسنی بازداشت شوند. محمد با همسر و یکی از کودکانش به کوههای اطراف شهر مدینه پناه برد و همان جا پنهان شد. اما كودك که دست بدست مادرش به سوی قله کوه می‌رفت، چون مسیر سخت و ناهموار بود، از دست مادرش رها و بر روی سنگهای تیز پایین کوه افتاده، جسد او پاره پاره شد و جان سپرد. محمد با دیدن این منظره‌ی دلخراش اشعاری سرود از جمله این دو بیت را:

۱- مُنْخَرِقُ السَّرْبَالِ يَشْكُو الْوَجَى تَكْبُهُ أَطْرَافُ مَرَوْ حِدَاد

۲- قَدْ كَانَ فِي الْمَوْتِ لَهُ رَاحَةٌ وَالْمَوْتُ حَتَمٌ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ (۵۶)

در بحر سریع

ترجمه:

۱- شلوار و لباس او پاره پاره شد و او از نازک بودن تنش در برابر آن سنگها می نالید.

لبه های آن سنگهای تیز او را پاره پاره کرد.

۲- مرگ برای این کودک راحتی داشت - و بالاخره - به سراغ تمام مردم می آید.

سال ۱۴۵ فرا رسید و محمد ذوالنفس الزکیّه تصمیم گرفت در همان سال در شهر مدینه

قیام کند. او در آغاز افراد زیر را برای تبلیغ به مناطق مختلف فرستاد:

۱- ابراهیم برادر محمد ذوالنفس الزکیّه به بصره رفت تا شیعیان اهواز و فارس به او

ملحق شوند.

۲- موسی برادر محمد ذوالنفس الزکیّه به جزیره رفت و عوامل منصور او را دستگیر،

شکنجه و زندانی کردند.

۳- یحیی برادر محمد ذوالنفس الزکیّه به ری و طبرستان رفت و تا دوران هارون الرشید

همان جا باقی ماند تا اینکه بدست مزدوران هارون شهید شد.

۴- ادریس برادر محمد ذوالنفس الزکیّه به مغرب (شمال آفریقا) رفت و بدست مزدوران بنی العباس شهید شد ولی مردم آن سامان - که از خلیفه‌ی بغداد دور بودند - بر تعهد خود در برابر سادات حسنی باقی ماندند.

قبل از شهادت ادریس، همسرش حامله بود و بعد از شهادت او، پسری بدنیا آورد که او را نیز ادریس نامیدند و ادریس بن ادریس جانشین پدر شهید شد. در تاریخ معاصر طایفه‌ی ادریسیان (آدارِسَه) در شمال آفریقا معروفند.

۵- علی بن محمد ذوالنفس الزکیّه به مصر رفت اما مزدوران منصور او را دستگیر کردند و بدست آنان به شهادت رسید.

۶- عبدالله بن محمد ذوالنفس الزکیّه به یمن رفت اما مزدوران منصور او را شناسایی و زندانی کردند و او در زندان شهید شد.

{به همین دلیل حضرت امام صادق (ع) اقدام به انجام قیامی خونین نکرد و دانشگاه خاندان عصمت (ع) را تا به امروز گسترش داد که برکت آن تا نسلهای آینده ادامه خواهد یافت.}

لازم به ذکر است که صد هزار نفر در مدینه با محمد ذوالنفس الزکیّه بیعت کرده بودند. پس او مدینه را به عنوان مرکز قیام برگزید. قیام با تکبیر آغاز شد و ۲۵۰ تن از یاران محمد

به زندان مدینه حمله نموده، زندانیان را آزاد و فرماندار بنی عباس را با مزدورانش در مدینه زندانی کردند.

در آن زمان منصور ولیعهدی از بنی عباس داشت به نام «عیسی بن موسی» که پسر عموی او بود. منصور به او دستور داد که به سوی شهر مدینه لشکرکشی کند و با محمد ذوالنفس الزکیّه بجنگد. اما {عیسی بن موسی از منصور انتقاد کرد که چرا خودش به سوی شهر مدینه نمی رود؟} (۵۷)

منصور گفت: «ای مرد به جنگ برو که هم من و هم تو، هر دو گرفتار آن هستیم.» بعد از اینکه عیسی بن موسی به سوی مدینه حرکت کرد، منصور چنین گفت: «لَا أُبَالِي أَيُّهُمَا قَتَلَ صَاحِبَهُ.» (۵۸) یعنی: برای من مهم نیست که کدام يك دیگری را می کشد! چون او تصمیم داشت فرزندش به جای پسر عمویش ولیعهد شود. (اگر محمد ذوالنفس الزکیّه کشته می شد یا ولیعهدش عیسی، در هر صورت پیروزی با منصور بود چون راه برای ولایتعهدی فرزندش باز می شد.) منصور یاورهایی به سوی مدینه فرستاد: {بَعَثَ ابْنَ السَّقَّاحِ وَ كَثِيرَ وَ ابْنَ قَحْطَبَةَ - وَ شَخْصًا أَسْمُهُ - هِزَارَ مَرْدٍ وَ غَيْرَهُمْ.} (۵۹)

ترجمه:

او فرزند برادرش سقّاح، شخصی به نام کثیر، دیگری به نام «ابن قحطبه» و شخصی ملقب به «هزار مرد» و دیگران را اعزام کرد. هزار مرد لقب یکی از درباریان منصور بود که

«عُمَر بن عُثْمَان» نام داشت. بعداً منصور او را به هند فرستاد سپس عزل کرد. {چون - آن

فرد - تمایل به سادات حسنی داشت.} (۶۰)

محمد ذوالنفس الزکیّه خندقی به دور مدینه حفر کرد؛ هنگامی که «عیسی بن موسی»

فرمانده و ولیعهد منصور به خندق دور شهر رسید، دستور داد با هر وسیله‌ای که دارند چند

متری از آن را پر کنند تا نیروها داخل شهر شوند. {تفکر این فرماندهی عباسی از تفکر

ابوسفیان خیلی وسیعتر بود چون ابوسفیان در جنگ خندق ده هزار نیرو داشت و با صدها

کیسه‌ی آرد و خرما می‌توانست قسمتی از خندق را پر کند تا آن ده هزار نفر داخل شهر

مدینه شوند ولی ابوسفیان کند ذهن در صحرای باز، باقیماند و بالأخره مجبور شد فرار کند.}

محمد ذوالنفس الزکیّه با دیدن لشکریان منصور که به شهر داخل می‌شدند، لیستی را که نام

یاران او در آن نوشته شده بود سوزاند. سپس صد هزار نفر از کسانی که با او بیعت کرده

بودند فرار کردند و تنها سیصد و چند تنی به تعداد یاران حضرت رسول اکرم (ص) در جنگ

بدر با او باقی ماندند! آنان غسل شهادت کردند و به جیره‌خواران بنی عباس حمله برد، آنان

را شکست دادند. لشکریان بنی عباس سه بار حمله کردند و هر بار شکست خوردند ولی در

حمله‌ی چهارم توانستند همه‌ی یاران محمد ذوالنفس الزکیّه را شهید کنند. {محمد خود در

اواسط ماه رمضان سال ۱۴۵ هـ ق بدست «ابن قَحْطَبَه» به شهادت رسید.} (۶۱)

یکی از یاران محمد ذوالنفس الزکیّه به نام «ابن حُضَیر» بعد از شهادت محمد زنده باقیماند. او میدان کار زار را ترك کرده، سریعاً به سوی شهر رفت و در همان زندان فرماندار عباسیان را که نامش ریحاح بود کشت. سپس به میدان جنگ برگشت و تا آخرین قطره خون خود جنگید. {تمام سر و بدن (ابن حُضَیر) را زخم فرا گرفته بود تا اندازه‌ای که {بر هر موضع از آن دست می‌نهادی، متلاشی می‌شد.} (۶۲)

و بدین ترتیب به لقاء الله پیوست. رضوانُ الله عَلَیْهِ وَ حَشَرَهُ مَعَ شُهَدَاءِ کَرَبْلَاءِ.

«ابن قُحْطَبَه‌ی» ملعون سر محمد را از تن شریفش جدا کرد و آن را برای منصور فرستاد. منصور نیز دستور داد آن سر مبارک را در شهر کوفه و دیگر شهرها بگردانند. محمد ذوالنفس الزکیّه خواهری داشت به نام زینب. او از عباسیان خواهش کرد جسد برادرش را به بقیع ببرد. پس آن جسد را به بقیع برد و همان جا دفن کرد. رضوانُ الله وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ.

۱۱- شهادت ابراهیم برادر محمد ذوالنفس الزکیّه در باخمی و انعکاس آن در ادبیات آن

دوران

ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) برادر محمد ذوالنفس الزکیّه در ماه رمضان سال ۱۴۵ هجری در بصره علیه منصور عباسی قیام کرد. {ابراهیم را صد هزار تن لشکر ملازم رکاب بود و منصور به غیر از دو هزار سوار، لشکری حاضر نداشت و عساکر و جیوش او در ممالک شام و افریقیه و خراسان مُتَفَرِّق شده بودند.} (۶۳)

{دو تن از عباسیان با ششصد نفر به سوی ابراهیم حرکت کردند. ابراهیم چون از صمیمیت یاران خود اطمینان داشت، دستور داد تنها پنجاه نفر به جنگ آن ششصد نفر بروند و آن پنجاه نفر ششصد سرباز عباسی را شکست دادند.} (۶۴) {سپس ابراهیم دویست تن به اهواز اعزام کرد. آنان با چهار هزار تن از جیره‌خواران منصور که در اهواز مستقر بودند روبرو شدند. آن دویست تن، لشکر چهار هزار نفری منصور را شکست دادند.} (۶۵)

و اهواز در قلمرو حاکمیت ابراهیم درآمد. عباسیان در شهر بصره در منطقه‌ای به نام «زینیون» سکونت می‌کردند. (زینیون منتسب می‌باشد به زینب دختر سلیمان عباسی که عموی منصور بود.) ابراهیم دستور داد که کسی متعرض عباسیان مقیم در بصره نشود. {هنگامی که او بیت المال را تصرف کرد، در آن يك میلیون سکه نقره یافت. او تمام اموال را به یاران خود بخشید که به هر يك پنجاه سکه نقره رسید.} (۶۶)

روز عید فطر فرا رسید؛ ابراهیم در بصره آماده اقامه نماز عید بود که ناگهان از شهادت برادرش محمد ذوالنفس الزکیّه خبر آوردند. او با شکیبایی و متانت نماز عید را خواند سپس در خطبه روز عید شهادت برادرش را اعلام کرد و این بیت شعر را خواند:

لَمْ يَقْتُلُوهُ وَلَمْ أُسْلِمْ أَخِي أَبَدًا حَتَّى تَمُوتَ جَمِيعاً أَوْ نَعِيشَ مَعَا (۶۷)

در بحر بسیط

تا من زنده هستم - او را نکشته‌اند و من به هیچ وجه (از انتقام خون او) چشم‌پوشی نمی‌کنم. یا همه می‌میریم یا همه زنده می‌مانیم.

ابراهیم در این شعر تصمیم خود را مبنی بر ادامه جنگ تا دم مرگ اعلام کرد.

به ابراهیم گفتند که در کوفه صد هزار یاور در انتظار مَقْدَم او هستند. در همان وقت منصور در شهری به نام هاشمیّه نزدیک شهر کوفه مستقر بود؛ ابراهیم به سوی کوفه حرکت کرد و نیروهای منصور از برابر او فرار کردند. به گفته‌ی محدث قمی {در غلوی جنگ؛ تیری که رامی (تیرانداز) آن معلوم نبود و هم معلوم نگشت که از کجا آمده برابر ابراهیم رسید. ابراهیم در حالیکه از اسب به زمین می‌افتاد (چنین) گفت: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا؛ اَرَدْنَا أَمْرًا وَآرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ.} (۶۸) {بالجمله به همان تیر کار ابراهیم ساخته شد و وفات کرد ... لشکرش نیز بعضی کشته و بعضی بطریق هزیمت شدند ... آنگاه اصحاب عیسی فرمانده لشکر منصور سر ابراهیم را بردند. در ذی‌القعدة یا ذی‌الحجه سال ۱۴۵ هجری حضرت امیرالمؤمنین (ع) در اخبار غیبیه‌ی خود از مآل ابراهیم خبر داده بود. در آنجا که فرمود: «بِأَخْمَرٍ يُقْتَلُ بَعْدَ أَنْ يَنْظَهُرَ، وَيَقْهَرُ بَعْدَ أَنْ يَقْهَرَ ... يَأْتِيهِ سَهْمٌ غَرْبٌ تَكُونُ فِيهِ مَنِيَّتُهُ فَيَأْبُوسُ الرَّامِي شَلَّتْ يَدُهُ وَوَهْنَ عَضُدُهُ» (۶۹).

ابراهیم بعد از اینکه قیام می‌کند، در منطقه‌ای به نام باختری کشته می‌شود. او بعد از اینکه پیروز می‌شود، مغلوب می‌گردد ... تیری که تیرانداز آن معلوم نیست به سوی او رها می‌شود و مرگ او با همان تیر است. تیرانداز آن تیر چه قدر بد است! دست او بریده و نیروی او تباه گردد.

{ابراهیم در ماه ذیحجه سال ۱۴۵ در منطقه‌ی باختری که شانزده فرسخ با کوفه فاصله دارد} (۷۰) شهید شد. جیره‌خواران منصور سر او را بریده، برای منصور فرستادند و آن را در طشتی نهاده و نزد او گذاشتند. «حسن بن زید حسنی» پسر عموی ابراهیم در آن مجلس حاضر بود. منصور گفت: «این سر را می‌شناسی؟» حسن بن یزید گفت: «بله می‌شناسم.» سپس این شعر را خواند:

فَتَى كَانَ يَحْمِيهِ مِنَ الضَّيِّمِ سَيْفُهُ وَيُنْجِيهِ مِنَ دَارِ الْهَوَانِ اجْتِنَائُهَا (۷۱)

در بحر طویل

او جوانمردی بود که شمشیرش او را از ذلت و سرافکندگی حمایت کرد و دوری او از این دنیا که جایگاه ذلت است، او را از ذلت و خواری نجات داد.

حسن بن زید بعد از خواندن این شعر گریه کرد. (مادر حسن بن زید دختر عبدالله بن عباس جد عباسیان بود. به همین دلیل) منصور او را نکشت.

بعد از آن منصور سر ابراهیم را به کوفه سپس به زندانی که عبدالله محض پدر ابراهیم در آن اسیر بود فرستاد. دیدن آن سر شهادت عبدالله محض را تعجیل کرد که شرح آن گذشت. سَلَامُ اللَّهِ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ الْمَحْضِ وَ وَلَدَيْهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُمْ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

شاعری به نام «عبدالله بن مَصْعَب بن ثابت» در رثای ابراهیم حسنی قصیده‌ای سرود که چند بیت از آن آورده شده است:

۱- ضَحُّوا بِإِبْرَاهِيمَ خَيْرَ ضَحِيَّةٍ	فَتَصَرَّمَتْ أَيَّامُهُ وَ تَصَرَّمَا
۲- بَطْلًا يَخُوضُ بِنَفْسِهِ غَمْرَاتِهِ	لَا طَائِشًا رَعِشًا وَ لَا مُسْتَسْلِمًا
۳- حَتَّى مَضَتْ فِيهِ السُّيُوفُ وَ رَبَّمَا	كَانَتْ حُتُوفُهُمُ السُّيُوفُ وَ رَبَّمَا
۴- أَضْحَى بِنُوحْسَنِ أَبِيحَ حَرِيئُهُمْ	فِينَا وَ أَصْبَحَ نَهْبُهُمْ مُنْقَسِمًا
۵- وَ نِسَاءُ وَ هُمْ فِي دُورِهِنَّ نَوَائِحُ	سَجَعَ الْحَمَامُ إِذَا الْحَمَامُ تَرَّيْنَا
۶- وَ اللَّهُ لَوْ شَهِدَ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ	صَلَّى الْأُلهُ عَلَى النَّبِيِّ وَسَلَّمَا
۷- إِشْرَاعَ أُمْتِهِ الْأَسِنَّةَ لِابْنِهِ	حَتَّى تَقَطَّرَ مِنْ طَبَاتِهِمْ دَمَا
۸- حَقًّا لَا يَقْنُ أَنَّهُمْ قَدْ ضَيَّعُوا	تِلْكَ الْقَرَابَةَ وَ اسْتَحْلَوْا الْمَحْرَمَا (۷۲)

در بحر رجز

۱- (عباسیان در ماه ذی‌الحجه) ابراهیم را قربانی کردند. آنهم چه قربانی عظیمی! که هم

روزهای او سپری شد و هم روزگار او!

۲- او پهلوانی بود که شخصاً وارد عمق صحنه‌های کارزار می‌شد. (او با ایمان وارد

جنگ می‌شد.) نه بی‌بند و بار نه با ترس و لرزش و نه سرافکنندگی داشت.

۳- (او در جنگ ثابت قدم بود) تا روزیکه شمشیرها بر روی او فرود آمد. شاید همین

شمشیرها باعث کشتن سادات حسنی شد و شاید (تیری که به سوی ابراهیم رها شد، باعث

شهادت او گردید.)

۴- حُرْمَتِ خاندانِ ساداتِ حسنی در میان ما از بین رفت و اموال غارت شده آنان

(میان دشمنان) تقسیم شد.

۵- و زنانِ آنان در خانه‌هایشان عزادار گشتند. ناله‌های آنان مانند آواز کبوترانی است

که آوازشان شبیه ناله است!

۶- بخدا قسم! اگر حضرت پیغمبر که درود و سلام خدا بر او باشد،

۷- نیزه‌های ملت خود را می‌دید که به سوی فرزندش (محمد ذوالنفس الزکیّه و ابراهیم)

کشیده شده و از نوکِ آن نیزه‌ها خون می‌چکد،

۸- یقین پیدا می‌کرد که آن ملت حق خاندان او را نادیده گرفته و احکام حرام را حلال دانسته است.

«دعبل» شاعر نامدار قرن دوم که شاعر حضرت امام رضا (ع) بود درباره‌ی شهادت سادات حسنی از جمله محمد در مدینه و ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) در باخمری و همچنین درباره بقیه مزارهای خاندان حضرت پیغمبر (ص) اشعاری سرود که به دو بیت آن اشاره می‌شود:

۱- قُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَبِيبَةٍ وَأُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَواتِ
۲- وَأُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزِ جَانِ مَحَلُّهَا وَقَبْرُ بِيَاخْمَرٍ لِذِي الْقُرْبَاتِ (۷۳)
(و به روایتی: لَدَى الْقُرْبَاتِ)

در بحر طویل

ترجمه:

۱- قبرهایی در کوفه و اطراف آن (نجف و کربلا)، قبرهایی در مدینه و قبرهای دیگری در منطقه‌ی فخ که نزدیک مکه است وجود دارد. درودهایم بر آن قبرها باد.
۲- قبرهای دیگری در منطقه‌ای به نام «جوز جان» و قبری در باخمری است. این قبرها متعلق به خاندان پیغمبر (ص) است.

و به روایتی آن قبرها در جاهای دور و در غربت می‌باشند.

۱۲- تجاوز سربازان منصور به شهرهای مدینه، بصره و اهواز

بعد از شهادت محمد ذوالنفس الزکیه در سال ۱۴۵ هجری، منصور فردی به نام

«حارثی» را به فرمانداری شهر مدینه گماشت. او با سربازان بنی عباس وارد شهر مدینه شد

و آن سربازان جیره‌خوار به غارت مردم پرداختند. از جمله:

۱- بهای کالاهایی را که از بازار می‌خریدند نمی‌پرداختند. بازاریان نزد فرماندار

رفتند و از آنان شکایت کردند ولی {فَانتَهَرَهُمْ وَشَتَمَهُمْ} (۷۴) یعنی: فرماندار به آنان تشر زد

و فحش داد.

۲- تعدادی از سربازان نزد صرافی رفتند و کیسه پول او را بردند؛ آن صراف از مردم

تقاضای کمک کرد پس مردم به سربازان حمله کردند و کیسه پول را از آنان گرفته، به صراف

دادند.

۳- سربازی نزد قصابی رفت گوشت خرید و قیمت آنرا پرداخت نکرده، شمشیرش را

از غلاف کشید. قصاب نیز سریعاً چاقوی خود را در شکم سرباز فرو برد و او را کشت

سپس قصابها جمع شدند و به سربازان حمله کردند. در رأس حمله چند نفر به نامهای وثیق،

یَعْقَل و زَمعه قرار داشتند. {«حارثی» فرماندار مدینه ترسید و از شهر بیرون رفت سپس به

شهر برگشت و دستهای وثیق، یَعْقَل و دیگران را برید.} (۷۵)

لازم به ذکر است بعد از قیام محمد ذوالنفس الزکیّه در مدینه، منصور از مشاوران خود درباره پیش‌گیری از گسترش قیام مردم نظر خواست. یکی از مشاوران به او گفت: {به شهر بصره نیرو بفرست.} (۷۶) چون مردم بصره ضدّ بنی العباس هستند.

بعد از قیام ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الامام الحسن المجتبی (ع) در بصره و حرکت ایشان به سوی کوفه (چون منصور نزدیک شهر کوفه بود) و بعد از اینکه تیری به ابراهیم اصابت کرد و او شهید شد، منصور تصمیم گرفت از یاران ابراهیم در شهر بصره انتقام بگیرد. او شخصی به نام «سَلَمَ بْن قُتَيْبَه» را به فرمانداری بصره گماشت و به او دستور داد خانه‌های یاران ابراهیم در بصره را خراب کرده، نخلهای باغهای آنان را ببرد. آن فرماندار در اجرای این دستور تعجیل نکرد بنابراین منصور او را عزل و فرماندار دیگری به جای او گماشت. {فَعَاثَ بِالْبَصْرَةِ.} (۷۷) یعنی: او شهر بصره را نابود کرد، خانه‌ها را تخریب نمود و نخلها را برید.

مردم اهواز ضد منصور و طرفدار سادات حسنی بودند. هنگامی که محمد ذوالنفس الزکیّه در مدینه قیام کرد، عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس عموی منصور به او گفت: «نیروهایت را به سوی اهواز اعزام کن.» منصور گفت: «محمد در مدینه قیام کرده؛ من نیروها را به اهواز اعزام کنم؟ عبدالله عباسی گفت: «إِنَّمَا الْأَهْوَاؤُ الْبَابُ الَّذِي تُؤْتُونَ مِنْهُ.» (۷۸) یعنی دشمنان شما منحصرأ در اهواز هستند و از آن جا به شما حمله می‌کنند.

بعد از اینکه ابراهیم در بصره قیام کرد، دوباره عبدالله عباسی به او گفت: «فَعَا جِلُّهُ

بِالْجُنُودِ وَ أَشْغِلِ الْأَهْوَازَ عَلَيْهِ.» (۷۹)

ترجمه:

سربازان را سریعاً به اهواز اعزام و مردم آن شهر را با آن نیروها مشغول کن تا به

ابراهیم کمک نکنند.

بعد از قیام ابراهیم در بصره {تَوَالَّتْ عَلَى الْمَنْصُورِ الْفُتُوقُ مِنَ الْبَصْرَةِ وَالْأَهْوَازِ وَ

فارس ...} (۸۰)

ترجمه:

نیروهای طرفدار ابراهیم از بصره، اهواز، فارس و جاهای دیگر به سوی منصور

حرکت کردند.

منصور چهار هزار سرباز به فرماندهی فردی موسوم به «خُزَيْمَةُ» به سوی اهواز اعزام

کرد. سربازان وارد شهر اهواز شدند. {وَ اسْتَبَاحَ خُزَيْمَةُ الْأَهْوَازَ ثَلَاثًا.} (۸۱) یعنی: خزیمه

اهواز را به مدت سه روز در اختیار سربازان خود قرار داد.

آنها هم هر چه خواستند کردند ولی خداوند متعال انتقام خود را از عبدالله عباسی که به

منصور گفت به اهواز حمله کن گرفت.

اختلاف شدیدی درباره خلافت میان منصور و او بوجود آمد و منصور دستور داد خانه‌ای که عبدالله در آن بود بر روی وی تخریب شود. شرح مفصل آن در همین فصل می‌آید.

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

ترجمه: کسی که به ستمگر کمک می‌کند، خداوند همان ستمگر را بر او مُسَلِّط خواهد کرد.

۱۳- رفتار عبرت انگیز منصور با عمو و پسر عمویش:

دو تن از بزرگان بنی عباس به نامهای «عبدالله بن علی» که عموی منصور بود و «عیسی بن موسی» که پسر عموی او بود، در کشتن سادات حسنی نقش بسزایی ایفا کردند. عبدالله بن علی عموی منصور نقشه‌ی سرکوب کردن سادات حسنی را برای منصور طراحی نمود و منصور طبق آن نقشه عمل و آنان را شهید کرد. سپس منصور متوجه خود عبدالله بن علی شد که هوای خلافت در سر داشت. {أَمَرَ بِهِ فَجُعِلَ فِي بَيْتِ أَسَاسِهِ مِلْحٌ وَ أَجْرَى الْمَاءَ فِي أَسَاسِهِ فَسَقَطَ عَلَيْهِ فَمَاتَ ... فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِذَا سَقَطَ عَلَيْهِ فَمَا ذَنْبِي أَنَا؟} (۸۲)

ترجمه:

منصور دستور داد عبدالله بن علی را به منزلی ببرند که زیر بنای آن سنگهای نمک بود سپس به دور آن منزل آب جاری کرد. منزل بر سر عبدالله فرو ریخت و او مرد. سپس منصور گفت: اگر منزل بر روی او فرود آمد تقصیر من چیست؟

به این ترتیب عبدالله عباسی حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، وَمَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ

یعنی: هم دنیا و هم آخرت را از دست داد و کسی که به ستمگری کمک می‌کند، خداوند همان ستمگر را بر او مسلط می‌سازد.

و اما عیسی بن موسی عباسی که بر مبنای وصیتنامه‌ی سَفَّاح ولیعهد منصور بود، فرمانده حمله به محمد ذوالنفس الزکیّه در مدینه بود که او را کشت و سرش را برای منصور فرستاد. ولی منصور پاداش خوبی به او داد! بعد از اینکه عیسی بن موسی از جنگ با محمد ذوالنفس الزکیّه برگشت منصور دستور داد که به او احترام نگذاشته، او را با تأخیر به دربار راه دهند و بالاخره علناً به او گفت که تو باید خود را از ولایتعهدی خلع کنی. او قبول نکرد. منصور دستور داد که پسرش را در برابر او خفه کنند. ناگزیر عیسی خود را از ولایتعهدی خلع کرد تا فرزندش زنده بماند. بعد از آن امیدوار بود که ولیعهد «مهدی» فرزند منصور باشد ولی درباریان به او حمله کرده، فحشهای بسیار زنده‌ای به او دادند و نزدیک بود او را بکشند که ناگزیر به خلع تن داد و فقهای درباری (ابن علائه و ابن خالد زنجی) فتوای خلع او را صادر کردند. یکی از شاعران آن دوران دو بیت درباره سرافکندگی او که کنیه‌ی ابو موسی داشت سروده که ترجمه آن چنین است:

۱- ابو موسی از مرگ کراحت داشت در حالیکه مرگ (از این زندگانی ذلت‌بار) برای

او نجاتبخش بود و (شاید) بخشایش خدا به او می‌رسید.

۲- او خود را از ولایتمهدی خلع کرد و پیراهن حقارت و خبثت را از سر تا پا

پوشید. (۸۳)

او نیز حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ بَشَرَ الْمَصِيرَ بود.

۱۴- داستانی خواندنی درباره 'عهد شکنی‌های منصور

در تاریخ بنی امیه، معاویه سفیانی و عبدالملک مروانی در عهد شکنی معروف بوده‌اند و

در تاریخ عباسیان، منصور دوانیقی. هنگامی که او برای محمد ذوالنفس الزکیه امان نامه‌ای

نوشت، محمد به حامل آن نامه گفت: «برو به منصور بگو، تو پایبند کدام پیمان شدی که

پایبند این امان نامه باشی؟» {چون منصور قبل از سقوط بنی امیه با محمد ذوالنفس الزکیه

بعنوان خلیفه بیعت کرده اما آن را نادیده گرفته بود.}

منصور چندین بار عهد شکنی کرد. از جمله با عمویش عبدالله و پسر عمویش عیسی

بن موسی که این داستان پیرامون آنهاست:

منصور با عمویش عبدالله بن علی درگیری شدیدی داشت. عبدالله بن علی خود را

شایسته خلافت می دید نه منصور را. چون او عموی منصور بود. از سوی دیگر، عباسی

دیگری به نام عیسی بن موسی که پسر عموی منصور بود خود را ولیعهد منصور می دانست.

منصور محرمانه به پسر عمویش عیسی گفت: «تو عموی من عبدالله را بکش، منصب

ولایتعهدی از آن توست.» سپس به حج رفت. عیسی خبائث منصور را می دانست زیرا او این دستور را بطور محرمانه، آن هم شفاهی و نه کتبی به او گفته بود. او می دانست که منصور پس از برگشتن از حج ادعا خواهد کرد، عیسی که ولیعهد است از سفر و غیبت خلیفه سوء استفاده کرده و عبدالله را کشته است. ولی عیسی که از قبل در فکر این دام بود، سریعاً عبدالله را حاضر کرد و منصور سرافکنده شد و برای عبدالله ضیافتی برپا نمود و دستور داد که او بتنهایی در ضیافت حضور یابد سپس آن منزل را بر سر او ویران ساخت و ادعا کرد که منزل بر سر او خراب شده و او بی تقصیر است. بعد از آن، منصور عیسی بن موسی را مجبور کرد که خود را از ولایتعهدی خلع نماید.

۱۵- وحشیگری های منصور در شکنجه کردن مخالفان و کشتن آنان

تاریخ نویسان پیرامون خبائثات منصور و کارهای وحشی گرانه او مطالب شگفتی نوشته اند از جمله:

۱- منصور یکی از مخالفان خود را که در شهر مدینه بود بازداشت کرد و دستور داد پیراهن و شلوار او را پاره کنند تا اندازه ای که {عَوْرَتُهُ قَدْ كُثِفَتْ} (۸۴) سپس دستور داد او را در حالیکه کاملاً لخت بود، تازیانه بزنند. او را صد و پنجاه تازیانه زدند سپس منصور به جلاد دستور داد که تازیانه ها را بر روی صورت او بزنند و گفت: {الرأس، الرأس} «فَضْرَبَ

عَلَى رَأْسِهِ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثِينَ سَوَاطٍ وَأَصَابَ إِحْدَى عَيْنَيْهِ بِسَوَاطٍ فَسَالَتْ، فَأُخْرِجَ وَكَأَنَّهُ زِنْجِيُّ
مِنْ الضَّرْبِ. { (۸۵)

ترجمه:

بر روی سر، بر روی سر (بزن). مزدور منصور حدود سی تازیانه بر سر آن شخص زد
که يك تازیانه سخت به چشم او خورد و خون از آن جاری شد. وقتی او را از مجلس منصور
بیرون می‌بردند، رنگ او از شدت ضربه‌های تازیانه مانند يك زنگی بود!

۲- هنگامی که محمد بن ابراهیم بن حسن بن الامام الحسن المجتبی را که به محمد دیباج
اصغر معروف بود نزد منصور آوردند، او گفت: {«لَا قَتْلُكَ قَتْلَةً لَمْ أَقْتُلْهَا أَحَدًا.»}، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ
فَبْنَى عَلَيْهِ اسْطُوانَةً وَهُوَ حَيٌّ فَمَاتَ فِيهَا. { (۸۶)

ترجمه:

تورا به نحوی می‌کشم که هیچ کسی را این چنین نکشته‌ام. سپس دستور داد ستونی بر
روی او ساخته شد و او در همان ستون جان سپرد.

۳- منصور ملعون همین رفتار وحشیانه را با سُدَیف شاعر خاندان عصمت (ع) تکرار
کرد. بعد از اینکه سُدَیف اشعاری در ستایش سادات حسنی سرود، منصور دستور داد او را
بکشند و به روایت دکتر الشکعه، مزدورانِ منصور سُدَیف را زنده بگور کردند. حفره‌ای کنده،
او را زنده در آن حفره انداختند سپس خاکها را بر روی او ریختند و او زیر خاکها جان سپرد.

رضوانُ اللهِ عَلَیْهِ.

(شرح مفصل شهادت سُدَیف در همین فصل می‌آید.)

۴- پیش از قیام محمد ذوالنفس الزکیّه در مدینه، یکی از جاسوسان منصور، بصورت نفوذی وارد گروه او شد. وظیفه آن جاسوس شناسایی افراد بود. او یکی از یاران محمد ذوالنفس الزکیّه به نام «ابوهبار» را شناسایی کرد اما بعد از برگشتن نزد منصور نام او را فراموش کرد و در گزارشش به جای هَبَّار، وَبَّار نوشت! مزدوران منصور دنبال وَبَّار می‌گشتند که با شخصی که نامش وَبَّر بود برخورد کردند. {وَبَّر به معنی پشم شتر است.} آن بدبخت را که روحش هم از ماجرا خبر نداشت نزد منصور بردند. او قسم خورد که هیچ چیز درباره‌ی محمد ذوالنفس الزکیّه نمی‌داند. {فَأَمَرَ بِهِ وَ ضَرَبَ سَبْعَمَائَةَ سَوْطٍ وَ حُبِسَ حَتَّى مَاتَ الْمُنْصُورُ} (۸۷)

ترجمه:

منصور دستور داد او را هفتصد تازیانه بزنند سپس به زندان برده شد و تا روزی که منصور به درك واصل شد، در زندان بود. (از سال ۱۴۵ هجری تا سال ۱۵۸ هجری) جرم او تنها تشابه اسمی با نام آن شخصی بود که منصور به دنبالش می‌گشت!

۵- رفتار منصور با عمویش عبدالله بن عباس که هوای خلافت در سر داشت، معروف است. {او را در منزلی نشاند سپس آن منزل را بر سر او خراب کرد!} (۸۸)

۱۶- سوزاندن اعضای عبدالله بن المَقَفَّع مترجم کتاب کلیلَه و دمنه

«عبدالله بن المقفع» نویسنده‌ی ایرانی و مترجم بسیار ماهر بود که کتاب کلیلَه و دمنه را از زبان فارسی قدیم به عربی ترجمه کرد و درباره‌ی حضرت امام جعفر صادق (ع) چنین گفت، (به حجاج در مکه):

«ما مِنْهُمْ أَحَدٌ أَوْجِبُ لَهُ اسْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ.» (۸۹)

ترجمه:

ای حجاج مکه - میان این حاجیان کسی که من اسم انسانیت را برای او واجب میدانم وجود ندارد بجز آن انسان فاضل که - در خانه‌ی خدا - نشسته است. منظور جعفر بن محمد صادق (ع) است.

مُحَدَّث قُمِّي پیرامون مشقت انتقال کتاب کلیلَه و دمنه از هندوستان به ایران گفته است که این کتاب در هندوستان ممنوع الخروج بود؛ یکی از تیزهوشان آن را بسا آب پیاز نوشت چون نوشتن با آب پیاز مشخص نمی‌شود. آنگاه کاغذها را به ایران آورد و نزدیک آتش قرار داد. نوشته‌ها ظاهر و به فارسی قدیم ترجمه شد سپس ابن المقفع آن را به عربی ترجمه کرد و بعد از آن به فارسی دری ترجمه شد. شاعری به نام «أَبَان بن عبد الحمید» که از بَرَمَکیان بود، مطالب این کتاب را به نظم درآورد. او در آغاز چنین گفت:

هَذَا كِتَابُ أَدَبٍ وَ مِخْنَةٍ وَ هُوَ الَّذِي يُدْعَى كَلِيلَهُ وَ دِمْنَهُ (۹۰)

ترجمه:

این کتاب، کتاب ادبیات و آزمایش است و به آن کلیلہ و دمنہ می‌گویند.

«شریف مرتضی» در جلد سوم کتاب «امالی» درباره‌ی علت خشم منصور بر ابن المقفع

و کشتن او چنین می‌نویسد:

{عبدالله بن علی عموی منصور ادعای خلافت کرده بود. قرار شد تسلیم منصور گردد و منصور تصمیم گرفت برای او امان نامه‌ای بنویسد. عبدالله بن مقفع امان نامه را به نحوی نوشت که منصور سخت ناراحت شد و دستور قتل او را صادر کرد! او چنین نوشت: «مَنْ غَدَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْمِهِ فَنَسَاءُوهَ طَوَالِقَ وَ دَوَائِهِ حَبْسٌ وَعَبِيدُهُ أَحْرَارٌ وَالْمُسْلِمُونَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِهِ»}.

ترجمه:

هر گاه خلیفه به عمویش خیانت کند، زنان خلیفه حکم طلاق دارند، چهارپایان او از

او گرفته می‌شود، غلامان او آزاد و مسلمانان از قید بیعت با او بعنوان خلیفه رها می‌شوند.

منصور از نگارش امان نامه به این صورت سخت خشمگین شد. بویژه از قسمت

مربوط به بیعت مسلمانان با او ... و به «سفیان بن معاویه مهلبی» که استاندار منصور در بصره

بود دستور داد تا ابن المقفع را بکشد.

پیرامون دلیل کشتن ابن الْمُقَفَّع احتمال دیگری هم هست و آن این است که منصور شدیداً دشمن خاندان عصمت (ع) بویژه امام دوران خود حضرت امام جعفر صادق (ع) بود و چون ابن الْمُقَفَّع حضرت امام جعفر صادق (ع) را تنها انسانی می‌شناخت که مستحق کلمه‌ی انسان می‌باشد، منصور کینه توز به سفیان دستور داد که او را به فجیع‌ترین وضع بکشد. استاندارِ خبیث بصره هم آن نویسنده‌ی مترجم و نابغه را کنار تنور قرار داد، سپس به جلادان دستور داد اعضای او را ببرند و در تنور بیاندازند. { (۹۱) وَلَعَنَ اللَّهُ عَلَى الْمُتَّصِرِ وَ سُفْيَانَ وَ جَمِيعِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

۱۷- خیانت‌های منصور در سفرهای حج

بعضی از مذاهب اسلامی سفرهای حج خلفا را ارج داده و خود خلفا را تحسین کرده‌اند در حالیکه آنان در سفرهایشان از خود خیانت نشان می‌دادند. مانند منصور که چند بار به سفر حج رفت ولی در تمام آن سفرها ماهیت خود را نشان داد از جمله:

۱- پس از بازگشت از یکی از سفرهای حج (گویا نخستین سفر حج بود.) ابومسلم را که بوسه بر دست او زد، کشت.

۲- در یکی از سفرهای حج به مدینه رفت و دستور داد سادات حسنی بازداشت و سخت شکنجه شوند سپس آنان را با قید و بند و زجر شدید زندانی کرد و کشت که شرح آن گذشت.

۳- در سفر سوم حج دستور کشتن عمویش عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس را به طور محرمانه صادر کرد ولی نقشه‌اش بر ملا و خود او سرافکنده شد!

۴- در آخرین سفر حج قبل از رسیدن به خانه‌ی خدا به قعر جهنم فرو رفت زیرا حضرت امام موسی بن جعفر (ع) به شیعیان دستور فرموده بود که علیه منصور دعا کنند و دعای آنان مستجاب شد.

۱۸- کشتن پیروان خاندان عصمت (ع) و دعای حضرت امام موسی بن جعفر (ع) که منجر به هلاکت منصور شد.

منصور که دشمن عترت پیغمبر (ص) بود، با پیروان آنان نیز دشمنی داشت. از جمله «مُعلی بن حُنَیس» که از أصحاب حضرت امام جعفر صادق (ع) بود. یکی از جیره‌خواران منصور به نام «سیرافی» او را کشت و بدار کشید. {حضرت امام جعفر صادق (ع) قاتل معلی را نفرین کرد و او به هلاکت رسید.} (۹۲)

{در خراسان که سابقه درخشانی در تشیع دارد نیز تعدادی از خراسانیان شیعه بدستور

منصور به جرم شیعه بودن به فیض شهادت رسیدند. مانند:

۱- مجاشع ۲- ابن کثیر ۳- حریش و دیگران { (۹۳)

و اموال آنان بعد از شهادت بوسیله‌ی مزدوران منصور برای آن طاغوت فرستاده شد.

حضرت امام موسی بن جعفر (ع) شیعیان را به تَقِیَّه سفارش می‌کرد و به آنان تأکید

می‌فرمود که زبان خود را در برابر جیره‌خواران منصور نگه دارند. همچنین تأکید می‌فرمود که

علیه منصور دعا کنند: {وَدَعَا عَلَيْهِ فَخَرَجَ الْمَنْصُورُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ (سنه ۱۵۸) إِلَى مَكَّةَ

فَعَاتَ عِنْدَ بَيْتِ مَيْمُونٍ قَبْلَ أَنْ يَقْضَىٰ تُسْكُهُ وَارَاحَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُ} (۹۴)

ترجمه:

شیعیان علیه منصور دعا کردند و منصور در همان سال (سال ۱۵۸ هجری) به مکه

رفت و قبل از انجام مراسم حج، نزدیک چاهی که نامش چاه میمون بود مُرد و خداوند متعال

شیعیان را از شرّ او راحت کرد.

۱۹- منصور چند دقیقه قبل از مرگش دستور داد یکی از درباریان را به جرم خواندن آیه:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا ...» کتک بزنند.

ابن اثیر در کتاب (کامل) پیرامون خلفا از جمله منصور عباسی شرح مفصلی نوشته و

درباره‌ی مرگ او این سه مطلب را ذکر کرده است:

الف: منصور در آخرین سفر حج در سال ۱۵۸ هجری در حالیکه عمر او ۶۳ سال شده بود به آخرین منزل در راه حاجیان که نامش چاه ابن میمون بود رسید. او در آنجا کاخی داشت. آنگاه صدایی از خارج کاخش شنید که به عربی شعر می‌خواند. {منصور بعد از شنیدن آن اشعار گفت: «زمان مرگم فرا رسیده است.} (۹۵)

حال ترجمه‌ی آن شعر:

۱- قسم به پروردگار آرامش و حرکت! دامهای مرگ زیاد است.

۲- ای نفس! اگر کار بد یا کار نیکو کرده باشی، هر چه کردی برای خودت کرده‌ای.

ب: منصور قبل از مرگش اعلام کرد مردی را در خواب دیده که برای او اشعاری

خوانده بود. از جمله این بیت:

{فَإِذَا أَرَدْتَ التَّاقِصَ الْعَبْدَ الذَّلِيلَ فَأَلَيْتَ ذَاكَ} (۹۶)

در بحر رجز ناقص

ترجمه:

تو اگر می‌خواهی يك شخص ناقص، برده و ذلیل را بشناسی، خود تو آن شخص هستی.

ج: وقتی منصور که کُنیه ابوجعفر داشت قبل از رسیدن به مکه به آخرین کاروانسرا

وارد شد، اعصاب او بسیار ضعیف و خود او خیالاتی شده بود. او خیال می‌کرد داخل

کاروانسرا شعری نوشته شده و (چون منصور به سخنان فالگیران و ستاره شناسان اطمینان داشت)، خیال می‌کرد که این شعر را می‌بیند:

أَبَا جَعْفَرٍ هَلْ كَاهِنٌ أَوْ مُنْجِمٌ لَكَ الْيَوْمَ مِنْ حَرِّ الْمَنِيِّ مَانِعٌ (۹۷)

در بحر رجز

ترجمه:

ای ابوجعفر! آیا امروز فالگیر یا ستاره‌شناسی مانع رسیدن داغ (ودرد) مرگ به تو می‌باشند؟

منصور سرایدار کاروانسرا را احضار کرد و به او گفت: «چرا به دیگران اجازه داده‌ای که قبل از من وارد این ساختمان شوند؟» سرایدار گفت: «کسی قبل از شما وارد این ساختمان نشده است.»

منصور گفت: «این شعر نوشته شده را بخوان!» آن مرد گفت: «من چیزی نمی‌بینم.» منصور یکی از درباریان را احضار کرد و به او گفت: «نوشته را بخوان.» او نیز گفت: «من چیزی نمی‌بینم.» سپس منصور به یکی از درباریان گفت: «آیه‌ای بخوان.» و او آیه‌ی شریفه زیر را که آخرین آیه از سوره‌ی شعراء است خواند. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.» آنان که ستم کردند به همین زودی خواهند فهمید که چگونه سرنگون خواهند شد. منصور دستور داد آن درباری را کتک بزنند و خود با ترس و لرز از آن کاروانسرا خارج شد.

فَسَقَطَ مِنْ دَائِيهِ فَأَلْدَقَ ظَهْرُهُ وَمَاتَ فَدُفِنَ بَيْتَرِ مَيْمُونِ

ترجمه:

او از اسبش به زمین افتاد و کمرش سخت آسیب دید. آنگاه مرد و در منطقه‌ی چاه میمون دفن شد. علیه لعائنُ اللهِ إلى يومِ الدّین.

شعر سُدیف در ستایش ساداتِ حسنی و نکوهش منصور عباسی

سُدیف در دوران چهار ساله‌ی خلافتِ سفاح نخستین خلیفه‌ی عباسی، در نَحْرِیکِ سَفّاح علیه‌بازماندگانِ بنی امیه و قتل عام آنان نقش مهمی ایفا کرد. در سال ۱۳۶ هجری سفاح مُرد و منصور به خلافت رسید که سیاست او مبتنی بود بر زندانی کردن ساداتِ حسنی و کشتن آنان. (چنان که در فصل پیش گذشت).

سُدیف شیفته‌ی ساداتِ حسنی بویژه محمد ذوالنفس الزکیّه بود و بعد از قیام او در شهر مدینه اشعاری در ستایش محمد و نکوهش منصور سرود از جمله بیت زیر که خطاب به منصور است:

فَلْتَأْتِيَنَّكَ رَايَةُ حَسَنِيَّةُ جَرَّارَةٌ يَقْتَادُهَا حَسَنِيُّهَا (۹۸)

در بحر رجز

ترجمه:

يك پرچم حسنی كه پشت آن يك لشكر جرار و فرمانده آن يکی از سادات حسنی است، حتماً به سوی تو می آید. (منظور محمد ذوالنفس الزکیه است).

این سه بیت نیز از سروده های سدیف است:

- ۱- إِنَّا لَنَآمُلُ أَنْ تَرْتَدَّ إِلَيْنَا
بَعْدَ التَّبَاعِدِ وَالشَّخَاءِ وَالْأَحَنِ
۲- وَتَنْقُضَ دَوْلَةُ أَحْكَامِ قَادَتِهَا
فِيهَا كَأَحْكَامِ قَوْمِ عَابِدِي وَتَن
۳- لَا عَزَّ رُكْنُ نِزَارٍ عِنْدَ نَائِبَةِ
إِنْ أَسْلَمُوكَ وَلَا رُكْنٌ لِيْذَى يَمَنِ (۹۹)

در بحر بسیط

ترجمه:

۱- ما آرزو داشتیم که بعد از آن دوری، جدال و کینه ها (میان مردم) برادری و آرامش برگردد.

۲- و دولتی که رفتار رهبران آن مانند رفتار بت پرستان می باشد، از بین برود.

۳- (ای محمد ذوالنفس الزکیه!) اگر تو را تحویل - دشمن - دهند، هیچ عزتی برای

طایفه ی نزار و مردمان ین نمی ماند. (منظور از طایفه ی نزار بنی هاشم است).

سادات حسنی به فیض شهادت رسیدند سدیف هم مانند آنان بدست مزدوران عباسی

به شهادت رسید. بنا به روایتی {آن مزدوران او را زنده گرفته، در حفره ای انداختند سپس آن

حفره را پر از خاک کردند که زنده بگور شد. { (۱۰۰) } {وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ

قُتِلَتْ؟} { (۱۰۱) } رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

چهار: پاورقیهای فصل سوم از بخش سوم:

(۱) قصص العرب، تألیف پژوهشگران مصری، چاپ سال ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۵۰

(۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۸

(۳) همان منبع، ص ۴۹۷

(۴) همان منبع، ص ۵۰۰

(۵) همان منبع، ص ۵۰۶ (پاورقی)

(۶) همان منبع

(۷) همان منبع، ص ۵۳۴

(۸) تنمة المنتهى، ص ۱۱۱

(۹) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۳۰

(۱۰) همان منبع

(۱۱) همان منبع، ص ۵۳۱

(۱۲) همان منبع، ص ۵۳۲

(۱۳) همان منبع

(۱۴) همان منبع، ص ۵۳۳

(۱۵) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۸۲، (پاورقی به نقل از فخری و مُعْجَمُ الْبُلْدَان)

(١٦) تَيْمَةُ الْمُنتَهَى، مُحَدَّث قُمِّي، ص ١١٤

(١٧) أَلْعَجْمُ الْوَسِيط، پژوهشگرانِ مصری، ص ٢٩٨

(١٨) همان منبع

(١٩) الى (٢٢) سَفِينَةُ الْبَحَار، مُحَدَّث قُمِّي، ج ١، ص ٦١

(٢٣) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٩٣

(٢٤) همان منبع، ص ٦٣٢

(٢٥) منتهى الآمال، ج ٢، ص ١٨٧

(٢٦) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٦١٨

(٢٧) همان منبع، ص ٦١٦

(٢٨) همان منبع، متن و پاورقی

(٢٩) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٦٣٣

(٣٠) تَيْمَةُ الْمُنتَهَى، ص ١١٤

(٣١) سَفِينَةُ الْبَحَار، ج ١، ص ٤٧١

(٣٢) منتهى الآمال، ج ٢، ص ١٥٥

(٣٣) سَفِينَةُ الْبَحَار، ج ٢، ص ٥٩١

(٣٤) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٧٠

(۳۵) همان منبع، ص ۵۷۲

(۳۶) همان منبع، ص ۵۶۱

(۳۷) تَبَيَّنَةُ الْمُنتَهَى، ص ۱۳۳

(۳۸) همان منبع، ص ۱۳۲

(۳۹) همان منبع، ص ۱۳۳

(۴۰) الْمُعْجَمُ الْوَسِيطُ، ص ۸۵۶

(۴۱) تَبَيَّنَةُ الْمُنتَهَى، ص ۱۳۲

(۴۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵۷

(۴۳) تَبَيَّنَةُ الْمُنتَهَى، ص ۱۳۲

(۴۴) همان منبع، ص ۱۳۳

(۴۵) همان منبع، ص ۱۳۴

(۴۶) همان منبع، ص ۱۴۲

(۴۷) سوره شریفه رعد، آیه ۲۰

(۴۸) تنمة المنتهى، ص ۱۴۲

(۴۹) همان منبع

(۵۰) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۳۲ (پاورقی)

- (٥١) المعجم الوسيط، ص ٩٠٤
- (٥٢) سورة شريفه حجرات، آيه ١٣
- (٥٣) تنمة المنتهى، ص ١٢٩
- (٥٤) همان منبع، ص ١٣٠
- (٥٥) همان منبع، ص ١٣٦
- (٥٦) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٥٩
- (٥٧) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٧٢
- (٥٨) و (٥٩) همان منبع، ص ٥٧٣
- (٦٠) همان منبع، ص ٦٠٦ و ٦٠٧
- (٦١) و (٦٢) تَنِمَةُ الْمُنتَهَى، ص ١٣٨
- (٦٣) همان منبع، ص ١٤٠
- (٦٤) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٨٦
- (٦٥) همان منبع
- (٦٦) همان منبع
- (٦٧) همان منبع، ص ٥٧٧
- (٦٨) تنمة المنتهى، ص ١٤٠ و ١٤١

- (٦٩) همان منبع، ص ١٤١
- (٧٠) همان منبع، ص ٢٧٦
- (٧١) همان منبع، ص ٢٤٤
- (٧٢) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٥٧٩ و ٥٨٠
- (٧٣) منتهی الآمال، ج ١، ص ٢٧٨
- (٧٤) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٥٨٠
- (٧٥) همان منبع، ص ٥٨٠ و ٥٨١
- (٧٦) همان منبع، ص ٥٦٨
- (٧٧) همان منبع، ص ٥٩٣
- (٧٨ و ٧٩) همان منبع، ص ٥٦٧
- (٨٠) و (٨١) همان منبع، ص ٥٨٧
- (٨٢) همان منبع، ص ٥٩٧
- (٨٣) همان منبع، ص ٦٤١
- (٨٤ و ٨٥) همان منبع، ص ٥٦١
- (٨٦) همان منبع، ص ٥٦٢
- (٨٧) همان منبع، ص ٥٥٥

(٨٨) هـمان منيع، ص ٥٩٧

(٨٩) سفينة البحار، ج ٢، ص ٤٣٩

(٩٠) تتمّة المنتهى، ص ١١٧

(٩١) سفينة البحار، ج ٢ ص ٤٣٩

(٩٢) تتمّة المنتهى، ص ١١٤

(٩٣) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٤٦

(٩٤) سفينة البحار، ص ٥٩٢

(٩٥) كامل ابن أنير، ج ٣، ص ٦٢٤

(٩٦) هـمان منيع، ص ٦٢٥

(٩٧) هـمان منيع، ص ٦٢٧

(٩٨) رحلة الشعر من الأمويه الى العباسيه، ص ٣١٥

(٩٩) هـمان منيع، ص ٣١٦

(١٠٠) هـمان منيع، ص ٣١٧

(١٠١) سورة شريفه تكوير، آيه ٨

بخش چهارم، دعبل خزاعی شاعر شهید

فصلهای موجود در این بخش عبارتند از:

- ۱- زندگینامه سیاسی دعبل و شهادت او
- ۲- شرح هجویات دعبل به خلفای اموی
- ۳- شرح هجویات دعبل به خلفای عباسی
- ۴- شرح هجویات دعبل به مزدوران خلفای عباسی

فصل اول از بخش چهارم:

زندگی‌نامه سیاسی دعبل و شهادت او

یادآوری: در کتاب «دعبل شاعر امام رضا (ع)» که اینجانب در سال ۱۳۷۷ تألیف کردم، زندگی‌نامه دعبل بطور مفصل به تحریر درآمد اما در این کتاب بطور خلاصه به آن پرداخته شده است. (مؤلف)

يك: واژه‌ی دعبل: دعبل اسمی رباعی است که ریشه و کاربرد فعلی ندارد بلکه معانی آن، ویژه صفات مثبت شتر می‌باشد. در جلد ششم «اعیان الشیعه» بحث مفصلی درباره معانی واژه‌ی دعبل چاپ شده است. مردم آن دوران هم به اسب علاقه داشتند و هم به شتر؛ به همین دلیل خانواده کمیت در قرن اول این نام را که ویژه اسب است برای او انتخاب کردند.

قبل از اسلام قبیله خزاعه نام دعبل را که یکی از اوصاف شتر است، برای یکی از فرزندان خود انتخاب کردند. هشتمین جد دعبل نیز دعبل نام داشت. بعد از اسلام در قرن دوم خانواده دعبل این نام را برای فرزندی انتخاب کردند که نام او در تاریخ به عنوان یکی از شاعران متعهد، شجاع و سرشناس ثبت شده است. نام پدر دعبل علی بود و دعبل که نخستین فرزند او به شمار می‌آمد ابتدا حسن نامیده، سپس به دعبل معروف شد. زیرا دعبل به معنی شتر قوی می‌باشد و در آن دوران شتر محبوبیت خاصی داشت. علامه شیخ عباس قمی در «سفینه البحار» در بخش واژه ابل یعنی شترها شرح مفصلی درباره محبوبیت شتر نوشته.

چون در آن روزگار از شتر هم به عنوان بهترین وسیله برای نقل و انتقال استفاده می‌شد، هم به عنوان منبع غذا و دارو. زیرا شیر شتر هم غذا و هم دارو بشمار می‌آمد. در واقع محبوبیت شتر باعث شد که دعبل به این اسم نامیده شود.

دو: واژه‌ی خزاعه:

خزاعه مصدر مجرد از فعل (خَزَعَ) است به معنی کسی که با گروهی در مسیری باشد سپس از آن گروه جدا شده، به مسیر خود ادامه ندهد. قبیله دعبل قبل از اسلام در ین بودند ولی بعد با بقیه قبایل ینی از جنوب حجاز به سوی شمال حرکت کردند. هنگامی که قبایل ین به مکه رسیدند، به مسیر خود به سوی یثرب ادامه دادند ولی قبیله‌ی دعبل از آن‌ها جدا شده، در مکه استقرار یافت. همین جدا شدن را خزاعه گفتند و آن طایفه به قبیله خزاعه یعنی از بقیه‌ی قبایل جدا شده معروف گردید.

سه: خلاصه‌ای پیرامون تاریخچه‌ی سیاسی دعبل و قبیله او خزاعه

دعبل شاعری متعهد و نامدار از قبیله خزاعه بود که در قرن دوم و سوم هجری می‌زیست. این قبیله قبل از اسلام طرفدار شخص هاشم و بنی هاشم بودند و بعد از آن در راه دفاع از این دین مقدس پیکار کرده، شهدایی تقدیم نمودند.

نیاکان دعبل در دوران حضرت رسول اکرم (ص) دلاورانه از پیغمبر عظیم الشان دفاع کردند و برخی از آنان به فیض شهادت نایل آمده و برخی دیگر بعد از حضرت پیغمبر (ص)

طرفدار مخلص حضرت علی (ع) شده، روانه جنگ صفین گشتند و شربت شهادت نوشیدند. همچنین بعد از فاجعه‌ی کربلا برخی از خزاعیان مانند «سلیمان بن صرد خزاعی» به خون‌خواهی حضرت امام حسین (ع) قیام کرد و بوسیله مزدوران بنی امیه به شهادت رسید. در درگیری عباسیان با امویان نیز، چون عباسیان با ندای (یا حسین) قیام کردند، خزاعیان با عباسیان همدست شدند و مروان همار آخرین خلیفه اموی را کشتند.

پدر دعبل در دوران ضعف و سرنگونی دولت بنی امیه و تأسیس دولت عباسیان (در نیمه اول قرن دوم) زندگی می‌کرد و ولادت دعبل در سال ۱۴۸ هجری بعد از گذشت ۱۶ سال از سقوط بنی امیه اتفاق افتاد. آن هم در شهر کوفه که مرکز تشیع و قیام بود. دعبل از خانواده خود و همچنین از مردم کوفه شرح جنایات امویان را می‌شنید و با اشعارش به سرزنش آنان می‌پرداخت.

در سالهای کودکی دعبل و در آغاز نیمه دوم قرن دوم، مردم همواره درباره استبداد منصور عباسی و جنایتهای وحشتناک او سخن می‌گفتند. همین سخنان در سالهای جوانی دعبل و بعد از آن در اشعار سیاسی او تأثیر بسزایی گذاشت.

دعبل در سالهای جوانی و قبل از اینکه سی ساله شود، شاهد جنایات و ستمهای هارون الرشید بود. بویژه بعد از آن که هارون او را به دربار فراخواند تا به مزدوری عباسیان درآید و لقب شاعر دربار به او داده شود. ولی دعبل با وجود اموال زیادی که هارون به او

بخشید و لباسهای گرانبهایی که به او داد، چون از نزدیک شاهد فساد سیاسی و اخلاقی

هارون بود، از دربار بیرون رفت و به نکوهش عباسیان پرداخت.

دعبل بعد از سالهای جوانی سرودن شعر سیاسی را آغاز کرد. او در نیمه دوم قرن دوم

معاصر این خلفا بود:

۱- منصور ۲- مهدی فرزند منصور ۳- هادی نوه منصور

۴- هارون الرشید برادر هادی و دومین نوه منصور ۵- امین فرزند اول هارون

و در نیمه اول قرن سوم معاصر این خلفا بود:

۱- ابراهیم آوازه خوان (خلیفه موقت)

۲- مأمون فرزند دوم هارون الرشید

۳- معتصم فرزند سوم هارون

۴- واثق فرزند اول معتصم

۵- متوکل فرزند دوم معتصم که دعبل در سالهای آخر خلافت او شربت شهادت را

نوشید.

دعبل خلفای مذکور و مزدورانشان را که جمعاً بیست نفر می باشند، در اشعارش

نکوهید.

نکته بسیار مهم در بررسی اشعار سیاسی دعبل تنها شاعر بودن یا متعهد بودن او نیست بلکه آنچه از آن مهمتر است، ایمان و شجاعت اوست.

تاریخ شاعران متعهدی را مانند فرزدق، کمیت و سید حمیری به خود دیده اما هیچ شاعری همچون دعبل جسارت نداشت که شعری علیه یکی از خلفای ستمگر بسراید و او را (کلب=سگ) بنامد. شعری که مردم هم آن را دهان به دهان حفظ کنند و بخوانند!

دعبل درباره‌ی ظالمترین خلیفه بعد از هارون الرشید که نامش معتصم بود چنین گفت:
من برای سگ بیشتر از تو ارزش قایل هستم. چون سگ گناهی ندارد ولی تو چه گناهایی که نکرده‌ای؟!

کدام شاعر متعهدی قبل از دعبل یا بعد از او چنین شجاعتی از خود نشان داده است؟! عباسیان، دشمنان دعبل که در حقیقت دشمنان مکتب و نه شخص او بودند، نتوانستند حریف او شوند و دستگیرش کنند چون دعبل شهر مشخص و منزل و آدرس روشنی نداشت. به قول خودش چوبه دارش را بر دوشش برداشته بود، به این شهر و آن شهر می‌رفت و به دنبال شهادت می‌گشت. او بالاخره، در شهرستان شوش بدست یکی از مزدوران متوکل خلیفه همجنس باز عباسی به آرزوی دیرینه خود رسید و به فیض شهادت نایل آمد.

دشمنان دعبل تنها کاری که توانستند در برابر دعبل انجام دهند، ترور شخصیت پاك دعبل و بد نام کردن او بود. آنها به او تهمت بی‌اساس فساد اخلاقی و تهمت زننده بد زبانی

زدند در حالیکه دعبل طاغوتیان را به شیوه قرآن مجید سرزنش می‌کرد. قرآن مجید درباره کافران و منافقان واژه‌های حمار، کلب و زنیم یعنی الاغ، سگ و بی‌پدر را بکار برده است. دعبل هم همین واژه‌ها را علیه طاغوتیان اموی و عباسی و مزدورانشان بکار می‌برد.

اشعار سیاسی دعبل در تضعیف رژیم عباسیان سریعاً تأثیر گذاشت و پایه‌های خلافت آنان بوسیله عوامل متعددی از جمله سرزنشهای دعبل سخت به لرزه درآمد و برای اولین بار در تاریخ عباسیان خلیفه‌ای متجبر و متکبر (متوکل) در حالیکه داخل دربار نشسته بود کشته شد و خلفای بعد از او زیر فشار مخالفان، خود را از خلافت خلع کردند. تا قبل از اشعار دعبل در قرن دوم، یک مورد از این رویدادها صورت نگرفته بود ولی یکسال بعد از شهادت او، متوکل با وضع فجیعی داخل دربار کشته شد و طاغوتیان بعد از او پی در پی در ذلت و حقارت کشته شدند. آری! اشعار سیاسی دعبل در تضعیف تاج و تخت طاغوتیان و از بین بردن هیبت خلافت اثر بسیار مهمی داشت.

اینجانب در بررسی اشعار سیاسی دعبل برای شناسایی هر چه بهتر ابعاد و اهداف آن اشعار، شرح حال طاغوتیان را اعم از خلفای اموی، عباسی یا مزدورانشان بطور مفصل نگاشته‌ام. مؤلف

چهار: پیروی دعبل از قرآن مجید در توصیف طاغوتیان

دو اصل ولایت و برائت در اشعار دعبل به صورت بسیار روشن دیده می‌شود که شرح آن می‌آید.

دعبل واژه‌ها و الفاظ نکوهش را از قرآن مجید اقتباس کرده است. یعنی هر چه قرآن مجید در نکوهش کافران فرموده، دعبل در اشعارش آورده است.

پنج: دو اصل ولایت و برائت در اشعار دعبل

انسان مؤمن متعهد باید دو اصل ولایت و برائت را همواره در نظر داشته باشد و امتیاز دعبل در همین است. چون برائت از دشمنان اسلام و خاندان عصمت (ع) نزد هیچ شاعر متعهد دیگری به آن صورت که در دعبل وجود داشته و به آن عمل کرده، دیده نمی‌شود. حتی او به مسأله برائت و هجو دشمنان اسلام اصیل و عترت شریف پیغمبر (ص) بیشتر از دیگر مسایل اهمیت داده است. به همین دلیل به او تهمت زنده‌ی بدزبانی زدند. در حالیکه هجریات دعبل با همان شیوه و واژه‌هایی می‌باشد که قرآن مجید بکار برده است. دعبل در اشعارش به کسانی که بر خلاف قرآن عمل کرده، فاسق و فاجر بوده‌اند، بد گفته است.

شش: دعبل واژه‌ها و الفاظ نکوهش را از قرآن مجید اقتباس کرده است.

در این بحث واژه‌های نکوهش در اشعار دعبل را بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که قرآن

مجید همین واژه‌ها را جهت کوبیدن دشمنان حق و حقیقت بکار برده و دعبل آنها را از آیه‌های

قرآن مجید اقتباس کرده، بصورت شعر درآورده است مانند: واژه‌های: همار، کلب و زنیم.

هفت: واژه‌ی همار در قرآن مجید و در اشعار دعبل

قرآن مجید در چند آیه واژه همار را بکار برده؛ دعبل نیز همین واژه را در اشعارش ذکر

کرده است. در سوره جمعه آمده: «مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل

اسفاراً». ... (۱)

ترجمه:

یهودیان، آنهایی که تورات به آنها سپرده شد ولی به احکام آن عمل نکردند، مانند

الاغی می‌باشند که بار کتاب برداشته ولی هیچ درک و فهمی ندارد.

دعبل نیز متوکل عباسی را به همار تشبیه کرد چون او قبر حضرت امام حسین (ع) را

خراب کرد و زوار را می‌کشت:

زُرْخِیرَ قَبْرِ (بِالْعِرَاقِ) يُزَارُ وَاعْصِ الْحِمَارَ فَمِنْ نَهَاكَ حِمَارُ (۲)

ترجمه:

بهترین قبری را که در عراق زیارت می‌شود، زیارت کن و بر خلاف دستور متوکل
الاغ عمل نما چون هر کسی که تو را از زیارت منع می‌کند، الاغ است.
همان طور که می‌بینیم، دعبل (رح) قبر حضرت امام حسین (ع) را به عنوان بهترین قبر
در عراق معرفی کرده است. چون در آن دوران، زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) بسیار
معروف بود.

هشت: واژه‌ی کلب در قرآن مجید و در اشعار دعبل

قرآن مجید واژه کلب را بکار برده، دعبل نیز آنرا در اشعارش ذکر کرده است. در
سوره‌ی شریفه‌ی اعراف در نکوهش شخصی که احکام خدا را نادیده گرفته و به گمراهی
رفته است، چنین آمده: ... «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ.» (۳)

ترجمه:

او مانند سگ است؛ اگر به او حمله کنی، زوزه می‌کشد و اگر او را رها کنی، باز هم
زوزه می‌کشد.
این آیه شریفه درباره کسی است که احکام خدا به او ابلاغ می‌شود ولی او همچنان
منحرف می‌ماند.

دعبل نیز معتصم عباسی هشتمین خلیفه عباسیان را کلب توصیف کرد. چون او یکی از

طاغوتیان خودخواه مغرور بود و به حضرت امام محمد تقی (ع) زهر خورانید:

- ۱- ملوک بنی العباس فی الکتب سبعةٌ ولم تأتِنا عن ثامنٍ لهم کُتِبُ
۲- كذلك اهل الکهف فی الکهف سبعةٌ خیاراً اذا عدّوا و ثامنهم کلبُ (۴)

ترجمه:

۱- تعداد پادشاهان بنی عباس - تا نیمه قرن سوم - هفت پادشاه است که در کتابها ثبت

شده و هیچ گزارش و خبری درباره پادشاه هشتم نیامده است!

۲- اصحاب کهف نیز هنگامی که در کهف شمرده شدند، هفت نفر نیکوکار بودند و

هشتمین آنها سگ بود!

یعنی معتصم عباسی سگ است؛ همان خلیفه بیسواد که حضرت امام جواد (ع) را

کشت.

نه: واژه‌ی زَنیم در قرآن مجید و در اشعار دعبل

واژه زَنیم به معنی حرامزاده در قرآن مجید بکار رفته و دعبل نیز آن را در اشعارش ذکر

کرده است. قرآن مجید در سوره‌ی شریفه‌ی قلم راجع به شخصی که سخن چینی می‌کند چنین

گفته است:

مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مَعْتَدٌ أَتَيْمٌ عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ (۵)

سخن چین سخت مانع خیر و نیکوکاری است. او متجاوز و گناهکار می‌باشد.

یعنی او هم خشن و سخت و هم حرامزاده است.

دعبل نیز سرسپردگان بنی عباس و جیره‌خواران آنها را زنیم توصیف کرده و چنین

گفته است:

لَقَدْ كَثُرَتْ مَنَاسِبُهُمْ عَلَيْنَا فَكَلُّهُمْ عَلَى حَالٍ زَنِيمٌ (۶)

ترجمه:

هر يك از آنها هر روز برای خود نسبی درمی‌آورد. آنها بهر حال ولدالزنا و حرامزاده

هستند.

درباره دعبل گفته‌اند که او بدزبان بود چون در اشعارش واژه‌های: حمار، کلب و زنیم

را بکار برده است. در حالیکه برای ما روشن است که او این کلمات را از قرآن مجید اقتباس

کرده است. حتی به نظر می‌رسد کلمه حمار برای متوکل عباسی که قبر حضرت امام حسین

(ع) را خراب کرد و زوار را به تهمت زیارت می‌کشت، کم باشد و کلمه کلب برای معتصم

مغرور که به حضرت امام محمد تقی (ع) زهر داد و او را در سن ۲۵ سالگی شهید کرد، ناچیز

است. کلمه زنیم هم برای جیره‌خواران دربار بنی عباس که در خدمت طاغوتیان و ستم و

فحشای آنها بودند باز هم کم می‌باشد.

البته قصیده‌های بسیار زنده‌ای به دعبل نسبت داده‌اند که بوسلیه دشمنان او جعل شده

است مانند بد گفتن به همسر دعبل - نعوذ بالله - و گفته‌اند این شعر از خود دعبل است! آیا

امکان دارد کسی که پنجاه سال طالب شهادت باشد، به ناموس خود بد بگوید و آن را میان

مردم منتشر کند؟! از این تهمت کذب صریح به خدا پناه می‌بریم. فنجعل لعنة الله علی

الکاذبین. (۷)

گفته‌اند زبان دعبل به بدگویی عادت کرده بود. ما هم چنین می‌گوییم. دعبل به بدگویی

عادت کرده بود ولی در ازای چه کسانی؟ در برابر تعدادی از طاغوتیان ظالم، فاسق و فاجر.

در فصل بعد نمونه‌هایی از بد گفتن دعبل به طاغوتیان ارایه می‌شود.

ده: پاورقی فصل اول از بخش چهارم:

(۱) سوره‌ی شریفه‌ی جمعه، آیه پنجم

(۲) شعر دعبل بن علی الخزاعی، دکتر الأشتی (از سوره)، ص ۲۳۷

(۳) سوره‌ی شریفه‌ی أعراف، آیه ۱۷۶

(۴) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۴۹

(۵) سوره‌ی شریفه‌ی قلم، آیه ۱۲ و آیه ۱۳

(۶) شعر دعبل بن علی، ص ۲۳۳

(۷) سوره‌ی شریفه‌ی آل عمران، آیه ۶۱

شرح هجویات دعبل به خلفای اموی

يك: سرزنش دعبل به ولید مروانی و مروان چهار اموی، در قصیده‌ی هجو مأمون.

مأمون عباسی خلیفه منافقی بود که هنگام درگیری با برادرش امین، خزاعه (طایفه

دعبل) از او طرفداری کرد ولی بعد از اینکه به قدرت رسید، هم به حضرت امام رضا (ع)

زهر داد و هم افراد رذلی مانند «یحیی بن اکثم» همجنس باز را در رأس پستهای بزرگ دولتی

قرار داد. (درباره فساد مامون و ابن اکثم همجنس باز به فصل سوم این بخش که ویژه بنی

عباس است و فصل چهارم که ویژه مزدوران خلفای عباسی است رجوع شود).

دعبل در پایان قرن دوم که پنجاه ساله شده بود، بعد از اینکه متوجه شد مأمون چه

منافق و مکاری می‌باشد و چگونه از احساسات طایفه خزاعه در درگیری با برادرش امین

سوء استفاده کرده، این اشعار را سرود:

۱- اِئِیْ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ سِیُوقُهُمْ قَتَلْتَ اِخَاكَ وَ شَرَقَّتْكَ بِمَقْعَدِ

۲- رَفَعُوا مَحَلَّكَ بَعْدَ طَوْلِ حُمُولِهِ وَ اسْتَفْذَوْكَ مِنَ الْحَضِیْضِ الْاَوْهَدِ

۳- کَمْ مِنْ کَرِیْمٍ قَبْلَهُ وَ خَلِیْفَةٍ اَضْحٰی لِنَادَمُهُ لَذِیْذَ الْمَقْصَدِ

۴- مِثْلِ (ابنِ عَفَّانٍ) وَ مِثْلِ وَلِیْدِهِمْ اَوْ مِثْلِ (مَرْوَانَ) وَ مِثْلِ (مُحَمَّدِ) (۱)

بیت اول: من از طایفه خزاعه هستم. همان طایفه‌ای که شمشیرهایشان برادر تو را کشت و بوسیله رساندنت به مسند خلافت، به تو شرافت داد.

بیت دوم: طایفه خزاعه نام تو را بعد از اینکه سخت به فراموشی سپرده شده بود زنده کردند و تو را از آن چاله و جایگاه پست نجات دادند.

دکتر الاشتر که از محققان معاصر و استاد دانشگاه‌های سوریه می‌باشد، در کتاب «شعر دعبل بن علی الخزاعی» درباره عکس العمل مأمون بعد از شنیدن این بیت چنین نوشته است: «مأمون با شنیدن این بیت سخت متأثر شد و گفت: «نام من در چه زمانی به فراموشی سپرده شده بود در حالیکه از پستان خلافت شیر خوردم و در دامن آن بزرگ شدم؟ هم خودم خلیفه‌ام؛ هم پدرم و هم برادرم!

افتخار مأمون به خلافت پدرش هارون الرشید این نتیجه را می‌رساند که او از کارهای پدرش راضی بود و از رفتار بسیار خشن او با سادات علوی و کشتن آنها بدون دادگاه و بدون اعلام جرم و زندانی کردن حضرت امام موسی بن جعفر (ع) و زهر دادن به او در زندان رضایت داشت. فرق مأمون با هارون تنها در این است که مأمون سیاستمدار فریبکاری بود. و بر خلاف پدرش هارون، چهره‌ی بظاهر مسالمت آمیزی داشت و به اصطلاح با پنبه سر می‌پرید. او با همین سیاست مناققانه‌اش بیست سال خلافت کرد.»

ترجمه‌ی بیت سوم:

پیش از برادرت امین، چند صاحب مقام و چند خلیفه وجود داشته؟ خون او برای ما خوش طعم و گوارا است.

(منظور دعبل، شرکت قبیله خزاعه در کشتن چندین خلیفه می‌باشد.) و در آخری بیت از قصیده به نام آنها اشاره می‌کند.

ترجمه و شرح بیت چهارم:

مانند ابن عفان، ولید مروانی و مروان حمار آخرین خلیفه اموی و محمد (امین) عباسی برادر مامون که خزاعیان و خراسانیان او را کشتند.

دو: رفتار دو خلیفه از بنی اُمیه که ولید نام داشتند.

یکی از فرزندان عبدالملك مروانی ولید نام داشت. {او بعد از مرگ پدرش عبدالملك به خلافت رسید.} (۲) {ولید خبیث به حضرت امام سجاد (ع) زهر داد.} (۳) {عبدالملك فرزند دیگری داشت به نام یزید.} (۴) و یزید فرزندی به نام ولید داشت (۵) که {دارای رفتار بسیار قبیح و زنده‌ای بود.} (۶) {خزاعه، طایفه‌ی دعبل که اهل یمن بود، در کشتن ولید

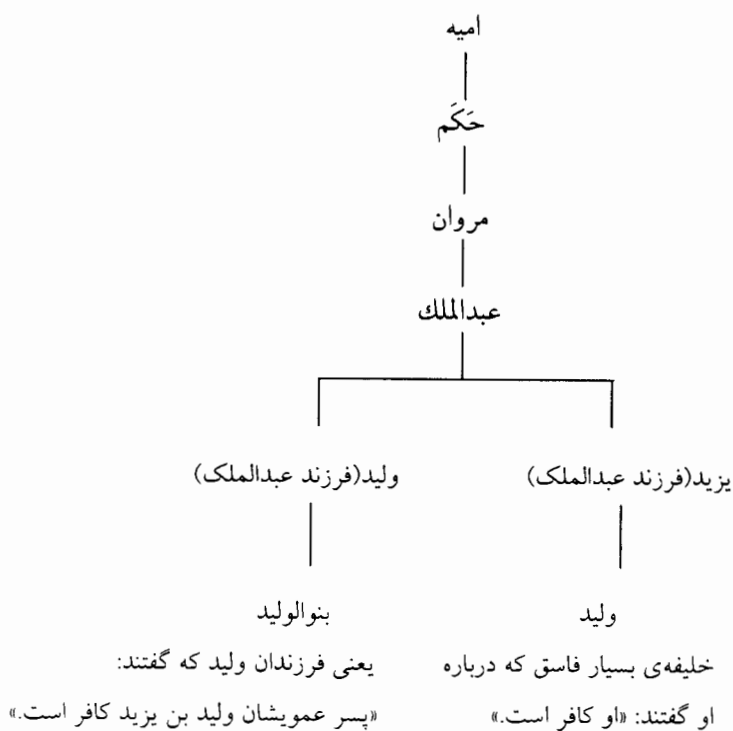
فاسق دست داشت. { (۷) دعبل در اشعارش از ولید فاسد و فاسق نام برده و او را نکوهش کرده است.

بنابراین دو خلیفه‌ی مروانی به نام ولید وجود داشته‌اند: ولید بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک

این شجره‌نامه، دو ولید را مشخص می‌کند:

شجره‌نامه مروانیان:

(امیه غلامی رومی بود که به عنوان فرزند عبد شمس معروف و به قریش منتسب شد.)



توجه:

ولید بن یزید بن عبدالمملک با ولید بن عبدالمملک یکی نیستند. ولید بن عبدالمملک عموی ولید بن یزید بن عبدالمملک است.

سه: بیست مورد از رفتار و جنایتهای بسیار قبیح ولید دوم، خلیفه مروانی در شام که دعبل کشتن او را در قرن دوم افتخاری برای قبیله خود دانسته است.

۱- ولید در شام مست بود که مهر خلافت را تحویل گرفت.

ولید دو شب بعد از خلافتش شعری سرود که مضمون آن چنین است:

{من در طول شب مشغول شراب خواری و مست شدن بودم که برای من مهر خلافت را آوردند.} (۸)

۲- اقدام به تجاوز ناموسی نسبت به دختران خلیفه پیشین توسط ولید خلیفه!

ولید بن یزید ثانی مروانی که در نیمه اول قرن دوم در شام به خلافت رسید، بسیار فاسق و فاسد بود و عفت کلام نداشت. او در نخستین روز خلافتش در سال ۱۲۵ هـ.ق در حالیکه جنازه‌ی عمویش هشام - خلیفه پیشین - بر روی زمین در حیاط کاخ بود و دختران عمویش برای پدرشان گریه می‌کردند، فی البداهه اشعاری سرود و دختران عزادار را بیاد مسخره گرفته، در خواست عمل ... با آن دختران عزادار کرد. در آخر بیت از اشعار او آمده است:

أَنَا الْمُخْنْتُ حَقًّا إِنْ لَمْ أُنِكَهْنِ (۹)

ترجمه:

من واقعاً آینه دار می‌باشم اگر با دختران خلیفه مرده عمل ... انجام ندهم.

۳- ولید تصمیم داشت با برادرش رابطه جنسی برقرار نماید.

بیش از هشتاد صفحه از جلد هفتم کتاب «الآغانی» از ابوالفرج {که از تیره‌ی مروانیان است،} اختصاص یافته به داستانهای فسق و فجور ولید بن یزید! این داستانها بطور خلاصه در کتاب «گزیده الآغانی» به چاپ رسیده است. از جمله داستان زیر:

ولید برادری به نام سلیمان داشت که بعد از مرگ ولید او را نفرین کرد و گفت:

«گواهی می‌دهم که او مردی دائم الخمر، فاسق و هرزه بود که می‌خواست با من رابطه

جنسی برقرار سازد.» (۱۰)

۴- ولید از دختر خود ازاله بکارت کرد.

روزی ولید از اطاقی بیرون آمد تا به اطاقی دیگر برود؛ در این بین یکی از دخترانش

را دید که کنار پرستارش ایستاده بود. {فَوَتَّبَ عَلَيْهَا فَاْفْتَرَعَهَا} (۱۰)

ترجمه: ولید برجست، دختر را بر زمین افکند و مهر دوشیزگی از او برگرفت.

پرستار آن دختر به ولید گفت: {«کاری که کردی، عمل مجوسان است.» ولید گفت:

«ساکت باش ...»} (۱۰)

۵- ولید به همسران پدر خود تجاوز کرد.

همسران «یزید ثانی مروانی» پدر ولید، بعد از مرگ او مورد تجاوز ولید قرار گرفتند. البته این تجاوز برای ولید گران تمام شد چون طایفه‌ی او تصمیم گرفتند که او را بکشند. آنها هنگامی که به کاخش حمله کردند، قبل از اینکه او را بکشند کارهای قبیحش را به او بازگو کردند و چنین گفتند: {«شراب می‌خوری؛ با مادران پدری نکاح می‌کنی و ...»} (۱۰)

۶- تجاوز ناموسی به شخصی که در مجلس بزم سخن می‌گفت.

{زنی در مجلس ولید آواز می‌خواند؛ یکی از همنشینان حرف زد؛ ولید از حرف زدن آن شخص در اثنای آواز خواندن زن به خشم آمد و به یکی از حاضران دستور داد، برخیزد و به آن شخص تجاوز کند. او هم برخاست و علناً آن رسوایی را بر سر آن مرد آورد و ولید می‌خندید.} (۱۰)

۷- کنیز مست بجای ولید امام جماعت شد و نماز اقامه کرد!

شبی ولید تا سحر با یکی از کنیزان شراب خورد و ... هنگامی که مؤذن بانگ نماز در داد، ولید مست سوگند یاد کرد که امروز جز این کنیز پیشنماز مردم نخواهد بود. آنگاه {آن کنیز به همان حالت، با دهان بند و روبند صورت خود را پوشانده، به مسجد رفت و امام جماعت نمازگزاران شد.} (۱۰)

آن روز مردم در برابر خود تنها عبا و عمامه خلیفه و قیام و رکوع و سجود را در محراب می‌دیدند ولی هیچ صدایی از ذکر نماز نشنیدند.

۸- دلّکی به نام اشعب سه بار بر ... ولید سجده کرد.

شخصی به نام «أشعب» نقش دلّک دربار ولید را ایفا می‌کرد. در تاریخ بنی امیه نام اشعب به عنوان يك دلّک مسخره معروف است.

ولید دستور داد أَشعب خنده‌آور رقاص پوست بوزینه‌ای را که دُم داشت بپوشد. او هم آن پوست را پوشید. ولید به او گفت: «برقص و آوازی بخوان! به تو هزار درهم خواهم داد.» اشعب رقصیده، آواز خواند و هزار درهم جایزه گرفت.

باز هم اشعب به دربار ولید رفت؛ {ولید بند از شلوار خود بگشود و ... خود را درآورده، به اشعب دستور داد که بر آن سجده کند. اشعب احمق عوض يك بار سه بار سجده کرد. ولید گفت: «چرا سه بار سجده کردی؟» اشعب گفت: «يك بار برای ... و دو بار برای دو ...» (۱۰)

۹- اصرار ولید بر بوسیدن ... مطرب لخت

یکی از مطربان ولید به نام «ابن عائشه» در شبی از شبهای بزم، او را سخت تحت تأثیر قرار داد تا اندازه‌ای که ولید دستور داد آن مطرب کاملاً لخت شود. ابن عائشه لخت شد

و ولید پی در پی تمام بدن او را بوسید تا رسید به ... و از او خواست بگذارد تا ... را ببوسد. او نپذیرفت و ... خود را میان دو رانش پنهان کرد. اما خلیفه رذل اصرار داشت همان جا را ببوسد و گفت:

«وَاللّٰهُ لَا زِلَّةَ حَتّٰی اُقْبَلَهُ» (۱۱) ترجمه: بخدا قسم دست نمی‌کشم تا آنرا ببوسم. سپس خود خلیفه هم مانند مطرب کاملاً لخت شد و ... بالاخره هزار دینار به آن مطرب داد. آنگاه از درباریان خواست که به احترام مطرب قاطری به داخل مجلس بزم و بر روی فرشها بیاورند. قاطری آوردند و مطرب همان جا سوار بر قاطر شد و با هزار دینار که به او دادند بیرون رفت!

۱۰- ولید مقدسات مذهبی و آمرزش گناهان را مسخره کرد.

ولید دستور داده بود، مطربان را از اکناف و اطراف به دربار او در دمشق بیاورند. یکی از آنها «شراعه» نام داشت. ولید به او گفت: «من تو را برای قرآن و سنت به اینجا نیاورده‌ام.» شراعه گفت:

«من هم اهل آن نیستم.» ولید گفت: «از شراب برایم بگو؛ شراب انگور، شراب خرما و ...». شراعه گفت: «شراب انگور حالت خماری می‌آورد و شراب خرما بادهای را زیاد می‌کند و ...» و بدین ترتیب ولید او را ندیم و همنشین خود در دربار قرار داده به ساقی خود چنین گفت:

إِسْقِنِي إِسْقِنِي فَإِنَّ ذُنُوبِي

قَدْ أَحَاطَتْ فَمَالَهَا كَفَّارَهُ (۱۲)

ترجمه: به من شراب بده! به من شراب بده چون گناهان من بقدری زیاد است که هیچ

کفاره‌ای ندارد. یعنی او آمرزش گناهان را مسخره می‌کرد.

۱۱- ولید با لحنی مسخره، خدا و فرشتگان را در خوردن شراب گواهی گرفت.

بعد از اینکه ولید به تاج و تخت خلافت رسید، بنی امیه در مجلس بزم او جمع شدند. او

هم فی البداهه اشعاری درباره شراب و فسق و فجور سرود. از جمله:

۱- أَشْهَدُ اللَّهَ وَ الْمَلَائِكَةَ وَ الْأَبْرَارَ وَ الْعَابِدِينَ أَهْلَ الصَّلَاحِ

۲- إِنِّي أَشْتَهِي السَّمَاعَ وَ شَرِبَ الْكَأْسِ وَ الْعُضُّ لِلْخُدُودِ الْيَلِاحِ (۱۳)

ترجمه:

(۱) خدا و ملائکه‌ی پاک و عابدانِ اهل صلاح را گواه می‌گیرم.

(۲) که دلم شنیدن - آوازه‌ها - و نوشیدن جام باده و گزیدن چهره‌های زیبا را

می‌خواهد.

۱۲- ولید در مدینه (شهر حضرت رسول اکرم (ص) شراب هدیه میداد.

هنگامی که ولید به شهر مقدس مدینه رفت، با برخی از شاعران مدینه ملاقات نمود.

از جمله شاعری به نام «اسماعیل بن یسار» را دید و به او مشکهای بزرگی پر از شراب داد.

آن شاعر هم مشک‌ی پر از شراب برای یکی از دوستانش به شهر مدینه فرستاد.

۱۳- ولید در حال مستی دستور داد تا ندیم او را بکشند.

یکی از ندیمان ولید، «قاسم بن طویل» نام داشت. او شاعر و ظریف بود و با ولید همدمی می‌کرد.

يك شب قاسم تا سحرگاه در مجلس بزم ولید بود و همه در حال مستی به اشعار آوازه خوان گوش میدادند از جمله این بیت:

بَكَرَ الْعَاذِلُونَ فِي وَضْحِ الصَّبْحِ يَقُولُونَ لِي أَلَا تَسْتَفِيقُ؟ (۱۴)

ترجمه: ملامت کنندگان که در سپیده دم سحر خیز شدند، به من می‌گفتند آیا از خواب بیدار نمی‌شوی؟

ولید با شنیدن این آواز پی در پی شراب می‌خورد تا اینکه با حال مستی به خواب رفت.

«قاسم بن طویل» هنگامی که ولید را خفته دید، برخاست و از مجلس خارج شده، به منزلش رفت که ناگهان ولید بیدار شد و پرسید: «این طویل کجا است؟» به او گفتند: «بیرون رفت.» او به خشم آمد و به غلامی که بالای سرش ایستاده بود گفت: «برو و سر این طویل را برای من بیاور.» او هم رفت و این طویل را گردن زد، سرش را در طشتی نهاد و برای ولید آورد. ولید که مست بود ندانست آن سر، سر کیست؟ اما وقتی به خود آمد، پرسید و پشیمان شد.

۱۴- مست کردن دربان با قیف، به دستور ولید

{شبی ولید سخت مست شد و تا فردای آن روز مست باقی ماند. هنگام بامداد دربان نزد او آمد و گفت: «هیأت‌هایی از اعراب حجاز، قریش و دیگران اجازه ورود می‌خواهند.» او در حال مستی به ساقیان دستور داد که به آن دربان مشروب بدهند. دربان گفت: «مهمانان بیرون منتظرند؛ موقع مشروب خوردن نیست.» خلیفه دستور داد تا در دهان او قیف بگذارند و مشروب بریزند. همین کار را کردند و آن دربان مست و خمار شد و بر روی زمین افتاد. { (۱۵)

۱۵- کفر علنی در اشعار ولید

ابن اثیر در «کامل» گفته است: {هم بنی هاشم و هم مروانیان او را کافر می‌دانستند: فَرَمَاهُ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو الْوَلِيدِ بِالْكَفْرِ { (۱۶) بنی هاشم و بنی ولید - بن عبدالمکک که عموی ولید بن یزید است - گفتند که او کافر است.

از کارهای کفر آمیز ولید توهین به مقام شریف حضرت رسول اکرم (ص) است که او را هاشمی می‌نامید نه پیغمبر! ولید وحی و قرآن را قبول نداشت. او دو بیت شعر در همین مضمون سروده است که به نقل از مسعودی در کتاب مروج الذهب: {شِعْرُهُ الْخَدَفِيهِ. { (۱۷) ترجمه: ولید شعری دارد که کفر خود را در آن اعلام کرده است.

متن شعر:

- ۱- تَلَعَبَ بِالْخِلَافَةِ هَاشِمِيٌّ بِلاَ وَحْيٍ أَنَاهُ وَلَا كِتَابُ
۲- قُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي وَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي (۱۸)

ترجمه دو بیت:

۱- يك هاشمی (منظور حضرت رسول اکرم (ص) است.) خلافت را بازیچه قرار داد
بدون اینکه وحی یا قرآنی به او رسیده باشد.

۲- (اگر واقعاً او پیغمبر است و اگر خداوند قدرت دارد،) بگو که خدا مانع از رسیدن
غذایم شود و بگو که خدا مانع از رسیدن آب و مشرویم گردد.
مسعودی در ذیل این دو بیت این جمله را نوشته است:

«ولید این دو بیت را سرود و بعد از اندک مدتی کشته شد.»

۱۶- پاره کردن قرآن مجید بوسیله تیراندازی ولید

از جنایتهای کفر آمیز ولید پاره کردن قرآن مجید است. روزی او قرآن را به منظور فال
گرفتن باز کرد و این آیه درآمد: «وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى
مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ» (۱۹)

ترجمه: - طاغوتیان - به قرآن فال گرفتند و هر طاغوت و لجبازِ معاند به ناامیدی و پریشانی می‌رسد و جهنم در انتظار اوست و از آبی که مانند کثافت و عفونت زخمهاست سیراب می‌شود.

ولید با خواندن این آیه قرآن را بست و آنرا بطور ایستاده در برابر خود قرار داد. جعبه تیرهایش را بیرون آورد و تا توانست به قرآن تیر زد تا اندازه‌ای که آن را پاره پاره کرد. هنگامی که تیرها را رها می‌کرد این دو بیت را خواند:

فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ	۱- أَتُوعِدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
فَقُلْ يَا رَبُّ مَزَقْنِي الْوَلِيدُ (۲۰)	۲- إِذَا مَا جِئْتَ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ

ترجمه:

۱- آیا (به من) با نام جبار و لجبازِ معاند هشدار می‌دهی؟ من خودم هم جبار و هم لجبازِ معاندم.

۲- در روز قیامت هنگامی که نزد پروردگارت می‌آیی به او بگو: «خدایا! ولید مرا پاره پاره کرد.»

ابن اثیر در کتاب کامل گفته است که ولید اندکی بعد از سرودن این دو بیت کشته شد.

۱۷- توهین ولید به کعبه شریف

باز هم از کارهای کفر آمیز ولید توهین به کعبه شریف است.

ابن الاثیر در «الکامل فی التاریخ» گفته است: که {ولید تصمیم داشت بر بالای کعبه جایگاهی برای مشروب خوردن بسازد و همان جا مست شود. او دستور داد که سگهایش را در صندوقهایی بگذارند و آنها را با همان صندوقها به بالای سقف کعبه ببرند. تا او هم مست شود و هم سگها را از نزدیک ببیند و لذت ببرد. ولی اطرافیانش او را از این عمل منع کرده و به او گفتند: «ما از مردم، هم بر تو و هم بر خودمان می ترسیم.» (۲۱)

۱۸- ولید دستور کشتن «یحیی بن زید بن زین العابدین (ع)» را صادر کرد.

ولید مروانی نسبت به سادات علوی سخت دشمنی داشت و به جنایتی بسیار بزرگ

دست زد.

او دستور داد یحیی بن زید بن زین العابدین (ع) را در خراسان بدار بکشند مسعودی

در «مروج الذهب» درباره اندوه مردم خراسان در شهادت یحیی چنین نوشته است:

{وَلَمْ يُؤَلَدْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ بِخُرَاسَانَ مَوْلُودٌ إِلَّا وَ سُمِّيَ يَحْيَى} (۲۲)

ترجمه:

در سال بدار کشیدن یحیی هیچ نوزادی در خراسان بدنیا نیامد، مگر اینکه او را یحیی

نامیدند.

ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۲ هـ ق تمام کسانی را که در جنایت بدار کشیدن یحیی دست داشتند بوسیله لیست رسمی حقوق که در دربار بنی امیه بود شناخت و آنها را دستگیر و اعدام کرد. اکنون برای یحیی (ع) در خراسان مزار بسیار جلیلی هست که محبان خاندان عصمت (ع) آن را زیارت می‌کنند

۱۹- ولید دستور داد جسد زید بن علی زین العابدین (ع) را بسوزانند.

جسد زید بن علی زین العابدین (ع) که به دستور هشام چهار سال بر شاخه درختی بدار کشیده شده بود، به دستور ولید آتش زده شد و خاکستر آن را در هوا پخش کردند. جایی که زمانی جسد زید آویخته شده بود، اکنون در میان نخلستانها زیارتگاهی شده است برای اهل معرفت. نگارنده چند بار به زیارت آن مزار مقدس مُشْرِف گردیده.

۲۰- در حالیکه کاخ ولید در محاصره بود، او اشعار می‌گساری می‌خواند.

مردم از کارهای ولید شدیداً متنفر بودند اما او اقدام به کاری کرد که بنی امیه را نیز از خود متنفر ساخت. او دو پسر خود را که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند، ولیعهد کرد. یکی از بزرگان بنی امیه به نام «یزید ثالث» که از نسل مروان می‌باشد، در سال ۱۲۷ هجری پرچم مخالفت با ولید را بدست گرفته، برای جنگ با او لشکری آماده و بسیج کرد. ولید از کاخ بیرون آمد ولی سریعاً به کاخ برگشت، در را محکم بست و این دو بیت را سرود.

- (۱) دَعَوَالِي سُلَيْمِي وَالطَّلَاءَ وَفِينَهُ وَكَأْساً أَلَا حَسْبِي بِذَلِكَ مَا لَا
- (۲) خُذُوا مُلْكَكُمْ لَا تَبْتَثَ اللَّهُ مُلْكَكُمْ ثَبَاتاً يُسَاوِي مَا حَيَّيْتُ عِقَالاً

ترجمه:

(۱) (خانم) سلیمیای عزیز، شراب، کنیزکی خواننده و جامی برای من بگذارید، اینها از مال دنیا برای من بس است.

(۲) پادشاهی خود را بگیرید؛ خدا پادشاهی شما را پابرجا نگذارد. تا زنده‌ام، این پادشاهی نزد من ارزش يك بند - پای شتر - هم ندارد.

بالاخره مهاجمان بوسیله نردبان وارد کاخ شدند و او را کشتند بعد از یکسال و سه ماه خلافت چه کارهای قبیحی که در این مدت از او صادر نشد!

ابن اثیر در «کامل» پیرامون علت کشته شدن ولید چنین گفته است: «کان سبب قتله ما تقدم ذكره من خلاعته و مجانته.» (۲۳)

ترجمه:

علت کشتن ولید، فسق و فجور و بی بندوباری او بود.

مسعودی در «مروج الذهب» درباره علت کشته شدن ولید چنین گفته است: «لما ظهر من فسقه و شمل الناس من جوره.» (۲۴)

به علت فسق ولید که آشکار و علنی بود و ستم او که فراگیر تمام مردم شده بود.

چهار: دعبل افتخار میکرد که ولید بوسیله اهل ین و طایفه او یعنی خزاعه کشته شده.

نقش طایفه دعبل در کشتن ولید این بود که {فَسَدَتِ الْيَمَانِيَّةُ عَلَيْهِ.} (۲۵) یعنی: اهل

ین بیعت او را رد کردند. {و نزد یزید سوم آمدند.} (۲۶) و همه با هم همدست شده، ولید

فاسق را کشتند. به گفته‌ی دکتر «الاشتر» {و تَسَلَّقَ الْيَمَنِيَّةُ قَصْرَهُ فَقَتَلُوهُ.} (۲۷) یعنی اهل ین

که دعبل از آنهاست، با نردبان از دیوارهای کاخ ولید وارد شدند و او را کشتند.

{شاعران ین به کشتن ولید مباحات کردند و قصایدی سرودند.} (۲۸) دعبل کشتن

ولید فاجر را یکی از افتخارات اهل ین مخصوصاً طایفه خزاعه می‌دانست و جهت هشدار

دادن به مأمون کشتن او را به وی یادآوری کرد.

ناگفته نماند هم یزید سوم که فرمانده حمله قتل ولید بود و هم یزید دوم پدر ولید،

هر دو از نسل مروان در قرن دوم بوده‌اند. اما یزید اول از نسل «معاویه بن ابی سفیان» و

در قرن اول بوده است. با این حال هر سه یزید از بنی امیه‌اند.

پنج: مروان چهار کیست و معلم او که کافر بود چه کسی می‌باشد؟

در کتاب «المعجم الوسیط» درباره معنی واژه‌ی مروان آمده که مروان به معنی سنگ است. در تاریخ، مروان نام دو خلیفه از خلفای بنی امیه است که نخستین مروان، «مروان بن حَکَم» می‌باشد که بعد از هلاکت یزید بن معاویه و کنار رفتن فرزندش معاویه دوم به خلافت رسید و او نخستین خلیفه از سلسله‌ی مروانی است و مورد بحث ما نیست و دومین مروان، «مروان چهار» آخرین خلیفه‌ی بنی امیه است که بعد از کشته شدنش در سال ۱۳۲ هـ ق دولت بنی امیه در شام ریشه کن و دولت بنی عباس در عراق تأسیس شد. منظور دعبیل مروان دوم است.

مروان آخرین خلیفه اموی دو لقب داشت: ۱- جعدی ۲- چهار

لقب جعدی بر مبنای نام مربی، پرورش دهنده و معلم او «جعده بن درهم» بود که {فردی کافر و زندیق بوده، عبارات کفرآمیز می‌گفت و در کوفه او را کشتند.} (۲۹) {مروان دوم موصوف به زندیق بودن گشت چون شاگرد آن زندیق بود و به نام او شهرت یافت که به او مروان جعدی گفتند.} (۳۰)

شش: چرا کلمه‌ی چهار لقب مروان شد؟

به آخرین خلیفه بنی امیه لقب چهار یعنی الاغ داده شد. به گفته کامل بن اثیر: {کان مروان یلقَّبُ بِالْحِمَارِ.} (۳۱) یعنی: به مروان لقب الاغ داده شد. برای این لقب علت‌هایی ذکر

شده از جمله: {چون او مانند الاغ صبر داشت و در جنگها هر چه شکست می خورد، شکستیا و به اصطلاح ثابت قدم بود.} (۳۲) به او همار می گفتند و معروف است که هر چه الاغ را می زنند، تحمل می کند! مروان نیز پی در پی شکست می خورد و تحمل میکرد و به این سو و آن سو فرار می کرد تا اینکه بالاخره به کلیسایی پناه برد اما هنگامی که از کلیسا خارج شد، یکی از اهل ین نخستین شخصی بود که به مروان ضربه وارد کرد.

{صدام هم مانند مروان مستحق لقب همار است چون در شکستهایش مانند مروان عمل می کرد} بی شك هیبت خلافت بنی امیه در آن دوران کاملاً از بین رفته بوده که مردم چنین لقبی را به خلیفه دادند! و این لقب میان مردم منتشر شده بود. ابن اثیر می گوید، به مروان همار الجزیره هم میگفتند. (۳۳)

هفت: نقش قبیله دعبل (خزاعه) در کشتن مروان همار

نقش اهل ین در کشتن مروان همار که دعبل در شعرش به آن اشاره کرده است این بود که اهل ین مخصوصاً خزاعیان در قیام مردمی علیه بنی امیه، با عباسیان و ابومسلم خراسانی همدست شدند. {و فرمانده طایفه خزاعه در لشکریان ابومسلم شخصی به نام «عبدالله بن اسید خزاعی» بود.}

دکتر الاشتر در این باره می‌نویسد: {قَتَلَهُ عَامِرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَدْحَجِيُّ مِنَ الْيَمَانِيَةِ} (۳۴)

و بدین ترتیب دعبل کشتن مروان را یکی از افتخارات یمن و خزاعه دانسته، در هجو مأمون از کشتن او نام برده است.

و اما چگونگی شرکت یافتن طایفه خزاعه در کشتن امین برادر مأمون که دعبل آنرا در

شعرش ذکر کرده است، در فصل سوم به تفصیل آمده است. بگفته‌ی دکتر الاشتر: {قَتَلَهُ طَاهِرُ

بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَزَاعِيُّ} (۳۵) یعنی: طاهر بن حسین خزاعی امین را کشت.

۸- پاورقی فصل دوم:

- (۱) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۱۲۲ تا ص ۱۲۴
- (۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۳
- (۳) چهارده معصوم (ع)، استاد عمادزاده، اصفهانی، ص ۷۴۳
- (۴) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۲
- (۵) همان منبع، ص ۴۱۱
- (۶) همان منبع، ص ۳۹۳ و بعد از آن
- (۷) همان منبع، ص ۴۰۷
- (۸) مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۲۱۳
- (۹) همان منبع، ص ۲۱۴
- (۱۰) برگزیده‌ی الأغانی، ترجمه مشایخ فریدونی، چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، (از ص ۷۲۰ تا ص ۷۴۰)
- (۱۱) مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۲۱۵
- (۱۲) همان منبع
- (۱۳) برگزیده‌ی الأغانی، ج ۱، ص ۷۲۸
- (۱۴) همان منبع، ص ۷۳۴ و ۷۳۵

(١٥) مروج الذهب مسعودی، ج ٣، ص ٢١٧

(١٦) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٤٠٥

(١٧) مروج الذهب مسعودی، ج ٣، ص ٢١٦

(١٨) همان منبع

(١٩) سوره شریفه ی ابراهیم، آیه ١٥ و ١٦

(٢٠) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٤١١ و ص ٤١٢

(٢١) همان منبع، ص ٣٩٣ و ص ٣٩٤

(٢٢) مروج الذهب مسعودی، ج ٣، ص ٢١٣

(٢٣) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٤٠٤

(٢٤) مروج الذهب مسعودی، ج ٣، ص ٢٢٦

(٢٥) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٤٠٥

(٢٦) همان منبع، ص ٤٠٧

(٢٧) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ٥٧٥

(٢٨) همان منبع

(٢٩) دیوان دعبل بن علی الخزاعی، استاد الدجیلی نجفی، ص ٩٠

(٣٠) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ٤٩٦ و ٥٦٤ (متن و حاشیه)

(٣١) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٥٠١ (متن و حاشيه)

(٣٢) همان منبع

(٣٣) همان منبع،

(٣٤) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ٥٦٤

(٣٥) دعبل بن على الخزاعي شاعر آل البيت (ع)، ص ١٠٨ (حاشيه)

شرح هجویات دعبل به خلفای عباسی

يك: دعبل معاصر نه تن از خلفای بنی عباس بود.

او در نیمه دوم قرن دوم و نیمه اول قرن سوم ستم و فساد این نه خلیفه را دیده است:

۱- منصور عباسی (دومین خلیفه بنی عباس بعد از سفاح) لازم به ذکر است سفاح

نخستین خلیفه عباسی، قبل از ولادت دعبل مرد.

۲- مهدی فرزند منصور (سومین خلیفه عباسی)

۳- هادی فرزند مهدی (برادر بزرگ هارون الرشید و چهارمین خلیفه عباسی)

۴- هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی)

۵- امین (فرزند هارون و ششمین خلیفه عباسی)

۶- مأمون (فرزند هارون و هفتمین خلیفه عباسی)

بد نیست بدانید که دعبل معاصر «ابراهیم بن المهدی» خلیفه آواز خوان بغداد بود که

همزمان با خلافت مأمون در خراسان خود را در بغداد خلیفه اعلام کرد ولی تاریخ نویسان او

را به عنوان خلیفه بشمار نمی آورند!

۷- معتصم (سومین فرزند هارون و هشتمین خلیفه عباسی)

۸- واثق (فرزند بزرگ معتصم و نهمین خلیفه عباسی)

۹- متوکل (دومین فرزند معتصم و دهمین خلیفه عباسی)

دو: دعبل یکسال قبل از قتل متوکل به شهادت رسید.

منصور عباسی در سال ۱۳۶ هـ ق به خلافت رسید و در سال ۱۵۸ هـ ق به درك واصل شد. ده سال از دوران کودکی دعبل در زمان خلافت منصور سپری شد و به احتمال قوی دعبل در همان سالهای کودکی از زبان خانواده‌اش و از مردم کوفه که زادگاه او بود، شرح جنایتهای منصور را می‌شنید.

جنایتهایی همچون:

۱- حمله به منزل حضرت امام صادق (ع) سپس زهر دادن به آن بزرگوار

یکی از فرزندان منصور با هزار سرباز به منزل حضرت امام صادق (ع) در مدینه حمله و آنرا محاصره کرد ولی منزل امام در نظر او تار شد و سربازان او نتوانستند امام صادق (ع) را بکشند. (داستان مفصل این حمله در جلد دوم کتاب «منتهی الامال» شیخ عباس قمی (رح) ذکر شده است.) سپس امام صادق (ع) بوسیله انگور زهر آلود منصور به شهادت رسید.

۲- زندانی کردن سادات حسنی و شهادت آنان در اشعار دعبل منعکس شده است.

منصور سادات حسنی را در سیاه‌چال‌هایی تاریک زندانی کرد و اگر يك زندانی می‌مرد، جسد او در همان‌جا می‌ماند. (شرح مفصل جنایت منصور در کتاب «منتهی الامال» و «تتمة

المنتهی» ذکر شده است. او همچنین سادات حسنی: محمد ذوالنفس الزکیّه و برادرش ابراهیم را

به ترتیب در مدینه و کوفه به شهادت رساند: (شرح آن در بخش سوم گذشت).

دعبل در قصیده تاییه به جنایت منصور و شهادت ابراهیم حسنی اشاره کرده، از شهر

باخمرا که محل شهادت اوست نام برده و چنین گفته است:

و قبر بارض الجوزجان محله و قبر بباخمرا لدی الغربات (۱)

ترجمه: قبری در جوزجان - در خراسان - است و قبری در باخمرا - نزدیک کوفه - و

در جایگاه غربت!

توضیح آن که یحیی فرزند زید بن علی سجاد (ع) در جوزجان شهید شد و امروز مزار

و بارگاه بسیار جلیل و مقدسی در آنجا دارد و باخمرا شهری در وسط عراق بوده که ابراهیم

بن عبدالله بن الحسن المجتبی (ع) در آن شهر به شهادت رسید. (به شجره نامه شهیدان سادات

حسنی در فصل سوم از بخش سوم رجوع شود).

سه: جنایتهای هادی عباسی و اشاره دعبل به برخی از آنها

منصور عباسی فرزندی داشت به نام مهدی که بعد از او به خلافت رسید؛ مهدی نیز دو

فرزند داشت به نامهای موسی هادی و هارون الرشید که «موسی هادی» قبل از هارون به

خلافت رسید. او کمتر از دو سال خلافت کرد ولی در همین مدت کوتاه دست به جنایاتی زد

که شبیه به جنایت یزید در کربلا بود! مزدوران او سادات حسنی از جمله «حسین» معروف به

«صاحب فخ» را در نقطه‌ای به نام فخ، نزدیک شهر مقدس مکه با فجیع‌ترین وضعی به قتل رسانیدند. ابن زیاد در کربلا دستور داد جسد حضرت امام حسین (ع) و دیگر شهدا بر روی زمین بماند؛ هادی جنایتکار نیز دستور داد که اجساد سادات، نزدیک مکه بر روی زمین بماند! این شهدا به نام شهدای فخ معروفند.

دعبل در قصیده‌ی تاییه خود که آن را در آغاز قرن سوم در خراسان برای حضرت امام رضا (ع) سرود، شهدای فخ را ذکر کرده و گفته است:

قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ نالها صلواتی (۲)

ترجمه: قبرهایی در کوفان (منظور در خود شهر کوفه و در منطقه بزرگ کوفه) و قبرهای دیگری در مدینه و در سرزمین فخ - نزدیک مکه - وجود دارد؛ درودهای من بر صاحبان آن قبرها! حضرت امام رضا (ع) با شنیدن این ابیات سه بار سخت گریه کرد و سه بار به حال اغما فرو رفت.

چهار: بیست و هفت مورد از رفتار وحشیانه هارون الرشید و جیره‌خوارانش، با حضرت امام موسی بن جعفر (ع)، با سادات علوی و با پیروان آنان و هجو دعبل به هارون:

۱- هارون قبل از خلافت مورد پسند دربار نبود.

هارون قبل از رسیدن به خلافت مورد پسند خلیفه قبل از خود نبود حتی تصمیم بر آن بود که هارون به خلافت نرسد! خلیفه‌ی قبل از هارون هادی نام داشت که برادر پسرگ

هارون الرشید بود. به نوشته‌ی «مروج الذهب» مسعودی: {قد كان الهادی اراد ان یخلع اخاه من ولاية العهد}. یعنی: هادی تصمیم داشت که برادر خود هارون را از ولایتعهدی خلع کند. «یحیی برمکی» به هادی گفت: «اگر هارون خلع شود و بعد از تو فرزندی که به سن بلوغ نرسیده است به جای او بر تخت خلافت بنشیند، احتمال داده می‌سرد که مردم او را تحویل نگیرند.» فتخرج - الخلافة - مِنْ وَلَدِ أَيْيَكِ إِلَى غَيْرِهِمْ. یعنی: در این صورت خلافت از نسل و خانواده شما بیرون می‌رود و در دست دیگران قرار می‌گیرد.

هادی نظر یحیی برمکی را کاملاً پذیرفت و به او گفت: «كَبَّهْتَنِي وَاللَّهِ عَلَى أَمْرٍ لَمْ أَكُنْ قَدْ انْتَبَهْتُ لَهُ». یعنی: بخدا قسم نظرم را متوجه مسأله‌ای کردی که قبل از آن متوجه آن نشده بودم.

بدین ترتیب هادی پذیرفت که هارون بعد از او خلیفه شود. و بعد از اینکه هادی مرد، هارون به خلافت دست یافت.

۲- یحیی برمکی که خود به هارون تاج و تخت داد، در زندان او به درک رفت!

هارون دانست که مدیون یحییای برمکی است که او را به تاج و تخت رسانیده؛ از این‌رو او را با عبارت یا ابت یعنی پدر جان خطاب می‌کرد و در نخستین روز خلافتش به او گفت: «يا ابت انت قد اجلسني في هذا المجلس ببركتك و يُمنك و حُسن تدبيرك.» (۳)

ترجمه: پدر جان! من به برکت، خوش بینی و نظر مدبرانه‌ی تو به این تاج و تخت
رسیده‌ام.

اما همین رشید چه زجری که به یحیی وارد نکرد؟! پسرش جعفر را کشت؛ او و
خانواده‌اش را بدون هیچ اتهامی به زندان افکند! یحیی در زندان مرد و مفهوم «مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا
سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» همین است.

۳- رفتار وحشیانه هارون با جعفر برمکی، فرزند یحیی برمکی

هارون از آغاز خلافتش در سال ۱۷۰ ه.ق تا مرگش در سال ۱۹۳ ه.ق فرعون
صفت، خودخواه، فاسق و فاجر بود و به گفته ابن اثیر، هارون الرشید حتی نسبت به جیره
خوارانش عفت زبان نداشت.

او جلادی داشت به نام «مسرور» که به او دستور داد جعفر برمکی را بکشد و سر او
را بیاورد آن هم بدون اعلام جرم و این در حالی بود که هر دو از مکه و با هم مراسم حج را
انجام داده بودند. مسرور جلاد علت اعدام جعفر برمکی را نمی‌دانست به همین دلیل حکم
اعدام را سریعاً اجرا نکرد زیرا امید داشت که نظر هارون عوض شود بویژه که تازه از حج
برگشته بود؛ ولی هنگامی که هارون او را دید که با سر جعفر برنگشته است با تشر به او
گفت: «یا ماص بظرامه اِثْنِی براسه.» یعنی ای کسی که آلت ... مادرش را مکیده! سر جعفر را
بیاور. آنگاه مسرور برگشت و جعفر را کشت ...

۴- به گفته‌ی تاریخ نویسان، هارون روزی صد رکعت نماز می‌خواند ولی حتی در نماز

می‌خندید! ابن اثیر در بخش ویژه هارون الرشید در جلد سوم «کامل» از یکسو درباره عبادت

هارون چنین می‌نویسد: «كان الرشيد يُصَلِّي كلَّ يوم مائة ركعة.» و از سوی دیگر در صفحه

بعد همان کتاب می‌نویسد که هارون دلچکی داشت به نام «ابن ابی مریم المدینی» که هارون را

حتی در نماز می‌خنداند و نماز او باطل می‌شد. روزی هارون به او گفت: «فی الصلاة ايضاً.»

یعنی: در نماز هم مرا می‌خندانی؟!

۵- هارون حتی قبل از مرگش هم ولو برای چند لحظه، جلادی سنگدل بود.

ابن اثیر فصل ویژه‌ای برای مرگ هارون الرشید نوشته که در آن نشان می‌دهد چگونه

او حتی در لحظه‌های قبل از مرگ نیز سنگدل بود و ذره‌ای رحم در دلش نداشت. هارون در

خراسان گرفتار بیماری حاد و وضعی شدید شده بود بطوری که غمی توانست بر اسب، قاطر یا

الاغ سوار شود. در همان حال بیماری که به مرگش منجر شد، اسیری به نام «بشیر بن لیث»

را نزد او آوردند. (ثم دعا بقصاب فامر به ففَصَّلَ اعضاءه.) یعنی: هارون به یکی از قصابان

دستور داد، اعضای بدن آن اسیر دست بسته را در حالیکه زنده بود ببرد و از بدنش جدا کند.

هارون الرشید در آخرین لحظات زندگی‌اش چنین رفتاری با يك اسیر بدبخت داشت اما

بعد از آن دستور داد تا قبری برایش بکنند و بر آن قرآن بخوانند!

۶- هارون هشت فرزند از فرزندان خود را «محمد» نامید!

باز هم ابن اثیر درباره نامهای فرزندان هارون الرشید این مطلب شگفت انگیز را نوشته است: ابن اثیر ادعا می‌کند که هارون الرشید بیش از ده فرزند داشت که هشت تن از آنان را محمد نامید! او برای هشت تن از فرزندان خود نام شریف محمد را انتخاب کرد ولی چه ظلمهایی که بر آل محمد (ص) وارد نیاورد؟!!

باز هم ابن اثیر می‌نویسد که هارون الرشید نخستین خلیفه‌ای بود که دستور داد در نامه‌های رسمی بعد از بسم الله الرحمن الرحیم، صلوات بر محمد (ص) نوشته شود! او در دعای حج سه بار اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و علی آلِ محمد می‌گفت ولی! چه ظلمهایی که به آل محمد (ص) بویژه به حضرت امام موسی بن جعفر (ع) وارد نکرد و مفهوم نفاق همین است. (در تاریخ معاصر صدام نیز به شیوه‌ی هارون الرشید عمل می‌کرد؛ از یکسو ادعا داشت که از نسل حضرت علی (ع) است و از سوی دیگر چه ستمهایی که به سادات، علما و محبان علی (ع) وارد نمی‌آورد؟!)

۷- هارون ملتزم رفتن به مکه و حج بود ولی در یکی از سفرهای حج بطور وحشیانه‌ای با حضرت امام موسی بن جعفر (ع) برخورد کرد.

بدترین و زشت‌ترین جنایت هارون خبیث، رفتار وحشیانه او در سفر حج با حضرت امام موسی بن جعفر (ع) بود که در زهد، ورع، عبادت و تقوی نزد تمام مسلمانان اعم از شیعه

و سنی معروف است. {آن حضرت در حرم جد بزرگوار خود رسول خدا (ص) نماز می خواند

که در اثنای نماز او را کشان کشان از مسجد بیرون بردند.} (۴)

۸- ناسزا گفتن هارون در سفر حج به آن امام مظلوم و صابر

{چون آن امام مظلوم را نزد هارون بردند، هارون ناسزای بسیار به آن جناب

گفت.} (۵)

۹- فرماندار بصره که خدمت امام کاظم (ع) در منزلش زندانی بود از عبادت ایشان ستایش

نمود و هارون امام را به بغداد منتقل کرد.

هارون دستور داد، {آن جناب را مقید گردانند. سپس ایشان را به سوی بصره

فرستاد.} (۶) فرماندار هارون در بصره {آن حضرت را در یکی از حجره های خانه خود

محبوس گردانید و روزی دو مرتبه در آن حجره را می گشود.} (۷) بعد از گذشت مدتی

طولانی فرماندار بصره برای هارون نوشت: {حبس موسی (ع) نزد من طول کشیده و من بر

قتل وی اقدام نمی نمایم. چندان که از حال او تفحص می کنم، به غیر از عبادت، تضرع، زاری و

ذکر و مناجات با قاضی الحاجات چیزی نمی شنوم و نشنیده ام که هرگز بر تو، بر من یا بر

احدی نفرین نماید یا با بدی از ما یاد کند.} (۸) هارون آن حضرت را از بصره به بغداد منتقل

کرد.

۱۰- هارون حضرت امام موسی کاظم (ع) را در منزل «فضل بن ربیع» و «فضل بن یحیی

برمکی» زندانی ساخت و دعبل هر دو مزدور را نکوهش کرد.

هارون ابتدا حضرت امام کاظم (ع) را در منزل یکی از وزیرانش به نام «فضل بن

ربیع» سپس در منزل وزیر دیگری به نام «فضل بن یحیی برمکی» زندانی کرد. (دعبل این دو

وزیر را هجو و قافیه «فضل» را در تمام ابیات تکرار کرده است. آن قصیده در فصل چهارم

همین بخش ارایه می‌گردد.) ضمناً هر دو وزیر در همین دنیا به کیفر خود رسیدند. (شرح حال

آنها نیز در فصل چهارم است.)

۱۱- هارون دستور داد حضرت امام کاظم (ع) در سیاه‌چالی تاریک، با قید و بند زیر نظریک

مجوس زندانی شود.

هارون الرشید دستور داد حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را به زندانی تاریک در

بغداد ببرند. {رییس آن زندان مجوسی به نام «سندی بن شاهک» بود و مزدوران او در آن

زندان تعدادی از نصاری بودند.} (۹)

در زیارت نامه آن امام بزرگوار به زندان مورد نظر اشاره شده است: {اللهم صلّ علی

موسی بن جعفر ... المعذب فی قعر السجون و ظلّم المطامیر ذی الساق المروض بحلق

القیود.} (۱۰)

ترجمه: خداوندا! درود تو بر حضرت موسی بن جعفر باشد که در داخل زندانها و تاریکیهای سیاه چالها سخت زجر دید و پای ایشان با حلقه‌های زنجیرها زخمی و سخت شکسته شد.

۱۲- به دستور هارون مزدوری به نام «سندی» به حضرت امام کاظم (ع) زهر داد

{«سندی» به دستور هارون الرشید حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را بوسیله خرما زهر خورانید و اثر زهر بقدری شدید بود که رنگ امام (ع) در اثر آن سرخ سپس زرد شد.} (۱۱)

۱۳- عده‌ای از نصاری بغداد که مزدور هارون بودند حضرت امام کاظم (ع) را قبل از شهادت در زندان شکنجه کردند.

در همان زمان که حضرت امام کاظم (ع) شدیداً از زهر زجر می‌کشید، {عده‌ای نصاری که جیره خوار هارون در آن زندان بودند، امام (ع) را در زیراندازی پیچانیدند و ایشان را سخت شکنجه کردند.} (۱۲)

۱۴- هارون دستور داد جنازه‌ی حضرت امام کاظم (ع) سه روز بر روی پل بغداد گذاشته شود.

بعد از شهادت حضرت امام کاظم (ع) سندی مجوس جنازه آن امام بزرگوار را {سه روز در میان راه مردم - در بغداد - و روی پل بغداد نهاد.} (۱۳)

۱۵- شعارهای توهین آمیز در برابر جنازه حضرت امام کاظم (ع) به دستور سندی که مزدور هارون بود.

هنگامی که جنازه امام کاظم (ع) را برای دفن به مقبره‌ی قریش در شمال بغداد میبردند، سندی دستور داد که شخصی در پیش جنازه ندا سردهد و بگوید: «هذا امام الرافضه». یعنی: این امام شیعیان است که خلافت خلفا را رد می‌کرد.

۱۶- سندی خبیث در همان روزهایی که به جنازه حضرت امام موسی کاظم (ع) توهین می‌کرد، به درك واصل شد.

شکنجه‌هایی که سندی ملعون به ساحت حضرت امام موسی بن جعفر (ع) وارد می‌باخت و توهینهایی که به جنازه آن امام مظلوم روا داشت بقدری شدید بود که خداوند متعال در همان روز انتقام آن امام صابر را از او گرفت. {اسب سندی رم کرد و او را در آب افکند و غرق شد.} (۱۴)

۱۷- به نقل از دکتر الاشتر، محقق سوری: «هارون به سادات علوی سخت ستم وارد کرد.» به گفته‌ی دکتر الاشتر استاد دانشگاه‌های سوریه: «كانت في الرشيد قسوه على الطالبين و تشدد في ملاحقاتهم.» (۱۵) هارون به سادات علوی سخت ستم کرده، شدیداً به دنبال آنها بود و زجرشان میداد.

۱۸- هارون در يك شب شصت سید علوی را در زندان بغداد بدون اعلام جرم به شهادت رسانید.

{شبی هارون به یکی از مزدوران بی حیثیت خود به نام «حمید بن قحطبه» دستور داد در شهر طوس شصت سید را بدون تشکیل دادگاه، اعلام جرم و صدور حکم سر ببرد و اجساد آنها را در چاهی بیفکند.} (۱۶) حمید جلّاد بعد از انجام این جنایت هولناک نه غماز می‌خواند و نه روزه می‌گرفت و چنین می‌گفت: «من با این کارم از رحمت و بخشش خدا ناامیدم.»

۱۹- هارون دستور داد «یحیی بن عبدالله حسنی» را در باغ وحش مقابل شیرهای گرسنه قرار دهند ولی شیرها به او نزدیک نشدند سپس هارون او را به وضع فجیعی کشت.

در سال ۱۷۶ هجری یکی از سادات حسنی به نام «یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن المجتبی (ع)» در منطقه دیلم آذربایجان قیام کرد اما بخاطر خیانت برخی از یاورانش ناگزیر با فضل بن یحیی برمکی فرمانده هارون در آذربایجان صلح کرد. هارون برای او امان نامه‌ای نوشت و او همراه با فضل وارد بغداد شد ولی هارون الرشید مانند ماجرای صلح معاویه با حضرت امام حسن (ع) صلح را نادیده گرفته، امان نامه را پاره کرد و سید حسنی را به زندان افکند سپس او را بطور مرموزی کشت. ابن اثیر در کتاب «کامل» ماجرای پاره

کردن امان نامه را ذکر کرده است در پاورقی همان صفحه {سه بیت در رابطه با کیفیت شهید

شدن یحیی بن عبدالله حسنی نوشته شده است.} (۱۷)

۱- ایشان را در برابر شیرهای گرسنه‌ی باغ وحش قرار دادند تا او را بخورند ولی

شیرهای گرسنه به او نزدیک نشدند. سپس هارون دستور داد او را وسط ستونی قرار دهند و

ستون را با گچ و آجر ببندند. (به روایت مسعودی)

۲- ایشان را در کشتی سوار کردند سپس او را به آب انداختند.

آن سید شریف حسنی چه در ستون، چه در اطاق بسته یا در آب به شهادت رسیده

باشد، هارون خبیث قصد داشت هیچ اثری، زیارتگاهی یا قبری برای آن سید بزرگوار باقی

نماند ولی خود هارون به درك رفت بی آنکه هیچ اثری جز ننگ و تاریخ سیاه از او باقی بماند.

در حالیکه آن سید حسنی و دیگر شهدا احياء عند ربهم يُرزقون و صلوات الله عليهم اجمعین.

۲۰- {هارون بدون هیچ جرمی ادريس بن عبدالله حسنی را زندانی کرد سپس او را بوسیله

زهر کشت.} (۱۸)

۲۱- محمد بن یحیی حسنی و اسحاق بن الحسن حسنی در زندانهای هارون جان سپردند.

{سادات حسنی دیگری که در زندانهای هارون جان سپردند عبارتند از: محمد بن یحیی

حسنی و اسحاق بن الحسن بن زید بن الحسن المجتبی (ع)} (۱۹)

۲۲- هارون «عباس بن محمد حسینی» را بدون اعلام جرم بوسیله ضربه آهن به شهادت رسانید.

{هارون دستور داد یکی از سادات حسینی را که از نسل حضرت امام سجاد (ع) بود و «عباس بن محمد» نام داشت، با آهنی بزنند؛ آن سید جلیل با همان ضربه آهن به شهادت رسید.} (۲۰)

۲۳- {هارون «حسین بن عبدالله» را که از نسل «جعفر طیار» بود، بدون اعلام جرم، به ضرب شلاق به شهادت رسانید.}

او حتی نسبت به نسل «جعفر بن ابی طالب (ع)» که به جعفر طیار معروف می‌باشد نیز کینه داشت. از این رو دستور داد حسین بن عبدالله بن اسماعیل را که از نسل جعفر طیار بود تا دم مرگ شلاق بزنند و او بخاطر شلاقهای مزدوران رشید به شهادت رسید.

۲۴- هارون تمام سادات علوی را از بغداد به مدینه تبعید کرد تا از شیعیان عراق و ایران دور باشند.

هارون الرشید دستور داد هر کسی که از نسل ابوطالب (ع) میباشد، از بغداد اخراج و به مدینه برده شود. {تا از شیعیان عراق و ایران دور باشد.} (۲۱)

۲۵- هارون در برابر «ابوالعتاهیه» شاعر معروف، یکی از شیعیان را بدون اعلام جرم در حیاط دربار کشت.

دکتر الاشتر گفته است، هارون الرشید شیعیان خاندان عصمت (ع) را شناسایی و آنان را زندانی می‌کرد سپس هر يك از آنان را به حیاط کاخ خلیفه می‌آوردند و در برابر حاضران سر از تنش جدا میکردند. از جمله یکی از مریدان خاندان پیغمبر (ص) به نام «عیسی بن زید» که او را در برابر «ابوالعتاهیه» شاعر معروف آن دوره در حیاط کاخ کشتند.

۲۶- هارون یکی از شاعران شیعه به نام «منصور نمری» را به جرم ستایش آل پیغمبر (ص) کشت.

باز هم به گفته‌ی دکتر الاشتر، هارون الرشید شاعرانی را که خاندان عصمت (ع) را ستایش می‌کردند دنبال می‌کرد و می‌کشت. از جمله «منصور نمری» که در برابر طاغوتیان تشیع خود را ظاهر نمی‌کرد ولی مزدوران هارون بعد از اینکه او را شناسایی کردند، تنها به جرم ستایش خاندان پیغمبر (ص) او را کشتند. (بروایتی جنازه‌ی او را از قبر بیرون آوردند).

۲۷- هارون شیعه‌ای به نام «محمد بن ابی عمیر» را سخت شکنجه کرد.

محدث قمی در کتاب «تتمة المنتهی» پیرامون رویدادهای سال ۲۱۷ هـ ق نوشته است، در همین سال ثقه عظیم الشأن محمد بن ابی عمیر وفات کرد و ابن ابی عمیر از بزرگان اصحاب امامیه است. ... در زمان رشید، «سندی بن شاهک» به امر هارون او را صد و بیست

چوب زد به جهت تشیع او، پس او را در حبس افکند. (ابن ابی عمیر صد و بیست و یک هزار درهم بداد تا خلاصی یافت.) سپس محدث قمی داستان جالبی پیرامون تقوای محمد بن ابی عمیر نوشته که خلاصه آن چنین است: او در فقر شدیدی بسر می برد اما اجازه نداد شخصی که بدهکار او بود خانه اش را بفروشد و بدهی را بدهد!

پنج: آیا دعبل حق نداشت چنین طاغوت فرعون صفتی را نکوهش کند؟

دعبل چنین طاغوتی را هجو کرد؛ او به عنوان يك مسلمان متعهد وظیفه داشت فرعون بنی عباس را هجو نماید. (فرعون مصر در برابر حضرت موسی کلیم الله (ع) و فرعون بغداد در برابر موسی کاظم (ع) قرار گرفته بود.)

شش: چرا برخی از کتابها و مجله های عربی مانند مجله «الدوحه» چاپ قطر، دعبل را نکوهش می کنند؟

متأسفانه در برخی از کتابهای برادران اهل تسنن، دعبل به عنوان شاعری غمگین شناس معرفی شده که هارون او را به دربار فرا خواند و در ناز و نعمت قرار داد ولی دعبل او را هجو کرد! این تهمتها به دعبل بیشتر در برخی از کتابها و مجله های عربی دیده می شود. از جمله در مجله ی «الدوحه» قطر. الدوحه درباره رفتن دعبل به دربار هارون چنین نوشته است: {فَاسْتَقْدَمَهُ الرَّشِيدَ وَ خَلَعَ عَلَيْهِ مِنْ ثِيَابِهِ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ أَجْرَى لَهُ رِزْقاً وَ

شَجَّعَهُ عَلَى الاستمرار في قول الشعر فوالله ما بَلَغَ دَعْبِل ان الرشيد مات حتى كَافَأَهُ بِأَقْبَحِ
مُكَافَأَةٍ وَهَجَاهُ حَتَّى وَهُمَّيَّتْ { (٢٢)

ترجمه: هارون دعبل را به دربار فراخواند، از لباسهای ویژه خود به او هدیه داد؛ ده هزار درهم به او بخشید و برای او حقوق مستمر تعیین کرده، او را تشویق نمود که سرودن شعر را ادامه دهد بخدا قسم! هنگامی که دعبل اطلاع یافت که هارون الرشید مرده، بدترین پاداش را به او داد. به او بد گفت و در حالیکه هارون مرده بود او را هجو کرد.

این مجله برای خوانندگانش چنین تصویر مظلومانه‌ای از هارون ارائه می‌دهد و چنان چهره‌ای از دعبل می‌سازد بدون کمترین اشاره‌ای به جنایتهای هارون! (جای تعجب نیست، قطر که مستعمره انگلیس بوده و هم اکنون پرچم اسرائیل در پایتخت آن الدوحه به اهتزاز درآمده، چنین موضعی در برابر انقلابیون تاریخ تشیع مانند دعبل داشته باشد.)

هفت: متأسفانه دانشگاه آزاد اسلامی تبریز در کتاب «تاریخ ادبیات عرب» هارون را از بزرگان خوانده و دعبل را ناسزا گو معرفی کرده است!

دانشگاه آزاد اسلامی تبریز کتابی به نام «تاریخ ادبیات عرب» چاپ کرده و متأسفانه در آن، پیرامون دعبل و هارون چنین نوشته است: دعبل {با هارون الرشید و دیگر بزرگان آشنایی یافته ... و حقوق، جایزه و مال زیاد بدست آورده است ولی ... فطرتاً هجو سرا،

بدگمان و ناسزاگو بار آمده است. او در طول حیاتش بر جنس بشر خشمگین و بدبین بود

و ... {

(برای نقد نظر این اثر بحث خاصی در آخر فصل چهارم همین کتاب آمده است.) ولی

متأسفیم از اینکه در کتاب مذکور برای هارون ستمکار و جیره خوارانش عبارت «هارون

الرشید و دیگر بزرگان» نوشته شده است!

هشت: چگونه دعبل به دربار هارون فرا خوانده شد و چرا از آن بیرون رفت و اقدام به

بدگفتن از هارون کرد؟

ماجرای رفتن دعبل به دربار هارون به این شرح است:

دعبل در شهر کوفه قصیده‌ای معروف تحت عنوان «لاتعجبی» سرود و میان مردم کوفه

و عراق - بویژه بغداد- به عنوان شاعری خلاق شناخته شد. پس هارون او را به دربار فرا

خواند و دعبل به دستور هارون الرشید به دربار رفت. در آنجا به او هدیه‌هایی دادند ولی

دعبل با دیدن برخی از جنایتهای فجیع و هولناك، از دربار خارج شد و هارون را نکوهش

کرد.

نه: نمونه‌هایی از اشعار دعبل در نکوهش هارون رشید.

دعبل هارون را سخت نکوهش کرد. مواردی از آن در زیر آمده است:

۱- وسموا (رشیداً) لیس فیهم لرُشدِه وهاذاک (مأمون) و ذاک (امین)

ترجمه: هارون الرشید را رشید نامیدند ولی نه رشادت داشت و نه ارشادی! دو فرزند او

مأمون و امین نیز مانند او هستند.

۲- فما قُبِلَتْ بالرشد منهم رعاية ولا لوليٍّ بالامانة دينُ

ترجمه: از نظر هدایت و ارشاد، آنها هیچ توجه و التفاتی به این مسایل نداشته و از نظر

امانت و اعتقاد، آنان به هیچ دینی اعتقاد ندارند.

۳- رشیدُهُم غاوٍ وطفلاه بعدهُ لهدی رزایادون ذاک مجون (۲۳)

ترجمه: رشیدِ آنها گمراه است و دو کودک او بعد از او مانند خودش هستند. به همین

علت چه مصیبت‌ها و چه سختی‌هایی که - به مسلمانان - وارد نشد!

ده: دو بیت شعر از دعبل در ستایش مزار حضرت امام رضا (ع) و نکوهش هارون رشید.

(این دو بیت در حرم شریف رضوی نوشته شده است.)

هارون الرشید در سال ۱۹۳ هـ ق در طوس به درک واصل شد و مأمون از راه خود

طوس دفن کرد. بعد از ده سال یعنی در سال ۲۰۳ هجری حضرت امام رضا (ع) بوسیله

زهري که مأمون به او خورانید، در طوس به شهادت رسید و مأمون دستور داد جسد شریف

آن امام بزرگوار را در جوار پدرش هارون الرشید دفن کنند!

دعبل از این کار مامون بسیار خشمگین شد و در این باره قصیده‌ای سرود که ابیات

آخر آن چنین است:

۱- قبران فی (طوس) خیر الخلق کلهم وقبرُ شرِّهمُ هذا من العبرِ

ترجمه: در (طوس) دو قبر هست. قبر بهترین مردم و قبر بدترین مردم که این یکی از

پندهای روزگار است.

۲- ما ینفع الرجس من قبر الزکیّ وما علی الزکیّ بقربِ الرجسِ من ضررِ (۲۴)

ترجمه: نزدیکی (جسد شریف) امام به آن پلید هیچ سودی به او نمی‌رساند و نزدیکی آن

پلید به (جسد طاهر) امام هیچ ضرری برای آن امام مظهر ندارد.

یادآوری می‌شود این دو بیت با کاشی‌کاری بسیار زیبا، با خط عربی درشت و با ترجمه

فارسی در بالای طاق ضریح مظهر حضرت امام رضا (ع) نوشته شده است.

یازده: هفت مورد از نحس بودن نام رشید:

۱- شر هارون الرشید، دولت سلطنتی عراق و همچنین صدام و بعثیان را دربرگرفت.

گفتنی است ساها پیش دولت سلطنتی عراق از دولت ایران - در آن زمان - درخواست

کرد که خاک باقیمانده از جسد پلید هارون الرشید که در مشهد است، از مشهد به بغداد انتقال

یابد و روزنامه‌های بغداد در آن زمان با ستایش از خلیفه بغداد مقاله‌هایی در این خصوص نوشتند ولی شر هارون دولت سلطنتی عراق را دربرگفت و خانواده سلطنتی و «نوری سعید» نخست وزیر آن زمان همه قتل عام شدند و به همان جایی که هارون رفت رفتند. به فرمایش حدیث شریف نبوی: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ» یعنی: کسی که قومی را دوست داشته باشد، با همان قوم محشور می‌شود.

(صدام و بعثیان در کتابهای درسی و در رادیو و تلویزیون بغداد به نام هارون افتخار می‌کردند اما شر خلیفه بغداد آنان را نیز در برگرفته و به روزگار سیاه نشسته‌اند. سرنوشت آنان هم مانند سرنوشت هارون خواهد بود.)

۲- مراکز فحشا در خیابان «الرشید» که از خیابانهای بزرگ بغداد می‌باشد، قرار دارد. بازهم گفتنی است یکی از خیابانهای بزرگ بغداد به نام «شارع الرشید» نامیده شده که بیشتر مراکز فحشا، کاباره‌ها و مشروب فروشها در همان خیابان متمرکزند و این است آثار افتخار آمیز هارون الرشید!

۳- شر نام رشید به پادگان «رشید» در بغداد هم رسید.

در بغداد پادگان بسیار بزرگی به نام «مُعسکر الرشید» وجود دارد که شر هارون الرشید نظامیان آن پادگان و دیگر پادگانها را دربرگرفت. در جنگ تحمیلی هشت ساله صدام با

ایران و در حمله به کویت، نظامیان این پادگان با شکستهای مفتضحانه‌ای مواجه شدند که در دنیا سرافکنندگی و در آخرت عذاب جهنم نصیب آنان شد و به همان جایی رفتند که هارون الرشید قبل از آنان رفته بود.

۴- شر نام رشید آل «رشید حجازی» را در برگرفت.

برخی از مردم حجاز و شهرهای شمالی عراق و برخی از مردم لبنان نام رشید را به عنوان یکی از خلفای معروف برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند در نتیجه شر این نام نحس آن بدبختان را نیز در برگرفته است. از جمله:

«آل رشید» در حجاز که از قبایل ضد عترت بوده به قبیله شمر معروفند، هرگز حاکمیت آنان در آن سامان دوام نیافت.

۵- شر نام (رشید) يك سرتیپ عراقی را در برگرفت.

سرتیب «رشید مصلح» که (قبل از دوره صدام) فرماندار نظامی عراق در دوران عارف بود، کشته شد و به قعر جهنم فرو رفت.

۶- «ماهر رشید» بعضی به زباله دان تاریخ افتاد.

سرتیب «ماهر رشید» که نظامی نامدار عراق در جنگ تحمیلی صدام بود، کشته شد و به زباله‌دان تاریخ افتاد.

۷- «رشید کرامی» لبنانی به جهان فراموشی سپرده شد.

«رشید کرامی» نخست وزیر اسبق لبنان هواپیمایش سرنگون شد و به تارک خانیه فراموشی سپرده شد.

دوازده: مواردی از فساد اخلاقی - سیاسی امین فرزند هارون و نکوهش دعبل به او:

۱- انحراف جنسی امین

امین فرزند هارون پنجمین خلیفه‌ای است که دعبل شاهد فسق و فجور او بود. یکی از مظاهر فساد و فحشا در دربار او بکارگیری زنان منحرف و رقاصه در لباس مران بود چون از دوران هارون به بعد، میل دربار بیشتر به نوجوانان بود تا به زنان! به همین دلیل در دوران امین دختران را لباس پسرانه می‌پوشانیدند! بدعت گزار این روش امین بود.

«والناس على دين ملوكهم» ترجمه: مردم مانند رفتار پادشاهان خود عمل می‌کنند. مسعودی در این مورد چنین گفته است: {اتَّخَذَ النَّاسُ مِنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَةِ الْجَوَارِي، وَ أَلْبَسُوهُنَّ الْأَقْبِيَّةَ وَالْمَنَاطِقَ، وَ سَمَّوْهُنَّ الْغَلَامِيَّاتِ.} (۲۵)

ترجمه:

مردم نیز اعم از خاص و عام کنیزها را - برای فساد و فحشا - بکار می‌بردند. به آنها قبای مردانه و شال و کمر بند می‌دادند و آنها را غلامیات یعنی: کنیزان مرد شده می‌نامیدند.

۲- سیاست قومیت پرستی امین و قایل بودن به تبعیضات نژادی

امین از سال ۱۹۳ تا ۱۹۸ هجری خلافت کرد. او برادرش مامون را از ولایتعهدی خلع نمود و تصمیم داشت سیاست قومیت پرستی و تبعیضات نژادی را - مانند بنی امیه - در پیش گیرد. از این رو یکی از قوم گرایان به نام «فضل بن ربیع» را به وزارت و فرمانداری خود برگزید. مامون نیز از پا ننشست؛ او با کمک خراسانیان به فرماندهی «طاهر بن الحسین» که منتسب به قبیله خزاعه بود، بغداد را فتح کرد و امین را کشت. (انتساب طاهر بن الحسین به قبیله خزاعه در بخش مخصوص شرح حال أعلام کتاب «شعر دعبل» از دکتر الاشتر ذکر شده است.)

۳- کاخ امین در بغداد محاصره شده بود ولی او پی در پی شراب می‌خورد!

در کتاب کامل ابن اثیر در بخش ویژه امین آمده است، یکی از مطربان در مجلس امین این شعر را بصورت ترانه می‌خواند:

الافاسقنی خمرأ و قل لی هی الخمرُ ولا تسقنی سرأ فقد امکن الجهرُ (۲۶)

ترجمه: به من شراب بده و بگو که این شراب است؛ مخفیانه به من شراب نده بلکه علنی و آشکار بده چون آشکار کردن آن برای ما امکان‌پذیر است.

امین حتی زمانی که بغداد در محاصره لشکریان مامون بود، لهو و فساد را ترك نکرد. مسعودی در «مروج الذهب» مطلبی ویژه این مورد نوشت تحت عنوان: لهو الامین وقت الحصار. یعنی: لهو و لعب امین هنگامی که بغداد در محاصره بود.

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» پیرامون محاصره امین در بغداد نوشته است: هنگامی که او در کاخش که در ساحل رودخانه دجله بود به محاصره خراسانیان درآمد، شبی مهتابی بود. او به رودخانه نگاه کرد و انعکاس نور ماه را در آب دید و شراب خوردن را آغاز کرد. سپس از زنان آوازه‌خوان خواست که برای او آواز بخوانند در حالی که کاخش در محاصره‌ی کامل بود.

(در جنگ هشت ساله تحمیلی صدام نیز برخی از نظامیان عالی رتبه بعثی در حالیکه مست بودند و شیشه‌های شراب در سنگ‌هایشان دیده می‌شد، به اسارت درآمدند.) و بدین ترتیب تاریخ تکرار می‌شود.

سبزه: اشعار دعبل در نکوهش امین فاسق

دعبل کشتن این خلیفه فاسق را یکی از افتخارات قبیله خود، خزاعه دانست و قصیده‌ای در این باره سرود که در آن خطاب به خزاعیها گفته است:

كما فتكت اسيا فكم بمحمدٍ وَهَدَّتْ مَبَانِي عَرْشِهِ الْمُتَمَاسِكِ (٢٧)

ترجمه:

شما ای خزاعی‌ها! پایدار هستید به همان نحو که شمشیرهای شما محمد امین را نابود کرد و تاج و تخت او را سرنگون ساخت.

«ابن السمط» یکی از اهالی ین بود و مروان چهارم آخرین خلیفه اموی که قایل به سیاست قومی و تبعیضات نژادی بود و عربهای حجاز را بر عربهای ین - که شیعه بودند - ترجیح میداد، ابن السمط یعنی را کشت و چون امین عباسی نیز معتقد به سیاست تبعیضات نژادی بود و بوسیله مامون کشته شد، دعبل ابیات زیر را سرود:

و بابت السمط منا قد قتلنا محمدا بن هارون الأمينا (٢٨)

فَمَنْ يَكُ قَتْلُهُ سَوْقًا فَأَنَا

جعلنا مقتل الخلفاء دينا (۲۹)

خلاصه‌ی ترجمه: ما در برابر کسی که بازار را بازار کشتن کرده، کشتن خلفا را دین خود

قرار دادیم.

چهارده: شش مورد از موارد بسیار منفی مامون فرزند هارون:

۱- مامون در مجلس بزم، شراب و انحراف جنسی.

مامون دومین فرزند رشید، خلیفه منافقی بود که دو چهره داشت؛

۱- چهره متظاهر به علم و دین

۲- چهره واقعی اعتیاد به شراب، فسق و فحشا بویژه انحراف جنسی!

چون قاضی قضات او «یحیی بن اکثم» آشکارا انحراف جنسی داشت و مردم بویژه اهل

بصره از انحراف جنسی قاضی شهر خود یحیی بن اکثم نزد مامون شکایت کردند ولی مامون

شکایت آنان را نادیده گرفت. حتی قاضی القضاة نسبت به فرزند نوجوان مامون نظر بدی

داشت ولی باز هم مامون او را در پست خود نگاه داشت که چند تن از شاعران از جمله

دعبل در نکوهش انحراف جنسی قاضی القضاة مامون و بقیه فرمانداران بنی عباس در

دوران خلافت مامون اشعاری سرودند. (به فصل چهارم که ویژه هجویات دعبل به مزدوران

خلفای عباسی است رجوع شود).

ابن الاثیر در «الکامل فی التاریخ» پیرامون {جلوس المامون مع ندمائه ... و قد اخذ الشرب منهم} (۳۰) یعنی: نشستن مامون با ندیمان و شب نشینان خود در حالیکه همه کاملاً مست بودند، داستانی نوشته و در همان صفحه، این شعر که از شاعر مزدور مامون به نام «عبدالله ابی السمط» می باشد چاپ شده است:

اضحی امام الهدی المامون مشغلاً بالدين و الناس بالدنيا مشاغل (۳۱)

ترجمه: مامون، پیشوای هدایت و ارشاد به مسایل دینی و مذهبی مشغول است در حالیکه مردم به امور دنیوی مشغولند.

بله! مامون روزها به مسایل مذهبی مشغول بود ولی شبها در مجالس بزم با ندیمان مست و قاضی القضاات که به انحراف جنسی شهرت داشت می نشست. به همین دلیل شاعران متعهد بویژه دعبل با سلاح شعر روبروی مامون ایستادند.

۲- چهار مورد درباره‌ی انحراف جنسی مامون:

۱- قاضی قضاات مأمون او را مایل به انحراف جنسی کرد.

«یحیی بن اکثم» قاضی قضاات مامون در انحراف جنسی بسیار معروف بود و هم او بود که مامون را به لواط جذب کرد. به گفته‌ی استاد «الدجیلی» محقق نامدار نجف اشرف: {زَيْنُ الْمَامُونِ ذَلِكَ وَ حَبَبُهُ إِلَيْهِ} (۳۲)

ترجمه: او لواط را به چشم مامون زیبا جلوه داد و دل مامون را شیفته‌ی آن کرد.

۲- مأمون بازیچه‌ای بدست قاضی القضاات فاسد بود.

دکتر الاشر در این زمینه فراتر رفته، مامون را بازیچه‌ای در دست یحیی بن اکثم

توصیف کرده: {غلب علی المامون حتی لم يتقدمه احد عنده و رُمی باللواط} (۳۳)

ترجمه: یحیی مامون را تحت سلطه خود درآورده بود تا اندازه‌ای که هیچکس قبل از او

- به مجلس مامون - وارد نمی‌شد. به او صفت همجنس باز نسبت داده شده است.

۳- مردم از انحراف جنسی قاضی شکایت کردند و مأمون اغماض کرد.

هنگامی که یحیی قاضی بصره بود و مردم بصره علیه او نزد مامون شکایت کردند و

گفتند که او کودکان شهر بصره را به انحراف جنسی کشیده است، مامون به شکایت آنان

ترتیب اثر نداد چون خود نیز مانند یحیی بیماری انحراف جنسی داشت. (این ماجرا در فصل

بعد در بحث شماره (۱۵) که ویژه یحیی بن اکثم می‌باشد، ذکر شده است.)

۴- ماجرای قاضی فاسد و فرزند نوجوان مأمون

هنگامی که یحیی بن اکثم با چشم شهوت به فرزند مامون که نوجوان زیبارویی به نام

عباس بود نگاه کرد و ادعا کرد که حضرت پیغمبر (ص) فرموده که چشم ضعیف با نگاه

کردن به چهره‌ی زیبا جلا می‌یابد، مامون فقط او را نصیحت کرد که احادیث جعلی را به حضرت پیغمبر (ص) نسبت ندهد. (۳۴) با اینکه ابن اکثم در شهر بصره به دنبال کودکان بود و در بغداد اکثر اوقات در منزل مامون به سر می‌برد، مامون که دید او با چشم بد به نوجوانش نگاه می‌کند، او را از منزلش طرد نکرد چون خود گرفتار این عمل شنیع قبیح بود.

۳- رفتار و قبیح مامون با حضرت امام رضا (ع)

مامون در سالهای آخر قرن دوم بعد از کشتن برادرش امین وقتی توجه مردم را به خاندان شریف عصمت و طهارت دید، تصمیم گرفت حضرت امام رضا (ع) را مستقیماً زیر نظر خود قرار دهد. از این رو نقشه‌ی ولایتعهدی حضرت امام رضا (ع) را طرح کرده، دستور داد که آن امام بزرگوار را از مدینه به خراسان بیاورند. مامون در مرو با وقاحت، تهدید و زور به حضرت امام رضا (ع) گفت: «بجدا سوگند اگر ولایت عهد مرا قبول نکنی، گردنت را می‌زنم.» مامون با اجرای این نقشه، حضرت امام رضا (ع) را نزد خود در مرو نگه داشت. (ثقة الاسلام شیخ عباس قمی در کتاب تنمۃ المنتهی در بخش ویژه مامون شرح مفصلی در این زمینه ذکر کرده است.)

هارون الرشید پدر مامون حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را در سیاهچال‌ها زندانی

کرد و مامون حضرت امام رضا (ع) را بعنوان ولیعهد در کاخ خلافت در مرو اسیر نمود.

یکی از فرمانداران مأمون به نام «رجاء بن ابی الضحاک» که مسؤول حرکت کاروان

حضرت امام رضا (ع) از مدینه به خراسان بود، در این مسیر بسیار طولانی فضایل و عبادات

آن امام بزرگوار را دید. در «تتمة المنتهی» در این باره چنین آمده است:

چون او فضایل و عبادات حضرت امام رضا (ع) را برای مامون نقل کرد، مامون گفت:

«مردم را از آنچه گفתי خبر مده ...» بالاخره مامون وقتی دید هر روز انوار علم و کمال و

آثار رفعت و جلال آن حضرت بر مردم ظاهر می‌شود و محبت آن حضرت در دلهای ایشان

بیشتر می‌گردد، آتش حسد در کانون سینه‌اش مشتعل شد و آن حضرت را مسموم کرد.

۴- مامون دو تن از سادات حسینی را که نوهی حضرت امام سجاد (ع) بودند، بوسیله زهر

کشت.

در سالهای آخر قرن دوم و بعد از درگیری امین با مامون، مردم کوفه با یکی از سادات

حسینی بیعت کردند. نام ایشان «محمد بن محمد بن زید بن الامام السجاد» (ع) بود. بعد از

بیعت با ایشان درگیری با لشکریان مامون آغاز شد و این سید جلیل که بیست سال داشت به

محاصره لشکریان مامون درآمد. به او امان دادند و او را دستگیر کرده، نزد مامون در مرو

فرستادند. {وَسَقَاهُ الْمَأمُونُ السَّمَّ سَنَةً اِثْنَتَيْنِ وَ مَأتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ عَشْرِينَ سَنَةً، وَ يُقَالُ اِنَّهٗ كَانَ

يَنْظُرُ اِلَى كَبِدِهِ يَخْرُجُ مِنْ حَلَقِهِ قِطْعًا فَيُلْقِيهِ فِي طُسْتٍ} (۳۵)

ترجمه: مامون در سال دویست و دو به او زهر داد در حالیکه او بیست ساله بود! و

درباره او گفته‌اند، بعد از مسموم شدن به لخته‌های جگر خود نگاه می‌کرد که قطعه قطعه از

دهانش بیرون می‌آمد و آن قطعه‌ها را در طشت می‌انداخت.

سید دیگری از سادات حسینی به نام «محمد بن عبدالله بن الحسن بن الامام السجاد

(ع)» نیز بوسیله معتصم برادر مامون مسموم شد و به فیض شهادت رسید.

مامون منافق در خفا چنین رفتاری با سادات علوی داشت که مستقیماً یا بوسیله

برادرش معتصم به آنان زهر میداد و آنان را میکشت ولی در ظاهر خود را مسلمانی متمایل

به دین نشان میداد. متأسفانه دکتر الاشتر در بخش آخر کتاب «شعر دعبل» درباره مامون

چنین می‌نویسد: {اظهر ميله الى المُنشِيعِ وَ آل البيت} ترجمه: او تمایل خود را به شیعیان و

خاندان حضرت پیغمبر (ص) اعلام داشت.

در ظاهر تمایل به سادات و در عمل زهر دادن به حضرت امام رضا (ع)، محمد بن محمد

حسینی و محمد بن عبدالله حسینی و مفهوم نفاق همین است.

۵- رفتار زشت مامون با سر برادرش امین

سیاست مامون سیاست کینه‌توزی بود؛ رفتار او با سر بریده برادرش خیانت و کینه او را آشکار می‌سازد. مامون به عنوان يك دانشمند و سیاستمدار متین بر تخت قدرت نشست ولی بعد از اینکه لشکریان او بغداد را فتح و امین را دستگیر کردند، امین که میدانست اگر او را زنده نزد مامون ببرند او را خواهد کشت، هنگامی که دید «احمد بن سلام» فرماندار مامون سعی دارد او را زنده نزد برادرش ببرد تا او را به عنوان برادر ببخشد، به احمد بن سلام گفت: «هیهات، الملك عقیم لا رَحیم لَهُ» یعنی: احتمال زنده ماندنم - در دربار برادرم - بسیار دور است. چون تاج و تخت خلافت خویشاوندی و صله رحم نمی‌شناسد!

بالاخره امین را کشتند و سر او را نزد مامون بردند. شیخ عباس قمی در «تتمة المنتهی»

چنین می‌نویسد:

مامون دستور داد سر برادرش را در حیاط خانه بر چوبی نصب کنند و جنود و عساکر خود را امر کرد که برخیزند و بر سر لعنت کرده، جایزه بگیرند. مردم بر سر امین لعنت میکردند و جایزه می‌گرفتند تا اینکه مردی {جایزه خود را بگرفت. با وی گفتند که سر را لعنت کن گفت: «لعن الله هذا و لعن والديه و ادخلهم فی کذا و کذا من امهاتهم.»}

ترجمه: خداوند این سر و پدر و مادر او را لعن کند و آنان را در مادرانشان ببرد.

مامون دستور داد سر را از دار بزر آورند و بعد از آن برنامه‌ی لعن گفتن به سر، آن را

خوشبو کرد و به بغداد فرستاد تا با جسد امین دفن شود! و مفهوم نفاق همین است.

۶- رذله‌های دربار مامون که دعبل آن را سرزنش کرد.

این پند در زبان عربی مشهور است: «شَبَّهَ الشَّيْءُ مُنْجَذَبٌ إِلَيْهِ» یعنی: چیزی یا کسی

که شبیه و ماندنی داشته باشد، آن شبیه به سوی او جذب می‌شود.

همین مفهوم به زبان فارسی در این بیت شعر گفته شده است:

کبوتر با کبوتر باز با باز کند هر جنس با همجنس پرواز

مامون این افراد پست و بی‌حیثیت را به پستهای حساس دولتی گماشت:

۱- یحیی بن اکثم که انحراف جنسی داشت.

«یحیی بن اکثم» قاضی قضاات مامون که انحراف جنسی او علنی بود.

۲- فضل بن سهل که فساد اخلاقی داشت.

«فضل بن سهل» ذوالریاستین که مامون او را به سمت ریاست دولت (نخست وزیری) و

فرماندهی کل قوا گماشت سپس با مامون بر سر مالکیت يك كنيز اختلاف پیدا کرد ... و

دعبل او را سرزنش نمود.

۳- فضل بن مروان که مزدور چهار خلیفه بود!

«فضل بن مروان» مزدور هارون، مامون، معتصم و واثق فرزند معتصم که بعد از او به خلافت رسید، بود.

۴- احمد بن ابی خالد شکم پرست!

«احمد بن ابی خالد» وزیر مامون که به پرخوری و مزاحمت برای مردم معروف بود و دعبل او را نکوهش کرد.

۵- علی بن عیسی منافق!

«علی بن عیسی» مسؤول مالیات شهرستان قم که منافق بود و تا زمانی که به قدرت نرسیده بود تظاهر به دینداری می کرد ولی هنگامی که به مزدوری مامون درآمد، از دین دست کشید و دعبل او را نکوهش کرد.

۶- طاهر و فرزندانش که همه جیره خوار بودند.

«طاهر» معروف به ذوالیمینین و فرزندانش همه به مزدوری مامون درآمدند و دعبل آنان را هجو نمود.

۷- احمد بن ابی دواد فاسق در دربار سه خلیفه

«احمد بن ابی دواد» مزدور مامون، معتصم و واثق و غرق در فسق و فحشا بود. و دعبل سخت او را نکوهش کرد.

۸- بشر بن ولید که به گفته یکی از شاعران آن دوران حمار نامیده شد.

مزدوران دیگری مانند «بشر بن ولید» که قاضی بخشی از لشکر مامون به نام لشکر

مهدی عباسی بود. نیز از جمله افرادی بود که مورد سرزنش دعبل قرار گرفت.

(پدر هارون الرشید مهدی نام داشت و بخشی از لشکر بنی عباس به نام او بود. به

بحث ویژه او رجوع شود.)

لازم به ذکر است، اشعار دعبل پیرامون این هشت مزدور مأمون در فصل بعد خواهد

آمد.

یکی از شاعران دوره مامون درباره بشر بن ولید قاضی مزدور او این شعر را خطاب به

مأمون سرود:

۱- یا ایها الرجلُ الموحَّدُ رَبِّهِ قاضیک بشرُ بنُ الولیدِ حمارُ

۲- ینفی شهادةً من یدینُ بمابه نطقِ الکتابُ و جاءتِ الاخبارُ (۳۶)

ترجمه:

۱- (ای مأمون!) تو که (ادعا می‌کنی) خدا را یگانه میدانی! قاضی تو بشر بن ولید

الاع است؛

۲- (چون) او شهادت شاهی را که به قرآن مجید و سنت پیغمبر ایمان دارد رد

می‌کند.

پانزده: اشعار دعبل در ستایش حضرت امام رضا (ع) و نکوهش مامون

دعبل در ستایش حضرت امام رضا (ع) و سرزنش مامون و مزدوران او قصیده‌ای

سرود بدین مضمون

۱- ایا عجباً منهم یسمونک (الرضا) و تلقاک منهم کلحۃ و غضون

۲- أتعجبُ للجلالِ آن یتخیفوا معالمَ دینِ الله و هو مُبینُ

۳- لقد سَبَقْتُ فیهم بفضلک آیهٌ لدیَّ و لکنَّ ما هناك یَقینُ

ترجمه:

۱- شگفتی در این است که (مامون و مزدوران او) شما را رضا می‌نامند در حالیکه از

دست آنها زجر می‌کشی و آثار آن در چهره‌ی شریف شما ظاهر می‌شود.

۲- و آیا برای شما عجیب است که آن رذلها احکام دین خدا را تغییر دهند (و آنها را بر

مبنای هوی و هوسشان تفسیر کنند) در حالیکه این دین بسیار روشن و واضح است؟!

۳- قبل از این، جایگاه و فضل شما میان آنان برای من روشن شده ولی آنان کسانی

هستند که ایمان و یقین ندارند.

شانزده: اشعار دعبل در هجو مامون

و اما هجو دعبل به مامون که بر مبنای نفاق مامون بود چون او بعد از کشتن برادرش امین چهره‌اش را عوض کرد و افراد بسیار رذل را بکار گماشت.

خزاعیان در درگیری مامون و امین به مامون کمک کرده، امین را کشتند و دعبل در هجویاتش به مامون هشدار داد که طایفه او (خزاعه) همان کاری را که با امین کردند با خود مامون هم تکرار می‌کنند. دعبل نام واقعی امین را که محمد است در اشعارش ذکر کرد و چنین گفت:

۱- أيسومني (المأمون) خطة عاجز؟	او ما رای بالامس راس (محمد)؟
۲- تُوفي على هام الخلائف مثلما	تُوفي الجبال على رؤوس القردد
۳- ونحلُّ في اكتاف كل مُمنع	حتى نُذللَ شاهقاً لم يُصعد
۴- إن التراب مُسهَّدٌ طُلابها	فاكفُ لعابك عن لعاب الأسود (۳۷)

ترجمه و شرح قصیده‌ی هجو مأمون:

بیت اول:

آیا مامون به من تهمت عجز و ناتوانی می‌زند؟ آیا او دیروز سر برادرش محمد امین را

ندید؟!

(منظور دعبل از مصرع دوم، شرکت قبیله خزاعه در کشتن امین و آمادگی آن قبیله برای جنگ با مامون است. البته مامون - ظاهراً - تحت تاثیر این قصیده و هشدارها قرار گرفت و فدک باغ حضرت فاطمه (ع) را به سادات علوی برگرداند).

بیت دوم:

ما بالای سر خلیفه‌ها قرار خواهیم گرفت، به همان صورت که کوهها بالای زمینهای مرتفع قرار می‌گیرند.

بیت سوم:

ما در هر حصار ممنوع الورودی وارد و مستقر می‌شویم و بر بالای هر جایگاه بلندی که هیچ کس نرفته می‌رویم و آن را سر افکنده می‌سازیم.

بیت چهارم:

حقوق و انتقامهایی وجود دارد و کسانی که به دنبال آن هستند، شبها نمی‌خوابند.
(آنها مانند افعی هستند) و تو - ای مامون - از برابر افعی فرار کن!
(منظور دعبل حقوق غصب شده خاندان عصمت (ع) و انتقام خون آنان است و منظور او از افعی، قبیله خزاعه که پیرو اهل بیت (ع) بودند، می‌باشد).

هفده: هجو ابراهیم خلیفه آواز خوان بغداد (که عموی مأمون بود)، توسط دعبل

منصور دومین خلیفه عباسی فرزندی داشت به نام مهدی که بعد از او خلیفه شد و

مهدی سه فرزند داشت به نام‌های:

۱- هادی که بعد از پدرش مهدی به خلافت رسید.

۲- هارون که بعد از هادی خلیفه شد.

۳- ابراهیم که بسیار فاسق و فاجر بود و همیشه در مجالس لهو و آواز و رقص

شرکت می‌کرد و به اصطلاح امروز کاری به سیاست و حکومت نداشت.

ابراهیم همیشه مست آواز خوان در آغاز قرن سوم دل به تخت خلافت بست. آن هم

بعد از اینکه مأمون حضرت امام رضا (ع) را به عنوان ولی عهد به خراسان دعوت کرد و

خود با حضرت امام رضا (ع) در خراسان باقی ماند. او تصمیم داشت شهر مرو را به جای

بغداد پایتخت قرار دهد.

در آغاز قرن سوم ابراهیم در بغداد خود را خلیفه اعلام داشت و تعدادی از مردمان

پست و همیشه مست بغداد با این مطرب رقاص به نام امیرالمؤمنین بیعت کردند. نخستین

مشکلی که خلیفه رقاص با آن مواجه شد، تامین حقوق سربازان و کارمندان دولت بود زیرا

بعد از مدتی هیچ پولی در بیت المال بغداد نمانده بود؛ سربازان و کارمندان به هياهو و غوغا

نزدیک کاخ خلافت جمع شدند و ابراهیم خلیفه پولی نداشت تا به آنها بدهد.

دعبل در این مورد دو قطعه شعر سرود. یکی درباره این خلیفه رقاص و دومی برای سربازان او. او در نخستین قصیده، از ابراهیم تحت عنوان «این شکله» نام برد (شکله نام مادر ابراهیم است). و در ادبیات عرب شخصی را به نام مادرش خواندن به این معنی است که مادر او منحرف و پدرش نامعلوم است دعبل چنین گفته است:

۱- نمر ابنُ شکلةَ بالعراقِ و أهلهِ فهفا اليه كلُّ أَطْلَسَ مائقٍ

ترجمه: پسر «شکله» در عراق و در برابر مردم آن نعره کشید و هر نوجوان منحرف و هر احمق کند ذهنی بسوی او شتافت.

در بیت بعد دعبل از «مخارق» نام می‌برد که نام ترانه خوان هارون الرشید بود و رشید او را روی تخت خلافت می‌نشانند چون شیفته آوازهای او بود:

۲- ان كان ابراهيم مُضْطَلَعاً بها فَلتُصْلَحَنَّ من بعده لِمِخَارِقِ

ترجمه: اگر شخصی مانند ابراهیم مسؤولیت خلافت را عهده‌دار شود، بعد از او خلافت برای «مخارق» مطرب شایسته می‌باشد.

دعبل در بیت بعد از شخصی به نام «زلزل» نام می‌برد که از مطربان آن زمان بود و میان مردم اعتباری نداشت. همچنین از «مارق» کسی که از دین مرتد شده و از مطربان آن دوران بود:

۳- وَلْتَصْلُحَنَّ من بعد ذاكِ لِزَلْزَلِ وَلْتَصْلُحَنَّ من بعدهِ لِلْمَارِقِ

ترجمه: خلافت بعد از «مخارق» برای «زلزل» مناسب است و بعد از او برای شخصی که مطرب و از دین مرتد باشد.

۴- اَئِيْ يَكُوْنُ و لَيْسَ ذَاكَ بِكَائِنٍ يَرِثُ الْخِلَافَةَ فَاسِقٌ عَنْ فَاسِقٍ (۳۸)

ترجمه: کجا چنین چیزی امکان دارد؟ قبلاً هم دیده نشده است که يك فاسق، خلافت را از فاسق دیگری به ارث ببرد.

دعبل در قصیده دوم سربازان خلیفه رقاص را که اجناد خوانده می‌شدند خطاب قرار می‌دهد چون از دریافت حقوق مایوس شده بودند:

۱- يَا مَعْشَرَ الْاجْنَادِ لَا تَنْقُطُوا خُذُوا عَطَايَاكُمْ وَلَا تَسْخَطُوا

ترجمه: ای سربازان (ابراهیم)! مایوس نشوید؛ حقوق خود را دریافت کنید و خشمگین نباشید.

دعبل در بیت بعد از آهنگی که در آن زمان به «حُئِنِيَّة» شهرت داشت نام می‌برد.

۲- فَسَوْفَ تُعْطَوْنَ حُئِنِيَّةً يَلْتَذُّهَا الْأَمْرُدُ وَالْأَشْمَطُ

ترجمه: به شما - به جای حقوق - آهنگ حنینیه داده می‌شود که نوجوانان و پیرمرد (در میان شما) با شنیدن آن لذت می‌برند.

۳- دعبل در بیتی دیگر از آهنگهایی موسوم به «مَعْبِدِيَّات» نام برده است.

وَالْمَعْبِدِيَّاتُ لِقَوَادِكُمْ لَا تَدْخُلُ الْكَيْسَ وَلَا تُرْبَطُ

ترجمه: و آهنگهای معبدیات برای فرماندهان شماست. البته این آهنگها مانند پول نیست که داخل کیسه یا در جایی در بسته نگهداری شود.

۴-دعبل در این بیت از «بربط» که یکی از آلات موسیقی است نام می‌برد.

وهكذا يرزق اصحابه خلیفه مصحفه الربط

ترجمه: خلیفه‌ای که کتاب مذهبی او دنیك باشد، نحوه حقوق دادنش به یارانش چنین است!

۵-در بیت زیر دعبل از روی تمسخر می‌گوید:

قد ختم الصك بارزاقكم وَ صَحِّحِ العَرَضَ فَلَمْ تُنْعَمَطُوا

ترجمه: این خلیفه صورت حقوق شما را تصویب کرد، مهر زد و اشتباهات آن را تصحیح

نمود. پس هیچ کوتاهی در حق شما نشده است!!!

۶- بیعه ابراهیم مشوؤمة تُقْتَلُ فِيهَا الْخَلْقُ أَوْ تُقْحَطُ (۳۹)

ترجمه: بیعت با ابراهیم مایه بدبختی است چون مردم به خاطر همین بیعت یا کشته یا گرفتار قحطی و گرسنگی می‌شوند.

(در این شعر می‌توان به جای ابراهیم نام صدام را قرار داد و واقعیت تلخ مردم عراق را در آن زمان و این زمان دریافت.)

این اشعار در آن زمان به سرعت میان مردم عراق بویژه مردم بغداد منتشر شد و هیبت خلافت آن خلیفه را به کلی از بین برد. بالاخره آن خلافت کمتر از دو سال ادامه یافت. سپس خلیفه‌ی مست بغداد سقوط کرد و مامون وارد بغداد شد. او از جرم و گناه عموی خود چشم پوشید ولی آن خلیفه همیشه مست که از اشعار دعبل بسیار ناراحت شده بود، از مامون خواست به هر نحوی دعبل را دستگیر و مجازات کند. اما مامون در برابر هجویات دعبل درباره خودش نیز عاجز مانده بود. {چون او همیشه در اختفا بسر می‌برد.} بالاخره مامون و عموی او ابراهیم رقاص مردند اما دعبل بعد از مرگ آنان زنده ماند و همچنان به هجویات خود علیه طاغوتیان بنی عباس ادامه داده، نام خود را با عزت و افتخار در طول تاریخ ثبت کرد.

هیجده: هجو معتصم فرزند سوم هارون الرشید بوسیله‌ی دعبل

هشتمین خلیفه‌ای که دعبل در دوران خلافت او می‌زیست، معتصم عباسی بود. نام اصلی این خلیفه محمد است و یکی از ضد و نقیضهای رفتار هارون الرشید این است که دهها تن از نسل آل محمد (ص) را زندانی کرد و بدون دادگاه و بی هیچ دلیل منطقی به قتل رسانید ولی تعدادی از فرزندان خود را محمد نامید!! مانند: «محمد امین» و «محمد معتصم»

یکی از خصوصیات معتصم بی‌سواد بودن او بود. به گفته دکتر الاشتر در کتاب «شعر دعبل بن علی خزاعی»، معتصم در نوشتن و خواندن بسیار ضعیف بود.

دومین خصوصیت او تعصب شدیدش بود نسبت به ترکها که دایه‌هایش بودند و خلافت از زمان او به بعد به صورت بازیچه‌ای در دست ترکها درآمد. معتصم تمام پستهای حساس بویژه فرماندهی لشکر را به ترکها سپرد و به سبک دولت رُم قدیم، گارد ویژه خود را از ترکها تشکیل داد. او بقدری جبار و طاغوتی بود که دعبل او را به سگ تشبیه کرد.

خلافت معتصم ده سال ادامه یافت از سال ۲۱۸ تا سال ۲۲۷ هجری قمری. بنا به روایت «منتهی الامال» و دیگر روایتهای موثق، حضرت امام جواد (ع) را بوسیله‌ی ام الفضل دختر مامون که همسر آن امام بود، زهر داد. به گفته‌ی ابن اثیر در «کامل»، مزدوران معتصم مخالفان را زندانی کرده، به آنان غذای زیاد می‌خورانیدند سپس آب را بر آنان قطع می‌کردند و آنان در زندان در بسته از شدت تشنگی جان می‌دادند. از جمله «عباس بن مأمون» که میان او و عمویش معتصم اختلافی پیش آمد. او را زندانی کرده، به او آب ندادند تا تشنه لب مرد.

دعبل دست‌کم در سه قصیده معتصم را هجو کرده است از جمله این قصیده که آنرا در آغاز خلافت معتصم سرود:

۱- بکی لشتاتِ الذین مکتُوبُ صَبُّ و فاض بفرط الدمع من عینه غربُ

ترجمه: مسلمان - دل غمین - که مشتاق و عاشق دین است، برای پراکندگی یاران دین

اندوهگین و سیل اشک از چشم او جاری شد.

۲- و قام امامٌ لم یکن ذاهداً یهْدِ فلیس له دینٌ و لیس له لبٌ

ترجمه: امام - نمایی - که هیچ هدایت و ارشادی ندارد، ادعای خلافت کرد ولی او نه

دین دارد و نه عقل! (در آیه ۱۲ سوره شریفه توبه: أئمة الکفر و در آیه ۴۱ سوره شریفه

قصص: أئمة یدعون الی النار آمده است.)

۳- و ما کانت الانباء تأتی بمثلِه یُملِّکُ يوماً او تدینُ له العُربُ

ترجمه: احتمال داده نمی شد که روزگار شخصی مانند معتصم را به مسند قدرت برساند

و او زمانی پادشاه شود و عرب مطیع او گردند.

سپس دعبل معتصم را به باد مسخره گرفت و چنین گفت:

۴- ولکن کما قال الذین تَتَابَعُوا من السلف الماضی الذی ضَمَّ الثُربُ

ترجمه: ولی همانطور که پیشینیان گذشته که خاک آنها را دربر گرفته است، گفته اند:

۵- ملوکُ بنی (العباس) فی الکتابِ سبعةٌ ولم تأتینا عن ثامنٍ لَهُمُ کُتُبُ

ترجمه: پادشاهان بنی عباس در کتابها هفت تن می باشند و کتابها پادشاه هشتمی را ذکر

نکرده اند.

۶- كذلك أهلُ الکهِفِ فی الکهِفِ سبعةٌ خیارٌ اذا عُدُوا، و ثامنُهُم کلبُ

ترجمه: اصحاب کُهِف هم در کتاب هفت تن بودند که افراد خیرِی بشمار می‌آمدند و هشتمین آنها سگ است.

سپس دعبل بر مبنای قاعده بلاغی که «التفات» نام دارد، از صیغه غایب به صیغه مخاطب منتقل شد و معتصم را مورد خطاب قرار داد:

۷- و ائی لأَعْلَى کَلْبِهِمْ عَنْكَ رَفْعَةً لَأَنَّكَ ذُو ذَنْبٍ وَ لَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ

ترجمه: و من (ای معتصم!) در مقایسه با تو، به سگ اصحاب کُهِف ارج می‌نهم. چون تو (بسیار) گناهکاری و سگ اصحاب کُهِف بی‌گناه است.

۸- كَأَنَّكَ إِذْ مَلَكْتَنَا لَشَقَائِنَا عَجُوزٌ عَلَيْهَا التَّاجُ وَ الْعِقْدُ وَ الْإِتْبُ

ترجمه: تو - ای معتصم - زمانی که به علت بدبختی ما پادشاه ما شدی، مانند پیرزنی بودی که تاج بر سر و گردنبند بر گردن گداشته و لباس زنانه کوتاه پوشیده باشد.

سپس دعبل از فرماندهان معتصم مانند «وصیف» و «اشناس» که دو برده بودند، نام برد و آنان را هجو کرد. معتصم آنها را فرمانده کرد بدون آنکه علم یا تقوایی داشته باشند. دعبل درباره آنها گفته است:

۹- لَقَدْ ضَاعَ مَلِكُ النَّاسِ إِذْ سَاسَ مُلْكَهُمْ وَصِيفٌ وَاشْنَاسٌ وَقَدْ عَظُمَ الْكَرْبُ

ترجمه: مالکیت مردم سردرگم شد چون سیاست مملکت در دست «وصیف» و «اشناس» قرار گرفت! و چه مصیبت عظیمی بوقوع پیوست! سپس دعبل از «فضل بن مروان

بن ماسرخل» نام می‌برد که نصرانی و مسؤول مالیات دربار هارون الرشید بود و معتصم در دامن این فرد که بعدها مسند وزارت یافت، بزرگ شد. او از نظر فهم و دانش بی‌معرفت بود ولی در خدمت به خلفای عباسی بسیار زیرک و دانا. به همین خاطر هم در زمان هارون الرشید پست داشت و هم به وزارت معتصم، واثق و متوکل رسید.

دعبل درباره فضل بن مروان نصرانی این بیت را سروده است:

۱۰- وَفَضْلُ بْنُ مَرْوَانَ سَيُثْلِمُ ثَلَمَةً يَظَلُّ لَهَا الْإِسْلَامُ لَيْسَ لَهُ شَعْبٌ

ترجمه: فضل بن مروان به همین زودی ضربه‌ای بر اسلام وارد خواهد کرد که اسلام بعد از آن مانند آن را نخواهد دید.

۱۱- وَهَمْكَ تَرْكِيٌّ عَلَيْهِ مَهَانَةٌ فَانْتَ لَهُ أُمٌّ وَأَنْتَ لَهُ أَبٌ

ترجمه: همّ و غم تو (ای معتصم!) يك غلام ترك است که بسیار محقر بوده و تو خود، هم مادر و هم پدر او می‌باشی.

(البته میان ترکها افراد نیکوکاری هم بودند؛ جوانانی که متوکل را کشتند، همه ترك بودند.)

دعبل با اشاره به ظهور حضرت ولی عصر (ع) این قصیده را به پایان می‌برد:

۱۲- وَآتِي لِأَرْجُو أَنْ يُرَى مِنْ مَغِيْبِهَا مَطَالِعُ شَمْسٍ قَدْ يُعْصُ بِهَ الشَّرْبُ (۴۰)

ترجمه: من آرزو مندم طلوع خورشید بعد از غیبت دیده شود تا این فساد و باده نوشی
- برای طاغوتیان - ناگوار گردد.

دعبل نه سال قبل از ولادت پربرکت حضرت ولی عصر (عج) - ارواحنا لترابِ مقدّمه
الفداء - به فیض شهادت نایل آمد. شهادت دعبل در سال ۲۴۶ هـ ق و ولادت حضرت امام
زمان (عج) در سال ۲۵۵ هـ ق بوده است. او نه تنها در همین قصیده از حضرت ولی عصر
(ع) نام برده بلکه در دیگر اشعارش هم ندبه حضرت امام زمان (ع) را داشته است. از جمله
در قصیده‌ی تاییه که آنرا در خراسان برای حضرت امام رضا (ع) خواند. (کتاب «قصیده‌ی
تاییه دعبل» تألیف دکتر حسین چوبین به خواست خدا چاپ خواهد شد. نیز ابیاتی منتخب از
قصیده تاییه در آخر کتاب «دعبل شاعر امام رضا (ع)» از همین مؤلف چاپ شده است).

نورده: چهار مورد از رفتار منفی و اثمی فرزند معتصم

۱- خلیفه شکم پرست

نهمین خلیفه عباسی که دعبل او را هجو کرد، «هارون واثق» فرزند معتصم بود. او که
در سال ۲۲۷ هـ ق بعد از مرگ پدرش معتصم به خلافت رسید، بسیار شکم پرست بود. به
گفته‌ی مسعودی: {كان الواثق من شدة الشهوة للطعام و النهمۃ فيه على الحالة المشهورة} (۴۱)
یعنی: واثق به علاقه‌ی بسیار زیاد به غذا شهرت بسزایی داشت.

۲- خلیفه آواز خوان

{وائق شیفته مجالس لهو و طرب و خود در آواز خواندن معروف بود.} (۴۲)

۳-ابن ابی دواد قاضی پست فطرت خلیفه

وائق به شخص پستی به نام «احمد بن ابی دواد» پست قضاوت را موکول کرد و دعبل

این قاضی را در چند قصیده هجو نمود.

۴-کشتن احمد خزاعی پرچمدار امر به معروف و نهی از منکر در بغداد

در آن دوران یکی از دلاوران خزاعه «احمد بن نصر» نام داشت که قبل از دعبل به

شهادت رسید. احمد خزاعی آماده بود که در بغداد با پرچم سبز امر به معروف و نهی از منکر

قیام کند ولی مزدوران وائق او را دستگیر و با قید و بند به دربار او در سامرا بردند؛ {وائق

به آن مؤمن دست بسته فحشهای رکیکی داد سپس او را با شمشیر خود کشت و دستور داد

سر او در بغداد و تن او در سامرا بدار کشیده شود که شش سال بر روی دار ما: { (۴۳)

دعبل برای آن شهید مرثیه‌ای سرود و وائق را در آن هجو کرد.

بیست: دو پیش‌بینی دعبل در خصوص ذلت وائق قبل از مرگ و بعد از آن:

۱-وائق را از تنور خاموش بیرون آوردند سپس به درك واصل شد.

بعد از شهادت احمد بن نصر خزاعی، دعبل هارون وائق را هجو و در آخرین بیت به

مرگ او اشاره کرد و گفت: «هارونُ ... أَهْوَنُ هَالِك». یعنی: هارون بی ارزشترین شخصی

است که به هلاکت می‌رسد.

وائق یکسال بعد از شهادت احمد بن نصر خزاعی به بیماری استسقا گرفتار شد. او احساس سرمای شدید می‌کرد؛ {درباریان تنور بزرگی را کمی گرم کردند و خلیفه را در آن قرار دادند.} (۴۴) ولی هیچ مؤثر واقع نشد. بالاخره وائق که ۳۸ سال عمر داشت، با ذلت و خواری به درك رفت.

۲- موش بزرگی بعد از مرگ وائق و قبل از دفن او چشمش را جوید.

«احمد وائقی» از درباریان وائق پیرامون مرگ او و حمله يك موش بزرگ به جنازه‌اش این مطالب را گفته است که در کتاب «الکامل ابن اثیر» به چاپ رسیده است:

{وائقی در حال اغما بود؛ او در اطاقی نزدیک باغ خوابیده بود. درباریان چون وائق را در آن حال دیدند، از آن اطاق خارج شدند تا خلیفه جدید تعیین کنند چون وائق ولیعهد نداشت و فرزند او به سن بلوغ نرسیده (ریز اندام) بود. راوی می‌گوید:

«در آن اطاق تنها من بودم که دیدم وائق به هوش آمد و يك چشم باز کرد سپس آنرا بست و مرد.» در آن اطاق کسی دیگر نبود و گویا راوی این خبر از اطاق خارج شده بود که موش بزرگی از باغ کاخ خلیفه داخل اطاق شده، به سوی همان چشمی رفت که وائق قبل از مرگ آنرا باز کرد و بست و مشغول جویدن آن چشم شد که درباریان آمدند و موش فرار کرد. «احمد بن ابی دواد» قاضی درباره چشم خورده شده‌ی وائق پرسید و راوی جریان موش را به او گفت.} (۴۵)

بیست و یک: اشعار دعبل در نکوهش واثق

دعبل در رثای شهید «احمد بن نصر بن مالک خزاعی» و هجو قاتل او هارون واثق

اشعار زیر را سرود و در آنها پیش‌بینی کرد که به جنازه واثق توهین خواهد شد.

۱- بنی مالکِ صُونُوا الجفونَ عن الکِری ولا تَرْقُدُوا بعدَ (ابنِ نصرِ بنِ مالکِ)

۲- وَسَيَلُوا مِنَ الاجْفَانِ كُلَّ مُهَيِّدٍ بصیرٍ بضربٍ للطلی مُتَدَارِكٍ

۳- کما فَتَكَّتْ اسِیافُکُمْ (بِحَمْدِ) وَهَدَّتْ مِیَانِ عَرْشِهِ الْمُتَمَاسِکِ

۴- فَاِنْ غَضَّ هَارُونُ بِجَرَعَةٍ عَمِهِ فَاِیسِرْ مُفْقُوْدٌ وَاهُوْنَ هَالِکِ (۴۶)

۱- ای طایفه بنی مالک - خزاعی - بعد از (کشتن) ابن نصر بن مالک خواب را از چشمان خود دور کنید و نخوابید.

۲- و شمشیرهایی را که سخت به گردنهای دشمنان فرود می‌آید و صاحبان آنها به لذت پیروزی می‌رسند، از غلاف بکشید.

۳- دشمن را نابود کنید به همان نحو که شمشیرهای شما - ای خزاعیها - محمد امین را نابود کرد و تاج و تخت او را - که به نظر می‌رسید محکم بود - سرنگون ساخت.

۴- اگر هارون واثق در غم عمویش امین دق کرد و مرد، فقدان او هیچ ارزشی ندارد و حقیرترین مرده می‌باشد.

بیست و دو: اشعار دعبل در نکوهش معتصم و واثق:

دعبل بعد از مرگ معتصم و اعلام خلافت فرزند او واثق دو قطعه شعر سرود.

قطعه اول:

- ۱- الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا صَبْرٌ وَلَا جَلْدٌ ولا عزاء اذا أهلك البلاء رَقْدُوا
- ۲- خَلِيفَةُ مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ لَهُ أَحَدٌ وَاخِرُ قَامَ لَمْ يَفْرَحْ بِهِ أَحَدٌ
- ۳- فَمَرَّ هَذَا وَمَرَّ الشُّومُ يَتَّبِعُهُ وَقَامَ هَذَا فَقَامَ الشُّومُ وَالْثَّكْدُ (۴۷)

۱- در مرگ معتصم - خدا را شکر که نه به صبر نیازی هست و نه به دلداری و شکیبایی.

زمانی که اهل بلا و فتنه می میرند، هیچ نیازی به عزاداری نیست.

۲- معتصم مرد و هیچ کس اندوهگین نشد؛ واثق به تخت نشست و هیچ کس خوشحال نشد!

۳- معتصم رفت و شر و شومی به دنبال اوست؛ واثق آمد و شر و شومی و خست نیز با او

آمد.

دومین قطعه دعبل بعد از مرگ معتصم و به خلافت رسیدن فرزندش واثق:

- ۱- قَدْ قُلْتُ إِذْ غَيَّبُوهُ وَانْصَرَفُوا فِي شَرِّ قَبْرِ لِشَرِّ مَدْفُونٍ
- ۲- اِذْهَبْ إِلَى النَّارِ وَالْعَذَابِ فَمَا خَلْتُكَ إِلَّا مِنَ الشَّيَاطِينِ
- ۳- مَا زِلْتَ حَتَّى عَقَدْتَ بَيْعَةَ مَنْ أَضَرَّ بِالْمُسْلِمِينَ وَالِدِينَ (۴۸)

۱- بعد از اینکه بدترین مرده را در بدترین قبر دفن کردند و رفتند، گفتیم:

۲- ای معتصم! به آتش و عذاب برو چون من تو را جزو شیاطین میدانم.

۳- هنوز غمره بودی که ولایت عهدی را برای واثق، همان شخصی که به مسلمین و دین

ضربه وارد کرد اعلام نمودی.

بیست و سه: سیزده مورد از موارد فساد و خیانت‌های متوکل عباسی و هجو او توسط دعبل

۱- عبا و قبای واثق مرده که هم قد متوکل بود، او را به خلافت رسانید.

نام او جعفر، لقبش متوکل و برادرش واثق بود که هر دو فرزندان معتصم پسر هارون

الرشید بودند ولی متوکل هم از برادرش واثق، هم از پدرش معتصم و هم از جدش هارون

بدتر بود. او به علت فساد و منفی بودن، نه ولیعهد برادرش واثق بود و نه قرار بود به خلافت

برسد.

{روزی متوکل در دوران خلافت برادرش واثق ادعا کرد که بعد از برادرش خلافت

حق اوست ولی برادرش او را شایسته خلافت ندانست (چون بسیار فاسد بود) و دستور داد

که او را زندانی کرده، در زندان به او سخت بگیرند. { (۴۹) تا در فکر خلافت نباشد ولی او با

وساطت قاضی «احمد بن ابی دواد» آزاد شد.

بعد از مرگ واثق در سال ۲۳۲ هجری، فرزند او نوجوانی بود که هنوز ریش و سبیلی

نداشت؛ قد او خیلی کوتاه؛ عبا و قبای خلافت برای او بسیار دراز و کلاه زینتی پدرش یعنی

تاج خلافت برای سرش گشاد بود که ناگهان متوکل وارد مجلس فرماندهان ترك شد. آنها

دیدند، هم عبا، هم قبا و هم کلاه برای او مناسب است. پس ابن ابی دوداد قاضی واثق عباى خلیفه مرده را به متوکل تقدیم کرده، آن را با دست خود به او پوشانید و گفت:

«السلامُ عليك يا امیرالمؤمنین» بدین ترتیب متوکل که تا آن روز به نام جعفر معروف بود، با پوشیدن عبا خلیفه شد و ابن ابی دوداد به او لقب متوکل داد! بعد از یکسال انتقام خدا به آن قاضی رسید و به بیماری فلج گرفتار شد. حتی بعد از چند سال متوکل دستور داد، اموال کسی که او را خلیفه کرد مصادره شود و آن وزیر بعد از سه سال با ذلت و حقارت مرد.

دعبل ابن ابی دوداد را در چند قصیده هجو کرده که نمونه آن در فصل بعد ذکر شده است.

۲- سابقه تاریخی انحراف جنسی، گرفتار شدن متوکل و درباریان او به آن و بازتاب آن در اشعار برخی از شاعران آن دوران از جمله دعبل.

وجود انحراف جنسی در میان کسانی که نسبت به مقام شریف ختمی مرتبت (ص) و خاندان جلیل ایشان کینه و دشمنی دارند، در تاریخ ثبت شده است؛ {مانند ابو جهل که ابنه داشت} (۵۰) حجاج نیز ابنه داشت. {وکان یمسک الخنفساء حیةً لیُشفیَ بحرکتها فی الموضع حکاکه، و کُلُّ من فیهِ هذا الداءُ فهو من اهلِ الفسقِ و النصب.} (۵۱) یعنی: حجاج سوسک سیاه را که در شکاف دیوارها و زیر سنگها پنهان می‌شود بطور زنده می‌گرفت و آنرا در

همانجا قرار می‌داد چون خارش داشت؛ حجاج با حرکت دستها و پاهای سوسك آرام می‌شد. هر کس که این بیماری را دارد، از اهل فسق است و نسبت به خاندان عصمت (ع) دشمنی و کینه می‌ورزد.

متوکل عباسی قبل از اینکه به خلافت برسد، انحراف جنسی داشت و درباریان او را به عنوان مُخَنَّث یعنی مردی که مردانگی ندارد بلکه رفتار زنانه از خود نشان می‌دهد، می‌شناختند.

ابن اثیر درباره انحراف جنسی متوکل از «محمد بن عبدالملك زیات» که وزیر واثق برادر بزرگ متوکل بود جمله‌ای نقل کرده که در آن مخنث بودن متوکل صریحاً ذکر شده است. وزیر عباسی درباره متوکل چنین گفته است:

«اتانی فی زیُّ الْمُخَنَّثِينَ وَ لَهُ شَعْرٌ بِقَفَاهُ» (۵۲) یعنی: او به هیأت و شکل ابنه دارها نزد

من آمد در حالی که پشت سرش موی درازی مانند زنان داشت.

هنگامی که متوکل به خلافت رسید، افرادی از هم‌طرازان خود را برای شب‌نشینی، عشق‌بازی، رقص و ... انتخاب کرد. {وکان من ندمائه عبادَةُ الْمُخَنَّثِ} (۵۳) یعنی یکی از ندیمان و شب‌نشینان او - عباد - نام داشت و ابنه دار بود.

دعبل و شاعران دیگر ابنه متوکل را در اشعارشان ذکر کرده‌اند. از جمله شاعری به نام

«ابوعبدالله احمد بن محمد بن ابی الجهم العدوی القرشی.» {له البیتانِ الآتیانِ فی المتوکلِ مَثَمَماً

ایاهُ بالابنۃ { (۵۴)

دو بیت زیر از شاعر مذکور و درباره ابنه‌ی متوکل است:

۱- تَبَرَّأَ الْكُلُومُ وَ يَنْبِتُ الشَّعْرُ وَلِكُلِّ مُورِدٍ غَلَّةٌ صَدْرُ

۲- وَاللُّومُ فِي أَثْوَابٍ مُنْبَطِحٍ لَعْبِيدِهِ مَا أَوْرَقَ الشَّجَرُ (۵۵)

۱- (زخمها خوب می‌شود و بر روی آنها مو می‌روید و برای هر مساله‌ای اگر دردی

باشد، سینه‌ای هست که جای درد در همان سینه است.)

۲- و خبائثی هست و آن خبائث در لباس شخصی است که تا درختها برگ، دارند - و

تا او زنده است - برای بردگان خود می‌خواهد تا ...

دعبل درباره ابنه‌ی متوکل گفته است:

وَلَسْتُ بِقَائِلٍ قَذَعاً وَلَكِنْ لَأَمْرٍ مَا تَعْبَذُكَ الْعَبِيدُ (۵۶)

من بیهوده، بی‌اساس و به زبان فحش سخن نمی‌گویم ولی تو ای متوکل! بردگانت -

برای کار خاصی - تو را به بردگی گرفته‌اند.

۳- متوکل بر سر شاعری که به خاندان عصمت (ع) بد می‌گفت، ده هزار درهم ریخت.

متوکل شاعری به نام «ابو الشمط مروان» را بسیار گرامی میداشت چون او اشعاری علیه عترت حضرت پیغمبر (ص) میسرود. {متوکل دستور داد بر سر آن شاعر جیره خوار ده هزار درهم ریخته شود؛ سپس دو تن از درباریان آن پولها را جمع کرده به شاعر جیره‌خوار دادند.} (۵۷)

۴- متوکل به فرماندار مدینه دستور داد که به سادات علوی سخت فشار بیاورد

{متوکل به فرماندار مدینه دستور داد، هیچ کمک مالی به سادات علوی (ع) نکند و نگذارد کسی به آنان کمک مالی نماید و به آنها سخت فشار بیاورد.} (۵۸)

۵- متوکل حضرت امام علی نقی (ع) و حضرت امام حسن عسکری (ع) را در جایگاه دزدان اسکان داد.

متوکل دستور داد حضرت امام علی نقی (ع) دهمین امام خاندان عصمت و طهارت از مدینه به سامرا که پایتخت متوکل بود مهاجرت کند. هنگامی که حضرت امام علی نقی (ع) و فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری (ع) به سامرا رسیدند، خلیفه خبیث دستور داد در «خان الصعاليك» یعنی جایگاه دزدان اسکان داده شوند! سپس ایشان را به محله نظامیان

که به نام عسکر معروف بود منتقل کرد و آن دو امام جلیل القدر به «الامامین العسکرین» معروف شدند.

۶- متوکل از حضرت امام علی نقی (ع) خواست که شراب بخورد و چون نخورد، خلیفه مست به او دستور داد برای او شعر بخواند و او را سرگرم کند.

مسعودی در جلد چهارم مروج الذهب نوشته است:

متوکل در نیمه شب دستور داد که حضرت امام علی نقی (ع) را به اطاق بزم و شراب بیاورند. (فَمَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ الْمُتَوَكِّلُ يَشْرَبُ وَ بِيَدِهِ كَأْسٌ) یعنی: حضرت امام علی نقی (ع) در برابر متوکل ایستاد در حالیکه متوکل مشروب می خورد و لیوان را بدست گرفته بود. او از حضرت امام علی نقی خواست تا - نعوذ بالله - شراب بنوشد؛ آن امام مظلوم فرمود: «ما خَامَرَ لَحْمِي وَ دُمِّي قَطُّ». یعنی: هرگز با گوشت و خونم آمیخته نشده است.

سپس متوکل از حضرت امام علی نقی (ع) درخواست کرد، برایش شعر بخواند و گفت:

«لَا بُدَّ أَنْ تُنْشِدَنِي». یعنی: باید برای من شعر بخوانی.

حضرت امام علی نقی (ع) این پنج بیت شعر بسیار پرمعنی را برای او خواند و آن

اشعار بقدری پندآمیز بود که در خلیفه مست اثر گذاشت و دستور داد امام بزرگوار را به منزل برگردانند:

۱- بَاثُوا عَلَيَّ قُلُلَ الْأَجَالِ تَحْرِسُهُمْ
غُلِبَ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُلُلُ

- ۲- واستَزَلُوا بعدِ عِزٍّ عَنْ مَعَالِيهِمْ و اودِعُوا حَقْرًا يَابِسًا مَاتَزَلُوا
- ۳- نادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ مَا دُفِنُوا اَيْنَ الْاَسْرَةُ وَالتَّيْجَانُ وَالْحُلَلُ
- ۴- فافصحَ القبرُ عَنْهُمْ حِينَ سَاءَ لَهُمْ تلك الوجوهُ عليها الدودُ يَنْتَقِلُ (۵۹)
- ۵- يَاطَا لَمَّا أَكَلُوا دَهْرًا وَ مَاشَرُوا لَكُنْهُمْ بَعْدَ ذَاكَ الْاَكْلِ قَدْ أُكِلُوا

ترجمه:

- ۱- (طاغوتیان) در کاخهای بسیار بزرگ کوه مانند - سکونت می کردند و - می خوابیدند و مردان تنومند آنان را ننگهائی می کردند ولی آن کاخها مانع سرنگی آنها نشد.
- ۲- آنان بعد از اینکه - با قدرت - و عزت در دژهایشان بودند، به پایین کشیده، به حفره ها سپرده شدند و با چه ذلت و حقارتی به قبرها فرو رفتند!
- ۳- آنان در قبرهایشان بودند که هاتفی ندا سرداد: آن تختها، تاجها و لباسهای - زربافت - زیبا و رنگارنگ کجاست؟
- لازم به ذکر است، بعد از اندک مدتی متوکل در همان کاخ با خواری و سرافکنندگی و در حالیکه مست بود بدست پسر و درباریانش کشته شد.
- ۴- قبر به هاتفی که درباره ی آنها می پرسید پاسخ داد که آن چهره ها جایگاه رفت و آمد کرما شده اند.
- ۵- آنان در يك دوره چه قدر خوردند و آشامیدند ولی بعد خودشان خورده شدند!

۷- متوکل «یعقوب بن سکیت» دانشمند را به جرم شیعه بودن با شکنجه شدید کشت.

{متوکل یکی از علما به نام «یعقوب بن سکیت» را که آشکارا محبت و عشق خُشود را

نسبت به حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اعلام کرد، با شکنجه شدید کشت.} (۶۰)

۸- متوکل مزارهای شریف حضرت علی (ع) و حضرت امام حسین (ع) را خراب کرد.

متوکل مزار شریف حضرت علی (ع) و حضرت امام حسین (ع) را خراب و زیارت آن

دو قبر مبارك را منع کرده، زوار را کشت. علامه قمی در «تتمة المنتهی» گفته است متوکل

هفده بار قبر حضرت امام حسین (ع) را خراب کرد.

۹- او ریختن خون شیعیان و غارت کردن اموالشان را حلال می‌دانست.

{كان المتوکل شديد البغض لعلی بن ابی طالب (ع) و لأهل بیتہ، و كان يقصد من يبلغه

عنه أنه - يتولّى علیاً و أهله باخذ المال والدم} (۶۱) یعنی: متوکل نسبت به حضرت علی (ع)

و خاندان شریف ایشان شدیداً دشمنی و کینه می‌ورزید و اگر کسی را می‌یافت که حضرت

علی (ع) و خاندان ایشان را دوست داشت، هم اموال او را مصادره می‌کرد و هم او را

می‌کشت.

۱۰- متوکل به مُحَنَّت رَقاص دستور داد به حضرت علی (ع) توهین کند؛ بعد از آن، خود با

توهین و خواری کشته شد.

متوکل به یکی از اینه دارهای دربار به نام «عباده‌ی مخنث» دستور داد، خود را از نظر ظاهر - نعوذ بالله - به هیأت حضرت علی (ع) درآورد و بر قصد؛ حاضران نیز با مسخره کردنِ نام شریف حضرت علی (ع) می‌خندیدند. منتصر فرزند متوکل از کار پدرش بسیار ناراحت شد و او را نصیحت کرد ولی متوکل خیانت خود را بیشتر نشان داد و شعری خواند که در آن هم به حضرت علی (ع) و هم به فرزندش منتصر توهین نمود. سپس منتصر به تعدادی از جوانان تُرك دستور داد تا متوکل را بکشند و بدین ترتیب متوکل به قعر جهنم فرو رفت.

۱۱- متوکل در حالیکه سخت مست بود، بدست یاران فرزندش منتصر به قتل رسید.

منتصر هنگامی که دید رقاص و ترانه خوان دربار به حضرت علی (ع) توهین می‌کند، به پدرش گفت: «إِنَّ الَّذِي يَحْكِيهِ وَيَضْحَكُ مِنْهُ النَّاسُ هُوَ ابْنُ عَمِّكَ ... فَكُلْ أَنْتَ لَحْمَهُ إِذَا شِئْتَ، وَلَا تُطْعِمَ هَذَا الْكَلْبَ وَامْتَالَهُ مِنْهُ.» (۶۲) یعنی: کسی که این رقاص درباره‌اش سخن می‌گوید، مسخره می‌کند و مردم می‌خندند، پسر عموی تو است. (چون حضرت علی (ع) و متوکل هر دو از بنی هاشمند.) تو خود هر چه می‌خواهی درباره علی بگو ولی اجازه نده که این سگ و امثال او، وی را مسخره کنند.

فقال المتوكل للمغنين: «غَنُّوا جميعاً.» یعنی: متوکل با شنیدن سخن اعتراض آمیز

فرزندش، دشمنی و کینه خود را بیشتر نشان داد و به آواز خوانان دستور داد که همه با هم این

شعر را - بصورت ترانه - بخوانند.

غَارَ الْفَتَى لَابِنِ عَمِهِ رَأَسَ الْفَتَى فِي حِرِّ أُمِّهِ (۶۳)

ترجمه: این جوان از توهین به پسر عمویش - که حضرت علی (ع) است - بسیار

ناراحت شد؛ سر این جوان در ... مادرش باشد.

{فَكَانَ هَذَا مِنَ الْأَسْبَابِ الَّتِي اسْتَحَلَّ بِهَا الْمُنْتَصِرُ قَتْلَ الْمُتَوَكِّلِ} (۶۴)

یعنی: این کار متوکل یکی از علت‌هایی بود که منتصر کشتن او را حلال دانست.

{كَانَ شَاوَرٌ فِي قَتْلِ ابْنِهِ جَمَاعَةً مِنَ الْفُقَهَاءِ ... وَ حَكِيَ عَنْهُ أُمُوراً قَبِيحَةً ... فَاشَارُوا

بِقَتْلِهِ} (۶۵)

ترجمه: او، کارهای قباحتی پدرش را به گروهی از فقها گفت و آنان اجازه‌ی قتل پدرش

را به او دادند.

برای خاتمه دادن به این بحث، ماجرای کشتن متوکل را که يك سال بعد از شهادت دعبل

صورت گرفت دنبال می‌کنیم:

۱۲- جزئیات کشتن متوکل:

متوکل و وزیرش «فتح بن خاقان» در سال ۲۴۷ هـ ق تصمیم گرفتند منتصر را بکشند؛ منتصر هم قصد داشت پدرش متوکل را بکشد. يك روز قبل از اجرای نقشه متوکل، منتصر پیش قدم شد و شبانه با همکاری ترکها پدرش را کشت. {و قد شَرِبَ المتوَكِّلُ اربعةَ عَشَرَ رطلاً ... فابتدره بغلون فَضْرَبَهُ على كتفيه و اذنه فَقَدَهُ ... و اَرَادَ المتوَكِّلُ الوُثوبَ بهِ واستقبله بيده، فَضْرَبَهَا فابانها و شارَكه باغر، فقال الفتح؛ ويلكم امير المؤمنين ... ورمى بنفسه على المتوكل، فَبَعَجُوهُ بسيوفهم، و صاحَ الموت وَتَحَى، فَقَتَلُوهُ ... و خرجوا الى المنتصر فَلََمُوا عليه بالخلافة} (۶۶)

ترجمه: متوکل چهارده لیوان مشروب خورده بود که جوانان ترك به دستور فرزندش به او حمله کردند. - یکی از ترکها به نام بغلون - نخستین شخصی بود که به او ضربه زد؛ او در آغاز با شمشیر ضربه سختی به گوش و کتف متوکل زد و کتف او را شکافت؛ متوکل خواست از جای خود بلند شود؛ سپس دست خود را دراز کرد که بغلون دست او را برید. ترك دیگری به نام «باغر» دومین شخصی بود که به متوکل حمله کرد. «فتح بن خاقان» وزیر متوکل فریاد زد و گفت: «وای بر شما! این امیرالمؤمنین است ...» و خود را بر روی متوکل انداخت اما جوانان ترك نوک شمشیرهایشان را به شکم متوکل و فتح بن خاقان فرو بردند.

فتح فریاد زد:

«مرگ! مرگ» از متوکل جدا شد ولی ترکها او را کشتند ...

۱۳- اشعار دعبل در هجو متوکل و ستایش قبر شریف حضرت امام حسین (ع).

۱- زُرْخَيْرَ قَبْرِ (بِالعراقِ) يُزَارُ وَأَعَصِ الحِمَارَ فَمَنْ نَهاكَ حِمَارُ

۲- لِمَ لَا ازورك يا (حسين) لك الفدا قَوْمِي و من عَطَفْتُ عليه نزارُ

۳- و لك المودةُ في قلوبِ ذَوِي التَّهَى و على عَدُوِّكَ مَقَتَةٌ و دَمَارُ

۴- يا ابنَ الشَّهِيدِ و يا شَهِيداً عَمُّهُ خَيْرُ العَمومَةِ (جَعْفَرُ الطَّيَّارُ) (۶۷)

در آن دوره و همه دورانها زیارت قبر مطهر حضرت امام حسین (ع) در کربلا مظهر

قیام علیه ستمگران بوده و هست. به همین دلیل دعبل در این شعر از قبر مقدس حضرت امام

حسین (ع) نام برده است.

ترجمه اشعار دعبل در هجو متوکل:

۱- ای مسلمان متعهد! بهترین قبری را که در عراق زیارت می‌شود، زیارت کن و با

متوکل الاغ مخالفت کن چون کسی که تو را از زیارت منع کرده است الاغ است.

۲- ای امام حسین! چرا تو را زیارت نکنم؟ طایفه من و هر کسی که مورد محبت طایفه

«نزار» - جد بنی هاشم - قرار گرفت، فدای تو باشد!

۳- محبت تو در دلهای خردمندان قرار دارد و بدگویی و نابودی شامل حال دشمن تو

باشد!

۴- ای فرزند شهید و ای شهیدی که عموی او بهترین عموها است و او جعفر طیار

می‌باشد.

در تاریخ معاصر تأثیر کارهای متوکل ابنه دار در رفتار و هابیهای حجاز و بعثیهای

عراق دیده می‌شود. از قبیل تخریب مراقد خاندان عصمت (ع)، منع کردن زوار و کشتن آنها.

بیست و چهار: تأثیر اشعار دعبل در منتصر که بعد از متوکل به خلافت رسید. کسی که

زیارت قبر شریف حضرت امام حسین (ع) را آزاد اعلام کرد و فدک را به سادات برگرداند.

بعد از اینکه جوانان ترك بدستور منتصر متوکل و وزیرش فتح بن خاقان را کشتند، به

سوی منتصر بازگشتند و بر او به عنوان خلیفه سلام کردند. ابن اثیر در «کامل» گفته است:

{یکی از بندگان ترك به نام «وصیف» پنج فرزند خود را با جوانان ترك فرستاد تا متوکل را

بکشند.} منتصر بعد از رحلت دعبل پدرش را کشت، بر تخت خلافت نشست و در مسیر

اشعار دعبل گام برداشت. {وَأَمَرَ النَّاسَ بِزِيَارَةِ قَبْرِ عَلِيٍّ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَمَّنَ

الْعُلَوِيِّينَ وَكَانُوا خَائِفِينَ أَيَّامَ أَبِيهِ وَامْرُؤٌ بِرَدِّ فِدْكَ إِلَى وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَالحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي

طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.} (۶۸)

ترجمه: منتصر به مردم دستور داد به زیارت قبر حضرت علی (ع) و حضرت امام

حسین (ع) بروند و سادات علوی را که در دوران پدرش در رعب و ترس بسر می‌بردند، در

امن و امان قرار داد ...

نیز دستور داد، باغهای فدک به ساداتی که از نسل حضرت امام حسن و امام حسین (ع) می‌باشند داده شود.

متوکل از سال ۲۳۶ تا سال ۲۴۷ هجری یعنی به مدت یازده سال زیارت قبر حضرت علی (ع) و قبر حضرت امام حسین (ع) را منع کرده بود. پس از هلاک او منتصر که به خلافت رسید، به مردم دستور داد به زیارت آن دو قبر شریف مشرف شوند.

نخستین کاری که منتصر بعد از رسیدن به خلافت انجام داد، عزل فرماندار مدینه بود که به سادات سخت فشار می‌آورد. سپس فرمانداری به نام «علی بن حسین» برای شهر مدینه فرستاد و به او گفت: «یا علی، اِنِّی اَوْجَّهْکَ الِی لَحْمِی وَ دَمِی ... فَانْظُرْ کَیْفَ تَکُونُ لِلْقَوْمِ وَ کَیْفَ تُعَامِلُهُمْ. یعنی آلِ ابی طالب.» (۶۹) یعنی: ای علی! من تو را به سوی گوشت و خونم می‌فرستم ... باید بدانی که چگونه در خدمت آنان باشی و چگونه با آنان رفتار کنی. منظور او خاندان ابوطالب (ع) بود. (ضمناً کینه‌ی متوکل در رفتار وهابیهای حجاز و بعضیهای عراق دیده می‌شود.)

شکی نیست که منتصر تحت تأثیر اشعار دعبل در هجو پدرش متوکل قرار گرفته بود که بر خلاف سیاست او عمل کرد ولی متأسفانه اجل به او مهلت نداد. (چون پدرش را کشته بود و پدر به هر نحوی که باشد، حق پدری دارد و منتصر این حق را رعایت نکرده بود. }و

بعد از شش ماه خلافت در سال ۲۴۸ هـ. ق. مرد. { (۷۰) } {در حالیکه ۲۵ سال داشت.} (۷۱)

{با بیماری شدیدی که ده روز طول کشید و به روایتی با زهر جان سپرد.} (۷۲)

{او در سامرا دفن شد و برای او مزاری ساختند. قبل از او برای هیچ يك از خلفای

بنی عباس مزاری در عراق ساخته نشده بود!} (۷۳) (اکنون مزار او در سامرا وجود ندارد).

بیست و پنج: منتصر در مدت شش ماه خلافت سه کار بسیار مهم انجام داد:

۱- واجب کردن زیارت قبر حضرت علی (ع) و قبر حضرت امام حسین (ع)

از کارهای مهم منتصر گرامی داشتن سادات علوی، دستور دادن به مردم که الزماً به

زیارت قبر حضرت علی (ع) و قبر حضرت امام حسین (ع) مشرف شوند و برگرداندن

باغهای فدک به سادات حسنی و حسینی بود.

۲- برچیدن بساط فحشا در مکه و عرفات

برچیدن بساط فحشا از مکه مکرمه و عرفات از اقدامات بجای منتصر بود. چون قبلاً

در شهر مکه منزلی برای فاحشه‌ها وجود داشت که در دوران منتصر بسته شد. {شخصی که

آن منزل را دایر کرده بود به عرفات تبعید شد و همان جا بازهم منزل فحشا را دایر کرد و

دوباره بازداشت شد.} (۷۴)

۳- خلع دو برادرش از ولایتعهدی

منتصر دو برادر خود را که از طرف پدرش متوکل ولیعهد بودند، خلع کرد. (۷۵)

بیست و شش: تأثیر اشعار دعبل در سقوط هیبت و کبکبه خلافت عباسیان

بعد از هلاکت متوکل و مرگ فرزندش منتصر هیبت خلافت عباسیان از بین رفت و

خلافت بصورت بازیچه‌ای در دست ترکها قرار گرفت. آنها خلیفه‌ی بعد از منتصر و خلفای

بعد از او را پی در پی خلع می‌کردند و می‌کشتند. از این رخ داد چنین نتیجه‌گیری می‌شود که

اشعار دعبل بویژه قصیده شریف تاییه اثر خود را در تضعیف خلافت طاغوتیان بنی‌عباس

گذاشته بود.

بیست و هفت: نتیجه کلی از هجویات دعبل

در این بخش بویژه در فصل اول شرح مفصلی پیرامون پیروی دعبل از قَدِ آن مجید در

زمینه بد گفتن به خلفای طاغوتی مخصوصا خلفای بنی‌عباس و مزدورانشان ارایه شده زیرا

آن خلفا نه در حقیقت و عمل امیرالمؤمنین بودند و نه طبق قرآن مجید و سنت شریف پیغمبر

(ص) عمل میکردند. فساد و انحراف جنسی آنان در کتابهای مؤتَّق تاریخی نوشته شده است

که به بعضی اشاره می‌شود.

بیست و هشت: ابتلای خلفایی که دعبل آنان را نکوهش کرد به بیماری ایدز چون هیچ يك از آنان پنجاه سال عمر نکرد.

به احتمال قریب به یقین خلفای عباسی به علت همجنس بازی، به بیماری ایدز آلوده بوده‌اند چون هیچ کدام از این خلفا پنجاه سال عمر نکرد. به همین دلیل احتمال می‌دهیم که بیماری ایدز آنان را از پا درآورده باشد. (ضمناً در کتابهای تاریخی پیرامون علت مرگ زودرس آنان نوشته نشده که آنان با زهر جان داده‌اند.) و با بررسی مدت عمر آن خلفا این مدعا مبنی بر اینکه انحراف جنسی ایشان را کشت، ثابت می‌شود. سند ما کتاب «مروج الذهب» مسعودی می‌باشد که چنین نوشته است:

۱- هارون الرشید کمتر از ۴۵ سال عمر کرد و مرد. (۷۶)

۲- مامون که قاضی قضاات او یحیی بن اکثم وی را به همجنس بازی متمایل کرد،

۴۹ سال عمر کرد و مرد. (۷۷)

۳- معتصم کمتر از ۴۷ سال عمر کرد و مرد. (۷۸)

۴- واثق فرزند معتصم کمتر از ۳۸ سال عمر کرد و مرد. (۷۹)

آیا همجنس بازی برای این خلفا ایدز را به ارمغان نیاورد که هیچ يك از آنان به مرز

پنجاه سال نرسید؟ و آیا دعبل این طاغوتیان فاسد را به حق هجو نکرده است؟ آیا دعبل

بیشتر از آنچه قرآن مجید فرموده، {مانند همار، کلب و زنیم} گفته است؟ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى

دَعْبِلِ الَّذِي كَانَ مُوَالِيًا لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) و سَنَّتِهِ و مُعَادِيًا لِمَنْ خَالَفَ السَّنَةَ النَّبَوِيَّةَ الشَّرِيفَةَ

ترجمه:

رحمت خدا بر دعبل باد که بر ولایت حضرت رسول اکرم (ص) بود، از سنت ایشان

پیروی می‌کرد و با کسانی که با سنت شریف پیغمبر مخالفت می‌کردند، دشمنی می‌ورزید.

۲۹- پاورقی فصل سوم:

- (۱) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۸۰
- (۲) همان منبع
- (۳) مروج الذهب، ج ۳،
- (۴) منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۱۴
- (۵) همان منبع
- (۶) همان منبع
- (۷) همان منبع
- (۸) همان منبع، ص ۲۱۵
- (۹) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۵۷۰
- (۱۰) منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۲۲
- (۱۱) همان منبع، ص ۲۱۸
- (۱۲) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۵۷۱، به نقل از مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۵ و ص ۴۶۳
- (۱۳) منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۲۰
- (۱۴) همان منبع، ص ۲۲۱
- (۱۵) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۵۱۳

(١٦) تمته المنتهى، ص ١٧٥ و ١٧٦

(١٧) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٣٣

(١٨) دعبيل بن على الخزاعي شاعر آل البيت (ع)، دكتور الأشر، ص ٦٢

(١٩) همان منبع

(٢٠) همان منبع

(٢١) همان منبع، ص ٦٣

(٢٢) مجله الدوحه چاپ قطر، شماره نوامبر ١٩٨٥، ص ١١٢

(٢٣) شعر دعبيل بن على الخزاعي، ص ٢٥١

(٢٤) همان منبع، ص ١٤٥ و ١٤٦

(٢٥) مروج الذهب، ج ٤، ص ٢٢٦

(٢٦) الكامل في التاريخ، ابن الأثير، ج ٤، ص ١٤٣

(٢٧) شعر دعبيل بن على الخزاعي، ص ٢٠٦

(٢٨) همان منبع، ص ٢٥٨

(٢٩) همان منبع

(٣٠) كامل ابن أثير، ج ٤، ص ٢٣١

(٣١) همان منبع

(٣٢) ديوان دعبل بن على الخزاعي، ص ٢٣٣

(٣٣) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ٥٧٦

(٣٤) تنمة المنتهى، ص ١٨٩

(٣٥) همان منبع، ٢٠١

(٣٦) الكامل ابن أثير، ج ٤، ص ١٩٩

(٣٧) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ١٢٢ و ص ١٢٣

(٣٨) ديوان دعبل بن على الخزاعي، ص ٢٤٤

(٣٩) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ١٧٥ و ١٧٦

(٤٠) همان منبع، ص ٤٩

(٤١) مروج الذهب، ج ٣، ص ٤٨٨

(٤٢) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ٥٧٣

(٤٣) كامل ابن أثير، ج ٤، ص ٢٩٩ و ص ٣٢٥

(٤٤) همان منبع، ص ٣٠٢

(٤٥) همان منبع، ص ٣٠٣

(٤٦) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ٢٠٦ و ص ٢٠٧

(٤٧) همان منبع، ص ١١٥

(٤٨) ديوان دعبل بن علي الخزاعي، ص ٢٩٩ و ص ٣٠٠

(٤٩) كامل ابن أثير، ج ٤، ص ٣٠٥

(٥٠) سفينة البحار، ج ١، ص ٧

(٥١) همان منبع

(٥٢) كامل ابن أثير، ج ٤، ص ٣٠٧

(٥٣) همان منبع

(٥٤) ديوان دعبل بن علي الخزاعي، ص ١٧١، به نقل از معجم الأدباء، ج ٢، ص ٢٠

(٥٥) همان منبع

(٥٦) همان منبع

(٥٧) كامل ابن أثير، ج ٤، ص ٣٤٦

(٥٨) شعر دعبل بن علي الخزاعي، ص ٥٥٩

(٥٩) مروج الذهب، ج ٤، ص ١١

(٦٠) كامل ابن أثير، ج ٤، ص ٣٤٠

(٦١) همان منبع، ص ٣١٨

(٦٢) همان منبع، ص ٣١٩

(٦٣) همان منبع

(٦٤) همان منبع

(٦٥) همان منبع، ص ٣٥٤

(٦٦) همان منبع، ص ٣٤٤ و ٣٤٥

(٦٧) شعر دعبل بن علی الخزاعي، ص ٣٣٦، ٣٣٧

(٦٨) کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٣٥٥

(٦٩) همان منبع

(٧٠) مروج الذهب مسعودی، ج ٤، ص ٤٦

(٧١) همان منبع، ص ٥٠

(٧٢) همان منبع

(٧٣) همان منبع

(٧٤) همان منبع، ص ٥٨ و ٥٩

(٧٥) کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٣٥٢

(٧٦) مروج الذهب مسعودی، ج ٣، ص ٣٣٦

(٧٧) همان منبع، ص ٤١٦

(٧٨) همان منبع، ص ٤٥٩

(٧٩) همان منبع، ص ٤٧٧

شرح هجویات دعبل نسبت به مزدوران خلفای عباسی

يك: هجو دعبل به این مزدوران جنبه مکتبی داشت.

دعبل با همان انگیزه‌ای که خلفای بنی امیه و بنی عباس را نکوهش می‌کرد، به مزدوران آنان نیز بد می‌گفت و هیچ نزاع شخصی، چشم داشت یا انتقامهای قبیله‌ای وجود نداشت بلکه هدف اعلام براءت از دشمنان خاندان عصمت (ع) بود که یکی از ارکان مهم ایمان است. بطور کلی اشعاری که دعبل در نکوهش این جیره خواران سروده است جنبه مکتبی دارد. بهترین شاهد، بررسی این اشعار است.

دو: هجو دعبل به «مروان بن ابی حفصه» شاعر هارون الرشید

خانواده «ابوحفصه» در خدمت عثمان بن عفان خلیفه سوم بودند و مروان شاعر مخصوص هارون الرشید از نسل همین خانواده است.

طبق روایت مسعودی در جلد سوم مروج الذهب بنا به گفته‌ی مهدی پدر هارون الرشید، مروان هم منافق، هم فاسق و هم دروغگو بود چون هر جا خبری از پول دادن می‌شد شعر می‌سرود. مروان طماع برای مهدی پدر هارون قصیده‌ای سرود و از او جایزه گرفته، به دربار راه یافت. او در قصیده‌اش به مهدی فرزند منصور عباسی که بسیار فاسق

بود، صفت «وارث پیغمبر» داد و با این شگرد و اشعار منافقانه توانست عنوان شاعر دربار عباسیان را از زمان مهدی به بعد بدست آورد.

{او در اشعارش به خاندان عصمت (ع) بسیار بد می‌گفت ولی در ازای هر بیت شعر هزار درهم از بنی عباس دریافت می‌کرد.} (۱)

هیچ شاعری مانند او به عترت حضرت پیغمبر (ص) بویژه به حضرت علی (ع) بد نگفت و هیچ مزدوری به اندازه او از عباسیان جایزه نگرفت.

مروان در سالهای آخر عمرش بسیار زشت و نفرت انگیز شد و در سال ۱۸۲ هـ. ق به هلاکت رسید. دعبل این شاعر جیره خوار ملعون را مورد خطاب قرار داد و چنین گفت:

۱- قل لابن خائنة البعول و ابن الجوادة و البخيل

۲- ان المذمة للوصي هي المذمة للرسول

۳- اتذم اولاد النبي و انت من ولد النعول (۲)

ترجمه:

۱- به این شاعر که مادرش نسبت به شوهرانش خیانت می‌کرد و خود را در اختیار

دیگران قرار می‌داد و پدر شاعر به مادر او هیچ غمی رسید، بگو:

۲- بد گفتن به حضرت علی (ع) که جانشین پیغمبر (ص) است، عین بد گفتن به شخص

پیغمبر می‌باشد.

۳- به عترت حضرت پیغمبر (ص) بدمی‌گویی در حالی که تو و پدرانت ولدالزناً

هستید؟!

سه: هجو دعبل به مزدوران هارون، امین، مأمون و معتصم در قصیده‌ای که تمام

قافیه‌هایش کلمه فضل است.

کلمه فضل از نظر واژه‌شناسی مصدر مجرد بوده و دارای معانی زیر است:

۱- فضل به معنی اضافی، و غذای اضافی را فضله می‌گویند.

۲- فضل به معنی فضیلت و شخصی که فضیلت دارد، فاضل است.

۳- فضل به معنی بزرگواری و شخص بزرگوار شخص فاضلی است.

۴- فضل به معنی شرافت در نسب و {کسی که خانواده و نسب شریفی دارد،

صاحب فضل - در نسب - توصیف می‌شود.} (۳)

این واژه به صورت اسم بکار رفته؛ هر چند - از نظر واژه‌شناسی - مصدر

است ولی خود مصدر به اسم فاعل تأویل می‌باشد. مانند کلمه شریف رضا (ع) که تاویل آن

راضی است.

ابوالفضل (ع) یعنی ابوفاضل و در علم بیان که یکی از بخشهای بسیار مهم علوم بلاغی

است تاویل مصدر به اسم فاعل را مجاز عقلی گویند و در علم بدیع، تکرار کلمه را با معانی

مختلف جناس می‌نامند.

دعبل قصیده‌اش را در نه بیت سرود که قافیه‌ی هر نه بیت کلمه فضل است ولی هر فضل معنی خاصی خود را دارد. {او این قصیده را در سال ۲۱۷ ه.ق.} (۴) و بعد از شهادت حضرت امام رضا (ع) و در دوران طغیان مأمون سرود.

مأمون جیره خوارانی را که اصالت مذهبی نداشتند، به کارهای دولتی بسیار حساسی می‌گماشت مانند شخصی به نام «فضل بن مروان بن ماسرجس نصرانی» که شرح حال او در همین فصل می‌آید. دعبل قصیده‌اش را در نکوهش این شخص سرود و نام او محور این قصیده است. دیگر جیره خواران بنی عباس که باز هم نام هر يك فضل می‌باشد، در این قصیده به عنوان پند و عبرت ذکر شده‌اند.

جالب است بدانید که این قصیده برای دعبل قصیده‌ای بی‌نظیر تلقی شده چون تنها قصیده‌ای است که تمام قافیه‌هایش يك کلمه است. خود شاعر نیز در بیت هشتم به منحصر بودن قافیه در يك کلمه اشاره کرده است.

در آغاز متن عربی قصیده، سپس ترجمه و شرح نه قافیه‌ی آن و در آخر پیرامون اشخاصی که نام فضل داشته و در این قصیده ذکر شده‌اند، آرایه می‌گردد.

متن قصیده:

۱- نَصَحْتُ فَأَخْلَصْتُ النِّصِيحَةَ لِلْفَضْلِ وَ قُلْتُ فَسَيَّرْتُ الْمَقَالََةَ فِي الْفَضْلِ

۲- أَلَا إِنَّ فِي الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ لَعِبْرَةً إِنَّ اعْتَبَرَ الْفَضْلُ بْنُ مَرْوَانَ بِالْفَضْلِ

- ۳- وَلِلْفَضْلِ فِي الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى مَوَاطِئُ إِنَّ اتَّعَظَ الْفَضْلُ بْنُ مِرْوَانَ بِالْفَضْلِ
- ۴- وَ فِي ابْنِ الرَّبِيعِ الْفَضْلُ لِلْفَضْلِ زَاجِرُ إِنَّ اِزْدَجَرَ الْفَضْلُ بْنُ مِرْوَانَ بِالْفَضْلِ
- ۵- إِذَا ذُكِرُوا يَوْمًا وَقَدِصِرْتَ رَابِعًا ذُكِرْتَ بِقَدْرِ السَّعْيِ مِنْكَ إِلَى الْفَضْلِ
- ۶- فَابْقِ جَمِيلًا مِنْ حَدِيثِ ثُقُفْزُ بِهِ وَلَا تَدْعُ الْأَحْسَانَ وَالْأَخْذَ بِالْفَضْلِ
- ۷- فَإِنَّكَ قَدْ أَصْبَحْتَ لِلْمُلْكِ قِيَمًا وَصِرْتَ مَكَانَ الْفَضْلِ وَالْفَضْلِ وَالْفَضْلِ
- ۸- وَلَمْ أَرَ آيَاتًا مِنَ الشَّعْرِ قَبْلَهَا جَمِيعُ قَوَافِيهَا عَلَى الْفَضْلِ وَالْفَضْلِ
- ۹- وَلَيْسَ لَهَا عَيْبٌ إِذَا هِيَ أَنْشِدَتْ سِوَى أَنْ نُصْحَى الْفَضْلَ، كَانَ مِنَ الْفَضْلِ (۴)

ترجمه:

بیت اول:

من «فضل بن مروان» را مخلصانه نصیحت کرده، او را پند دادم و شعرم را با قافیه فضل ادامه دادم.

(شرح حال فضل بن مروان در بحث دهم همین فصل است.)

بیت دوم:

هان که از سرنوشت «فضل بن سهل» عبرت گرفته خواهد شد؟ اگر فضل بن مروان از سرنوشت فضل بن سهل عبرت بگیرد!

بیت سوم:

و در سرنوشت «فضل بن یحییٰ برمکی» برای فضل بن مروان پندهایی هست اگر
فضل بن مروان از سرنوشت فضل بن یحییٰ پند بگیرد!

بیت چهارم:

و سرنوشت «فضل بن ربیع» برای فضل بن مروان هشدار دهنده است اگر برای فضل
بن مروان از سرنوشت فضل بن ربیع هشدار باشد!

بیت پنجم:

ای فضل بن مروان! زمانی که از آن سه فضل نامی برده می‌شود، خود تو چهارمین آنان
هستی؛ به همان اندازه که به سوی بزرگواریها گام برداری، از تو نام برده می‌شود.

بیت ششم:

لا اقل از تو ذکر خیری بماند؛ آن هم با سخنی که بوسیله آن رستگار می‌شوی. - عبرت
بگیر - و سخاوت، بزرگ منشی و فضیلت را رها نکن.

بیت هفتم:

امروز - که دوره مأمون است - تو قَیِّم دولت شده‌ای و در جای آن سه فضل که سابق بود
شدند، قرار گرفته‌ای.

بیت هشتم:

-و اما این قصیده - با يك قافیه؛ من قبل از آن، قصیده‌ای ندیده‌ام که تمام قافیه‌هایش

کلمه فضل باشد!

بیت نهم:

در این قصیده هیچ عیب و ایرادی نیست جز اینکه نصیحت و پندم برای فضل بن

مروان چیزی زاید - و کاری بیهوده - است!

منظور دعبل از زاید بودن پند برای مروان این است که او به این پندها گوش فرا

نمیدهد. و چنین شد که او به مزدوری خود تا دوران معتصم ادامه داد و به سرنوشت آن سه

فضل دچار گردید!

دعبل چهار سال قبل از مرگ فضل بن مروان به شهادت رسید.

شرح نه قافیه‌ی فضل:

۱- در بیت اول:

کلمه فضل در مصرع اول، نام «فضل بن مروان بن ماسرجس نصرانی» و در مصرع

دوم به معنی خود واژه بکار رفته است.

۲- قافیه بیت دوم: نام فضل بن سهل است.

۳- قافیه بیت سوم: نام فضل بن یحیای برمکی است.

۴-قافیه بیت چهارم: نام فضل بن ربیع است.

۵-قافیه بیت پنجم: به معنی بزرگواری است.

۶-قافیه بیت ششم: به معنی فضیلت است.

۷-آخر بیت هفتم: نام سه فضل ذکر شده است.

۸-در بیت هشتم: فضل اول، فضل بن مروان و فضل دوم، در معنی خود واژه بکار رفته است.

۹-در بیت نهم: به معنی زاید یعنی فضله است!

چهار: پنج نکته درباره «فضل بن سهل» مزدور مأمون که دعبیل سرنوشت او را عبرت

انگیز خواند.

۱- او در آغاز از صابیین یا از مجوس بود و در دربار عباسیان خدمت می‌کرد.

فضل بن سهل به گفته دکتر الاشر در کتاب «شعر دعبیل»، از صابیین و به روایت دیگر

مجوس بود و از راه خدمت به برمکیان به دربار عباسیان راه یافت. به این طریق که در آغاز

به عنوان نویسنده به خدمت برمکیان درآمد سپس به دربار عباسیان رفت و با مأمون همدم

شد و در سال ۱۹۰ هجری در دوران خلافت هارون الرشید، در برابر مأمون شهادتین را بر

زبان جاری ساخت و مسلمان شد.

۲- او پایه‌های خلافت مامون را تثبیت و از او لقب «ذوالریاستین» را دریافت کرد.

در زمان درگیری امین با مامون، فضل بن سهل نقش بسیار مهمی جهت تثبیت پایه‌های خلافت مأمون ایفا کرد سپس از او لقب ذوالریاستین گرفت و رئیس دولت و فرمانده کل قوا شد.

۳- اختلاف شدید میان فضل بن سهل و مأمون برای تصاحب يك كنيز!

در دوران صدارت فضل بن سهل، مأمون شیفته کنیزی گردید ولی فضل بن سهل پیشقدم شد، آنرا خرید و مأمون از آن کنیز محروم شد. همین رقابت بر سر يك كنيز و مسایل شهوت پرستی باعث شد میان او و مأمون اختلاف شدیدی بوجود آید.

۴- برخورد خودسرانه فضل در مسایل مهم مملکتی

او در مسایل مهم مملکتی خودسرانه عمل می‌کرد و مأمون را از مسایل سیاسی باخبر نمی‌ساخت. از جمله ماجرای انتخاب يك خلیفه آوازخوان را در بغداد به اطلاع مأمون نرسانید و اختلاف میان او و مامون بیشتر شد.

۵- فضل که خلافت مأمون را تثبیت کرد، در حمام بدست مزدوران او کشته شد و دعبیل سرنوشت او را عبرت انگیز خواند.

فضل شاعر بود. هنگامی که میان او و مأمون اختلافی بوجود آمد، او در اشعارش

مأمون را نکوهش کرد و همین اشعار باعث شد که مأمون او را بکشد.

بر مبنای (مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ) فضل بن سهل که مأمون را به خلافت رسانید،

تنها چهار سال بر مسند وزارت نشست. یعنی از سال ۱۹۸ هـ. ق. تا سال ۲۰۲ هـ. ق. که

مأمون دستور ترور او را صادر کرد. {و مزدوران مأمون در حالیکه فضل بن سهل در حمام

لخت بود، او را کشتند.} (۵) دعبل در بیت دوم قصیده‌اش از سرنوشت فضل بن سهل به

عنوان درس عبرتی نام برده.

پنج: شش نکته درباره فضل بن یحییای برمکی مزدور هارون الرشید که دعبل سرنوشت او

را پندآمیز خواند.

۱- «برمک» که نام او خدمتگزار آتشکده، معنی می‌دهد، به خدمت عباسیان درآمد.

برمکیان از نسل یکی از بزرگان مجوسند که به برمک معروف بود. مسعودی در جلد

دوم مروج الذهب کلمه‌ی برمک را يك نام خاص نمی‌داند. او درباره آتشکده شهر بلخ در

خراسان چنین گفته است: «وَكَانَ الْمُؤَكَّلُ بِسِدَائِهِ يُدْعَى الْبَرْمَك ... وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سُمِّيَتْ

الْبَرَامِكَةُ.» (۶) ترجمه: به کسی که خدمتگزار آتشکده بود، برمک می‌گفتند ... به همین دلیل

برمکیان به این اسم نامیده شدند.

۲- نخستین چاپلوسی برمک برای عباسیان انتخاب نام خالد برای فرزندش بود.

برمک جد برمکیان سعی می‌کرد خود را به عباسیان نزدیک و به مزدوری آنان درآید. نخستین گام او انتخاب نام خالد برای فرزندش بود. چنان که در فصول پیشین گذشت، نام خالد از خالد بن ولید شهرت یافت که پسر عموی ابوجهل بود و در جنگ احد از پشت به مسلمانان خنجر زد. او در فتح مکه يك نفر را کشت و حضرت پیغمبر (ص) را سخت ناراحت کرد، بعد از رحلت حضرت پیغمبر (ص) مالك بن نویره را که از مریدان حضرت علی (ع) بود به تهمت مرتد بودن کشت و به همسر او تجاوز کرد سپس به او لقب سیف الله داده شد و او بصورت تهاجمی نه دفاعی به فتوحات که «لااکراه فی الدین» یعنی برخلاف دین است پرداخت. بدین ترتیب بعد از مرگش نام او در دربار خلفای اموی و عباسی شهرت یافت.

۳- نام خالد در میان نسل شریف خاندان عصمت وجود ندارد.

نویسنده این کتاب به کتابهای معروف انساب از جمله: «لباب الانساب» بیهقی و «الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه» فخر رازی رجوع کرد و نام خالد را نزد اولاد سادات علوی و شجره‌های مبارك آنان نیافت.

ولی شخصی مانند «یزید بن معاویه» برای فرزندانش نامهای معاویه و خالد را انتخاب

کرد!

۴-موفق نبودن اشخاصی که در تاریخ قدیم و معاصر نام خالد داشته‌اند.

اشخاصی که در تاریخ نام خالد داشته‌اند، بیشتر ناموفق بوده‌اند از جمله:

۱- «خالد بن سعید بن العاص» از بنی امیه که در یکی از جنگها بعد از حضرت

رسول اکرم (ص) کشته و به جهان فراموشی سپرده شد.

۲- «خالد بن یزید سفیانی» که از دنیای سیاست عزلت جست.

۳- «خالد بن یزید قسری» فرماندار عراق در دوران خلافت یزید دوم مروانی و

هشام مروانی که به دستور ولید بن یزید دوم زندانی شد و با شکنجه‌های شدید به قتل رسید.

۴- خالد برمکی جیره‌خوار سفاح و منصور عباسی که فرزند او و دو نوه‌اش جعفر و

فضل با سرافکندگی، حقارت و بار سنگین گناهان به آن جهان رفتند.

۵- در تاریخ معاصر می‌توان از «خالد سعودی» پادشاه وهابها نام برد که بعد از

فیصل و قبل از فهد پادشاه شد اما مدت پادشاهی او بسیار کوتاه بود.

۶- بازهم در تاریخ معاصر «ابوخالد جمال عبدالناصر» را داریم که در برابر اسرائیل

ملعون شکست خورد و در حالی از دنیا رفت که کانال سوئز در اشغال اسرائیل بود. ناصر

فرزند خود را خالد نامید و با چنین شکستی مواجه شد.

۵- سرنوشتی شوم برای نسل خالد برمکی

«خالد برمکی» مورد اعتماد سفاح، نخستین خلیفه عباسی قرار گرفت و خلیفه او را - به عنوان وزیر - انتخاب کرد. بعد از سفاح، منصور دومین خلیفه عباسی باز هم به خالد مسند وزارت داد. فرزند خالد «یحیی برمکی» به مزدوری سومین خلیفه عباسی که نامش مهدی و فرزند او «هادی» درآمد. یحیی هارون الرشید را به خلافت رساند و فرزند یحیی که فضل نام داشت، مزدور هارون الرشید شد. دعبل در دوران «فضل بن یحیی بن خالد بن برمک» از نزدیک شاهد مزدوری او برای هارون الرشید و سرنوشت شوم او بود و او را نکوهش کرد.

۶- برمکیان دشمنان خاندان عصمت (ع) بودند و حضرت امام رضا (ع) فرمود، خداوند انتقام حضرت امام کاظم (ع) را از آنان گرفت.

شیخ عباس قمی در «سفینه البحار» چنین گفته است:

{كَانَ الْبَرَامِكَةُ مُبْغِضِينَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُظْهِرِينَ الْعَدَاوَةَ لَهُمْ} (۷) ترجمه: برمکیان

دشمنان خاندان حضرت پیغمبر (ص) بودند و دشمنی خود را نسبت به خاندان عصمت (ع)

اظهار می کردند. باز هم شیخ عباس قمی گفته است که حضرت امام رضا (ع) درباره ی

برمکیان فرموده است: «أَمَا رَأَيْتَ مَا صَنَعَ اللَّهُ بِآلِ بَرْمَكٍ؟ وَ مَا انتَقَمَ اللَّهُ لِأَبِي الْحَسَنِ (ع)؟» (۸)

ترجمه: آیا ندیدی که خداوند متعال با برمکیان چه کرد و چگونه انتقام (خون) حضرت امام

موسی بن جعفر (ع) را از آنان گرفت؟ عجیب است که دشمنان دعبل درباره‌ی او گفته‌اند، او برمکیان را می‌ستود در حالیکه دعبل که از نزدیک شاهد مزدوری آنان برای عباسیان بود، دشمن سرسخت آنها به ویژه هارون الرشید بود. امکان ندارد دعبل از یکسو به خلفای عباسی بد بگوید و از سوی دیگر مزدوران آنان را ستایش کند.

شش: جنایت بزرگ یحیی پدر فضل برمکی که هارون الرشید را به خلافت رساند.

دعبل در قصیده‌اش از فضل بن یحیی برمکی نام برده و سرنوشت او را عبرت آمیز خوانده است. یحیی پدر فضل برمکی به جنایت بسیار بزرگی دست زد. قرار بود هارون الرشید قبل از رسیدن به خلافت از ولایتمهدی خلع شود. این تصمیم را خلیفه وقت از این رو گرفته بود تا بجای هارون فرزندش که نامش جعفر بود بعد از او خلیفه گردد ولی یحیی برمکی بر مبنای نفوذی که در دربار داشت، مقدمات خلافت را برای هارون که رانده شده بود فراهم کرد. بدین ترتیب هارون به خلافت رسید و خداوند انتقام خود را از یحیی گرفت؛ هارون او را زندانی کرد و یحیی در زندان مرد.

هفت: «فضل برمکی» برادر رضاعی هارون الرشید باعث کشتن یکی از سادات حسنی شد و بعد از آن برمکیان نابود شدند.

مادر فضل دایه‌ی هارون الرشید بود و به هر دو نوزاد شیر می‌داد به همین دلیل در متون تاریخی فضل (كَانَ أَخَا الرَّشِيدِ فِي الرِّضَاعَةِ) معرفی شده است.

او در دوران خلافت هارون استاندار ارمنستان، ری و خراسان گردید سپس مسند وزارت به او واگذار شد.

هنگامی که سادات حسنی در سال ۱۷۶ هجری به رهبری «یحیی بن عبدالله حسنی» در منطقه دیلم آذربایجان قیام کردند، هارون الرشید فضل برمکی را با پنجاه هزار سرباز به سوی آن‌ها فرستاد. فضل هزار هزار درهم (یک میلیون درهم) به عنوان رشوه به برخی از بزرگان و فرماندهان دیلم داد و برای یحیی راهی جز صلح باقی نماند. سپس برای آن سید حسنی امان نامه‌ای نوشته، او را به بغداد آورد و به هارون الرشید تحویل داد. هارون نیز با سیاست منافقانه‌ای که داشت، «یحیی بن عبدالله حسنی» را کشت. به روایتی او را داخل یک ستون قرار داد و ستون را با آجر و گچ بست و آن سید جلیل در همان ستون بقاء الله پیوست.

«مروان بن ابی حفصه» یکی از شاعران دربار هارون الرشید، فضل را به خاطر غدر و خیانتی که نسبت به آن سید حسنی روا داشته بود ستود و چنین گفت:

ظَفَرْتَ فَلَا شَلْتَ يَدُ بَرْمَكِيَّةُ رَقَّتْ بِهَا الْفَتَى الَّذِي بَيْنَ هَاشِمٍ (۴)

تو - ای فضل برمکی! - پیروز شدی؛ دست برمکیان درد نکند! تو آن شکافی را که میان بنی‌هاشم بوجود آمد رتق و فتق کردی.

البته آه آن سید جلیل برای فضل و پدرش یحیی برمکی در زندان هارون الرشید مرگی همراه با ذلت و خواری به ارمغان آورد.

بعد از اینکه هارون خانواده برمکیان را نابود کرد، برادر رضاعی خود و پدرش یحیی را زندانی ساخت. یحیی در سال ۱۹۰ هجری و فضل در سال ۱۹۳ هجری در زندان به درك واصل شدند. این نتیجه‌ی کمک به طاغوتیان است. (مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ).

سرنوشت فضل برمکی در شعر دعبل

دعبل در بیت سوم قصیده‌ی فضلیه، از سرنوشت فضل بن یحیی به عنوان سرنوشتی پندآمیز نام برد و به فضل بن مروان که از جیره خواران عباسیان است خطاب کرد که از این سرنوشت پند و عبرت بگیرد.

هشت: شجره‌نامه برمکیان و خلاصه‌ای پیرامون هر يك از آنان:

برمك (خدمتگزار آتشكده بلخ كه برمکیان از نسل او می‌باشند.)

خالد برمکی (وزیر سفاح نخستین خلیفه عباسی و منصور دومین خلیفه عباسی)

یحیی برمکی (استاندار مهدی سومین خلیفه عباسی در

آذربایجان و وزیر مشاور هادی چهارمین خلیفه عباسی؛) یحیی برمکی

باعث شد هارون الرشید كه رانده شده‌ی دربار بود، به خلافت برسد.

در دوران وزارت او در زمان هارون، حضرت امام موسی بن جعفر

(ع) چهارده سال زندانی شد. حضرت امام رضا (ع) فرمود، خداوند

انتقام حضرت امام کاظم (ع) را از او و دو فرزندش گرفت. هارون

یحیی و فرزندش فضل را زندانی کرد و آن دو در زندان مردند. جعفر

فرزند دیگر او نیز به دستور هارون کشته شد.

فضل برمکی (استاندار هارون در ارمنستان، ری و خراسان بود و

در زندان هارون مرد. دعبل سرنوشت او را ذکر کرده)

جعفر برمکی (استاندار هارون در مصر و سوریه و وزیر او در

بغداد بود كه هارون او را كشت و جسدش را به مدت یکسال روی

پل بغداد بدار آویخت سپس آنرا سوزاند.) دختر جعفر برمکی بعد از

مرگ پدر بصورت يك زن آواز خوان به زندگی خود ادامه داد و

مأمون و معتصم عاشق او شدند. (کامل ج ۴، ص ۵۵۶) (در متن و

پاورقی)

نه: پنج نکته پیرامون فضل بن ربیع مزدور هارون و امین که دعبل سرنوشت او را عبرت انگیز خواند.

۱- جسارت فضل بن ربیع به امام موسی کاظم (ع)

در بخش کلمه (حبس) در جلد اول «سفینه البحار» از محدّث قمی چنین آمده:

هارون الرشید به مدینه رفت و به فضل بن ربیع که همراه او بود دستور داد، حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را زندانی کند؛ فضل بن ربیع آن امام بزرگوار را در حالیکه نماز می‌خواند در حرم حضرت پیغمبر (ص) بازداشت و در زندان خود اسیر کرد.

۲- نسب آلوده فضل بن ربیع

فضل بن ربیع از خانواده‌ای است که از دوران خلافت منصور به بعد جیره خوار عباسیان بوده‌اند. تاریخ نویسان درباره‌ی نسب فضل بن ربیع نوشته‌اند که او ولد الزناست.

۳- ربیع جیره خوار منصور بود و فرزندش فضل مزدور هارون!

ربیع که به عنوان پدر فضل معرفی شده است، در دوران منصور حاجب بود. یعنی مسؤولیت دربار منصور را بر عهده داشت سپس به مسند وزارت رسید.

فضل نیز در دوران خلافت هارون الرشید حاجب یعنی وزیر دربار او شد و مسؤولیت تشریفات دربار و بار دادن مردم برای ملاقات با خلیفه را به عهده گرفت.

۴- «فضل بن ربیع» حس ناسیونالیستی و نژاد پرستی داشت و تعصب قومی او را ناکام کرد.

فضل بن ربیع خود را به عنوان يك وزیر عرب متعصب معرفی کرد و در دربار هارون به توطئه‌هایی علیه برمکیان دست زد. او هارون الرشید را وادار ساخت آنها را نابود کند و به هدف خود رسید.

هارون الرشید بعد از نابودی برمکیان مسند به اصطلاح نخست وزیری را به فضل بن ربیع سپرد.

امین فرزند هارون که بعد از مرگ پدرش به خلافت رسید بازهم مسند نخست وزیری را به فضل بن ربیع سپرد. فضل نیز در جنگ میان امین و مامون به عنوان يك وزیر عرب از امین جانبداری کرد ولی امین و او هر دو باختند!

۵- فضل بن ربیع بعد از کشتن امین، با وساطت ایرانیان نجات یافت ولی با ذلت زندگی کرد. دعبل از ناکامی او در اشعارش یاد کرده است.

{بعد از اینکه نیروهای مامون بغداد را فتح کرده، امین را کشتند، فضل بن ربیع پنهان شد سپس مامون با وساطت طاهر بن الحسین مؤسس دولت طاهریان او را بخشید ولی او همچون موجودی بی‌ارزش با ذلت به زندگی خود ادامه داد و در سال ۲۰۸ هجری بدرک رفت.} (۱۰)

دعبل سرنوشت او را در بیت چهارم قصیده‌ی فضلیه به عنوان سرنوشتی هشدار دهنده (جهت عبرت گرفتن) ذکر کرده است.

ده: هشت نکته پیرامون فضل بن مروان مزدور چهار خلیفه که دعبل او را نکوهش کرد.

۱- فضل بن مروان بن (ماسرخل) نصرانی، جیره خوار دربار عباسیان بود.

{ فضل بن مروان یکی از درباریان جیره خوار بنی عباس و به طور کلی در خدمت آنها بود. } (۱۱) { او از نظر نسب از يك خانواده نصرانی و جد او «ماسرخل» (۱۲) نام داشت.

۲- فضل از نظر دانش کم فهم و از نظر جیره خواری تیزهوش بود!

{ او از نظر دانش {كَانَ قَلِيلَ الْمَعْرِفَةِ} (۱۳) ولی از نظر جیره خواری {كَانَ حَسَنَ الْمَعْرِفَةِ} بخدمة الخلفاء (۱۴) یعنی در خدمت به خلفای بنی عباس و چاپلوسی و غارت کردن بسیار زرنگ و دانا بود.

۳- فضل مربی معتصم عباسی بود از این رو معتصم بیسواد بار آمد.

{ او در منزل هارون الرشید خدمتگزاری می کرد و زمانی که معتصم فرزند هارون کودک کم سن و سالی بود، تربیت او را به عهده گرفت.

{ تاریخ نویسان نوشته اند که معتصم تقریباً بی سواد بار آمد و در خواندن و نوشتن ضعیف بود. } (۱۵) این هم یکی از حسنات پرورش دهنده او فضل بن مروان بن ماسرخل نصرانی که هیچ دانشی نداشت.

۴-سو استفاده‌های مالی فضل در دوران هارون، مامون و معتصم زیاد بود. به همین علت معتصم او را زندانی و اموالش را مصادره کرد.

{هارون الرشید او را مسؤول مالیاتی که به خراج معروف است، نمود.} (۱۶)

{در دوران مامون او با شگردهای ویژه‌ای که داشت، خلیفه را تحت تاثیر خود قرار داد

و به خدمت وی درآمد.} (۱۷) سپس جیره خوار معتصم شد و سو استفاده‌های مالی فراوانی

کرد. بر مبنای (من أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ) چنین شد که اختلافی میان او و یکی از

عباسیان به نام «ابراهیم بن المهدی» عموی معتصم رخ داد و معتصم دستور داد که مربی او را

زندانی و تمام اموالش را مصادره کنند. معتصم این رفتار را نسبت به مربی خود، از پدرش

هارون الرشید یاد گرفت چون هارون در دوران خلافتش دستور داد که مربی او یحیی برمکی

را زندانی و دارایی او را مصادره کنند.

۵-فضل بن مروان مکار دوباره به دربار عباسیان راه یافت و وزیر واثق و متوکل دو فرزند

معتصم شد. او تا دم مرگ جیره خوار طاغوتیان باقی ماند.

فضل بن مروان با همان شگردهای خاص خود، بعد از مرگ معتصم دوباره به دربار راه

یافت و وزیر واثق فرزند معتصم شد سپس وزیر متوکل گردید و تا سالهای پیری در خدمت

طاغوتیان بود. {بنا به روایتی او هشتاد سال و به روایت دیگری ۹۳ سال عمر کرد.} (۱۸)

{و چهار سال بعد از شهادت دعبل در سال ۲۵۰ هجری در شهر سامرا به درك واصل

شد.} (۱۹)

۶- این جیره خوار سعی کرد به دعبل رشوه دهد ولی دعبل او را سرزنش نمود.

زمانی که فضل بن مروان وزیر معتصم بود، مقداری از اموال خود را برای دعبل فرستاد

تا او را جذب کند و به او بد نگوید ولی دعبل زیر بار این رشوه نرفت و او را نکوهش کرد.

دعبل در نکوهش فضل بن مروان قصیده‌ای با قافیه‌ی فضل سرود و در آن از

درباریانی که نامشان فضل بود نام برد. (متن عربی قصیده، ترجمه و شرح آن گذشت.)

۷- شاعر دیگری بعد از مرگ فضل بن مروان او را نکوهش کرد.

در کتاب کامل ابن اثیر اشعار برخی از شاعران آن دوره که در نکوهش فضل بن

مروان سروده شده، دیده می‌شود. از جمله سه بیت زیر که بعد از مرگ فضل سروده شد:

۱- لَيْبِكَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ مَرْوَانَ نَفْسُهُ فَلَيْسَ لَهُ بَاكٍ مِنَ النَّاسِ يُعْرِفُ

۲- لَقَدْ صَحِبَ الدُّنْيَا مَنُوعاً خَيْرِهَا وَفَارَقَهَا وَهُوَ الظَّلْمُومُ الْمُعَسَّفُ

۳- إِلَى النَّارِ فَلْيَذْهَبْ وَمَنْ كَانَ مِثْلَهُ عَلَى أَى شَيْءٍ فَاتْنَا مِنْهُ نَأْسَفُ (۲۰)

ترجمه:

۱- تنها خود فضل برای خودش گریه کند چون میان مردم هیچ گریه کننده‌ای ندارد.

۲- او با دنیا - و ثروت - همراه بود ولی مانع از رسیدن خیرات آن به مردم شد. و در

حالی که به اوج ستم و گمراهی رسیده بود، از دنیا رفت.

۳- فضل و هر کسی که مانند او می باشد، به جهنم بروند؛ ما با مرگ او چه چیزی را از

دست داده ایم تا متأسف شویم؟!

۸- شاعری تحت تاثیر قصیده‌ی فضلیه دعبل قرار گرفت و قصیده فضلیه دیگری سرود.

شیخ عباس قمی در «تَیَمَّةُ الْمُتَنَهِّی» در شرح رویدادهای سال ۲۵۰ هجری قمری

نوشته است: «در سنه ۲۵۰ فضل بن مروان، وزیر معتصم وفات کرد ... و در سنه ۲۲۱

معتصم او را بگرفت و حبس کرد و شخصی اشاره به فضول ثلاثه و سوء عاقبت ایشان کرده،

در رقعہ خود برای فضل بن مروان نوشت:

۱- تَفَرَّعْتَ يَا فَضْلَ بْنَ مَرْوَانَ فَاعْتَبِرْ قَبْلَكَ كَانَ الْفَضْلُ وَالْفَضْلُ وَالْفَضْلُ

۲- ثَلَاثَةُ أَمْلاكٍ مَضَوْا لِسَبِيلِهِمْ أَبَادَتُهُمُ الْأَقْيَادُ وَالْحَبْسُ وَالْقَتْلُ

۳- وَإِنَّكَ قَدْ أَصْبَحْتَ فِي النَّاسِ ظَالِمًا سَتُودَى كَمَا أَوْدَى الثَّلَاثَةُ مِنْ قَبْلُ (۲۱)

ترجمه:

۱- ای فضل بن مروان! فرعون صفت شدی؛ بنابراین - از پیشینیان عبرت بگیر - قبل

از تو فضل و فضل و فضل بوده اند.

۲- آن سه فضل پادشاهانی بودند که به سرنوشت - بسیار بد - خود رسیدند. قید و

بندها، زنجیرها، زندان و کشتار، آنان را نابود کرد.

۳- تو در میان مردم به صورت يك ستمگر درآمدی؛ تو هم مانند آن سه فضل که قبل

از تو بودند و به هلاکت رسیدند، به هلاکت می‌رسی.

مرحوم شیخ عباس قمی نام سراینده این اشعار را ننوشته ولی روشن است که سراینده

این سه بیت تحت تأثیر قصیده فضلیه دعبل قرار گرفته بوده.

یازده: هجو دعبل به احمد بن ابی خالد وزیر مامون بعد از فضل بن سهل.

این هم مورد دیگری از اشعار دعبل در دوران خلافت مامون:

یکی از مزدوران مامون «احمد بن ابی خالد» نام داشت که بعد از شهادت حضرت امام

رضا (ع) به مزدوری مامون درآمد. دکتر الاشتر در کتاب «شعر دعبل...» در شرح حال او

چنین می‌گوید:

او بدقیافه، عبوس، خشن و بسیار پرخور بود به طوری که مردم را غارت می‌کرد!

هنگامی که مامون او را به ماموریت می‌فرستاد، او زمان را به گونه‌ای در نظر می‌گرفت که

در محل ماموریت غذا بخورد. از او به مامون شکایت شد و {مامون دستور داد:

۱- به او هر روز هزار درهم بدهند تا از مردم چیزی نگیرد.

۲- قبل از اینکه به جایی اعزام شود، در منزلش غذا بخورد.}

دعبل به عنوان استهزا این سه بیت شعر را درباره ابن ابی خالد جیره خوار سرود:

- ۱- شَكَرْنَا الْخَلِيفَةَ إِجْرَاءَهُ عَلَيَّ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ نَزْلَهُ
۲- فَكَفَّ أَذَاهُ عَنِ الْمُسْلِمِينَ وَصَيَّرَ فِي بَيْتِهِ أَكْلَهُ
۳- وَقَدْ كَانَ يَقْسِمُ أَشْغَالَهُ فَصَيَّرَ فِي نَفْسِهِ شُغْلَهُ (۲۲)

ترجمه:

- ۱- ما از کار خلیفه سپاسگزاریم که «نزل» یعنی غذای ابن ابی خالد را تامین کرد.
۲- خلیفه مانع از آزار ابن ابی خالد به مسلمانان شد و غذای او را در منزلش قرار داد.
۳- ابن ابی خالد کار و مزاحمت‌های خود را میان مردم تقسیم می‌کرد ولی خلیفه او را به خودش مشغول نمود.

دوازده: هجو دعبل به «علی بن عیسی» مسؤول مالیات شهرستان قم در دوران مامون.
یکی دیگر از مزدوران مامون که دعبل او را هجو کرد، «علی بن عیسی اشعری» است که مالیات شهر مقدس قم و باغهای اطراف را برای مامون جمع‌آوری می‌کرد. او در آغاز از طرفداران خاندان عصمت (ع) بود سپس منحرف شد و دعبل او را سخت نکوهش کرد. و در این مورد سه بیت شعر سرود.

دکتر الاشتر در کتاب «شعر دعبل بن علی خزاعی» این سه بیت شعر را نوشته که عیناً

ارایه می‌شود، این ابیات بصورت خطاب می‌باشد:

۱- كُنْتَ مِنْ أَرْفَضِ خَلْقِ اللَّهِ إِذْ كُنْتَ صَبِيًّا

۲- فَتَوَلَّيْتَ أَبَاكَرٍ وَأَرْجَاةَ (الْوَلَيَّا)

۳- وَتَجَبَّيْتَ (عَلِيًّا) إِذْ تَسَمَّيْتَ (عَلِيًّا) (۲۳)

۱- تو ای علی بن عیسی! زمانی که نوجوان بودی، در رد و نفی دشمنان خاندان

عصمت (ع) پیشاپیش مردم قرار داشتی!

۲- سپس ولایت خلیفه اول را پذیرفتی و ولایت ولی حق را (که همان علی (ع)

است)، نادیده گرفتی.

۳- تو که علی نامیده شدی، از علی فاصله گرفتی!

سیزده: هجو دعبل به طاهر و فرزندانش که همه جیره خوار مامون بودند.

یکی دیگر از مزدوران مامون «طاهر بن الحسین بن مصعب» بود که مامون او را ستود

و به او لقب «ذوالیمینین» داد. {طاهر از نظر نسب از بازماندگان ساسانیان بود ولی تظاهر

می کرد که از قبیله ی خزاعه می باشد.} (۲۴)

فرمانده مامون در حمله به بغداد طاهر بود. او بغداد را فتح کرد و امین را کشت. سه

فرزند طاهر به نامهای طلحه، عبدالله و علی نیز به مزدوری مامون درآمدند.

طلحه فرزند طاهر استاندار مامون در خراسان بود و تا روز مرگش در سال ۲۱۳

هجری همین پست را داشت. علی بن طاهر بعد از مرگ برادرش طلحه استاندار خراسان شد

و عبدالله بن طاهر استاندار مامون در شام سپس در خراسان گردید و تا روز مرگش در سال ۲۳۰ هجری بر سر همین پست ماند.

(شرح حال طاهر و سه فرزندش در آخر کتاب دکتر الاشتر موسوم به «شعر دعبل ابن علی خزاعی» ذکر شده است.)

طاهر يك چشم داشت و بدقیافه و خسیس بود و دعبل که مامون را هجو کرده بود، احمد بن ابی خالد، علی بن عیسی اشعری و طاهر را که از مزدوران او بودند نیز هجو گفت. او درباره لقبی که مامون به طاهر داده بود یعنی ذوالیمینین، يك چشم داشتن (که تنها با يك دید قضاوت می‌کرد) و خسیس بودن طاهر چنین گفته است:

وذی یمینٍ و عینٍ واحده نقصان عینٍ و عینٍ زائده (۲۵)

ترجمه: طاهر ذویمینین است؛ دو دست راست ولی يك چشم دارد! از یکسو يك چشم او کم است و از سوی دیگر يك دست او اضافی است! اشاره به بی ارزش بودن لقبی است که مامون به او داده و همچنین اشاره به خسیس بودن طاهر است.

باز هم دعبل در هجو طاهر و سه فرزندش که همه از مزدوران مامون بودند، این

قصیده را سرود:

تولیَّ طاهر من بعد أن قد اقام فلا یسام و لا یسوم

ترجمه: طاهر به فرماندهی رسید ولی بعد از آن هیچ قدر و هیچ چیز ارزشمندی بدست نیاورد.

وَأَبْقَى بَعْدَهُ فِينَا ثَلَاثًا عَجَائِبَ تَسْتَخِفُّ لَهَا الْحُلُومُ

(الحلوم به معنی عقول است.)

ترجمه: طاهر بعد از خود میان ما سه فرزند شگفت انگیز باقی گذاشت که هر سه به ذهن بوده و در تفکر بسیار سبکند.

ثَلَاثَةٌ أَعْبَدُوا أَبًا وَ أُمًّا تَمِيزُ عَنْ ثَلَاثِهِمْ أَرْوَمُ

ترجمه: آنها سه برده (برای مامون) هستند که از يك پدر و مادرند ولی هر سه نفر از نظر اصل و نژاد از هم جدا هستند!

فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ (قَرِيشٌ) قَوْمِي وَتَدْفَعُهُ الْمَوَالِي وَالصَّمِيمُ

ترجمه: یکی از آن سه می گوید: «قريش طایفه من است.» برده بودن و صمیمیت او (نسبت به بردگی) او را به این سخن وادار کرده است.

وَبَعْضٌ فِي (خَزَاعَةٍ) مُنْتَمَاهُ وَلَاءٌ غَيْرُ مَجْهُولٍ قَدِيمُ

ترجمه: و دیگری اصل خود را از (خزاعه) می داند و منتسب شدن (به خزاعه) ناشناخته نیست بلکه قدیمی است.

وَبَعْضُهُمْ يَهْشُ لِلْأَلِ (كسری) وَيَزَعَمُ أَنَّهُ عَلِجٌ لَيْمٌ

ترجمه: و دیگر فرزند طاهر برای ساسانیان خوش و بش می‌کند (ولی) ادعا دارد که
(کسری) کافر و خبیث بوده است!

لَقَدْ كَثُرَتْ مَنَاسِبُهُمْ عَلَيْنَا فَكَلَّمَهُمْ عَلَى حَالٍ زَنِيمٍ (۲۶)

ترجمه: ادعاها و حرفهای فرزندان طاهر درباره نسبشان زیاد شده؛ (ولی) هر يك از
آنان به نحوی حرام زاده است.

چهارده: هجو دعبل به ابن ابی دُواد وزیر مامون، معتصم، واثق و متوکل

یکی از جیره‌خواران بنی عباس «احمد بن ابی دواد ایادی» نام داشت که از درباریان
مامون بشمار میرفت. او در دوران معتصم، واثق و متوکل مسند قضاوت و وزارت را بعهدہ
گرفت. تا اینکه خداوند در همین دنیا و قبل از آخرت انتقام خود را از آن جنایتکار گرفت.
او به مدت هشت سال فلج و زمین‌گیر شد و در سال ۲۴۰ هجری به درک واصل گشت.
ابن ابی دواد ایادی و دیگر درباریان بنی عباس مانند خود خلفا غرق در فسق و فحشا
بودند. دعبل نیز با زبان خودشان با آنها سخن گفت و این قطعه شعر را در نکوهش ابن ابی
دُواد سرود:

۱- إِنْ هَذَا الَّذِي (دُوداً) أَبُوهُ وَ (ایادی) قَدْ أَكْثَرَ الْأَبَاءِ

۲- سَاخَقَتْ أُمُّهُ وَ لَا طَ أَبُوهُ لَيْتَ شِعْرِي عَنْهُ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ؟

۳- جَاءَ مِنْ بَيْنِ صَخْرَتَيْنِ صَلَوْدَيْنِ عُقَامَيْنِ تُنْبِتَانِ الْهَبَاءِ

۴- لَا سَفَاحٌ وَلَا نِكَاحٌ وَلَا مَأْوَیُّهُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (۲۷)

ترجمه:

۱- این -قاضی- که از نسل دوداد و ایاد می‌باشد، درباره نسبش سخنهاى زیادى را بوجود آورده است.

۲- مادرش -عوض رغبت به مرد- به زنان رغبت داشت و پدرش لواط می‌کرد؛ ای کاش میدانستم او از کجا آمده است؟!

۳- او از میان دو سنگ سخت که هیچ ثمری از آنها بدست نمی‌آید بوجود آمده!

۴- نه زنایی، نه ازدواجی و نه رابطه‌ی زناشویی میان آنها بوده؛ (پس نسب او چیست؟)

جالب است بدانید، ابن ابی دوداد بر خلاف خانواده‌ای که به آن منتسب بود و برخلاف

چهره‌های سبزه رو، مویی طلایی داشت و سبزه رو نبود!

دعبل سه قصیده دیگر در هجو ابن ابی دوداد به نظم درآورد و به همین شیوه که در این

قصیده سخن گفته، آن قصیده‌ها را سروده است.

پانزده: یازده نکته درباره‌ی یحیی بن اکثم، قاضی القضاات همجنس باز دوران مامون، معتصم

و واثق که دعبل او را سخت نکوهش کرد.

۱- یحیی بن اکثم خراسانی از خراسان نبود!

«یحیی بن اکثم بن عمرو» از قبیله تمیم، در نیمه دوم قرن دوم در شهر مرو خراسان متولد شد و چون ولادت او در خراسان بوده، برخی تاریخ نویسان او را اهل خراسان می‌دانند در حالیکه او اصالتاً خراسانی نیست. مسعودی در «مروج الذهب» او را در آغاز قاضی بصره معرفی کرده که بعد از آن به بغداد فرا خوانده شد و قاضی القضاات مامون گردید.

۲- انحراف جنسی یحیی بن اکثم از نظر مسعودی در کتاب مروج الذهب

مسعودی در کتاب خود پیرامون انحراف جنسی یحیی بن اکثم در شهر بصره چنین

نوشته است:

«كان یحیی بن اکثم قدوُلّی قضاء البصرة قبل تأکد الحال بیئه و بین المأمون»

یحیی بن اکثم پیش از آن که روابطش با مامون محکم شود، بر مسند قضاوت شهر بصره

نشست.

(فَرَفَعَ إِلَى المأمون أَنَّهُ أَفْسَدَ أَوْلَادَهُمْ بِكَثْرَةِ لَوَاطِهِ.)

ترجمه:

به مامون شکایت شد که او با کثرت لواط و انحراف جنسی، کودکان و نوجوانان شهر

بصره را فاسد کرده است.

{فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْ طَعَنُوا عَلَيْهِ فِي أَحْكَامِهِ لُقِبَ مِنْهُمْ} (۲۸)

ترجمه:

مامون-در پاسخ به آن شکایت- چنین گفت: «اگر از قضاوتش- نه از لواطش- شکایت می‌شد، آن شکایت پذیرفته می‌شد- و اقدام می‌کردم.

۳-یحیی بن اکثم مامون را به انحراف جنسی متمایل کرد.

هنگامی که «یحیی بن اکثم» از بصره به بغداد منتقل و قاضی القضاات مامون شد، در مواردی مامون را تحت تاثیر خود قرار داد. از جمله در مسأله‌ی انحراف جنسی که در بخش گذشته در شرح حال مامون به آن اشاره شد.

دکتر الاشتر استاد دانشگاه‌های سوریه پیرامون یحیی و مامون چنین گفته است:

«غَلَبَ عَلَى الْمَأْمُونِ ... وَ رُمِيَ بِاللِّوَاطِ» (۲۹)

ترجمه: او مامون را تحت تاثیر خود قرار داد ... و به او برچسب انحراف جنسی زده

شد.

استاد «الدجیلی» محقق معروف نجف اشرف درباره او و مامون چنین گفته است:

«عُرِفَ بِاللِّوَاطِ وَ اشتهرَ بِهِ حَتَّى كَانَ لَا يَسْتَحْدِمُ فِي دَارِهِ إِلَّا الْمُرْدَ، وَ يَقَالُ إِنَّهُ زَيْنَ لِلْمَأْمُونِ

ذَلِكَ وَ حَبِيبُهُ إِلَيْهِ.» (۳۰)

ترجمه: یحیی بن اکثم به انحراف جنسی معروف بود و به همین انحراف شهرت یافت تا اندازه‌ای که در منزل خود فقط نوجوانان بی‌ریش و سبیل را بکار می‌گرفت! درباره او گفته شده است، بقدری در مقابل مامون انحراف جنسی را ستایش و توجیه می‌کرد که مورد قبول او قرار گرفت و آن را برای مامون به صورت يك عمل دوست داشتنی درآورد.

۴- انحراف جنسی یحیی بن اکثم در اشعار شاعری به نام راشد بن اسحاق

یکی از شعرای آن دوران «راشد بن اسحاق» است که این دو بیت را پیرامون انحراف جنسی قاضی القضاات مامون سروده است:

- ۱- وَكُنَّا نُرْجَى أَنْ نَرَى الْعَدْلَ ظَاهِرًا فَأَعْقَبْنَا بَعْدَ الرِّجَاءِ قُنُوطُ
- ۲- مَتَى تَصْلُحُ الدُّنْيَا وَ يَصْلُحُ أَهْلُهَا وَ قَاضِي قِضَاةِ الْمُسْلِمِينَ يَلُوطُ (۳۱)

ترجمه:

۱- به ما امید می‌دادند که عدل و دادگری را به صورت آشکار و عملی خواهیم دید ولی بعد از این آرزوها برای ما ناامیدی بوجود آمد!

۲- این دنیا و مردمان آن در چه زمانی اصلاح می‌شوند در حالیکه قاضی قضاات مسلمانان لواط می‌کند؟!

۵- یحیی بن اکثم چهارصد نوجوان را به دور خود جمع کرده بود.

مسعودی در «مُرُوجُ الذَّهَبِ» گفته است:

«اتَّصَلَ بِالْمَامُونِ وَنَادَمَهُ وَرَخَّصَ لَهُ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ.» (۳۲)

ترجمه: او با مأمون تماس گرفت و همنشین او شد و مأمون، مسایل زیادی را به او

سپرد.

{وَبَلَغَ مِنْ إِذَاعَتِهِ وَ مُجَاهَرَتِهِ بِاللِّوَاطِ أَنْ الْمَامُونِ أَمَرَهُ أَنْ يَفْرَضَ لِنَفْسِهِ قَرْضاً يَرْكُوبُونَ

بِرُكُوبِهِ وَ يَنْصَرِفُونَ فِي أُمُورِهِ فَقَرَضَ أَرْبَعَمِائَةٍ - غلام مُرْداً اخْتَارَهُمْ حِسَانَ الْوُجُوهِ فَانْتَضَحَ

بِهِمْ.} (۳۳)

ترجمه:

کار یحیی بن اکثم در تظاهر به لواط به جایی رسید که وقتی مامون از او خواست تا

برای خود همکارانی انتخاب کند که در سفرهایش با او باشند و در کارهایش به او کمک

کنند، او چهارصد نوجوان بی‌ریش و سبیل را که چهره‌های زیبایی داشتند انتخاب کرد و با

این انتخاب مُفْتَضَّح و بد نام شد.

۶- اشعار شاعری به نام ابونعیم در نکوهش یحیی بن اکثم

یکی از شاعران آن دوران به نام «ابن ابی نعیم» درباره‌ی لواط این قاضی که خارج از

عراق بود و بعد به عراق آمد، اشعار زیر را سرود:

۱- يَا لَيْتَ يَحْيَى لَمْ يَلِدْهُ أَكْثَمُهُ

۲- وَلَمْ تَطَأْ أَرْضَ الْعِرَاقِ قَدَمُهُ

۳- أَلَوْطُ قَاضٍ فِي الْعِرَاقِ نَعْلَمُهُ

۴- أَيْ دَوَاةٍ لَمْ يَلْقَئَهَا قَلْبُهُ؟^۱

۵- وَآيُ شُعَيْبٍ لَمْ يَلْبِغْهُ أَرْقَمُهُ؟^۲ (۳۴)

ترجمه:

۱- ای کاش اکثم پدر یحیی نطفه‌ی او را غی‌بست!

۲- و ای کاش پای یحیی به زمین عراق غی‌رسید!

۳- او را چنین می‌شناسیم که هیچ قاضی مانند او آلوده به لواط و همجنس‌بازی نیست.

۴- در کدام دواتی قلم او نرفت؟

۵- در کدام دره‌ای مار او وارد نشد؟

مامون دستور داد، سراینده این اشعار به سرزمین سند تبعید شود.

۷- یحیی بن اکثم با چشم بد به فرزند مامون نگاه می‌کرد.

«سیوطی» که از برادران دانشمند اهل تسنن است، کتابی به نام «الریاض» یعنی

بوستانها تالیف کرده و در آن روایت کرده است، روزی مامون با یحیی نشست؛ بود؛ بمباس

پسر مامون نیز در آن مجلس حاضر و او خوشرو و زیبا بود؛ یحیی چشم خود را به صورت

^۱ يَلْقَى: يَطْعَن، المعجم الوسيط، ص ۱۰۵۷

^۲ الأرقم ذكر الحيات واختبها، المعجم الوسيط، ص ۳۶۶

عباس دوخته بود و پیوسته از نگاه کردن به او لذت می‌برد. چون قاضی یحیی دید که این کار خوبی نیست و از آن طرف در مقابل پسران امرد (بی ریش و سبیل) بی‌اختیار است و نمی‌تواند خودداری کند، لاجرم از در اعتذار درآمد و حدیثی جعل کرد و به مامون گفت ... رسول خدا (ص) فرموده:

نگاه کردن به روی نیکو چشم را جلا می‌دهد و من چون ضعف چشم دارم، خواستم تا با نگاه کردن به صورت نیکوی عباس چشم خود را جلایی داده باشم. مامون برآشفته و گفت:

«ای یحیی از خدا بترس؛ همانا این حدیث افترا است بر رسول خدا (ص) و هرگز پیغمبر چنین حدیثی نفرموده است.»

ولی مامون او را که با چشم شهوت به فرزندش نگاه کرد و روایت دروغ به حضرت رسول اکرم (ص) نسبت داد، طرد نکرد! شیخ عباس قمی که این روایت را در «تَبَتُّ الْمُتَنَهِّی» نوشته است، چنین می‌گوید:

اگر آنچه را در باب لواط یحیی نقل شده می‌خواستیم بنویسیم، از وضع رساله خارج می‌شدیم.» (۳۵)

۸- شعر دیگری از راشد بن اسحاق پیرامون انحراف جنسی یحیی بن اکثم

مرحوم شیخ عباس قمی در «تَمَتُّهُ الْمُنْتَهَى» پیرامون انحراف جنسی یحیی اشعاری از شاعران دوران مامون نوشته از جمله از شاعری به نام «راشد بن اسحاق» که از ترجمه اشعار او شرم داریم و به ترجمه برخی از واژه‌ها اکتفا می‌کنیم.

۱- یقودهم الی الهیجاء قاضٍ شدید الطعن بالرمح الرَدِیّی

۲- یغادرهم الی الأذقانِ صرعی وکلُّهمُ جریحُ الخَصِیّتینِ (۳۶)

(الهیجاء: جنگ، الرمح الرَدِیّی: نام نیزه است. صرعی: زخمیها، جریح الخَصِیّتین:؟)

۹- دو بیت از دعبل در نکوهش یحیی بن اکثم (محدّث قمی در «تَمَتُّهُ الْمُنْتَهَى» این دو بیت را به ابن ابی النعیم نسبت می‌دهد).

دعبل یا ابن ابی نعیم درباره انحراف جنسی یحیی بن اکثم قاضی القضاة عباسیان این دو بیت را سروده‌اند:

۱- قاضٍ یَرِی الحَدَّ فی الزُّنا ولا یَرِی علی مَنْ یُلُوطُ مِنْ باسٍ

۲- ولا أَرِی الجورَ یَنْقُضِ وَ عَلَی الأُمّةِ والِ مِنْ بَنِی العَبّاسِ (۳۷)

ترجمه:

۱- این قاضی حکم حد و شلاق را درباره زنا صادر می‌کند ولی هیچ ایرادی در لواط و

هم‌جنس بازی نمی‌بیند!

۲- تا زمانی که چنین - حاکم و قاضی از طرف بنی عباس بر مردم گماشته می‌شود.

من برای این جور و ستم هیچ پایانی نمی‌بینم.

۱۰- دعبل در قطعه دیگری یحیی بن اکثم را به سگ تشبیه کرده است.

قرآن مجید کافران را با دو کلمه همار و کلب نکوهش کرده، دعبل نیز این دو کلمه را

در هجویات و بدگفتن به دشمنان آل رسول الله (ص) بکار برده است. دعبل متوکل را که

خبیث‌ترین خلیفه عباسی است به همار و معتصم پدر متوکل را به کلب تشبیه کرده است که

شرح آن در فصل گذشته بطور مفصل آمد.

دعبل در هجو قاضی القضاات همجنس باز، در قطعه شعر زیر کلمه کلب را بکار برده و

سقوط آن جیره خوار را ذکر کرده است:

۱- رُفِعَ الْكَلْبُ فَاتَّضَعَ لیسَ فی الْکَلْبِ مُصْطَنَعٌ

۲- بَلَغَ الْغَايَةَ الَّتِي دُونَهَا كُلُّ مُرْتَفَعٍ

۳- إِنَّمَا قَصْرُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا طَارَ أَنْ يَقَعَ

۴- قُلْ (لِيَحْيَى بْنِ أَكْثَمٍ) إِنَّ مَا خِفْتَ قَدْ وَقَعَ

۵- لَعَنَ اللَّهُ نُخْوَةَ صَارَ مِنْ بَعْدِهَا ضَرَعٌ (۳۸)

۱- سگ بالا برده شد سپس خوار گردید. چون سگ مهارت -ویژه‌ای- ندارد.

۲- سگ به هدفی که خواسته بود رسید. - که همان مقام قاضی القضاات است. - به نظر

او مقامهای دیگر از آن مقام پایین‌تر است.

۳- نهایت و پایان هر چیز آن است که هر چه بیشتر بالا برود، سقوط آن حتمی‌تر

است.

۴- به (یحیی بن اکثم) بگو، آنچه از آن ترسیده بودی به وقوع پیوست.

۵- لعنت خدا بر آن مقامی که بعد از آن ذلت و خواری آید!

۱۱- یحیی بن اکثم به دستور متوکل به صحرای حجاز تبعید و در همان جا به درك واصل

شد.

این همجنس باز که همیشه نوجوانان آمرَد بی ریش و سبیل (در برابر دیدگان مردم) در

منزلش بسر می‌بردند، در چهار شهر بصره، بغداد، کوفه و سامرا در دوران خلافت مامون،

معتصم و واثق هم قاضی القضاات بود و هم ... ولی در دوران متوکل ضربه‌ی (مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا

سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ) بر سرش وارد شد و متوکل که خود همجنس باز بود، یحیی بن اکثم را به

حجاز تبعید کرد و او در سال ۲۴۲ هـ. ق در صحرا مرد و به قعر جهنم فرو رفت.

شانزده: هجو دعبل به شش مزدور عباسی کاخ نشین بغداد در سه بیت:

اشعار دعبل به صورت {قصیده یعنی هفت بیت یا بیشتر} (۳۹) نسبتاً کم است. بیشتر

اشعاری که از دعبل بدست ما رسیده، از هفت بیت کمتر می‌باشد. شاید تعداد اشعار دعبل

بیشتر از این بوده ولی دشمنان خاندان عصمت (ع) آنها را از بین برده‌اند.

یکی از اشعار مهم و جالب دعبل این سه بیت است که در آنها از شش جیره خوار

عباسی نام برده و آنان را نکوهش کرده است. آن شش جیره خوار عبارتند از:

۱- «حسن بن وهب حارثی» مزدور معتصم و واثق

{او منشی برخی از وزیران معتصم و واثق و مسؤول پست مهمی در منطقه شام در

دوران متوکل بود.} (۴۰)

دعبل از او که در محله مُخَرَّم در بغداد کاخی داشت به نام حسن یاد کرده است.

۲و۳- دو مزدور مأمون به نام‌های احمد و علی و پدرشان هشام نام داشت

دو فرزند هشام احمد و علی نام داشتند که جیره خوار مامون و رییس گارد او بودند؛

«احمد بن هشام» ریاست گارد کاخ خلافت و «علی بن هشام» فرمانداری ری و آذربایجان

را در دوران مامون بهمهده داشت. او بسیار ستم کرد و مردمان زیادی را کشت سپس اختلافی

میان او و مامون رخ داد و مامون او را کشت. هر يك از این دو برادر در محله مُحَرَّم بغداد کاخی داشتند.

۴- رجاء فرزند ضحاک که مزدور مامون بود.

او بدستور مامون مسؤول حرکت حضرت امام رضا (ع) از مدینه به مرو بود. همچنین مسؤولیت بخشی از مالیات را در دوران مامون و معتصم بهمهده گرفت ولی فرماندار معتصم در دمشق او را کشت. دعبل از او تحت عنوان رجاء نام برده است. او نیز در محله مُحَرَّم بغداد کاخی داشت.

۵- دینار بن عبدالله برادر مادری یحیی بن اکثم

دینار واحد پولی دوران بنی عباس و معدن آن طلا بود. (درهم که بازهم واحد پولی آن دوران است از ، نقره بود.) کلمه دینار به صورت اسم خاص برای افراد، کم بکار رفته است. برای قاضی القضاة همجنس باز مأمون برادر مادری بود، و دینار نام داشت.

در دوران مامون مسؤولیت مناطق کوهستانی و در دوران معتصم فرمانداری یکی از لشکریان او به دینار واگذار گردید. او در محله مُحَرَّم در بغداد دو کاخ داشت.

۶- یحیی بن اکثم که شرح انحراف او گذشت:

یحیی بن اکثم که در بحث قبل شرح انحراف جنسی او گذشت، در محله مخرم بغداد نیز کاخی داشت. محله مخرم در بخش شرقی بغداد بود و کاخهای مقامهای دولتی بنی عباس در آنجا بوده دعبل در سه بیت زیر از طاغوتیان بنی عباس که در محله مخرم زندگی می‌کردند، تحت عنوان «ملوك المخرم» یاد کرده است:

۱- لَا فَاشْتَرُوا مِنِّي مُلُوكَ الْمُخَرَّمِ	أَبِیْ حَسَنًا وَابْنِیْ هِشَامٍ بِدِرْهَمٍ
۲- وَأَعْطِ رَجَاءً فَوْقَ ذَاكَ زِيَادَةً	وَأَسْمَحَ بِدِينَارٍ بَعِيرٍ تَنْدُمُ
۳- فَإِنْ رُدَّ مِنْ عَيْبٍ عَلَى جَمِيعِهِمْ	فَلَيْسَ يَرُدُّ الْعَيْبُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمٍ (۴۱)

ترجمه:

- ۱- هان امیران محله مُخَرَّم بغداد را از من نمی‌خرید؟ من سه تن از آنان به نامهای حسن و دو فرزند هشام را به يك درهم می‌فروشم.
- ۲- رجاء را هم- به همان درهم- به صورت اضافی می‌فروشم و دینار را هم به همان درهم به شرط اینکه بعد از فروش هیچ پشیمانی نباشد، می‌فروشم.
- ۳- اگر همه آنها عیبی داشتند و خریدار آنان را پس داد، (من آنان را پس می‌گیرم) به جز یحیی بن اکثم؛ هر عیبی که داشته باشد، پس گرفته نمی‌شود.

هفده: نقد نظر منفی کتاب دانشگاه آزاد اسلامی تبریز پیرامون هجویات دعبل.

ابتدا باید گفت، خدماتهای خالصانه‌ی دانشگاههای رسمی و دولتی آموزش عالی و دانشگاه آزاد اسلامی در زمینه‌ها و رشته‌های مختلف قابل تحسین و تقدیر است؛ بویژه در زمینه علوم انسانی و ادبیات. (وَنَحْنُ نَرْجُو لِلْجَامِعَةِ الْإِسْلَامِيَةِ الْحُرَّةِ كُلَّ خَيْرٍ وَتَوْفِيقٍ فِي بُلُوغِ أَهْدَافِهَا الْمُقَدَّسَةِ). (۴۲)

ترجمه:

ما آرزومندیم، دانشگاه آزاد اسلامی موفق و مؤید باشد و به اهداف مقدس خود تحقق بخشد.

هیجده: خلاصه‌ی نظر مؤلف پیرامون دیدگاه منفی کتاب مذکور (۴۳)

و اما نظر ما پیرامون هجویات دعبل در آن کتاب (۴۴) که در دو مورد خلاصه می‌شود:

۱- کتاب یاد شده درباره هجویات دعبل گفته است که دعبل {فطرتاً هجوسرا، بدگمان و ناسزاگو بار آمده است.} (۴۵)

نظر ما این است که دعبل فطرتاً هجوسرا نبوده زیرا نخستین اشعار او بدگویی و ناسزاگویی نیست؛ اولین اشعار دعبل غزلیاتی در سطح بسیار بالا بوده و او بوسیله همان غزلیات شهرت بسزایی بدست آورد و به دربار هارون الرشید راه یافت. رفتن او به دربار

هارون بود که از او يك شاعر هجوسرا بوجود آورد؛ چون او از نزديك جنايات ر فسا، دربار طاغوتيان را مشاهده و هجو و بدگفتن به خلفای عباسی و مزدوران آنان را شروع کرد. اگر دعبل فطرتاً هجوسرا بود، نخستين اشعار خود را با هجو شروع می‌کرد در حالی که هجویات در مرحله دوم اشعار دعبل قرار دارد، آن هم به صورت عكس العمل در برابر آنچه در دربار هارون الرشید و دیگر خلفا مشاهده می‌کرد.

۲- کتاب مذکور گفته است که دعبل به همه بد می‌گفت و هیچ کس از نیش زبان او نرسته؛ چنان که خود گفته: «پنجاه سال است که چوبه دار خود را بر دوش می‌کشم و کسی نیست مرا بر بالای آن برد.» (۴۶) از این متن چنین نتیجه‌گیری شده است که دعبل چون به مردم بد می‌گفت، هر آن انتظار داشت او را بکشند. به همین دلیل «چوبه دار خود را بر دوش می‌کشید.»

در حالیکه بر دوش داشتن چوبه دار به معنای ترس از مردم نبود بلکه دعبل به شهادتش چشم دوخته بود و در انتظار آن بسر می‌برد. دکتر الاشر پیرامون چوبه دار دعبل گفته است، دعبل این چوبه دار را به جهت وفاداری به آل پیغمبر (ص) بر دوش برداشته بود، {فی وفائه لِأَهْلِ الْبَيْتِ (ع)} (۴۷)

آن چنان که دعبل به دشمنان خاندان عصمت (ع) بد می‌گفت و آن‌ها را هجو می‌کرد، هر آن شهادت بدست آن دژخیمان را انتظار می‌کشید. بالأخره نیز چنین شد که نزديك

شهرستان شوش در شمال خوزستان، با نیزه‌ی زهردار یکی از مزدوران عباسی به شهادت رسید.

قاتل دعبل شخصی بود که برای قتل او ده هزار درهم از یکی از فرمانداران متوکل عباسی دریافت کرده بود. چون دعبل هم به متوکل و هم به آن فرماندار که نامش «مالك بن طوق» است، بد گفته بود. بد گفتن دعبل به متوکل و فرماندار او جنبه‌ی اعتقادی داشت: متوکل که خلیفه‌ای بسیار فاسد بود، قبر شریف حضرت امام حسین (ع) را خراب کرد و دعبل او را هجو نموده، به او صفت حمار داد. بالاخره هجویات دعبل منجر به شهادت او شد. به فرمایش علامه امینی: «حَتَّى قُتِلَ عَلَى ذَلِكَ شَهِيداً» (۴۸)

علامه امینی در کتاب نفیس «الغديرُ في الكتابِ والسُّنَّةِ وَالأَدَبِ» پیرامون هجویات دعبل گفته است: «ایرادی که از مترجم له یعنی دعبل گرفته می‌شود، هجویات بسیار شدید اوست که در چند کتاب ذکر شده است؛ این هجویات و فحشهای زننده دعبل درباره‌ی کسانی است که او آنان را دشمنان خاندان عصمت و طهارت (ع) و غاصب حق و خلافت پنداشته بود. دعبل آن هجویات را برای تَقَرُّبُ به خداوند متعال می‌گفت چون امکان ندارد ولایت خالص و بی‌شائبه باشد مگر اینکه با بَرائت و دوری از آنچه بر ضد ولایت است همراه گردد؛ به همان نحو که خداوند و حضرت پیغمبر (ص) از مشرکان مُبرّا بودند. خداوند برای انسان دو دل قرار نداده است بلکه يك دل و يك ولایت. پس ولایت باید با بَرائت از دشمنان

ولایت همراه باشد. بیشتر مؤلفان کتابهای تاریخی گروهی هستند که طرفدار دشمنان خاندان طاهر و پاک پیغمبرند و هجو گفتن دعبل را یکی از گناهان کبیره و غیر قابل آمرزش تلقی کرده‌اند. آنان همین نظر را درباره‌ی بیشتر رجالات شیعه نیز اعمال می‌کنند.» (۴۹)

نوزده - خواهش ما از رئیس و مسؤولان محترم دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

امیدواریم همکاران ارجمند ما، رئیس، معاونان و مسؤولان محترم دانشگاه آزاد اسلامی تبریز مشمول شفاعت حضرت امام رضا (ع) که دعبل شاعر او بود باشند و در تدریس تاریخ ادبیات عرب به نحوی که در کتاب «تاریخ ادبیات عرب» چاپ تبریز ذکر شده، دعبل را معرفی نکنند. بلکه نظر خود را پیرامون هجویات دعبل تصحیح کرده، فرمایش علامه امینی را مد نظر قرار دهند. یادآوری می‌شود، کتاب پر ارج «الغدير في الكتاب والسنة والادب» یکی از منابع مهم متون نظم در ادبیات عرب و منبعی سرشار و بسیار سودمند است. آرزومندیم استادان دروس متون نظم عربی از مطالب این کتاب تحقیقی استفاده کنند.

بیست - اشعار هجو بسیار زننده و غزل مکشوف بی‌بند و بار از دعبل نیست.

به دعبل اشعار هجو بسیار زننده و غزل مکشوف بی‌بند و بار نسبت داده شده در

حالی که دعبل از سرودن چنین اشعاری مبرا است.

دکتر الاشر محقق نامدار سوریه در کتاب «شعر دعبل بن علی الخزاعی» بخش مستقلی دارد تحت عنوان «الشعر الذی نُسِبَ إلی دِعبِل و لیسَ لَهُ» یعنی: شعری که به دعبل منسوب است و از او نیست.

مانند این بیت بسیار زنده:

قَوْمٌ إِذَا تَبَحَّ الْأَضْيَافَ كُلُّهُمْ قَالُوا لِأَمِّهِمْ: بُولَى عَلَى النَّارِ (۵۰)

ترجمه:

آنها طایفه‌ای بسیار خسیس هستند و زمانی که سگشان بر روی مهمانان زوزه می‌کشد، برای اینکه از مهمانان پذیرایی نکنند به مادرشان چنین می‌گویند: «برو بر روی آتش - که در آشپزخانه است ... تا آنرا ... خاموش کند.

دکتر الاشر این شعر و امثال آن را که به دعبل نسبت داده شده، از شاعر دیگری دانسته است. استاد الدجیلی نیز در بخش دوم «دیوان دعبل بن علی الخزاعی» اشعاری ذکر کرده و گفته است: «این اشعار به دعبل منسوب ولی مورد شك و تردید است. مانند {وصف يك زن لخت} (۵۱) و غیره.

دعبل خود نیز برخی از اشعاری را که به او منسوب است، رد کرده و آنها را به «ابوسعبد مخزومی» که شاعر دربار عباسیان و دشمن سرسخت او بوده نسبت داده است.

{ابوسعبد يك بيت شعر عليه قبيله‌ی قريش سرود و آن را به دعبل نسبت داد اما دعبل منكر سرودن آن بيت شد.} (۵۲)

استاد «شيخ عبدالجواد رمضان» استاد ادبيات عرب در مصر، در مجله‌ی «رسالة الاسلام» مقاله‌ای درباره‌ی دعبل چاپ کرده و از اشعار جعلی منسوب به دعبل نام برده است. در اين مقاله آمده است که برای دعبل قصيده‌ای خواندند و در آن بيتی بود که به قريش توهين می‌کرد. به او گفتند، اين شعر را به شما نسبت می‌دهند. {فقال دعبل: «يَا ذَا اللَّهَ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ لِي.» ثم قال: «لَعَنَهُ اللَّهُ وَانْتَقَمَ مِنْهُ.» (يعني ابا سعد المخزومي)، دَسَّهُ وَاللَّهِ - فِي هَذَا الشَّعْرِ وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى سَكِينٍ كَانَتْ مَعَهُ فَجَرَدَ الْبَيْتَ بِحَدِّهَا}

ترجمه:

دعبل گفت: «به خدا پناه می‌برم از اين که اين بيت شعر از اشعار من باشد.» سپس گفت: «خدا او را لعنت کند و انتقامش را از او بگیرد!» (منظور دعبل، ابو سَعْدِ مَخْزُومِي است.) سپس دعبل چاقوی کوچکی را که با او بود درآورد و آن بيت شعر را با همان چاقو از آن قصيده جدا کرد.

دکتر الاشر در کتاب «دعبل بن علی الخزاعي» شاعر آل البيت (ع) پيرامون تعداد

آياتی که به دعبل منسوب است می‌نويسد:

«أَكْثَرُ مِنَ الْفِ وَخَمْسَمِائَةِ بَيْتٍ.» يعنى: بيش از هزار و پانصد بيت.

و پیرامون اشعاری که دعبیل واقعاً آنها را سروده می‌نویسد:

«يَصِيحُ لَكَ مِنْهَا، فِيمَا قَدَّرْتُ، حَوَالِي الْفَرِيبِ» یعنی: {به نظر من نسبت دادن حدود

هزار بیت به دعبیل صحیح و مورد قبول است.} (۵۳)

بنابراین بیش از پانصد بیت از اشعار و بویژه هجویات مفتضحی که به دعبیل نسبت داده

می‌شود، جعلی است و مورد قبول نیست. همین آمار نشان می‌دهد که دشمنان دعبیل با سلاح

خود او که شعر است، به دعبیل شبیخون زده و اشعار و هجویات بسیار زننده و مفتضح را به

نام او در میان مردم منتشر کرده‌اند. حتی به ناموس دعبیل بد گفته و آن را به خود او نسبت

داده‌اند! (و لعنةُ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

{دعبیل که حضرت امام رضا (ع) به او افتخار حضور در منزلش در خراسان داد و به

او فرمود: «خوش آمدی ای یاور ما» و مُصرّانه از او خواست تا کنار خودش بنشیند.} (۵۴)

امکان ندارد حضرت امام رضا (ع) برای شاعری که - نعوذ بالله - به ناموس خودش بد گفته

یا آلوده به مشروب باشد، (همچنان که به دعبیل تهمت زده‌اند!) چنین احترامی قایل شود.

رفتار حضرت امام رضا (ع) با دعبیل این نتیجه را می‌رساند: اشعاری که بسیار منحط است از

خود دعبیل نیست بلکه دشمنان خاندان عصمت (ع) آن اشعار را به دعبیل نسبت داده‌اند.

در خاتمه سپاس خود را از مقامات محترم جمهوری اسلامی که مزاری مناسب مقام
والای این شاعر که شاعر امام رضا (ع) است در شهرستان مقدس شوش ساخته‌اند، اعلام
می‌دارد.

شهری که خود دعبل درباره آن گفته است:

وَأَقِمِ فِي السُّوسِ مُعْتَكِفًا كَأَعْتِكَافِ الطَّيْرِ بِالْحَرَمِ (۵۵)

ترجمه: مانند کبوتری که به حرم پناه می‌برد، به شهر شوش پناه ببر.

۲۱- پاورقی فصل چهارم از بخش چهارم:

(۱) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۵۶۳، به نقل از کتاب الأغانی، ج ۱۸، ص ۳۴۱

(۲) همان منبع، ص ۲۲۳

(۳) المعجم الوسیط، ص ۶۹۳

(۴) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۱۸ و ۲۱۹

(۵) همان منبع، ص ۵۵۰

(۶) مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۸

(۷) سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۳

(۸) همان منبع

(۹) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۳ (پاورقی)

(۱۰) همان منبع

(۱۱) همان منبع، ص ۵۵۱

(۱۲) دیوان دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۶۴

(۱۳) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۵۵۱

(۱۴) همان منبع

(۱۵) همان منبع، ص ۵۶۷

(۱۶) همان منبع، ص ۵۵۱

(۱۷) همان منبع

(۱۸) دیوان دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۶۴

(۱۹) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۶۷

(۲۰) همان منبع، ص ۲۴۱ و پاورقی

(۲۱) تنمة المنتهى، صص ۲۵۰ و ۲۵۱

(۲۲) دیوان دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۶۲

(۲۳) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۷۵

(۲۴) همان منبع، ص ۵۲۹

(۲۵) دیوان دعبل بن علی الخزاعی، ص ۳۲۸

(۲۶) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۳۲ و ۲۳۳

(۲۷) همان منبع، ص ۴۰

(۲۸) مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۴

(۲۹) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۵۷۶

(۳۰) دیوان دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۳۳

(۳۱) همان منبع (پاورقی)

(۳۲) مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۵

(۳۳) همان منبع

(۳۴) همان منبع، ص ۴۳۴

(۳۵) تنمة المنتهى، ص ۱۸۹

(۳۶) همان منبع، ص ۱۸۸

(۳۷) شعر دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۹۷

(۳۸) همان منبع، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

(۳۹) المعجم الوسيط، ص ۷۳۸

(۴۰) شعر دعبل بن علی، ص ۵۰۲

(۴۱) همان منبع، ص ۴۲۰

(۴۲) شایسته است تاریخ ادبیات عرب فقط به زبان عربی تدریس گردد. مؤلف

(۴۳) تاریخ ادبیات عرب، استاد ترجانی زاده، ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی تبریز،

ص ۱۲۹

(۴۴) همان منبع

(۴۵) همان منبع، ص ۱۲۸

(۴۶) همان منبع، ص ۱۲۹

(٤٧) دعبل بن على الخزاعي شاعر آل البيت (ع)، ص ٢١٢

(٤٨) الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ٢، ص ٣٦٩

(٤٩) همان منبع

(٥٠) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ٤٥١

(٥١) ديوان دعبل بن على الخزاعي، ص ٣٢٩

(٥٢) دعبل بن على الخزاعي شاعر آل البيت (ع)، ص ١٢٨ (حاشيه)

(٥٣) همان منبع، ص ٢٤٣

(٥٤) سفينة البحار، ج ٢، ص ٤٤٥

(٥٥) شعر دعبل بن على الخزاعي، ص ٢٤٠

بخش پنجم: ابن الرومی شاعر شهید

در این بخش فصلهای زیر را می‌خوانید:

۱- زندگی نامه‌ی سیاسی ابن الرومی و شهادت او

۲- اشعار سیاسی ابن الرومی و ستایش خاندان عصمت (ع)

فصل اول از بخش پنجم:

زندگی‌نامه سیاسی ابن رومی و شهادت او

يك: چرا به او ابن رومی گفته‌اند؟

{نام او علی، نام پدرش عباس و در اصل از اهل روم بوده‌اند. مادرش حسنه که در اصل خراسانی بود، بانویی جلیل‌القدر و زنی نیکوکار و پرهیزکار به شمار می‌رفت.} (۱)

شاعر که نامش علی بود، مانند سایر پیراون حضرت علی (ع) کنیه ابوالحسن داشت.

{او در سال ۲۲۱ هجری در بغداد متولد شد.} (۲) شهادتش نیز در بغداد و در سال ۲۹۰ (۳) هجری در دوران خلافت «مکتفی» عباسی بوسیله سم بود.

در آن دوران که عباسیان از روم اسیر می‌گرفتند، پدر بزرگ ابن الرومی برده یکی از نبره‌های منصور عباسی بود؛ جدّ ابن الرومی که در منزل «عبیدالله بن عیسی بن جعفر بن المنصور» دومین خلیفه عباسی خدمت میکرد، مسلمان شد و ازدواج کرد. او فرزند خود را عباس نامید و عباس پس از ازدواج با يك دختر خراسانی به نام حسنه صاحب فرزندی شد که او را علی نامید. بعدها علی یکی از شاعران شیعه، متعهد و نامدار قرن چهارم گردید که مردم بر مبنای رومی بودن پدر بزرگ ایشان به او ابن الرومی گفتند. ابن الرومی در اشعارش از نژاد خود نام برده و چنین گفته است:

وَإِذَا مَا حَكَمْتُ وَالرُّومُ قَوْمِي فِي كَلَامٍ مُّغْرَبٍ كُنْتُ عَدَلَا (۴)

ترجمه: زمانی که من درباره‌ی مسأله‌ای نظر میدهم، هر چند نژاد من رومی است، با زبان عربی واضح، سلیس و عادلانه حکم صادر می‌کنم.

{ابن الرومی فرمایش قرآن مجید را در نظر گرفته بود که فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیْكُمْ» (۵) یعنی: گرامی‌ترین شما کسی است که از نظر تعهد و پرهیزکاری از همه شما پرهیزگارتر باشد.

و فرمایش حضرت علی (ع) را که فرموده: «قِیْمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا یُحْسِنُهُ» (۶) یعنی: ارزش هر انسان به هنر و عمل نیک اوست نه به نژاد، اصل، شهر و طایفه او.

دو: پایبندی ابن‌الرومی به مکتب تشیع

تشیع مکتبی است که در طول تاریخ پرچمدار قیامهای مختلف علیه طاغوتیان بوده و فریب امیرالمؤمنین‌های جعلی را نخورده امیرانی که به ظاهر خلیفه بودند و فتوحاتی داشتند ولی در عمل بسیار فاسق، فاجر و ظالم و فتوحاتشان فقط در مسیر کشورگشایی، اسیر گرفتن و برده و کنیز فروختن بوده است. کشورگشایی‌هایی که اسماً به نام اسلام و عملاً برخلاف اسلام بوده چون قرآن مجید در سوره شریفه بقره فرموده است: «لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ» (۷) ترجمه: در دین مقدس اسلام زورگویی، تحمیل به هیچ‌وجه وجود ندارد.

همواره طبقه‌ی مستضعف جامعه طرفدار اسلام محمدی بوده و در آغاز اسلام بیشترین تعداد مسلمانان را برده‌ها و فقرای جامعه تشکیل می‌داده‌اند. همچنین در جنگهای جمل، صفین و نهروان در دوران حضرت علی (ع) و در کربلا و در قیام «مختار ثقفی» رحمه الله علیه بیشترین طرفداران ائمه از میان طبقات مستضعف جامعه برخاسته بودند.

در تاریخ معاصر نیز بیشتر شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی و حتی بیشترین طرفداران انقلاب اسلامی چه در ایران و چه خارج مستضعفان بوده و هستند.

ابن الرومی یکی از مستضعفان بوده و طبیعی است که طرفدار مکتب خاندان عصمت (ع) که مدافع حقوق مستضعفان می‌باشد باشد. او هنگامی که پنجاه ساله شد، در یکی از اشعارش چنین گفت:

۱- ابعِدْ مَا اقْتَطَعُوا الْأَمْوَالَ وَ اتَّخَذُوا حَدَائِقًا وَ كُرُومًا ذَاتَ تَعْرِيشٍ

۲- یَحَاسِدُونِی وَ بَیْتِی مَسْکِنَةً قَدْ عَشَّشَ الْفَقْرُ فِیهِ اِی تَعْشِیشَ (۸)

ترجمه:

۱- درباریان از من دعوت می‌کنند که با آنان باشم. آن هم بعد از اینکه بوهلای کلانی دریافت کردند و باغهایی خریدند که درختهای زیبای انگور در آن باغها به زیبایی تخت خلیفه است.

۲- آنها (به اشعار و مقام من) حسادت می‌ورزند؛ مگر من بجز کلبه‌ی فقرا چه دارم و فقر و بدبختی در آن کلبه چه لانه‌ای ساخته است؟!

ابن الرومی در دوران یکی از طاغوتیان متکبر و زورگوی بنی عباس که نامش معتصم بود میزیست و بعد از معتصم، فاسدترین خلیفه بنی عباس را که متوکل نام داشت دید. (به فصل سوم از بخش چهارم کتاب رجوع شود.)

خانواده ابن الرومی که از نزدیک شاهد فساد و جنایتهای عباسیان بودند، به سوی مکتب تشیع که مکتب اسلام اصیل محمدی است رو آوردند و پدر ابن الرومی که عباس نام داشت، نام علی را برای فرزندش انتخاب کرد. علی که بعدها به ابن الرومی شهرت یافت، سه فرزند خود را به نامهای حسن، هبة الله و محمد نامید و به کنیه ابوالحسن معروف شد. هر چند نام فرزند بزرگ ابن الرومی یعنی حسن در تاریخ ثبت نشده است ولی از روی کنیه‌ی او (ابوالحسن) نام نخستین فرزندش معلوم می‌گردد.

مرحوم «عباس محمود العقّاد» از شاعران و نویسندگان نامدار مصر است که کتابی به نام «ابن الرومی حیائهُ مِن شِعْرِهِ» درباره ابن الرومی و اشعار او تألیف و در آن اعلام کرد که ابن الرومی شیعه بوده است.

یکی از اصول دین در مکتب تشیع عدل می‌باشد و ابن الرومی در اشعارش از عدل خدا نام برده است. شیعه قایل به عدالت خداست؛ یعنی امکان ندارد خداوند متعال انسان را

به صورت يك مخلوق گناهكار بيافريند، سپس او را مجازات كند. قرآن مجيد مي‌فرمايد:

«فَأَهْلَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۹) يعنى: در سرشت انسان هم شر هست و هم خير. {ولى

انتخاب شر يا خير با خود انسان است.} (۱۰) قرآن مجيد در سوره شريفه‌ى زلزله مي‌فرمايد:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱۱)

ترجمه: كسى كه كمترين كار نيكي انجام دهد، نتيجه خير آن را مي‌بيند و كسى كه

مرتكب كمترين كار بدى شود، به نتيجه بد آن مي‌رسد. بنابراين اعمال خوب يا بد انسان

وابسته به خود اوست و خداوند عزّ و جلّ به هيچ وجه چه در دنيا چه در آخرت به انسان

ظلم نمي‌كند. {وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.} (۱۲) ترجمه: پروردگار تو به بندگان ظلم نمي‌كند.

{وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.} (۱۳) ترجمه: خداوند به بندگان ستم نمي‌كند.

خلفاي طاغوتي كه بسيار ظالم، ستمگر و فاسد بودند، همواره سعي ميكردند ظلم و

فساد خود را با اين ادّعاى بي‌اساس توجيه كنند كه انسان در ارتكاب ستم و فساد ذاتاً مجبور

است و خلفا در فسق و فحشا و ستم و فسادشان مجبور بوده‌اند! در واقع آنها با اين سخن

درصدد اثبات اين مدعا هستند كه اصل عدالت خدا جزو اصول دين نيست در حاليكه در

مكتب تشيع اين اصل بسيار مهم از اصول پنجگانه دين مقدّس است.

ابن الرومي در برخي از اشعارش از اين اصل عظيم نام برده و چنين گفته است:

مقالة العدل و التوحيد تَجْمَعُنا دونَ المضاهينَ مَنْ نَتَى و مَنْ جَحَدَا (۱۴)

ترجمه: اعتقاد به توحید و عدل خدا همه‌ی ما را در يك مكتب جمع میکند.

این عقیده ما را از کسانی که قایل به تنبیه و دوگانگی خدا و حتی منکر او هستند، جدا می‌سازد.

یکی از شاعران دربار عباسیان به نام «ابن الجَهْم» علیه اعتقاد به عدل و توحید خدا شعری سروده که می‌خوانید:

ما هذه البدْعُ الَّتِي سَمَّيْتَهَا بالجهل منك العدل والتوحيداً (۱۵)

ترجمه: این بدعتها چیست که تو با نادانی خود آنها را عدل و توحید نامیده‌ای؟! و اما ابن الرومی به اشعار ابن الجَهْم و دیگر شاعران درباری هیچ اهمیتی نداد و به سرودن اشعاری بر مبنای اقرار به اصل عادل بودن خدا و تاکید بر اینکه کار نیک پاداش دارد کار بد کیفر، ادامه داد.

ابیات زیر نمونه‌ای از اصول اعتقادی ابن رومی است:

- ۱- الخیرُ مصنوعٌ بصانعِهِ فمَنی صَنَعْتَ الخیرَ أعقبَكَ
۲- والشرُّ مفعولٌ بفاعِلِهِ فمَنی فَعَلْتَ الشرَّ أعطَبَكَ (۱۶)

ترجمه:

۱- کار خیر و نیک از انسان نیکوکار بوجود می‌آید؛ هر زمان تو کار خیر انجام دهی، نتیجه‌ی خوب آن را می‌بینی.

۲- کار بد و زشت از شخص بدکار بوجود می‌آید؛ تو هر زمان که کار بد و زشتی کردی، نتیجه‌ی بد آن، تو را به هلاکت می‌رساند.

ابن الرومی در ستایش خاندان عصمت (ع) اشعاری سروده است از جمله:

- ۱- و یدمجُ اسبابَ المودَّةِ بیننا
مودُّنا الابرارَ من آلِ هاشمِ
- ۲- و اخلاصُنا التوحید لله وحده
و تذبیبُنا عن دینِه فی المقاومِ (۱۷)

ترجمه:

- ۱- ولایت و محبت ما برای افراد نیکوکار بنی هاشم است. نه عباسیان جنایتکار که آنان نیز از بنی هاشم هستند. ریسمان محبت ما را محکم می‌سازد.
- ۲- و همچنین اخلاص ما در توحید خدا و دفاع ما در صحنه‌های نبرد دین خدا (ما را به هم پیوند می‌دهد).

برخی از محققان ابن الرومی را عضو فرقه‌ی معتزله می‌دانند. این فرقه از یکسو در بعضی از موارد با شیعه در یک مسیرند مانند اعتقاد به عادل بودن خدا و از سوی دیگر از شیعه جدا هستند چون قایل به امامت امامان خاندان عصمت (ع) نیستند. علامه سید «محسن امین عاملی» تهمت معتزلی بودن ابن الرومی را سخت نفی میکند و میگوید: «أنَّ ابنَ الرومیَّ شیعیٌّ، وَلَا یُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ الشَّیْعِيُّ مُعْتَزِلِيًّا وَلَا الْمُعْتَزِلِيُّ شَیْعِيًّا.» (۱۸)

ترجمه: ابن الرومی شیعه است و امکان ندارد شیعه معتزلی و یک معتزلی شیعه باشد.

علامه امینی در کتاب «الغدير» به قصاید ابن الرومی در ستایش خاندان عصمت (ع) اشاره کرده است. نیز برخی از علمای اهل تسنن مانند «ابن صباغ مالکی» در کتاب «الفصول المهمه» و «شبلنجی» در کتاب «نور الابصار»، از ابن الرومی به عنوان شاعر حضرت امام حسن عسکری (ع) نام برده‌اند. امامت حضرت امام حسن عسکری از سال ۲۵۴ هجری شروع شد؛ ابن الرومی در همان سال سی و سه ساله بود که بگفته‌ی ابن صباغ و شبلنجی {او در ستایش حضرت امام حسن عسکری (ع) شعر می‌سرود.} (۱۹)

سه - ارزیابی اشعار ابن الرومی

اشعار ابن الرومی این ویژگیها را دارد:

۱- طولانی بودن قصاید

برخی از قصاید ابن الرومی بسیار طولانی است و حدود صد یا صد و پنجاه بیت می‌باشد.

۲- تصویر دقیق و تشبیهات بسیار جالب

معانی بسیار عمیق و دقیق و تصویر تشبیهات بسیار جالبی در اشعار ابن الرومی دیده میشود.

اشعار او در ستایش بخشش و احسان شخصی به نام «ابوقاسم» از این قبیل است:

إذا ابوقاسم جادت لنایده لم یحمد الأجودان البحر والمطر (۲۰)

ترجمه: زمانی که بخشش «ابوقاسم» به ما میرسد، ستایش دو عنصر بخشنده معروف

یعنی دریا و باران از بین میرود. (یعنی بخشش او از دریا و باران هم بیشتر است.)

ابن الرومی در وصف طبیعت زیبا اشعار بسیار جالبی سروده مانند قصیده «روضةُ

الماء». بیت زیر از همان قصیده است:

وقد ضَرَبَتْ فِي خَضرةِ الرِّوْضِ صُفْرَةً مِنْ الشَّمْسِ فَاخْضَرَّ اخْضِرَاراً مُشْعِشاً (۲۱)

ترجمه: زردی تابش خورشید رنگ سبز باغچه را دربرگرفت و آن رنگ به صورت

سبز درخشان درآمد.

شعر زیر درباره {انگوری زیبا که دارای رنگی میان سبز و زرد و دانه‌های آن دراز

است و به عربی «رازقی» نام دارد.} (۲۲)

وَ رَازِقِي مُخْطَفِ الحُصُورِ كَأَنَّهُ مَخَازِنُ البُلُورِ

لَوْ أَنَّهُ يَبْقَى عَلَى الدُّهْرِ لَقَرَّطُوهُ لِلْحَسَنِ الحُورِ (۲۳)

ترجمه:

۱- چه بسا دانه‌های دراز انگور رازقی که مانند انبارهای بلور می‌باشند.

۲- اگر این دانه‌ها در طول زمان (به همین زیبایی) باقی بماند، آنها را برای زنان زیبای

حور مانند گوشواره قرار می‌دادند.

{ابن الرومی مادر، برادر، همسر، و فرزند خود را از دست داد و هیچ خویشاوندی

برای او باقی نماند.} (۲۴)

او این بیت شعر را در فراق عزیزانش سروده:

بَاثُوا قَبَانَ جَمِيلُ الصَّبْرِ بَعْدَهُمْ فَلِلدُّمُوعِ مِنَ الْعَيْنَيْنِ عَيْنَانُ

(کلمه‌ی عَيْنَانُ مثنی نیست؛ مصدری است مانند جریان و به معنی جریان)

ترجمه: آنان رفتند و بعد از آنان صبر و شکیبایی‌ام کاملاً از بین رفت و اشکها از دو

چشمم پی در پی جاریست.

۳- اشعار ابن الرومی در زمینه‌ی پند و دعا

ابن الرومی اشعاری در زمینه‌های پند، دعا و موعظه می‌سرود؛ او قصیده‌ای در اوصاف

مؤمنانی که نماز شب می‌گذارند و با خدواند متعال راز و نیاز دارند سروده است که به ابیاتی

از آن اشاره می‌شود:

۱- تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنْ وَطِي الْمَضَاجِعِ

۲- كُلُّهُمْ بَيْنَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ وَطَامِعٍ

۳- تَرَكُوا لَذَّةَ الْكَرَى لِلْعُيُونِ الْهَوَاجِعِ

۴- لَوْ تَرَاهُمْ إِذَا هُمْ خَطَرُوا بِالْأَصَابِعِ

۵- وَإِذَا هُمْ ثَاوَهُوا عِنْدَ مَرِّ الْقَوَارِعِ

- ۶-واذا باشرُوا الثَّرَى بِالْحُدُودِ الضَّوَارِعِ
 ۷-واستهَلَّتْ عُيُونُهُمْ فائِضَاتُ الْمَدَامِعِ
 ۸-ودَعَوْا يَا مَلِكَنَا يَا جَمِيلَ الصَّنَائِعِ
 ۹-أَعْفُ عَنَّا ذُنُوبَنَا لِلْوُجُوهِ الْخَوَاشِعِ
 ۱۰-أَعْفُ عَنَّا ذُنُوبَنَا لِلْعُيُونِ الدَّوَامِعِ (۲۵)

ترجمه:

- ۱-آنان از خواب و رختخواب بدور می‌باشند.
 ۲-آنان در حال ترس (از خدا) به خدا پناه برده، به لطف و رحمت او امیدوار هستند.
 ۳-آنان لذت خواب را برای مردمانی که در شب می‌خوابند، رها کرده‌اند.
 ۴-ای برادر مسلمان! ای کاش آنان را میدیدی که چگونه در دعا خواندن (به آسمان) اشاره می‌کردند!
 ۵-و چگونه با شنیدن آیه‌های قارعه و قیامت ناله سر می‌دادند.
 ۶-و چگونه چهره‌های خاضع خود را بر زمین می‌مالیدند.
 ۷-و چگونه چشمان آنان پر از اشک می‌شد.
 ۸-دعا می‌خواندند و می‌گفتند: «پروردگارا! ای خدای لطف و رحمت!
 ۹-به حرمت این چهره‌های فروتن و خاشع، گناههای ما را ببامرز.

۱۰- به خاطر این چشمان پر از اشك، گناههای ما را ببامرز.

۴- اشعار مردمی ابن الرومی

ابن الرومی در سرودن شعر مردمی چیره‌دست بود بطوری که برخی از اشعار او آینه تمام‌نمای آن زمان بشمار می‌آید. آینه‌ای که اوضاع مردم بدبخت آن دوران را منعکس میکند. قصیده او درباره‌ی يك حَمَّال کور از این دست می‌باشد و این هم چهار بیت از آن قصیده:

۱- رَأَيْتُ حَمَّالًا حَبِيسَ الْعَمَى يَعْثُرُ فِي الْأَكْمِ وَ فِي الْوَهْدِ

۲- مُحْتَمِلًا ثِقْلًا عَلَى رَأْسِهِ تَضَعُ عَنْهُ قُوَّةُ الْجَلْدِ

۳- وَ كُلُّهُمْ يَصْدِمُهُ عَامِدًا أَوْ تَأْتِيهِ اللَّبُّ بِلا عَمَدِ

۴- وَ مَا اشْتَهَى ذَاكَ وَ لَكِنَّهُ فَرَمِنَ اللَّؤْمِ إِلَى الْجُهْدِ (۲۶)

ترجمه:

۱- حَمَّالِ را دیدم که در بندِ کوری چشم بود و پای او در زمینهای بلند و پست به

لغزش می‌رفت.

۲- او روی سر بار سنگینی برداشته بود که حتی انسانی نیرومند در برابر آن ناتوان

می‌شد!

۳- مردم، یکی از روی عمد یکی از روی حواس پرتی به او تته می‌زدند.

۴- آن حَمَّال چنین زندگی را نخواستہ بود ولی خود را به این زحمت و مشقت انداخت

تا از زندگی پست و آبروریزی بدور باشد.

۵- هجویات ابن الرومی

ابن الرومی در اشعارش به طاغوتیان آن دوران و ترانه خوانان تاخت و خاندان

عصمت (ع) را ستایش کرد.

(نمونه‌های هجویات و ستایش اهل بیت حضرت پیغمبر (ص) در فصل بعد ارایه

می‌گردد.)

۶- ارزیابی اشعار ابن الرومی از نظر پژوهشگران

محققان و تاریخ نویسان درباره اشعار ابن الرومی نظرهایی ارایه کرده‌اند که به بعضی از

آنها اشاره می‌شود:

۱- «مرزبانی» مؤلف کتاب «مُعْجَمُ الشعراء»: :

«هجویات ابن الرومی عمیقتر و بالاتر از هجویات «بختری» است.» (۲۷)

۲- ابن رشیق قیروانی مؤلف کتاب «العمده فی صناعة الشعر و نقدہ»:

«خلاصیت ابن الرومی از تمام شاعران غیر عرب که به عربی شعر سروده‌اند، بیشتر

است.» (۲۸)

۳- «ابن شرف قیروانی» شاعر معاصر ابن رشیق قیروانی:

«هجویات ابن الرومی از ستایشهای او عمیقتر و در خلافت و نوآوری مانند درخت

تومندی می باشد.» (۲۹)

۴- {ابن خلکان مؤلف کتاب «وفیات الاعیان» و بدیع الزمان همدانی و دیگران اشعار

ابن الرومی را بسیار ستوده اند.} (۳۰)

۵- در «المنجد فی الاعلام» پیرامون ابن الرومی چنین آمده است:

{او نه تنها بزرگترین شاعر در دوران عباسیان، بلکه از تمام شاعران عرب بالاتر

است.}

۶- پژوهنده ی لبنانی، استاد «مُنیر بعلبکی» در فرهنگنامه «موسوعة المورد» پیرامون

ابن الرومی نوشته است که:

{او در توصیف، اشعاری بسیار جالب سروده و هجویات کوبنده او معروف

است.} (۳۱)

البته ابن الرومی فقط طاغوتیان زمان خود را هجو می کرد.

۷- «بروکلمان» خاورشناس آلمانی مؤلف کتاب «فی تاریخ الادب العربی» {در جلد

اول این کتاب از اشعار ابن الرومی مدح و ستایش کرده است.} (۳۲)

۸- «آمیل در منگهام» خاورشناس فرانسوی چهار قصیده از قصاید ابن الرومی را به

زبان فرانسوی ترجمه کرد و درباره‌ی آنها چنین نوشت: «این چهار قصیده‌ی ابن الرومی

زیباترین شعری است که در زبان عربی دیده‌ام.» (۳۳)

۹- «کلیمان هیوار» خاورشناس فرانسوی از اشعار ابن الرومی بسیار ستایش

کرد. { (۳۴)

۷- تاثیر اشعار ابن الرومی در اشعار حافظ شیرازی به گفته یک پژوهنده عرب

در کنفرانس حافظ شیرازی که در سال ۱۳۶۷ ه. ش در دمشق برگزار شد، یکی از

پژوهندگان عرب به نام دکتر «حسن نصرالله» مقاله‌ای تحقیقی ارائه کرد تحت عنوان «حافظ

الشیرازی ولید الثقافتین» یعنی حافظ شیرازی تحت تأثیر دو فرهنگ! در مقاله او چنین آمده

بود: «كان الشيرازي ... يخزن في ذاكرته حكمة المتنبي و وصف ابن الرومي ويلونُ بهما

قصائد.» (۳۵)

ترجمه: حافظ شیرازی حکمت «متنبی» و توصیف ابن الرومی را در ذهن خود قرار

داد و قصیده‌های خود را با آنها آراست. یادآوری می‌گردد، کتابی تحت عنوان «تأثر حافظ

بسعدی و العراقي» وجود دارد.

یعنی: تأثیر پذیری حافظ از اشعار سعدی و عراقی از دکتر «توفیق سبحانی» به زبان

عربی به چاپ رسیده است.

بنابراین به گفته‌ی دکتر «حسن نصرالله»، اشعار متنبی و ابن الرومی در اشعار حافظ

تأثیر بسزایی گذاشته است.

چهار: شهادت ابن الرومی:

در فصلهای گذشته مطالبی پیرامون هجویات و نکوهشهای دعبل به طاغوتیان زمان خود ارایه شد، و هجویاتی که منجر به شهادت آن شاعر متعهد گردید. ابن رومی نیز در همین راه گام برداشت و به فیض شهادت نایل شد.

در قرن سوم، «مُکْتَفی» هفدهمین خلیفه از بنی عباس وزیری به نام «قاسم بن عبیدالله» داشت که از هجویات ابن الرومی می ترسید و دستور داد که او را بوسیله زهر بکشند. نقشه‌ی کشتن ابن الرومی چنین بود که شخصی به نام «ابن فراس» ابن الرومی را برای غذا دعوت کرد. (بهانه این دعوت چه بود، برای ما روشن نیست!) ولی خود وزیر هم در منزل ابن فراس حضور داشت، بعد از اینکه ابن الرومی از غذای زهرآلود خورد، احساس سوزش کرد و از جای خود بلند شد. وزیر به او گفت: «کجا میروی؟» ابن الرومی گفت: «همانجا که مرا فرستادی.»

وزیر گفت: «پدرم جلوتر مرده است؛ سلام مرا به او برسان.» ابن الرومی به کمال شهامت و جرأت پاسخ گفت: «من به جهنم میروم تا سلام تو را به پدرت برسانم!» سپس به منزلش رفت و در آنجا به شهادت رسید.

به روایت شیخ عباس قمی {شهادت ابن رومی در سال ۲۹۰ هجری بود.} (۳۶)

وزیر که دستور قتل ابن رومی را صادر کرد، يك سال بعد به درك رفت. یکی از شاعران در نکوهش او شعری سرود و گفت: «ما روز دفن آن وزیر و روز سوم دفنش شاد شدیم سپس چنین گفت:

فلا قَدَّسَ اللهُ تِلْكَ الْعِظَامَ ولا بَارَكَ اللهُ فِي وَارِثِهِ (۳۷)

ترجمه: خدا، لاشه و استخوانهای آن وزیر را گرامی ندارد و به وارث او خیر و برکت

ندهد!

پنج: پی‌نویسهای فصل اول از بخش پنجم:

(۱) الغدير، ج ۳، ص ۳۲

(۲) اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۲۵۰

(۳) تنمة المنتهى، ص ۲۷۹

(۴) اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۲۵۱

(۵) سوره شريفه حجرات، آيه ۱۳

(۶) نهج البلاغه (فيض الاسلام) چاپ تهران ۱۳۶۵ ه.ش، بخش «جمله‌های قصار» جمله

شماره ۷۸.

(۷) سوره شريفه بقره، آيه ۲۵۶

(۸) اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۲۵۲

(۹) سوره شريفه شمس، آيه هشتم

(۱۰) الميزان، آخرين جلد (جلد بيستم)، به عربی، ص ۲۹۷

(۱۱) سوره شريفه زلزله، آيه ۷ و ۸

(۱۲) سوره شريفه فُصِّلَتْ، آيه ۴۶

(۱۳) سوره شريفه آل عمران، آيه ۱۸۲ و سوره شريفه أنفال، آيه ۵۱ و سوره شريفه

حج، آيه ۱۰

- (١٤) أعيان الشيعة، ج ٨، ص ٢٥٥
- (١٥) الغدير، ج ٣، ص ٥٣
- (١٦) همان منبع، ص ٤٣
- (١٧) همان منبع، ص ٤٥
- (١٨) أعيان الشيعة، ج ٨، ص ٢٥٥
- (١٩) الغدير، ج ٨، ص ٣٠
- (٢٠) أعيان الشيعة، ج ٨، ص ٢٥١
- (٢١) موسوعة المورد، منير بعلبكي لبناني، چاپ بيروت سال ١٩٨١ م، ج ٥، ص ١٥١
- (٢٢) المعجم الوسيط، ص ٣٤٢
- (٢٣) مروج الذهب، ج ٤، ص ١٩٥
- (٢٤) الغدير، ج ٣، ص ٣٤
- (٢٥) همان منبع، ص ٤٦
- (٢٦) أعيان الشيعة، ج ٨، ص ٢٥٤
- (٢٧) همان منبع
- (٢٨) همان منبع
- (٢٩) همان منبع

(۳۰) همان منبع

(۳۱) موسوعة المورد، ج ۵، ص ۱۵۴

(۳۲) أعيان الشيعة، ج ۸، ص ۲۵۴

(۳۳) همان منبع

(۳۴) همان منبع

(۳۵) حافظ الشيرازى شاعر العرفان و الإنسان (تأليف رايزن فرهنگى ايران در دمشق)

چاپ دمشق سال ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۱۷۴

(۳۶) تئمة المنتهى، ص ۲۷۹

(۳۷) همان منبع، ص ۲۸۰

اشعار ابن الرومی در ستایش خاندان عصمت (ع)

يك: ستایش حضرت علی (ع) با کنیه ابوتراب

حضرت علی (ع) سه کنیه داشت: ۱- ابوالحسن ۲- ابوالحسین ۳- ابوتراب

{نخستین کسی که به او ابوالحسن گفت، حضرت امام حسین (ع) بود، نخستین کسی که به او ابوالحسین گفت، حضرت امام حسن (ع) بود و نخستین کسی که ایشان را ابوتراب خطاب کرد، حضرت پیغمبر (ص) بود.} (۱)

{رَأَهِ سَاجِداً مُعَفِّراً وَجْهَهُ فِي التَّرَابِ ... فَكَانَ إِذَا رَأَاهُ وَالتَّرَابُ بِوَجْهِهِ يَقُولُ: يَا أَبَاتِرَابِ} (۲)

ترجمه: حضرت رسول اکرم (ص) حضرت علی (ع) را دید که بر روی زمین خاکی سجده کرده و چهره مبارکش به خاک آلوده شده است ... هنگامی که حضرت پیغمبر (ص) چهره خاک آلود حضرت علی (ع) را دید، فرمود: «یا اباتراب» یعنی ای فروتن خاکی!

{وَكَانَتْ هَذِهِ الْكُنْيَةُ أَحَبَّ كُنَاهُ إِلَيْهِ لَكُنِيَ النَّبِيُّ (ص) كُنَاهُ بِهَا.} (۳)

ترجمه: کنیه ابوتراب محبوبترین کنیه نزد حضرت علی (ع) بود چون حضرت رسول اکرم (ص) با این کنیه او را خطاب کرد.

{وكان اعداؤه من بني اميه و اتباعهم لا يطلقون عليه غيرها، كما أنهم يعيرونه بها مع أنها

موضعُ الفخر.} (۴)

ترجمه: دشمنان حضرت علی (ع) از بنی امیه و پیروان آنان، با کنیه ابوتراب از او نام

میردند - و از- نظر خودشان - با این کنیه او را نکوهش میکردند در حالیکه کنیه ابوتراب

یعنی امام فروتن و خاکی یکی از افتخارات حضرت علی (ع) است. {وَدَعَا خُطَبَاءَهُمْ أَنْ

يَسُبُّوْهُ بِهَا عَلَى الْمَنَابِرِ وَجَعَلُوْهَا تَقِيصَةً لَهُ... كما أنَّهم كانوا لا يُطْلِقُونَ عَلَى شِيعَتِهِ وَاتِّبَاعِهِ إِلَّا

التَّرايَّ وَالتَّرايَّةَ حَتَّى صَارَ عَلَمًا لَهُمْ} (۵)

ترجمه: بنی امیه به خطبای مزدور خود دستور دادند که با کنیه ابوتراب از حضرت علی

(ع) نام ببرند و به او فحش بگویند. آنها این کنیه را به عنوان نکوهش و کاستن مقام آن

حضرت بکار میردند ... و برای يك تن از شیعیان آن حضرت نام تراپی و تراییه را برای

جمع - اعلام کردند و این نام به صورت يك اسم خاص برای شیعیان درآمد.

یکی از دانشمندان اهل تسنن به نام «حسن البصری» که این کنیه را یکی از افتخارات

حضرت علی (ع) میدانست، اعلام کرد که بنی امیه هر چند برای بدگفتن به آن امام از ایشان

با عبارت ابوتراب نام میردند، ولی آنان بی آن که متوجه باشند، حضرت علی (ع) را با این

کنیه می ستودند. {فَكَأَنَّمَا كَسَوَهُ بِهَا الْحُلُلُ} (۶) ترجمه: بنی امیه با بکار بردن کنیه ابوتراب

برای حضرت علی (ع)، گویا لباسهای زیبا و گوهرهای گران قیمت به او می دادند.

ابن الرومی نه تنها از کنیه ابوتراب در اشعارش ستایش کرده، بلکه خاك پای آن حضرت را نیز ستوده است:

- ۱- ترابُ ابی ثرابٍ کحلُ عینی اِما رَمَدَتْ جَلَوْتُ بِهِ قَذاها
۲- تَلَذُّلِیَ المَلامَةِ فی هَواهُ لِذِکْراهُ وَ اَسْتَحِلِی اَذاها (۷)

ترجمه:

۱- خاك پای حضرت علی (ع) که ابوتراب می‌باشد، توتیای چشم من است و هنگامی که گرفتار درد چشم میشوم، دوی آن، همان خاك است.

۲- اگر مرا بخاطر ولایت آن حضرت و نام بردن از ایشان ملامت و نكوهش کنند، از آن ملامت لذت می‌برم و اگر مرا به همین علت آزار دهند، احساس میکنم که آن آزار شیرین است.

کمیت که در بخش دوم این کتاب ، اشعار سیاسی او ارایه گردید، در برخی از اشعارش از لقب ثرابی استفاده کرده و چنین گفته است:

- و قالُوا تراپی هَواهُ وَ دِینُهُ بِذِلكِ اُدعی بَینَهُمُ وَالْقَبُّ (۸)

ترجمه: بنی امیه گفتند: «عشق و دین «کمیت» ولایت علی است که « ابوتراب است.» نام و لقب من میان آنان ثرابی می‌باشد.

علامه معاصر سید محسن امین عاملی مؤلف «أعیانُ الشیعه» نیز اشعاری در این زمینه

سروده؛ از جمله این بیت که خطاب به حضرت علی (ع) است:

و کُتَاكَ خَيْرُ الرِّسْلِ فِي دَعْوَةِ أَبَا ترابٍ و قد عَابُوا بِهِ وَ هُوَ الْفَخْرُ (۹)

ترجمه: حضرت ختمی مرتبت (ص) در مناسبتی به تو کُنیه ابوتراب داد؛ - بنی امیه - تو

را با این کنیه نکوهش کردند در حالیکه همین کُنیه یکی از افتخارات توست.

دو: ستایش حضرت علی (ع) و روز شریف غدیر

در بخش دوم این کتابِ اعلام ولایت و خلافت حضرت علی (ع) بوسیله حضرت

رسول اکرم (ص) در روز هیجدهم ذی حجه سال دهم هجرت در زمین غدیر خم در شمال

مکه، بطور مفصل بیان شد؛ ابن الرومی در اشعارش از این روز شریف نام برده و به سبک

شاعران آن دوران قصیده‌ی خود را با غزلی شروع کرده که در آغاز آن زنی به نام هند را که

وجود خارجی ندارد، مورد خطاب قرار می‌دهد:

۱- یا هِنْدُ لَمْ أَعْشَقْ وَ مِثْلِي لَا يَرِي عَشَقَ النِّسَاءِ دِيَانَةً وَ تَحْرُجَا

۲- لَكِنَّ حُبِّي لِلْوَصِيِّ مُخَيِّمٌ فِي الصَّدْرِ يَسْرَحُ فِي الْفَوَادِ تَوَلُّجَا

۳- فَهُوَ السَّرَاجُ الْمُسْتَنِيرُ وَ مَنْ بِهِ سَبَبُ النِّجَاةِ مِنَ الْعَذَابِ لِمَنْ نَجَا

۴- قُلْ لِي أَلَّا تُرْكُ مُسْتَقِيمَ طَرِيقِهِ جَهْلًا وَ اتَّبِعْ الطَّرِيقَ الْأَعْوَجَا

- ۵- وَ أَرَاهُ كَالْتَّبْرِ الْمُصْفَى جَوْهَرًا وَ أَرَى سِوَاهُ لِإِسْقَادِيهِ مُهْرَجًا
- ۶- وَ مَحَلُّهُ مِنْ كُلِّ فَضْلٍ بَيِّنٌ عَالٍ مَحَلُّ الشَّمْسِ أَوْ بَدْرِ الدُّجَى
- ۷- قَالَ النَّبِيُّ لَهُ مَقَالًا لَمْ يَكُنْ يَوْمَ الْغَدِيرِ لِإِسَامِيعِيهِ مُمَجَّمَجًا
- ۸- مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَى لَهُ مِثْلِي فَاصْبَحَ بِالْفِخَارِ مُتَوَجًّا (۱۰)

ترجمه:

- ۱- ای هند! من تا کنون عاشق نشده‌ام و کسی مانند من، عشق زنان را آیین خود قرار نداده و برای خود مشکل غمی آفریند.
- ۲- ولی عشق من به حضرت علی (ع) است که جانشین حضرت پیغمبر (ص) می‌باشد و عشق و ولایت او در عُمقِ دلم جای دارد.
- ۳- ولایت او (در این دنیا) چراغ راه من است و در آخرت سپرِ نجاتم از عذاب، و راه نجات هر کسی که در آن روز نجات می‌یابد، این است.
- ۴- تو که مخالف راه من هستی به من بگو چه کار کنم؟ آیا خود را به نادانی بزنم و صراط مستقیم حضرت علی (ع) را ترك کرده، به راه کج بروم؟
- ۵- من او را طلای ناب می‌بینم، و برای گوهر شناسان معلوم است که معدن دیگران (مانند معاویه) آلوده است..

۶- جایگاه حضرت علی (ع) از جهت فضل و مقام والا، مانند روشنایی خورشید و ماه تابان، بسیار آشکار است.

۷- حضرت پیغمبر (ص) در روز غدیر مطلبی درباره‌ی حضرت علی (ع) اعلام فرمودند که برای حاضران مورد قبول بود.

۸- ایشان فرمودند: «کسی که من مولای او هستم، علی نیز مولای او، و افتخار، سرافرازی و تاج سر اوست.

سه: ذکر مظلومیت خاندان عصمت (ع)

ابن الرومی نیز مانند کمیت، دعبل و بقیه شاعران متعهد در اشعارش از مصیبت‌های خاندان عصمت (ع)، غصب حق آنان و ستمی که به ایشان وارد شده سخن گفته است بویژه ستمی که در دوران هارون الرشید و متوکل عباسی بر آنها رفت. ناگفته نماند که دو خلیفه‌ی مذکور به ترتیب پیش از تولد و در زمان جوانی ابن الرومی که مصادف با دوران امامت امام دهم حضرت علی نقی (ع) بود می‌زیسته‌اند.

قصیده سیاسی زیر از سروده‌های ابن الرومی است:

۱- إِنْ يُوَالِ الدَّهْرُ أَعْدَاءَ لَكُمْ فَلَهُمْ فِيهِ كَمَيْنٌ قَدْ كَمَنْ

۲- فَاصْبِرُوا يُهْلِكْهُمْ اللَّهُ لَكُمْ مِثْلَ مَا أَهْلَكَ أَذْوَاءَ الْيَمَنِ

- ۳- وَ مِنَ التَّقْصِيرِ صَوْنِي مُهَجَّتِي فَعِلْ مَنْ أَضْحَى إِلَى الدُّنْيَا رَكْنَ
- ۴- لَا دَمِي يُسْفِكُ فِي نُضْرَتِكُمْ لَا وَ لَا عِرْضِي فِيكُمْ يُمْتَهَنُ
- ۵- غَيْرَ أَنِّي بَاذِلٌ نَفْسِي وَإِنْ حَقَّنَ اللَّهُ دَمِي فِيمَا حَقَّنَ
- ۶- لَيْتَ أَنِّي غَرَضٌ مِنْ دُونِكُمْ ذَاكَ أَوْدِعُ يَقِيكُمْ وَمِجْرُ
- ۷- أَتَلَقَّيْ بِجَبِينِي مَنْ رَمَى وَ بَنَحْرِي وَ بَصَدْرِي مَنْ طَعَنَ
- ۸- إِنْ مُبْتَاعَ الرِّضَا مِنْ رَبِّهِ فِيكُمْ بِالنَّفْسِ لَا يَخْشَى الْعَيْنَ (۱۱)

ترجمه:

- ۱- (ای خاندان عصمت (ع)!) اگر روزگار به دشمنان شما قدرت داد، همان روزگار در کمین آنان است.
- ۲- شما شکیبا باشید؛ خداوند متعال به همان صورتی که لشکر (فیل) ین را نابود کرد، دشمنان شما را هم نابود می‌سازد.
- ۳- من در مقابل شما مقصرم که زنده مانده و مانند کسی شدم که به دنیا وابسته است.
- ۴- من مقصرم؛ چون نه خونم در دفاع از شما ریخته شد و نه خانواده‌ام از دشمنان زجر و آزار دید.

۵- ولی من برای فداکاری آماده بوده و هستم؛ هر چند خداوند مرا تا امروز زنده نگه

داشته است.

۶- ای کاش من عوض شما کشته می‌شدم! ای کاش تن من برای شما زره و سپر میشد!

۷- ای کاش تیر دشمن به پیشانی من می‌خورد و نیزه‌ی او به گلو و سینه من فرو میرفت.

۸- کسی که با فداکاری و ایثار برای شما رضای خدا را (بخورد) بدست بیاورد، هیچ

زیانی نمی‌بیند.

چهار: پی‌نویسهای فصل دوم از بخش پنجم:

(۱) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵

(۲) همان منبع

(۳) همان منبع

(۴) همان منبع

(۵) همان منبع

(۶) همان منبع

(۷) همان منبع، ج ۸، ص ۲۵۸

(۸) همان منبع، ج ۱، ص ۳۲۵

(۹) همان منبع

(۱۰) همان منبع، ج ۸، ص ۲۵۸

(۱۱) همان منبع، ص ۲۵۹

در این بخش فصلهای زیر را می‌خوانید:

- ۱- زندگینامه سیاسی ابوفراس و آل حمدان
- ۲- جنگهای ابوفراس با رومیان و اسارت او
- ۳- اشعار سیاسی ابوفراس در سالهای اسارت نزد رومیان
- ۴- اشعار سیاسی ابوفراس ویژه عاشورای حسینی و روز غدیر
- ۵- اشعار سیاسی ابوفراس علیه خلفای عباسی
- ۶- شهادت ابوفراس

فصل اول از بخش ششم:

زندگی‌نامه سیاسی ابوفراس و آل حمدان

يك: نام و ولادت ابوفراس

نام او حارث و این کلمه اسم فاعل از فعل (حَرَّثَ) و مصدر آن (حَرَّثَ) می‌باشد. واژه

حَرَّثَ دو معنی دارد:

۱- شخم کردن ۲- کشت و کشاورزی

همین حَرَّثَ به معنی کشاورزی و زراعت بیش از ده بار در قرآن مجید آمده؛ از جمله در

این آیه شریفه از سوره مبارکه شوری: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْآخِرَةَ تَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (۱)

ترجمه: کسی که کشت آخرت را بخواهد، ما به کشت او برکت می‌دهیم.

در این آیه حرث به معنی کشت می‌باشد. ضمناً کلمه حارث هم نام ابوفراس است و

هم نام چند تن از نیاکان او و خود ابوفراس پیرامون این نام و والا بودن طایفه‌ی خود چنین

گفته است:

«أَنَا الْحَارِثُ الْمُخْتَارُ مِنْ نَسْلِ حَارِثٍ إِذَا لَمْ يَسُدْ فِي الْقَوْمِ إِلَّا الْآخِرِيُّ» (۲)

ترجمه: اگر قرار است تنها افراد نیکوکار رهبر باشند خودم، حارث برگزیده از نسل

حارث هستم.

ابوفراس یکی از نامهای شیر است؛ علامه سید «محسن امین عاملی» در این باره

میگوید:

«ابوفراس بكسرِ الفاء و تخفيفِ الراءِ مِنْ أَسْمَاءِ الاسد.» (۳)

ترجمه: ابوفراس با کسره دادن به حرف (ف) و عدم تشدید کردن حرف (ر) یکی از

نامهای شیر است.

ابوفراس شاعر، شایسته‌ی این کنیه بود زیرا او در حمله به لشکریان روم زیانزد مردم

آن دوران بوده است. خود او چنین گفته است:

وَإِنِّي لَجَرَّارٌ لِّكُلِّ كَنِيْسَةٍ مُعَوَّدَةٌ أَنْ لَا يَخِلَّ بِهَا النَّصْرُ (۴)

ترجمه: همانا من فرمانده لشکری هستم که عادت دارد بعد از پیروزی مغرور نگردد و

خلل اخلاقی در -حمله- آن وارد نشود.

ابوفراس در شجاعت (بویژه هنگام حمله به سربازان روم که تصمیم داشتند بیت المقدس

را اشغال کنند)، شهرت بسزایی بدست آورد. از این رو نام قبلی او (حارث) به فراموشی

سپرده شد و کنیه‌ی ابوفراس به عنوان يك نام خاص به او تعلق گرفت. در کتابهای تاریخی

نیز او را به نام ابوفراس حمدانی معرفی می‌کنند نه حارث حمدانی.

ولادت او در سال ۳۲۰ ه.ش در شهر منبج در شمال سوریه و مادر او ظاهراً از کنیزان

روم بوده چون ابوفراس در یکی از اشعارش گفته است: «أَخُوَالِي الرُّوم» (۵) یعنی: رومیها

دایی‌هایم میباشند! ولی ایمان و اعتقاد راسخ او باعث شد با اینکه مادر او از نژاد روم بود او سخت در مقابل لشکریان روم بایستد.

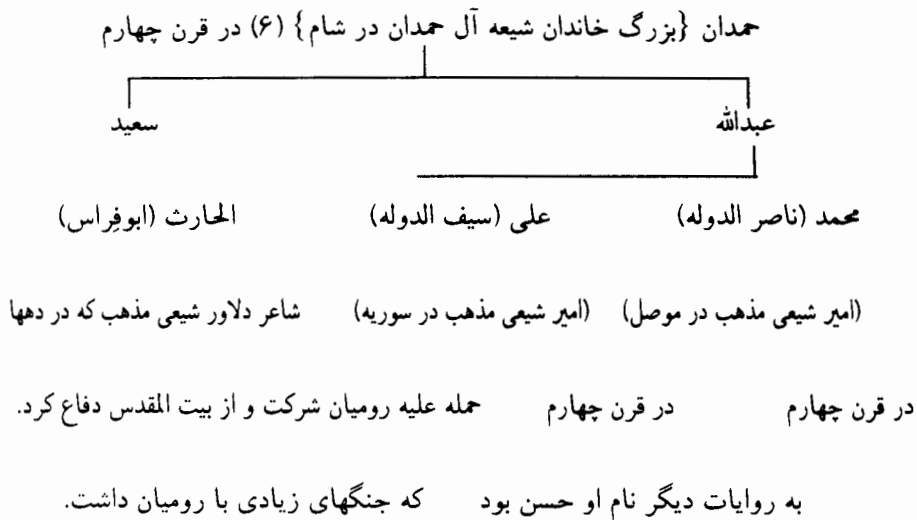
دو: آل حمدان طایفه‌ی ابوفراس، بنیانگزار دولت شیعه در سوریه در قرن چهارم.

حمدان بر وزن رحمان صفت مُشَبَّه است به معنی شخصی که همیشه در حال ستایش خداست؛ ولی کاربرد این واژه به این معنی بسیار کم است.

واژه حمدان به صورت اسم خاص نیز کاربرد کمی دارد و در کتاب «اعیان الشیعه» تنها چهارده نفر از سرشناسان تاریخ به این نام ذکر شده‌اند؛ از جمله «حمدان بن حمدون» یکی از نیاکان ابوفراس که ابوفراس را بر مبنای نام او حمدانی خواندند و طایفه او (آل حمدان) در قرن چهارم نخستین دولت تشیع را در سوریه تأسیس کردند. در آن دوران همین دولت سخت در مقابل حمله‌های روم ایستادگی و از اشغال بیت المقدس جلوگیری کرد {تا زمانی که آل حمدان در سوریه حاکمیت داشتند، رومیان نتوانستند به فلسطین دست یابند.} (۶) در تاریخ سه نام از طایفه آل حمدان می‌درخشد:

۱- ناصر الدوله حمدانی ۲- سیف الدوله حمدانی ۳- ابوفراس حمدانی

سه: شجره‌نامه آل حمدان



چهار: رابطه شیخ مفید و دیگر علما با آل حمدان

{شیخ مفید (رح) با خانواده آل حمدان ارتباط داشت.} (۷) و کتاب «الامامه» را پس از نوشتن، به یکی از بزرگان این خاندان تقدیم کرد. مشهورترین نام در این خاندان، سیف الدوله است که هم در جنگ با لشکریان روم و هم در میدان علم و ادب شهرت عظیمی داشت؛ «مُتَنَبِّی» شاعر معروف و فارابی فیلسوف نامدار از ملازمان مجلس او بودند. «ابوفرج اصفهانی» نیز بعد از اینکه کتاب «الاغانی» را نوشت، آن را به سوریه برد و به سیف الدوله تقدیم کرد.

پنج - نامه‌های شریف خاندان عصمت بر سکه‌های دولت حمدانی

سیف الدوله از جان و دل پایبند ولایت خاندان عصمت (ع) بود. {او سکه‌های بسیار درشتی زد که هر کدام ارزش سی سکه داشت.} کوچکتر از آن بیست و کوچکتر ده سکه ارزش داشت. او بر روی آن سکه‌ها این جمله‌ها را نوشت:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، فاطمة الزهراء، الحسن

و الحسین، جبریل علیهم السلام.» (۸)

شش - تأثیر اشعار ولایی سیف الدوله در ایمان ابوفراس

ابوفراس در سالهای کودکی یتیم شد و سیف الدوله او را تربیت کرد؛ از این رو

ابوفراس با محبت به ولایت خاندان عصمت (ع) پرورش یافت.

سیف الدوله در ستایش حضرت علی (ع) اشعاری سروده که به دو بیت از آن اشاره

می‌گردد:

۱- حُبُّ عَلِيٍّ ابْنِ ابِي طَالِبٍ لِلنَّاسِ مِقْيَاسٌ وَمَعْيَارُ

۲- يُخْرِجُ مَا فِي أَصْلِهِمْ مِثْلَمَا يُخْرِجُ غِشَّ الذَّهَبِ النَّارُ (۹)

ترجمه:

۱- محبت و ولایت حضرت علی (ع) معیار سنجش و میزانی برای مردم بشمار می‌آید.

۲- این ولایت میزان پاکی مردم را نشان میدهد، به همان صورت که آتش طلای ناب را از طلای آلوده جدا می‌کند. (یعنی اگر کسی ولایت حضرت علی (ع) را قبول نداشته باشد، سرشت پاکی ندارد).

«مُتَنَبِّی» شاعر معروف قرن چهارم که او هم شیعه بود، در جنگی که آنرا به صفین تشبیه کرده اشعار زیر را در ستایش حضرت علی (ع) و سیف الدوله که نام او نیز علی است، سرود:

- ۱- یا سیفَ دولَةِ ذی الجلالِ وَ مَنْ لَهُ خَیْرُ المَخْلَافِ وَ الْأَنامِ سَمِیُّ
- ۲- أَوْ ما تَرى صَفینَ حینَ أَتیَها فَأَنجَبَ عَنْها العَسكرُ العَرَبیُّ
- ۳- فَکَأَنَّهُ جیشُ ابنِ حَرَبٍ رُعَتهُ حَتّٰی کَأَنَّکَ یا عَلِیُّ عَلِیُّ (۱۰)

ترجمه:

۱- ای شمشیر دولت والای صاحب جلال! و ای کسی که بهترین خلیفه‌ها و بهترین مردم هم نام تو ست!

۲- خودت در جنگی که (در قرن چهارم) شبیه جنگ صفین بود، دیدی که چگونه لشکر - در دشمن بخش غربی - از صحنه نبرد فرار کرد.

۳- گویا تو در برابر معاویه ایستاده و او را مرعوب ساختی؛ گویا که تو ای علی! همان

علی هستی.

هفت: داستان جالب توجهی پیرامون ارادت سیف الدوله به سادات علوی در خراسان

سیف الدوله با سادات علوی بسیار مهربان بود و به ساداتی که نیازمند بودند، حقوق سالانه می‌بخشید. {یکی از سادات علوی هر سال از کوههای خراسان به نزد سیف الدوله می‌آمد؛ گویا سرپرست خانواده‌های زیادی از سادات بود، از این رو سیف الدوله برای او حقوق سالانه تعیین کرده بود. در یکی از سالهایی که آن سید از خراسان به سوریه آمد و سیف الدوله را در حال جنگ سر مرز یافت، سیف الدوله به خزانه‌دار گفت: «هر چه در خزانه هست به او بده.» در خزانه چهل هزار سکه طلا بود اما، آن سید چون سیف الدوله را در حال جنگ دید و فکر کرد که شاید لشکر او به پول نیاز داشته باشد، قبول نکرد که تمام چهل هزار سکه را بردارد و تنها بیست هزار سکه برداشت و رفت.} (۱۱)

هشت: ناصر الدوله حمدانی در موصل و تحقق فرمایشهای حضرت علی (ع)

یکی دیگر از افراد آل حمدان «ناصر الدوله» نام داشت، او برادر سیف الدوله و حاکم شهر موصل بود. از آنجایی که یکی از خلفای بنی العباس که مُتقی نام داشت به علت ضعف خلافت نتوانست بغداد را آرام نگه دارد، تُرکها به کاخ خلیفه حمله و آنرا غارت کردند، سپس خلیفه عباسی به شهر موصل فرار کرد و به ناصر الدوله حمدانی پناه برد. هنگامی که ناصر الدوله خلیفه را دید، خطبه‌ی حضرت علی (ع) را خواند: «گویا بنی عباس را می‌بینم که بر روی اسبها فرار کرده، از عربها و بقیه مردم کمک می‌خواهند. چون برده‌های کاخ که فرزندان

چوپانها بودند- بر آنها غلبه و سخت به آنان توهین می‌کنند و هیچ کس به جز عربها به آنان پناه نداده، از آنان دفاع نمی‌کند.» (۱۲)

خاندان آل همدان با تکیه بر اخلاق والای خاندان عصمت (ع) به آن خلیفه بدبخت پناه دادند و او را با لشکریان به بغداد برگرداندند. آنگاه با نیروهای خود به مرزها برگشتند تا جلو حمله لشکریان روم بایستند. {ترکها که بغداد و دربار در اختیارشان بود، دوباره به آن خلیفه حمله و چشمان او را با میل داغ کور کردند.} (۱۳) آنها بعد از مدتی او را کشتند و بسا خلیفه‌ی بعد از او نیز همین کار را کردند.

ابوفراس در خاندانی پرورش یافت که در محبت و ولایت حضرت علی (ع) غوطه‌ور و با اخلاق والای خاندان عصمت آمیخته شده بودند، مخصوصا در آن دوران بسیار حساس که آنها مانند کوه در مقابل لشکریان روم که میخواستند از ضعف خلافت بغداد سوء استفاده کرده، به بیت المقدس بتازند. -ایستادند.

نه: ابوفراس و ایمان عظیم او نسبت به اسلام و خاندان عصمت (ع)

ابوفراس با وجود فطرت پاک خود و با عشق به اسلام و ولایت، در خانواده‌ای آراسته

به ذکر خدا، نام حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) پرورش یافت.

علامه سید «محسن امین عاملی» پیرامون آل حمدان و ابوفراس چنین می‌گوید: «بیشتر بزرگان آل حمدان نابغه - و بی‌نظیر - بودند . . ابوفراس در قصیده راثیه بسیار جالب خمود، از بیشتر بزرگان آل حمدان نام برد و افتخارات طایفه خود را در پرتو اسلام ذکر کرد.» (۱۴)

علامه عاملی به نقل از «ابن شهر آشوب» درباره پایبند بودن ابوفراس به ولایت خاندان پیغمبر (ص) می‌گوید: «ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء»، از ابوفراس به عنوان یکی از شاعران خاندان عصمت که آنان را بطور آشکار - و بدون تقیه - ستایش می‌کرد، نام برد.» (۱۵)

ابوفراس پیرامون تاثیر بزرگ اسلام در خانواده خود قصیده‌ای سرود که به يك بيت از آن اشاره می‌شود:

فَقَيْنَا لِدِينِ اللَّهِ عِزًّا وَ مَنَعَةً وَ مِتْنَا لِدِينِ اللَّهِ سَيْفٌ وَ نَاصِرٌ (۱۶)

ترجمه: ما دین خدا را عزیز و پایدار نگه داشته‌ایم؛ چون - برای دین خدا، نزد ما شمشیر و یاور وجود دارد.

ابوفراس با بکار بردن دو کلمه سیف و ناصر قصد داشت به دو پسر عموی خود «سیف الدوله» و «ناصر الدوله» اشاره کند که با ایمان به اسلام و ولایت، دولت شیعه آل حمدان را در شمال عراق و در سوریه استوار نگه داشتند. نیز پیرامون خدمت این دو فرد به اسلام و مسلمانان چنین گفت:

وَسَاسَا أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ سِيَاسَةً لَهَا اللَّهُ وَالْإِسْلَامُ وَالْدِّينُ شَاكِرٌ (١٧)

ترجمه: آنان بقدری در خدمت به مسلمانان سیاستمداران موقفی بودند که خداوند،

اسلام و دین از خدمات آنان سپاسگزارند.

ابوفراس در قصیده دیگری، از سیف الدوله بخاطر بازسازی خانه‌های مدم در شمال

سوریه که در سال ۳۴۰هـ.ق بوسیله زلزله خراب شد، ستایش می‌کند. همچنین او را به دلیل

جنگ با رومیان چنین می‌ستاید:

بَنَاهُنَّ بَانِي الثَّغْرِ وَالْثَغْرُ دَارِسُ وَعَامِرُ دِينِ اللَّهِ وَالْدِّينُ دَائِرُ (١٨)

ترجمه: سیف الدوله‌ای که مرز بی‌نیرو و باز را در برابر رومیان - محکم کرد، آن

خانه‌ها را ساخت. او دین خدا را محکم نگه داشت، که دین همیشه پابرجاست.

ده: پی‌نویسهای فصل اول از بخش ششم:

(۱) سوره شریفه‌ی شوری، آیه ۲۰

(۲) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۹

(۳) همان منبع، ص ۳۰۷

(۴) همان منبع، ص ۳۱۰

(۵) همان منبع، ص ۳۰۷

(۶) همان منبع، ص ۳۲۹

(۷) همان منبع، ج ۸، ص ۲۶۹

(۸) همان منبع، ج ۸، ص ۲۶۹

(۹) همان منبع، ص ۲۸۱

(۱۰) همان منبع، ص ۲۷۵

(۱۱) همان منبع

(۱۲) همان منبع، ج ۵، ص ۱۳۸

(۱۳) همان منبع، ج ۴، ص ۱۴۱

(۱۴) همان منبع، ص ۳۰۹

(۱۵) همان منبع

(١٦) همان منبع، ج ٨، ص ٢٧٢

(١٧) همان منبع

(١٨) همان منبع، ج ٤، ص ٣٢٢

جنگهای ابوفراس با رومیان و اسارت او

يك: جنگهای ابوفراس با رومیان

خلافت بنی عباس در نیمه قرن سوم گرفتار کودتاهای داخلی و کشتن خلفا بدست درباریان ترك شد. در قرن چهارم نیز خلفای بغداد تنها اسماً خلیفه بودند و آن کبکبه و دبدبه کاخهای خلافت بطور کلی از بین رفت. از این رو رومیان، دشمنان سرسخت اسلام با کینه‌ی دیرینه خود فرصت را - به خیال خود- غنیمت شمرده به مسلمانان حمله کردند. هدف اساسی آنان در این حمله اشغال بیت المقدس بود ولی دولت فاطمیان شیعه در مصر و دولت حمدانیان شیعه در سوریه روبروی آن طاغوتیان ایستادند. در قرن ششم نیز نیروهای مسلمان به سرکردگی «صلاح الدین ایوبی» جنگهای صلیبی را بی‌اثر کردند، و متأسفانه همین صلاح‌الدین شیعیان را در مصر کشت. (در تاریخ معاصر تنها کسانی که توانسته‌اند در مقابل «یهود» تهای اشغالگر قدس قولاً و عملاً بایستند شیعیان، لبنان و سازمانهای فلسطینی حماس و جهاد اسلامی بوده‌اند. سایر دولتهای به اصطلاح اسلامی در برابر اشغال بیت المقدس، یا بی‌تفاوت و یا بدتر از بی‌تفاوتی، با صهیونیستهای اشغالگر همکاری می‌کنند! از جمله دولت مصر که نفت چاههای صحرای سینا را کاملاً در اختیار رژیم اشغالگر قدس قرار داده است! دیگر دولتهای بظاهر اسلامی نیز با اشغالگران صهیونیست روابط اقتصادی و همکاری دارند.)

«يَدَاللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمُ وَالْأَسْلَامُ أَقْوَى مِنْ إِمْرِيكَ وَالصَّهَابُ يَنْتَبِعُونَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

ابوفراس شاعر شیعه در دهها حمله به رومیان شرکت کرد و در تعداد زیادی از آنها

فرماندار لشکریان اسلام بود، او درباره شرکت در جنگها اشعاری سروده از جمله این بیت:

وَأَنِّي لَنَزَالُ بِكُلِّ مَخْوَفَةٍ
كَثِيرٌ إِلَى نُزَالِهَا لَتَطْرُقَ الشَّرُّ (۱)

ترجمه: من در جنگهای بسیار هولناک - به دشمن - حمله کرده‌ام؛ جنگهایی که - رومیان -

با خشم و ناراحتی به آن می‌نگرند.

او در قصیده دیگری چنین می‌گوید:

فَلَا تَصِفَنَّ الْحَرْبَ عِنْدِي فَأَنِّي
طَعَامِي مَذْذُقْتُ الصَّبَا وَشَرَابِي (۲)

ترجمه: اوصاف جنگ را برای من نگو، چون جنگ از دوران نوجوانی تا کنون، آب و

غذای من است.

ابوفراس در قصیده دیگری چنین می‌گوید:

۱- لَا عِزَّ إِلَّا بِالْحَسَامِ الْمُخْذَمِ
وَضِرَابِ كُلِّ مُدَجَّجٍ مُسْتَلْتِمِ

۲- وَقَرَاعِ كُلِّ كَتِيبَةٍ بِكُتَيْبَةٍ
وَلِقَاءِ كُلِّ عَرْمَرَمٍ بِعَرْمَرَمٍ

۳- وَرَأَيْتُ عُمَرَى لَا يَزِيدُ تَأْخُرِي
فِيهِ وَلَا يُفْنِيهِ فَضْلُ تَقْدُمِي (۳)

ترجمه:

۱- هیچ عزت و سرافرازی وجود ندارد، به جز با شمشیر برنده و با درهم کوبیدن هر يك از سربازان - رومی - که سرتاپا مسلح و نقاب زده‌اند.

۲- و درهم کوبیدن نیروهای دشمن بوسیله نیروهای -اسلام و ایستادگی مقابل لشکر جرّار دشمن توسط لشکر جرار مسلمانان

۳- مَنْ عُمِرَ خود را چنین می‌بینم: اگر به جنگ نروم، عمرم طولانی نمی‌شود و اگر حمله کنم، احتمال از بین رفتنم نیست. (چون مرگ بدست خداست).

در سال ۳۵۱ ه.ق رومیان به سوریه حمله کردند و ابوفراس که فرماندار نیروهای مسلمان در مرزهای شمالی سوریه بود، سخت مقابل آنان ایستاد و آنها را شکست داد. غلامه عاملی در «أعیانُ الشیعه» در این باره چنین می‌گوید: «پادشاه روم که «نقفور بن بردس» نام داشت، با نیروهای زیادی از نصاری به سوریه حمله کرد، ابوفراس با هزار سرباز از عرب‌های - سوریه - در برابر حمله رومیان ایستاد، و شش بار به آنان حمله کرد. خداوند در تمام این حمله‌ها به او کمک کرد و او را پیروزمند گردانید.

ابوفراس با این پیروزیها شهری به نام «دلوك» را که مرکز رومیان بود، فتح کرد و اشعاری خطاب به «دمستق» فرمانده نیروهای رومیان سرود. از جمله بیت زیر:

وَ اِنِّیْ اِذْ نَزَلْتُ عَلٰی دِلُوکِ تَرَكْتُكَ غَیْرَ مُتَّصِلٍ النَّظَامِ (۴)

ترجمه: ای فرمانده رومیان! هنگامی که من به شهر «دلوك» وارد شدم، نیروهای تو را سخت پراکنده و متلاشی کردم.

دو: خاطره‌ی تلخ ابوفراس از دوران اسارت بدست رومیان

علامه سید «محسن امین عاملی» درباره‌ی اسیر شدن ابوفراس از زبان یکی از تاریخ‌نویسان به نام «ابن خالویه» چنین نقل می‌کند: «یکی از فرماندهان روم که به او «بطریق» یعنی فرمانده می‌گفتند اما نامش «بردس» و خواهرزاده پادشاه روم بود، با هزار سرباز رومی به سوی شهر «منیج» در شمال سوریه حرکت کرد. اتفاقاً سردار ابوفراس که با هفتاد سرباز برای شکار به آن مناطق رفته بود، توسط نیروهایش از حمله رومیان اطلاع یافت و آنها به او پیشنهاد دادند که فرار کند؛ (چون تعداد نیروها نابرابر بود). ولی او نپذیرفت؛ با آنان جنگید و پس از زخم‌های زیادی که برداشت، به اسارت رومیان درآمد.» (۵)

«ابن حَلْكان» تاریخ‌نویس معروف در این باره می‌نویسد: «رومیان در یکی از جنگ‌هایشان ابوفراس را در حالیکه زخمی شده بود، باسارت گرفتند؛ تیری به پای ابوفراس اصابت کرده که سر آن در ران او فرو رفته بود؛ رومیان او را به یکی از شهرهای ساحلی روم به نام «خرشنه» بردند سپس او را از آن‌جا به قسطنطنیه منتقل کردند.» (۶)

برخی از مؤرخان نوشته‌اند که ابوفراس دوبار اسیر شد. {نخستین بار در جنگی به نام «الکحل» در سال ۳۴۸ هجری ... و بار دوم در سال ۳۵۱ هجری رومیان او را در نزدیکی شهر منبج به اسارت گرفته، به شهر قسطنطنیه بردند. ابوفراس چهار سال در اسارت بسر برد و اشعار زیادی در دوران اسارت سرود.} (۷)

از اشعار او درباره‌ی شهر رومی خرسنه در دوران اسارت:

- ۱- إِنْ زُرْتُ خَرْشَنَةً أَسِيرًا فَلَكُمْ حَلَلْتُ بِهَا أَمِيرًا
- ۲- وَلَئِنْ رُمِيتُ بِحَادِثٍ فَلَأَلْفَيْنَ لَهُ صُبُورًا
- ۳- مَنْ كَانَ مِثْلِي لَمْ يَبْتَ إِلَّا أَمِيرًا أَوْ أَسِيرًا (۸)

ترجمه:

- ۱- اگر من امروز به عنوان اسیر به خرسنه وارد می‌شوم، پیشتر، چندین بار به عنوان فرمانده وارده آن شده‌ام.
- ۲- اگر تیر روزگار به سوی من رها شده، من در برابر درد آن - شکایا هستم.
- ۳- بالاخره کسی که فرمانده می‌باشد و از مقابل دشمن فرار نمی‌کند، یا در همان مقام می‌ماند یا به اسارت درمی‌آید.

هر چند ابوفراس اسیر رومیان بود ولی آنان با او به صورت يك فرمانده عالی مقام رفتار می‌کردند. او بعد از آزادی، درباره رفتار رومیان در دوران اسارت با خود چنین گفت:

«هنگامی که به شهر قسطنطنیه رسیدم، پادشاه روم مرا بسیار گرامی داشت؛ به نحوی که با

هیچ اسیری قبل از من چنین رفتار خوبی نشده بود.» (۹)

ابوفراس درباره توهین به اسرا و شکنجه‌ی آنان بدست رومیان چنین گفت: «إِنَّ مِنْ

رُسُومِهِمْ أَنْ لَا يَرْكَبَ أَسِيرٌ فِي الْمَدِينَةِ دَابَّةً قَبْلَ لِقَاءِ لِمَلِكِهِ».

ترجمه: (رفتار رومیان با اسرا بسیار وحشیانه بود؛ اسیری که پادشاه قبلاً او را ندیده

بود، در شهر حق سوار شدن بر یکی از چهارپایان نداشت) و ابوفراس اضافه کرد: اسیر باید

با پای پیاده و سر برهنه به سوی یکی از میدانهای شهر به نام «بطوم» می‌رفت و همان‌جا به

مدت سه ساعت یا کمی کمتر به حالت سجود باقی می‌ماند. سپس پادشاه پایش را بر روی

گردن اسیر می‌گذاشت آن هم در مجلسی که نامش مجلس «نوری» بود؛ ولی پادشاه روم مرا

از انجام این کارها معاف کرد.» (۱۰)

سه: چگونه ابوفراس از اسارت آزاد شد؟

و اما چگونگی آزادی او از اسارت؛ خود او چنین می‌گوید:

«پادشاه روم از من خواست، فدیهِ او را از سیف الدوله که حاکم سوریه بود، بگیرم و

به پادشاه بدهم و آزاد شوم. اما من قبول نکردم که سایر اسرای مسلمان در اسارت بمانند و

من به تنهایی آزاد گردم. آنگاه پیرامون فدیهِ دادن برای همه‌ی اسرا با پادشاه روم سخن گفتم.

(در حالیکه سیف الدوله هیچ يك از اسیران رومی را نزد خود نگه نمی‌داشت.) او فدیة را زود از پادشاه روم می‌گرفت و آنان را آزاد می‌کرد. با من سه هزار اسیر مسلمان - نزد ده میان بودند که من آزادی همه را با دادن مبلغ دویست هزار لیره طلای رومی خریدم ...» (۱۱) و آن سه هزار اسیر به همراه ابوفراس آزاد شدند.

با وجود رفتار بسیار خوب رومیان با ابوفراس، او در دوران اسارت اشعار تنیدی علیه آن کافران سرود که در فصل «ویژه اشعار ابوفراس در دوران اسارت» ارائه میشود.

{بعد از اینکه ابوفراس از اسارت برگشت، مادر او به رحمت ایزدی پیوسته بود.} (۱۲)

قضا و قدر چنین بود که ابوفراس فقط دو سال بعد از آزادی زنده بماند! هر چند او ابتدا شهادت خود را پیش‌بینی کرد، سپس به فیض آن نایل آمد.

چهار: پی‌نویسهای فصل دوم از بخش ششم

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۱۰

۲- همان منبع

۳- همان منبع، ص ۳۱۲

۴- همان منبع، ص ۳۱۹

۵- همان منبع، ص ۳۲۳

۶- همان منبع

۷- همان منبع

۸- همان منبع، ص ۳۲۴

۹- همان منبع، ص ۳۲۵

۱۰- همان منبع

۱۱- همان منبع

۱۲- همان منبع، ص ۳۳۳

اشعار سیاسی ابوفراس در سالهای اسارت نزد رومیان

يك: اشعار شكر و صبر در روزهای اسارت:

در فصل اول از همین بخش (۱) کیفیت اسارت ابوفراس بطور خلاصه بیان شد؛ به روایت دیگر {او برای شکار رفته بود و نیروی بزرگی به همراه نداشت. سپس رومیان به او حمله کردند و بعد از اینکه سخت زخمی شد، به اسارت آنان درآمد.} (۲) ابوفراس چهار سال در اسارت باقی ماند سپس همراه با سه هزار اسیر مسلمان با دادن فدیة آزاد شد. ابوفراس در مدت چهار سال اسارت خود اشعار زیادی سرود. او همواره خدا را شكر

می‌کرد و چنین می‌گفت:

۱- فَلِلَّهِ إِحْسَانٌ عَلَيَّ وَ نِعْمَةٌ	وَلِلَّهِ صُنْعٌ قَدْ كَفَانِي التَّصَنُّعَا
۲- فَإِنْ يَكُ بَطْءٌ مَرَّةً فَلَطَا لَمَّا	تَعَجَّلَ نَحْوِي بِالْجَمِيلِ وَ أَسْرَعَا (۳)

ترجمه:

۱- احسان و نعمت خدا به من رسیده و برای من همین کافی است که نیازی به غیر از

خدا ندارم،

۲- هر چند اکنون در اسارت و آزادی من میسر نیست ولی خداوند (قبل از اسارت) در چند مورد به من لطف کرد و رحمت او زود شامل حال من شد. (یعنی الآن هم امیدوارم که رحمت خدا شامل حالم گردد.)

سیف الدوله پسر عموی ابوفراس با يك حمله به رومیان تعدادی از فرمانداران آنان را در مرزهای سوریه به اسارت گرفت. پیش از اسارت فرمانداران رومی، دست و پای ابوفراس که در اسارت رومیان قرار داشت، در قید و بند نبود ولی بعد از اسارت آنان، دست و پای او را با قید و بند بستند و او قصیده‌ای طولانی سرود که آن را با این بیت پایان داد:

إِنَّا إِلَى اللَّهِ لِمَا نَايِنَا وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرِ السَّبِيلِ (۴)

ترجمه: در این شذی که بر ما وارد شد، چشم ما به خدا و به راه خداست که بهترین راه، راه اوست.

ابوفراس در دوران سخت اسارت قصیده‌ای برای مادرش سرود و آن را برای او فرستاد. ابیات زیر متعلق به آن قصیده است:

۱- أَمَسْتُ بِمَنْبِجٍ حُرَّةٍ بِالْحُزْنِ مِنْ بَعْدَى حَرِيَّةٍ

۲- لَكِنْ قَضَاءُ اللَّهِ وَالْأَحْكَامُ تُنْفَذُ فِي الْبَرِيَّةِ

۳- يَا أُمُّنَا لَا تَيْأَسِي لِلَّهِ الطَّافُ خَفِيَّةً

۴- كَمْ حَادِثٍ عَنَّا جَلَاةٍ وَكَمْ كَفَانَا مِنْ بَلِيَّةٍ

ترجمه:

۱- بعد از من زن نجیبی در شهر منبج - در سوریه - اندوهگین شد و شایسته است که او اندوهگین باشد.

۲- ولی این قضا و قدر از خداست و آنچه مُقَدَّر است به مردم وارد می‌شود.

۳- ای مادر! ناامید نباش چون خداوند الطافی دارد که (ما از آنها) بی‌اطلاعیم.

۴- خداوند چندین مشکل و شدت را از ما دور کرد و چند شر و بلوا را از سرِ ما برداشت.

۵- (ای مادر!) من به تو سفارش می‌کنم، شکبیا باش و بی‌تابی نکن که بهترین سفارش همین است.

مکان اسارت ابوفراس در جایی قرار داشت که در آنجا درخت بسیار بزرگی بود و روی شاخه‌های آن کبوتری می‌خواند. برای ابوفراس در قید و بند، خواندن آن کبوتر مثل نوحه خوانی بود. اشعار زیر که سروده‌ی ابوفراس در آن زمان می‌باشد مؤید این ادعاست:

۱- أَقُولُ وَقَدْ نَاحَتْ بِقُرْبِي حَمَامَةٌ أَيَا جَارَتَا هَلْ بَاتَ حَالُكَ حَالِي

۲- أَيَا جَارَتَا مَا أَلْصَفَ الدَّهْرُ بَيْنَنَا تَعَالَى أَقَاسِمُكَ الْهُمُومَ تَعَالَى

۳- لَقَدْ كُنْتُ أَوَّلَى مِنْكَ بِالْدمْعِ مُقَلَّةً وَلَكِنْ دَمْعِي فِي الْحَوَادِثِ غَالِي (۶)

ترجمه:

۱- در حالیکه کبوتری نزدیک من ناله می‌کرد، به او گفتم: «ای همسایه! آیا تو هم مانند

من میبازی؟!

۲- ای همسایه! روزگار با ما منصفانه رفتار نکرده؛ نزدیکم بیا تا با هم در این اندوه و

ناله شریک باشیم.

۳- شایسته است که من ناله سردهم و گریه کنم نه تو؛ ولی جاری شدن اشکم در حال

اسارت، برای من سنگین و گران است. باید شکمیا باشم.

دو: به نظر ابوفراس، اسیر شدن بهتر از فرار است.

تاریخ نویسان درباره‌ی علت اسیر شدن ابوفراس نوشته‌اند که او با هفتاد نفر از یاران

خود بود که ناگهان با هزار سرباز رومی مواجه شد؛ یاران به او پیشنهاد فرار دادند ولی او

نپذیرفت. در يك سو ابوفراس با هفتاد نفر بود و رومیان با هزار نفر، از سوی دیگر! تیری به

ران ابوفراس اصابت کرد و او سخت زخمی شد. رومیان او را اسیر کردند در حالی که با او

اسیران دیگری بودند که او را ملامت کرده، می‌گفتند: «اگر فرار می‌کردی، اسیر نمی‌شدی.» او

در پاسخ ضمن يك قصیده طولانی، این اشعار را سرود:

۱- وَقَالَ أَصْحَابِي الْفِرَارَ أَوْ الرَّدَى فَقُلْتُ هُمَا أَمْرَانِ أَحْلَاهُمَا الْمُرُ

- ۲- وَلَكِنِّي أَمْضِي لِمَا لَا يُعْيِيَنِي وَحَسْبُكَ مِنْ أَمْرَيْنِ خَيْرُهُمَا الْأَسْرُ
- ۳- يَقُولُونَ لِي بَعْتَ السَّلَامَةَ بِالرَّدَى
- ۴- وَهَلْ يَتَجَاوَى الْمَوْتُ عَنِّي سَاعَةً
- ۵- هُوَ الْمَوْتُ فَاحْتَرِ مَا عَلَا لَكَ ذِكْرُهُ
- ۶- وَ لَا خَيْرَ فِي دَفْعِ الرَّدَى بِمِثْلِهِ
- وَحَسْبُكَ مِنْ أَمْرَيْنِ خَيْرُهُمَا الْأَسْرُ
- فَقُلْتُ أَمَا وَاللَّهِ مَا نَالَنِي خُسْرُ
- إِذَا مَا تَجَاوَى عَنِّي الْأَسْرُ وَالصَّبْرُ
- فَلَمْ يَمُتِ الْإِنْسَانُ مَا حَيَّ الذِّكْرُ
- كَمَا رَدَّهَا يَوْمًا بِسُوءَاتِهِ عَمَرُو (۷)

ترجمه:

- ۱- دوستان -کند ذهن- من بعد از حمله رومیان به من گفتند: «یا فرار یا اسارت-که اسارت بسیار بد است.-» من در پاسخ گفتم: «در این دو مورد آنچه تلخ است، برای من شیرین تر می باشد.»
- ۲- من -به جنگ رومیان- می روم و هیچ ننگ و عاری ندارم و از این دو مورد - به نظر من -اسارت بهتر است.
- ۳- به من می گویند که تو سلامتی خود را به اسارت فروختی. پاسخ دادم: «به خدا قسم که من زیان ندیدم!»
- ۴- اگر من اسیر نمی شدم و به این صبر تن نداده، فرار میکردم، از کجا معلوم بود که زنده میماندم و مرگ به سراغم نمی آمد؟!

۵- بالاخره مرگ فرا میرسد، بنابراین آنچه را که برای تو خوش نامی می‌آورد انتخاب کن. چون انسان بعد از مرگ تا روزی که نام او با سرافرازی برده میشود، زنده به حساب می‌آید.

۶- هیچ خیری در فرار کردن و ذلیل ماندن نمی‌بینم همان طور که «عمر و عاص» ذلت را با کشف عورت خرید و زنده ماند!

داستان عمروعاص در جنگ صفین معروف است: هنگامی که حضرت علی (ع) به عمروعاص حمله کرد، او با غنایش عورت و لخت شدن در برابر هزاران نفر، از ضربه شمشیر حضرت علی (ع) نجات یافت! زیرا حضرت علی (ع) بعد از اینکه او عورتش را آشکار کرد، از دیدن او رو برگردانید و عمروعاص فرار کرد.

سه: ابوفراس در زمان اسارت، علیه رومیان جاسوسی می‌کرد.

مهمترین اشعار ابوفراس در دوران اسارت اشعاری است که در آنها به «سیف الدوله» هشدار داده و او را از حمله قریب الوقوع رومیان باخبر می‌سازد. برای ما مشخص نیست که چگونه ابوفراس این اشعار را برای سیف الدوله فرستاد و بوسیله چه کسی؟ به هر حال ابیات زیر از آن اشعار است:

۱- وَلَقَدْ عَلِمْتُ وَقَدْ دَعَوْتُكَ أَتْنِي
إِنْ نِمْتُ عَنْكَ أَنَا عَنْ يَقْفُظَانِ

- ۲- هَذِي الْجِيُوشُ تُجِيشُ نَحْوَ بِلَادِكُمْ مَحْفُوفَةٌ بِالْكَفْرِ وَالصُّلْبَانِ
- ۳- قَدْ أَغْضَبُوكُمْ فَأَنْهَضُوا وَتَاهَبُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَةً تَأْتِرُ غَضَبَانِ
- ۴- غَضَبًا لِدِينِ اللَّهِ إِنْ لَا تَغْضَبُوا لَا يَشْتَهَرُ فِي نَصْرِهِ سَيْفَانِ
- ۵- حَتَّىٰ كَأَنَّ الْوَحْيَ فِيكُمْ مُنْزَلٌ وَلَكُمْ تَخَصُّ فَرَايِضُ الْقُرْآنِ (۸۱)

ترجمه:

- ۱- (ای سیف الدوله!) تو می دانستی، من هم به تو خبر دادم که با چشم بیدار می خوابم. هر چند (که تو می پنداری)، من در برابر مسایل مربوط به مملکت تو خواب و بی تفاوتم.
- ۲- این لشکریان (رومیان) به سوی کشور شما در حال حرکتند در حالیکه کافران و صلیبها آنها را دربر گرفته اند.
- ۳- آنها شما را به خشم آورده اند. بنابراین مانند شخصی که سخت خشمگین می باشد، برای جنگ با آنها آماده باشید.
- ۴- باید خشم شما در راه خدا باشد. وگرنه نیروها ثابت قدم نمی گردند و دو شمشیر هم برای یاری خدا از غلاف کشیده نمیشود.
- ۵- شما چنان فکر کنید، گویا وحی بر شما فرود آمده و احکام قرآن مخصوص شما می باشد.

ابوفراس قصیده دیگری هم سرود و آن را برای سیف الدوله فرستاد که در آن، رومیان را به سگها تشبیه کرده است. باز هم غمی دانیم چگونه ابوفراس در آن قید و بند اسارت آن اشعار را برای سیف الدوله ارسال نمود! سه بیت شعر از آن قصیده طولانی انتخاب شده است:

- ۱- اِلَى اللَّهِ أَشْكُو أَنَا بِمَنَازِلٍ تَحَكَّمُ فِي آسَادِهِنَّ كِلَابُ
- ۲- فَاحْوَطْ لِلْإِسْلَامِ أَنْ لَا يُضَيِّعَنِي وَلِي عَنْهُ فِيهِ حَوَاطَةٌ وَمَنَابُ
- ۳- وَلَكِنِّي رَاضٍ عَلَى كُلِّ حَالَةٍ لِيُعْلَمَ أَيُّ الْحَالَتَيْنِ صَوَابُ (۹)

ترجمه:

۱- من فقط به خدا شکایت میکنم که ما در جایی هستیم که سگان بر شیران حاکم

شده‌اند!

۲- ولی بهتر است، مسلمانان مرا فراموش نکنند. من هم همیشه اسلام را مدّ نظر قرار

میدهم و (در تمام کارهایم) به احکام آن عمل میکنم.

۳- بالاخره هر چه پیش آید، من راضی هستم. تا روشن شود که کدام يك درست‌تر

است؟ (اسارت یا آزادیم؟)

چهار: ابوفراس در اسارت اعلام کرد که اگر آزاد شد، باز هم به جنگ برمیگردد:

یکی دیگر از قصاید ابوفراس در دوران اسارت قصیده‌ای است پیرامون اجر جهاد و ایستادگی در مقابل بدسرشتان. به نظر می‌رسد، بعضی‌ها به شکیبایی ابوفراس در اسارت حسادت می‌کرده‌اند که او چنین سروده:

۱- لِمَنْ جَاهَدَ الْأَعْدَاءَ أَجْرُ الْمُجَاهِدِ	وَأَعْجَزُ مَا حَاوَلْتُ إِرْضَاءَ حَاسِدٍ
۲- إِذَا كَانَ غَيْرُ اللَّهِ لِلْمَرْءِ عِدَّةً	أَتَتْهُ الرِّزَايَا مِنْ وَجْهِ الْفَوَائِدِ
۳- عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِخَيْرٍ فَأَنْ لِي	عَوَائِدَ مِنْ نِعْمَاهُ خَيْرَ عَوَائِدِ
۴- فَإِنْ عُدْتُ يَوْمًا عَادَ لِلْحَرْبِ وَالْعُلَا	وَبَذَلَ التَّدَى وَالْمَجْدِ أَكْرَمُ عَائِدِ (۱۰)

ترجمه:

- ۱- کسی که مقابل دشمنان بایستد، -حتی در اسارت- اجر مجاهد دارد. من -در این زمینه- حسودانی دارم که از راضی کردن آنان عاجز مانده‌ام.
- ۲- اگر کسی چشمش به خدا نباشد، از راههایی که به نظر خودش سود دارد، ضربه می‌خورد.
- ۳- در این اسارت شاید خدا برای من گشایشی فراهم کند؛ چون من از او نظر لطف و مَنتهای زیادی دیده‌ام.
- ۴- اگر روزی از اسارت آزاد شدم، به سوی میدان جنگ، کارهای نیک و بخشش و سرافرازی بر خواهم گشت.

پنج: پی‌نویسهای فصل سوم از بخش ششم

(۱) فصل ویژه زندگینامه سیاسی ابوفراس.

(۲) -اعیان الشیعه، علامه عاملی، ج ۴ ص ۳۲۳

(۳) همان منبع، ج ۴، ص ۳۴۸

(۴ و ۵) همان منبع ج ۴ ص ۳۴۹

(۶) همان منبع، ج ۴ ص ۳۵۲

(۷) همان منبع، ج ۴ ص ۳۴۶

(۸) همان منبع، ج ۴ ص ۳۴۸

(۹) همان منبع، ج ۴ ص ۳۱۱

(۱۰) همان منبع، ج ۴ ص ۳۵۳

فصل چهارم از بخش ششم:

اشعار سیاسی ابوفراس ویژه عاشورای حسینی و روز غدیر

يك: ستایش ابوفراس از چهارده معصوم (اشاره به طاغوتیان دوران آنها)

ابوفراس شیعه اثنا عشری بوده و قطعه شعری در ستایش حضرت رسول اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (ع) و یازده امام سلام الله علیهم اجمعین سروده، با ذکر نامهای شریف آن بزرگواران. او نام چهارده معصوم (ع) را در این چهار بیت ذکر کرده است:

۱- شافعی أحمدُ النبیُّ و مَولایَ عَلیٍّ و البَنتُ والسَّبَطانِ

۲- وعلیُّ و باقرُ العَلمِ و الصادقُ ثُمَّ الأَمینُ ذوالِتَبیانِ

۳- وعلیُّ و الحَیَّانِ عَلیُّ و أبوهُ و العَسكریُّ الثانی

۴- و الأَمامُ المَهدیُّ فی یومٍ لا یَنفَعُ إِلَّا غُفرانُ ذی الغُفرانِ (۱)

ترجمه:

۱- شفیع من احمد، مولایم، علی، دختر پیغمبر و دو سبط او؛

۲- و علی سجاد و باقر العلم و امام صادق و موسی امین که در سخن و بیان معروف

است؛ {امین: لقب حضرت امام کاظم (ع) می باشد.} (۲)

۳- و علی رضا و امام علی تقی و پدر ایشان (امام جواد) و عسکری دوم (دو امام

عسکری داریم: امام علی تقی (ع) عسکری اول و امام حسن (ع) عسکری دوم.)

۴- و امام زمان (عج). (آنان شفیع من هستند) در روزی که به جز آمرزش خدای
آمرزنده هیچ چیزی سودمند نخواهد بود.

چهارده معصوم (ع) که ابوفراس آنان را ستایش کرد و امید به شفاعتشان داشت، همه
در برابر حاکمان دوران خود ایستادند. در این باره شرح بسیار مختصری ارایه می‌گردد.

حضرت پیغمبر (ص) در برابر سه مُثَلَّثِ شوم: ابوجهل، ابولهب، ابوسفیان
حضرت فاطمه (ع) در ماجرای فدک که نود سال بعد از او، «عمر بن عبدالعزیز اموی»
فدک را به سادات برگرداند.

دوازده امام (ع):

- ۱- حضرت علی (ع) در برابر معاویه و منافقان
- ۲- حضرت امام حسن (ع) در برابر معاویه {نیمه اول قرن اول}
- ۳- حضرت امام حسین (ع) در برابر یزید
- ۴- حضرت امام سجاد (ع): برابر یزید، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک {نیمه
دوم قرن اول}

- ۵- حضرت امام محمد باقر (ع) در برابر هشام بن عبدالملک
- ۶- حضرت امام صادق (ع) در برابر منصور عباسی {نیمه اول قرن دوم}
- ۷- حضرت امام موسی بن جعفر (ع) در برابر هارون الرشید

۸- حضرت امام رضا (ع) در برابر مأمون عباسی {نیمه دوم قرن دوم}

۹- حضرت امام محمد تقی (ع) در برابر معتصم عباسی

۱۰- حضرت امام علی نقی (ع) در برابر متوکل و معتمد عباسی {نیمه اول قرن سوم}

۱۱- حضرت امام حسن عسکری (ع) در برابر معتمد عباسی {دهه اول از نیمه دوم

قرن سوم}

۱۲- حضرت امام زمان (عج) در برابر تمام طاغوتیان از قرن سوم تا کنون

یادآوری می‌گردد، امامان خاندان عصمت (ع) از حضرت علی (ع) تا امام حسن

عسکری (ع) همگی بوسیله طاغوتیان زمان خود به شهادت رسیدند.

شیعیان آنان نیز در برابر طاغوتیان زمان خود ایستادند. از جمله ابوفراس که از سالهای

جوانی تا روز شهادت با رومیان جنگید و دوبار به اسارت درآمد. رضوانُ الله علیه.

دو: ابوفراس عاشورا و غدیر را در يك خط می‌دید.

روز عاشورا تنها روز اشك و عزاداری و روز غدیر فقط روز جشن و شادمانی نیست.

این دو روز عظیم اساساً جنبه سیاسی بسیار مهمی دارند؛ عاشورا رمز قیامی خونین علیه

طاغوتیان و غدیر طلوع خورشید ولایت و خلافت حضرت علی (ع) است.

ابوفراس حمدانی قصیده‌ای درباره این دو روز جاودان سروده که در آغاز، از عاشورا

سخن گفته سپس از روز مقدس غدیر. او چنین گفته است:

١- يَوْمَ بَعَيْنِ اللَّهِ كَانَ وَإِنَّمَا

٢- يَوْمَ عَلَيْهِ تَغَيَّرَتْ شَمْسُ الضُّحَى

٣- لَا عُذْرَ فِيهِ لِمُهْجَةٍ لَمْ تَنْفَطِرْ

٤- تَبَّاءَ لِقَوْمٍ تَابَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

٥- أَتَرَاهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا مَا خَصَّه

٦- إِذِ قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مُعَلِّناً

٧- لَوْلَمْ تَنْزَلْ فِيهِ إِلَّا هَلْ أَتَى

٨- مَنْ كَانَ أَوَّلَ مَنْ حَوَى الْقُرْآنَ مِنْ

٩- مَنْ كَانَ صَاحِبَ فَتْحٍ خَيْرَ مَنْ رَمَى

١٠- مَنْ عَاضَداً الْمُخْتَارَ مِنْ دُونِ الْوَرَى

١١- مَنْ خَصَّهُ جِبْرِيلُ مِنْ رَبِّ الْعَلَا

١٢- أَظَنَنْتُمْ أَنْ تَقْتُلُوا أَوْلَادَهُ

١٣- أَوْ تَشْرَبُوا مِنْ حَوْضِهِ يَمِينِهِ

١٤- أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ الْكِسَاءِ وَآلِهِ

١٥- يَا رَبِّ إِنِّي مُهْتَدٍ بِهِدَاهُمْ

١٦- أَهْوَى الَّذِي يَهْوَى النَّبِيُّ وَآلُهُ

يُمْلَى لِظُلَمِ الظَّالِمِينَ اللَّهُ

وَبَكَتْ دَمَماً مِمَّا رَأَتْهُ سَمَاهُ

أَوْ ذَى بَكَاءٍ لَمْ تَقِضْ عَيْنَاهُ

فِيمَا يَسُوءُهُمْ غَدَاً عُقْبَاهُ

مِنْهُ النَّبِيُّ مِنَ الْمَقَالِ أَبَاهُ

مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَاهُ

مِنْ دُونِ كُلِّ مُنْزَلٍ لَكَفَاهُ

لَفْظِ النَّبِيِّ وَطُطْقِهِ وَتَلَاهُ

بِالْكَفِّ مِنْهُ بَابُهُ وَدَحَاهُ

مَنْ آزَرَ الْمُخْتَارَ مَنْ آخَاهُ

بِتَحِيَّةٍ مِنْ رَبِّهِ وَحَبَاهُ

وَيُظِلُّكُمْ يَوْمَ الْمَعَادِ لِبَوَاهُ

كَأْساً وَقَدْ شَرَبَ الْحَسِينُ دِمَاهُ

مِمَّنْ حَوَاهُ مَعَ النَّبِيِّ كِسَاهُ

لَا أَهْتَسِدَى يَوْمَ الْهُدَى بِسَوَاهُ

أَبْدَاً وَأَشْنَأُ كُلَّ مَنْ يَشْنَاهُ (٣)

ترجمه:

- ۱- (روز عاشورا) روزی است که خدا عظمت آن را میداند. ولی خدا دنیا را برای ستمگران قرار داده است. (که آنان به ظاهر پیروز شدند).
- ۲- (روز عاشورا) روزی است که در آن چهره‌ی خورشید متغیر و تاریک شد و آسمان از آنچه - در کربلا - دید خون گریه کرد.
- ۳- اگر دلی (برای احزان عاشورا) شکافته نشود و اگر کسی از چشمانش اشک نریزد، (در برابر پیغمبر) عذری ندارد.
- ۴- بریده باد دستان قومی که به دنبال هوی و هوس خود رفتند و جنایتهایی کردند که فردا نتیجه‌ی بد آن را خواهند دید.
- ۵- آیا می‌پنداری، آنان نشنیدند که حضرت پیغمبر درباره حضرت علی (ع) پدر امام حسین (ع) چه حدیثهای ویژه‌ای گفت؟
- ۶- او در روز غدیر اعلام کرد: «کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست.»
- ۷- اگر در مورد حضرت علی (ع) فقط سوره (هل أتی) نازل شده بود، تنها همین سوره جدا از سایر سوره‌ها برای او کافی بود. (در این سوره اعلام شد که خاندان عصمت (ع) سه روز روزه بودند و افطار خود را به مسکین، یتیم و اسیر دادند).

۸- نخستین کسی که قرآن را از زبان پیغمبر شنید و تلاوت کرد چه کسی بود؟ (حضرت

علی (ع) نخستین کسی بود که به پیغمبر ایمان آورد.)

۹- چه کسی خیبر را فتح کرد؟ چه کسی در قلعه خیبر را از جا کند و آن را پرتاب

کرد؟ (تنها شخصی که خیبر را فتح کرد، حضرت علی (ع) بود.)

۱۰- از میان تمام مردم چه کسی همیشه با پیغمبر بود و او را در جنگها- یاری کرد؟

پیامبر با کدام شخص اعلام برادری کرد؟ (اعلام برادری حضرت پیغمبر (ص) با حضرت

علی (ع) معروف است. نیز در آیه ۶۱ سوره شریفه آل عمران اعلام شده که حضرت پیغمبر

(ص) و حضرت علی (ع) از يك گوهرند.)

۱۱- جبریل از سوی خدا به چه کسی سلام گفت و به او مقام والایی داد.

۱۲- آیا شما گمان کردید، فرزندان او را می کشید و روز قیامت در سایه پرچم او قرار

میگیرید؟!

۱۳- آیا گمان کردید که از دست حضرت علی (ع) آب کوثر می نوشید در حالیکه

حضرت امام حسین (ع) تشنه لب شهید شد؟ (مجازاً: از خون خود نوشید)

۱۴- آیا شما حدیث «کسا» را فراموش کرده و نمی دانید که حضرت علی (ع) همراه با

حضرت پیغمبر (ص) زیر «کسا» بود؟ («به تفسیر المیزان»، تفسیر آیه ۳۳ سوره شریفه

«احزاب» رجوع شود.)

۱۵- خداوندا! من با نور هدایت آنان هدایت یافته‌ام و غیر از آن نور، هیچ هدایتی

نمی‌بینم.

۱۶- من برای همیشه، کسی که پیغمبر و اهل بیت او را دوست دارد، دوست دارم و

دشمن کسی هستم که با آنان دشمنی می‌ورزد.

سه: ابوفراس به شیوه کمیت، استدلالهای شعری را بکار برد.

در بخش دوم این کتاب، احتجاجات و جدالهای شعری کمیت با طاغوتیان بنی امیه در

قالب شعر بررسی شد. ابوفراس نیز به سبک کمیت، استدلالهای خود را به صورت شعر و

پرسش درآورد. در قصیده‌ای که در همین فصل از ابوفراس ارایه شد او چندین بار از طریق

شعر مزدوران بنی عباس را در آن دوران مورد سؤال قرار داد. این پرسشها که برای اثبات

حق خاندان عصمت (ع) در خلافت بوده به شرح زیر است:

۱- آیا آنان از احادیث حضرت پیغمبر (ص) خبر ندارند؟ (بیت پنجم)

۲- چه کسی جلوتر از همه، قرآن را از زبان حضرت پیغمبر (ص) شنید؟ (بیت هشتم)

۳- چه کسی خیبر را فتح کرد و چه کسی در آن قلعه را از جا کند؟ (بیت نهم)

(صحابه‌ی حضرت پیغمبر (ص) که بعد از ایشان به قدرت رسیدند، در جنگ خیبر

حاضر بودند ولی ترسیدند و حمله نکردند!)

۴- چه کسی همیشه با حضرت پیغمبر (ص) بود و در جنگها او را یاری کرد؟

(بیت دهم)

(در جنگ احد حضرت علی (ع) در دفاع از حضرت پیغمبر (ص) سر تا پا زخمی شد

و بقیه فرار کردند.)

۵- حضرت پیغمبر (ص) با چه کسی اعلام برادری کرد؟ (بیت دهم)

(تفسیر آیه ۶۱ از سوره شریفه آل عمران روشن می‌سازد که حضرت پیغمبر (ص) و

حضرت علی (ع) يك نفس به شمار می‌آیند.)

۶- جبریل (ع) از سوی خدا به چه کسی سلام کرد؟ (بیت یازدهم)

۷- چه کسی در روز قیامت از دست حضرت علی (ع) از آب کوثر مینوشد؟ (بیت

سیزدهم)

۸- آیا حضرت علی (ع) با حضرت پیغمبر (ص) زیر کسا نبودند؟ (بیت چهاردهم)

(حدیث کسا در تفسیر آیه ۳۳ از سوره شریفه احزاب ذکر شده و ضمیر مُذْكَر

(يُظَهِّرُكُمْ) نشان میدهد که منظور از این عبارت، اهل البیت خاندان عصمت (ع) می‌باشد.)

ابوفراس پاسخ به همه این پرسشها را بطور فشرده در بیت آخر داده است:

أَهْوَى الَّذِي يَهْوَى النَّبِيَّ وَآلَهُ أَبَدًا وَ أَشْتَأُ كُلَّ مَنْ يَشْنَاهُ

ترجمه: کسی که پیغمبر و آل او را دوست دارد، برای همیشه دوست من است و کسی

که با آنان دشمنی دارد، دشمن من است.

چهار: پی‌نویسهای فصل چهارم از بخش ششم:

(۱) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۴۱

(۲) همان منبع، ج ۲، ص ۵

(۳) همان منبع، ج ۴، ص ۳۴۴

اشعار سیاسی ابوفراس علیه خلفای عباسی

يك: مقدمات سرودن این اشعار جاویدان:

یکی از جیره‌خواران بنی عباس در قرن چهارم «ابن سَکَره» نام داشت که قصیده‌ای علیه خاندان عصمت (ع) سرود. ابوفراس بعد از شنیدن آن اشعار، به عنوان پاسخ به قصیده آن جیره‌خوار قصیده‌ای در چهل و نه بیت سرود و در آن از خلفای بنی عباس مانند هارون الرشید، مأمون و مزدوران آنان نام برده و جنایتهای آنان را ذکر کرد. {او این قصیده جاویدان را در برابر عباسیان و در بغداد میان صدها تن از شیعیان که شمشیر بدست گرفته بودند، خواند و عباسیان هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند} (۱)

گلچینی از قصیده سیاسی ابوفراس به روایت علامه عاملی در دو بخش: ۱- اشعار سیاسی ابوفراس بطور کلی و ۲- اشعار سیاسی ابوفراس با ذکر نام طاغوتیان ارایه میشود.

دو: اشعار سیاسی ابوفراس بطور کلی:

۱- الدین مُخْتَرَمٌ وَالْحَقُّ مُهْتَضَمٌ	وَفِي آلِ رَسُولِ اللَّهِ مُقْتَسَمٌ
۲- إِنِّي أَبَيْتُ قَلِيلَ النَّوْمِ، أَرْقَى	قَلْبٌ تَصَارَعَ فِيهِ الْهَمُّ وَالْهِمَمُ
۳- يَا لِلرِّجَالِ أَمَّا لِلَّهِ مُنْتَصِرٌ	مِنَ الطُّغَاةِ وَلَا لِلَّهِ مُنْتَقِمٌ
۴- بَنُو عَلِيٍّ رَعَايَا فِي دِيَارِهِمْ	وَالْأَمْرُ تَمْلِكُهُ النِّسْوَانُ وَالْخَدَمُ

۵-لِلْمُتَّقِينَ مِنَ الدُّنْيَا عَوَاقِبُهَا

وَإِنْ تَعَجَّلَ مِنْهَا الظَّالِمُ الْأَيْمُ (۲)

ترجمه:

۱-از دین سوء استفاده و حق غارت شده و بیت المال خاندان پیغمبر (ص) میان

دشمنانشان تقسیم گشته است.

(اخترم = أَخَذَ، الْمَعْجَمُ الْوَسِيطُ ص ۲۳۰)

۲-من شب را با خواب اندکی سپری می‌کنم. دلی که هم و غم و همت و حرکت در آن

درگیرند، خواب مرا ربوده!

۳-ای مردان شجاع! کسی نیست که خدا را یاری کند، به طاغوتیان بتازد و انتقام

اولیای خدا را از آنان بگیرد؟

۴-فرزندان حضرت علی (ع) در زمینشان رعیت طاغوتیان می‌باشند و دولت به دست

زنان و غلامان افتاده است!

۵-پرهیزکاران در این دنیا حسن عاقبت دارند هر چند، طاغوتِ ستمگر گناهکار

عجولانه و با شتاب به سوی دنیا رو آورده است.

سه: اشعار سیاسی ابوفراس با ذکر نام طاغوتیان:

۱-لَا يُطْفِئِينَ بَنِي الْعَبَّاسِ مُلْكُهُمْ بَنُو عَلِيٍّ مَوَالِيَهُمْ وَإِنْ رُغِمُوا

۲-أَتَفْخَرُونَ عَلَيْهِمْ لَا أَبَا لَكُمْ حَتَّى كَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ جَدُّكُمْ

٣- ما تَوَازَنَ يَوْمًا بَيْنَكُمْ شَرَفٌ

٤- لَيْسَ الرَّشِيدُ كَمُوسَى فِي الْقِيَاسِ وَلَا

٥- قَامَ النَّبِيُّ بِهَا يَوْمَ الْغَدِيرِ لَهُمْ

٦- حَتَّى إِذَا أَصْبَحَتْ فِي غَيْرِ صَاحِبِهَا

٧- وَصِيرَتْ بَيْنَهُمْ شُورَى كَأَنَّهُمْ

٨- تَالَهُ مَا جَهَلَ الْأَقْوَامُ مَوْضِعَهَا

٩- ثُمَّ ادَّعَاهَا بَنُو الْعَبَّاسِ مُلْكُهُمْ

١٠- أَمَا عَلَيَّ فَقَدْ أَدْنَى قَرَابَتِكُمْ

١١- بِئْسَ الْجَزَاءُ جَزَيْتُمْ فِي بَنِي حَسَنِ

١٢- لَا بَيْعَةَ رَدَعْتَكُمْ عَنْ دِمَائِهِمْ

١٣- أَلَا صَفَحْتُمْ عَنِ الْأَسْرِ بِلا سَبَبٍ

١٤- أَلَا كَفَفْتُمْ عَنِ الدِّيَاجِ السُّنُكُمُ

١٥- مَا نَزَّهَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ مُهْجَتُهُ

١٦- مَا نَالَ مِنْهُمْ بَنُو حَرْبٍ وَإِنْ عَظُمَتْ

١٧- كَمْ غَدْرَةٍ لَكُمْ فِي الدِّينِ وَاضِحَةٍ

١٨- أَأَنْتُمْ آلُهُ فِيمَا تَرَوْنَ وَفِي

وَلَا تَسَاوَتْ بِكُمْ فِي مَوَاطِنٍ قَدَمٌ

مَأْمُونُكُمْ كَالرَّضَا إِنْ أَنْصَفَ الْحَكَمُ

وَاللَّهُ يَشْهَدُ وَالْأَمْلَاقُ وَالْأُمَمُ

بِأَنَّ تَنَازُعَهَا الذُّبَابُ وَالرَّخَسُ

لَا يَعْلَمُونَ وَلَا هَ الْحَقُّ أَيْنَ هُمْ

لَكِنَّهُمْ سَتَرُوا وَجْهَ الَّذِي عَلِمُوا

وَمَا لَهُمْ قَدَمٌ فِيهَا وَلَا قَدَمٌ

عِنْدَ الْوِلَايَةِ إِنْ لَمْ تُكْفَرَ النَّعَمُ

أَبَاهُمْ الْعِلْمُ الْهَادِي وَأَمَّهُمْ

وَلَا يَمِينٌ وَلَا قُرْبَى وَلَا ذِمٌّ

لِلصَّافِحِينَ بِيَدٍ عَنْ أَسِيرِكُمْ

وَعَنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ شَتْمَكُمْ

عَنِ السُّبَابِ فَهَلَا نَزَّ الْحَرَمُ

تِلْكَ الْجَرَائِمُ إِلَّا دُونَ تِلْكَ

وَكَمْ دَمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ

أَظْفَارِكُمْ مِنْ بَنِي الطَّاهِرِينَ دَمٌ

- ١٩- هِيَهَاتَ لَا قُرْبَىٰ قُرْبَىٰ وَلَا رَحِمٌ يَوْمَ إِذَا أُقْصَتِ الْأَخْلَاقُ وَالشِّيمُ
- ٢٠- كَانَتْ مَوَدَّةُ سَلَمَانَ لَهُ رَحِمًا وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَ نُوحٍ وَابْنِهِ رَحِمٌ
- ٢١- يَا جَاهِدَا فِي مَسَاوِيهِمَا يُكْتَمُهَا
- ٢٢- بَاءُوا بِقَتْلِ الرُّضَا مِنْ بَعْدِ بَيْعَتِهِ
- ٢٣- لَيْسَ مَا لَقِيتَ مِنْهُمْ وَإِنْ بَلَّيْتَ
- ٢٤- أَيْ الْمَقَاخِرِ أَضَحَّتْ فِي مَنَابِرِكُمْ
- ٢٥- خَلُّوا الْفَخَارَ لِعَلَّامِينَ إِنْ سئِلُوا
- ٢٦- لَا يَغْضَبُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ إِنْ غَضِبُوا
- ٢٧- تَبْدُوا التَّلَاوَةَ مِنْ آيَاتِهِمْ أَبَدًا
- ٢٨- يَا بَاعَةَ الْخَمْرِ خَلُّوا عَنْ مُفَاخَرَةٍ
- ٢٩- مِنْكُمْ عَلَيْهِ أَمْ مِنْهُمْ وَكَانَ لَكُمْ
- ٣٠- إِذَا تَلَّوْا سُورَةَ غَنَىٰ خَطِيبُكُمْ
- ٣١- مَا فِي مَنَازِلِهِمْ لِلْخَمْرِ مُعْتَصِرٌ
- ٣٢- وَلَا تَبَيَّتْ لَهُمْ خُنًى تُنَادِيهِمْ.
- ٣٣- الرُّمُكُنُ وَالْبَيْتُ وَالْأَسْتَارُ مَنَازِلُهُمْ
- ٣٤- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا سَجَعَتْ
- يَوْمَ إِذَا أُقْصَتِ الْأَخْلَاقُ وَالشِّيمُ
- وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَ نُوحٍ وَابْنِهِ رَحِمٌ
- غَدْرُ الرَّشِيدِ يَبْحَىٰ كَيْفَ يَنْتَمِ
- وَأَبْصَرُوا بَعْضَ يَوْمِ رُشْدِهِمْ وَعَمُوا
- بِجَانِبِ الطُّفِّ تِلْكَ الْأَعْظَمُ الرُّمُ
- وَالْغَيْرُكُمْ أَمْرٌ فِيهِمْ مُحْتَكِمٌ
- يَوْمَ السُّؤَالِ وَعَمَّالِينَ إِذْ عَلِمُوا
- وَلَا يُضْيَعُونَ حُكْمَ اللَّهِ إِنْ حَكَمُوا
- وَفِي يُؤْتِكُمُ الْأَوْتَارُ وَالنَّعَمُ
- لِمَعَشَرَ يَبْعُهُمْ يَوْمَ الْفِخَارِ دَمٌ
- شَيْخُ الْمُعْتَنِ إِبْرَاهِيمُ أَمْ لَهُمْ
- قِفٌ بِالْدِيَارِ الَّتِي لَمْ يَعْفَهَا الْقِدَمُ
- وَلَا يُؤْتِيهِمْ لِلشَّرِّ مُعْتَصَمٌ
- وَلَا يُرَىٰ لَهُمْ قِرْدٌ لَهُ حَسَمٌ
- وَزَمَزَمٌ وَالصَّافَا وَالْحِجْرُ وَالْحَرَمُ
- وَرَقٌ فَهُمْ لِلْوَرَىٰ دُخْرٌ وَمُعْتَصَمٌ (٣)

۱-عباسیان را این دولت و حاکمیت مغرور نکند! فرزندان حضرت علی (ع) راهبران

آنان هستند؛ هر چند آن بزرگواران از حقشان محروم شده‌اند.

۲-ای بنی عباس! ای بی‌پدران! شما در برابر بنی هاشم فخر فروشی می‌کنید؟ گویا

حضرت پیغمبر (ص) جد شما بوده است !!!

۳-شما ای عباسیان! از نظر شرافت به هیچ وجه با سادات بنی هاشم قابل قیاس نیستید

و در هیچ زمینه‌ای مواضع شما یکسان نمی‌باشد.

۴-اگر در سنجش و ارزیابی منصفانه قضاوت شود، نه هارون الرشید مانند حضرت

امام موسی بن جعفر (ع) و نه مامون مانند حضرت امام رضا (ع) می‌باشد.

(در فصل سوم از بخش چهارم نکات منفی هارون الرشید و مأمون ارایه گردید).

۵-حضرت پیغمبر (ص) در روز غدیر ولایت خاندان عصمت (ع) را بیان کرد؛ در این

باره خداوند گواه و شاهد است. همچنین فرشتگان و ملت‌ها. (و قبيله‌ها)

۶-هنگامی که خلافت از صاحب واقعی آن که حضرت علی (ع) است ربوده شد،

مورد حمله و نزاع گرگ‌ها و لاشه خورها قرار گرفت. (ذُؤبان جمع ذئب: گرگ‌ها، المعجم الوسيط،

(الرَّحْمُ؛ پرنده‌ای بزرگ که بال آن نیم متر طول دارد و پنجه آن متوسط و سیاه رنگ

است. المعجم الوسيط، ص ۳۳۶)

۷- مساله خلافت به (شوری) واگذار شد. گویا آنان نمی‌دانند که خلفای بر حق طبق

فرمایشهای حضرت رسول اکرم (ص) در روز شریف غدیر- چه کسانی هستند؟!

۸- به خدا قسم! آنان خوب میدانستند که صاحب واقعی خلافت کیست ولی روی این

حقیقت سرپوش کشیدند.

۹- سپس عباسیان ادعا کردند، خلافت ملك آنان می‌باشد در حالیکه در آن حیطه نه

جایگاهی و نه سابقه‌ای داشتند.

۱۰- حضرت علی (ع) خویشاوندی شما را (ای بنی‌العباس! در گماشتن «عبیدالله بن

عباس» به عنوان استاندارین) رعایت کرد، اگر این لطف و مرحمت مورد انکار قرار نگیرد.

(برای اطلاع بیشتر پیرامون گماشتن «عبیدالله بن عباس» به فرمانداری یمین از سوی

حضرت علی (ع)، به کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۹ رجوع شود.)

۱۱- ای بنی‌عباس! شما با سادات حسنی رفتار بسیار بد و زننده‌ای داشتید، شما با چه

شیوه بدی پدرشان حضرت علی (ع) و مادرشان حضرت فاطمه (ع) را پاداش دادید!

(درباره کشتن سادات حسنی به دستور منصور عباسی به کتاب کامل ابن اثیر جلد سوم

از صفحه ۵۵۴ تا صفحه ۵۹۱ رجوع شود.)

۱۲- بیعت منصور با یکی از سادات حسنی قبل از تشکیل دولت عباسیان، قَسَمها، صله رحم و عهدها هیچ کدام مانع از کشتن سادات حسنی نشد! (رَدَعْتُكُمْ = مَنَعْتُكُمْ: مانع شما شد.)

۱۳- شما بدون هیچ عذر موجهی عده‌ای از آن سادات را به اسارت گرفتید. پدران آن سادات جد شما عباس را -در جنگ بدر به اسارت گرفتند و او را- بخشیدند ولی شما نبخشیدید- و آن سادات اسیر در زندانهای شما جان سپردند. (أَلَا صَفَحْتُمْ: چرا نبخشیدید؟)

۱۴- ای کاش در برابر بنید محمد- دیباج حسنی زبان درازی نمی‌کردید!

و ای کاش به دختران حضرت رسول اکرم (ص) فحش و ناسزا نمی‌گفتید!

(كَفَفْتُمْ = مَنَعْتُمْ) (الْسُّكْم: زبانهایتان)

۱۵- شما حرمتی برای حضرت پیغمبر قایل نشدید که این ناسزاها را گفتید. ای کاش

حرمت زنان را رعایت می‌کردید و به آنان فحش و ناسزا نمی‌گفتید!

(مَا نُزْهَتْ: رعایت نشد) (السَّبَاب: فحش)

۱۶- هر چند جنایتهای بنی امیه بسیار سنگین و بزرگ است ولی کمتر از جنایات شما

می‌باشد.

(نَالَ مِنْهُمْ: به آنان وارد کرد) (بَنُو حَرَب: بنو امیه)

۱۷- شما -ای بنی عباس- در برابر دین مقدس اسلام به چند خیانت بسیار روشن و

واضح دست زدید و خون چند تن از خاندان حضرت پیغمبر (ص) بدست شما ریخته شد.

۱۸- آیا شما ادعا می‌کنید از خاندان پیغمبر هستید در حالیکه آثار خون فرزندان پاک او

روی دست و پنجه‌هایتان دیده می‌شود. (أظفار: ناخن‌ها، پنجه‌ها) (بَنِيهِ الطَّاهِرِينَ: فرزندان پاک

او)

۱۹- تا زمانی که اخلاق نیکو، غیرت و حمیت وجود نداشته باشد، امکان ندارد صله

رحم -از طرف شما- رعایت شود.

۲۰- سلمان فارسی - از راه محبت و ولایت خویشاوند پیغمبر (ص) شد ولی رابطه

خویشاوندی میان نوح و فرزند- کافر- او از بین رفت.

۲۱- تو که سعی می‌کنی کارهای بسیار زشت عباسیان را پنهان کنی، چگونه خیانت

هارون الرشید به یحیی که از سادات بود پنهان می‌شود؟ (هارون الرشید خبیث به حضرت

امام موسی بن جعفر (ع) زهر داد و یَحْيَى بن عبدالله را کشت. به فصل سوم از بخش چهارم

رجوع شود.)

(مَسَاوِيهِم: از ریشه سُوء: کارهای بسیار زشت. این کلمه در أصل مساوئهم می‌باشد که

در آن ابدال همزه به (ی) صورت گرفته.)

۲۲- (مأمون و مزدوران او) بعد از اعلام ولایتعهدی حضرت امام رضا (ع) او را زهر

دادند. آنان در اعلام ولایتعهدی آن امام بزرگوار برای مدت کوتاهی به راه هدایت رفتند ولی

بعد از آن کور شدند.

۲۳- اجساد شهدای کربلا در آن زمین که «طَف» نامیده می‌شد، با برخورد بسیار زنده‌ای از سوی بنی عباس مواجه گشت. (هارون الرشید و نوه‌ی او متوکل خبیث چندین بار قبر حضرت امام حسین (ع) را خراب کردند و متوکل دستور داد، زمین قبر مقدس شخم زده شود).

(لَبِئْسَمَا: چه قدر زشت و بد) (الاعظمُ الرُّمُّ: (جسدها) آن استخوانها که در قبر است).

۲۴- شما ای بنی عباس! چه افتخار و سرافرازی در منبرها و مساجدتان- دارید در حالیکه غلامانتان حاکمان شما هستند؟ (بعد از قتل متوکل در سالهای آخر نیمه اول قرن سوم تا سقوط خلافت عباسیان در قرن هفتم تاج و تخت عباسیان در اختیار غلامان ترك بود!)

۲۵- (شما کنار بروید و) افتخار خلافت را به دانشمندانی که پاسخگوی پرسشهای مردم هستند، بسپارید، آنان که هم زمان عالم و عامل می‌باشند.

۲۶- خشم آنان تنها در راه خدا است و هنگامی که به قدرت و حاکمیت می‌رسند، احکام دین را نادیده نمی‌گیرند. (لا يُضِيعُونَ: ضایع نمی‌کنند).

۲۷- از خانه‌های آنان صدای تلاوت قرآن مجید شنیده می‌شود و از خانه‌های شما صدای ترانه‌ها و آلات هُو و طرب! (تَبْدُو: ظاهر می‌شود، شنیده می‌شود)

۲۸- (ای بنی عباس!) ای شراب فروشان! از این مباحثات و فخر فروشی دست بکشید

چون شما در برابر کسانی قرار گرفته‌اید که افتخارشان فروختن جان و خون در صحنه شهادت است.

(باعه: فروشندگان) (خَلُّوا: دست بکشید) (مَعَشَرَ: گروه)

۲۹- آیا «عَلِیَّه» خواهر هارون الرشید که ترانه می‌خواند و ابراهیم رئیس ترانه خوانان

(که برادر هارون الرشید بود)، از شما یا از سادات بشمار می‌آید؟!

(درباره ابراهیم خلیفه ترانه خوان به فصل سوم از بخش چهارم کتاب رجوع شود).

۳۰- هنگامی که سادات شریف قرآن می‌خواندند، مطرب شما برایتان این ترانه را

می‌خواند: «در خانه‌های عشقبازی که هنوز پابرجاست، بایست.» (در اشعار جاهلی از منازل

عشق و عشقبازی زیاد نام برده می‌شد و «قِفْ بِالْدَّيَّارِ» نیز از اشعار جاهلی است).

۳۱- در خانه‌های سادات، شرابسازی و شرابخواری وجود ندارد و در آن‌جا اثری از

شر و خبثات دیده نمی‌شود.

(لِلْخَمْرِ مُعْتَصِرٌ: شرابسازی) (مُعْتَصِمٌ: جایگاه)

۳۲- در منازل سادات زن منحرف و خنثی جایگاهی ندارد و میان آنان، بوزینه و

خدمتگزاران بوزینه دیده نمی‌شود.

(وَلَا تَبِيتُ: هنگام شب نمی‌خوابد).

۳۳- منزل آنان خانه خدا، کعبه خدا و کنار پرده‌های کعبه و جایگاه آنان کوه صفا،

مروه، زمزم، حرم و حِجْر اسماعیل می‌باشد. (الْأُتَار: پرده‌های کعبه)

۳۴- تا زمانی که کبوتران (با آن صدای زیبا) می‌خوانند، خدا بر آنان درود می‌فرستد

چون آنان پناهگاه و اُمید مردم هستند. (سَجَعَتْ وَرُق: کبوتران خواندند) (الْوَرَى: مردم)

(وَرُق: جمع وَرَقَاء = کبوتر)

چهار: پی‌نویسهای فصل پنجم از بخش ششم:

(۱) سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۵۷

(۲) أعيان الشيعة، ج ۴، ص ۳۴۱

(۳) همان منبع، ص ۳۴۲

شهادت ابوفراس

يك: مادر ابوفراس شهادت او را پیش‌بینی کرده بود.

ابوفراس در سال ۳۵۵ هجری از اسارت رومیان آزاد شد؛ یکسال بعد از آن، پسر عمو و داماد او سیف الدوله به رحمت ایزدی پیوستند و رحلت سیف الدوله منجر به شهادت ابوفراس شد! بعد از رحلت سیف الدوله فرزند او که «ابوالمعالی» نام داشت، جانشین او شد. ظاهراً آن جوان بسیار مغرور بود. میان او و ابوفراس نزاعی بوجود آمد و همین نزاع و درگیری باعث شد، ابوفراس بدست یکی از غلامان ابوالمعالی به شهادت برسد.

مادر ابوفراس قبل از آن که این شاعر دلاور به اسارت رومیان درآید، به او مژده شهادت داده بود. ابوفراس در این مورد چنین گفت:

وَقَدْ عَلِمْتُ أُمِّي بَأَنَّ مَنِّي قَتْلِي بِحَدِّ سَنَانٍ أَوْ بِحَدِّ قَضِيبٍ (۱)

ترجمه: مادرم خبر داشت که مرگ من یا با نیزه یا با لبه شمشیر می‌باشد.

علامه عاملی در این باره چنین می‌گوید: «مادر او خوابی دیده بود که در آن از شهادت

ابوفراس اطلاع یافت.» (۲)

دو: خود ابوفراس نیز شهادت خود را پیش‌بینی کرده، اشعاری در این مورد سروده بود.

بعد از اینکه ابوفراس از اسارت برگشت و مادر خود را مرده یافت، قصیده‌ای در رثای

او سرود و در آن اشاره کرد که رحلت خودش هم نزدیک است:

۱- أَيْهَا أُمَّاهُ كَمْ بُشْرَى بِقُرْبِي أَتُنْكَ وَدَوْنَهَا الْإَجَلُ الْقَصِيرُ

۲- يُسَلِّى عَنْكَ إِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَى مَا صِرْتَ فِي الْآخِرَى نُصِيرُ (۳)

ترجمه:

۱- مادر عزیزم! چند مژده به تو رسید که آزادی من نزدیک است ولی مدت اجل تو

کوتاه بود و به تو مهلت نداد.

۲- دلم از این جهت آرامش می‌یابد که در آینده‌ای نزدیک به تو ملحق می‌شوم.

ابوفراس در همان روزی که به شهادت رسید، دخترش را دید و شهادت خود را در این

پنج بیت برای او پیش‌بینی کرد:

۱- أَبْنَيْتَنِي لَا تُحْزَنِي كُلُّ الْأَنَامِ إِلَى ذَهَابِ

۲- أَبْنَيْتَنِي صَبْرًا جَمِيلًا لِلْجَلِيلِ مِنَ الْمُصَابِ

۳- تُوحِي عَلَيَّ بِحَسْرَةٍ مِنْ خَلْفِ سِتْرِكَ وَالْحِجَابِ

۴- قُولِي إِذَا نَادَيْتَنِي فَعَيَّيْتُ عَنْ رَدِّ الْجَوَابِ

۵- زَيْنُ الشَّبَابِ أَبُو فِرَاسٍ لَمْ يُمَتِّعْ بِالشَّبَابِ (۴)

۱- دختر كوچك و عزيزم! اندوهگين نباش زيرا تمام مردم خواهند رفت.

۲- دختر كوچك و دلبندم! در اين مصيبت سخت شكيبا باش و خود را نباز.

۳- با حجاب كامل، پشت پرده بنشين و براي من گريه كن.

۴- هنگامي كه (بر سر مزارم) با من سخن مي گويي و من نمي توانم به تو پاسخ دهم،

چنين بگو:

۵- «ابوفراس كه بهترين جوانان بود، از جواني خود هيچ بهره اي نبرد.»

{ابوفراس در سال ۳۵۷ هجري، سالي كه در آن بقاء الله پيوست، سسي و هفت سال

داشت.} (۵) خود نيز در آن پنج بيت اشاره داشت به آن كه از سالهاي جواني خود هيچ

بهره اي نبرده چون يا مشغول جنگ با روميان بوده و يا در اسارت بسر مي برد. رضوان الله

عليه

سه: كيفيت شهادت ابوفراس و انتقام خدا از قاتل او.

ابوالمعالی پسر و جانشین سیف الدوله بعد از نزاع و درگیری با ابوفراس، یکی از

غلامان خود را به سوی او فرستاد، آن غلام كه «قَرَعَوِيَه» نام داشت، به افرادی كه با

ابوفراس همراه بودند امان نامه داد و آنان تسليم شدند. ابوفراس نيز با دارندگان امان نامه

رهسپار شد. (به این امید که با ابوالمعالی ملاقات کند و اختلاف از بین برود) ولی قرعویّه غلام

ابوالمعالی نامردی کرد و در راه دستور داد که ابوفراس را بکشند. پس او را (که بر مبنای امان

نامه خلع سلاح شده بود)، سخت زخمی کردند. فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ قَبْلَ مَوْتِهِ:

۱- إِذَا لَمْ يُعِينِكَ اللَّهُ فِيمَا تُرِيدُهُ فَلَيْسَ لِمَخْلُوقٍ إِلَيْهِ سَبِيلُ

۲- وَإِنْ هُوَ لَمْ يَنْصُرْكَ لَمْ تَلُقْ نَاصِرًا وَإِنْ عَزَّ أَنْصَارٌ وَجَلَّ قَبِيلُ

۳- وَإِنْ هُوَ لَمْ يُرْشِدْكَ فِي كُلِّ مَسَلَكٍ ضَلَلْتَ وَلَوْ أَنَّ السَّمَاءَ دَلِيلُ (۶)

ترجمه:

او در راه به رحمت ایزد پیوست و قبل از رحلتش چنین گفت:

۱- اگر خدا به تو برای آن چه میخواهی کمک نکند، هیچ بشری قدرت کمک به تو را

ندارد.

۲- و اگر خدا تو را یاری نکند، هیچ یابوری را نمی‌یابی، بویژه اگر یاران و افراد قبیله

کم باشند.

۳- اگر خدا تو را در هر راهی که میروی راهنمایی نکند، گمراه می‌شوی؛ هر چند که

ستارگان راهنمای تو باشند.

این سه بیت شعر، آخرین اشعاری بود که ابوفراس سرود. این شیعه دلاور که در دهها

میدان جنگ علیه رومیان شرکت کرد ولی قضا و قدر چنین بود که او در آن جنگها به

شهادت نرسد بلکه با عَذْر و فریبِ امان نامه و به دست یکی از غلامان به فیض شهادت نایل شود.

خداوند انتقام خون ابوفراس را از آن غلام نامرد گرفت؛ {ابوالمعالی فرزند سیف الدوله او را زندانی کرد سپس او را در زندان کشت.} (۷)

چهار: پی‌نویسهای فصل ششم از بخش ششم:

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۳۲

۲- همان منبع

۳- همان منبع، ص ۳۴۴

۴- همان منبع، ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳

۵- همان منبع، ص ۳۰۷

۶- همان منبع، ص ۳۳۲

۷- همان منبع، ص ۳۳۳

بخش هفتم: شاعر شهید بدیع الزمان همدانی و شاعر اسیر و شهید طغرایی اصفهانی

فصلهای موجود در این بخش عبارتند از:

۱- شاعر شهید بدیع الزمان همدانی

۲- شاعر اسیر و شهید طغرایی اصفهانی

شاعر شهید بدیع الزمان همدانی و شاعر اسیر و شهید ملخرازی اصفهانی

فصل اول از بخش هفتم: شاعر شهید بدیع الزمان همدانی.

يك: «بدیع الزمان همدانی» از نوابغ قرن چهارم در نثر و شعر بوده که علامه فقید «شیخ عبدالحسین امینی» در کتاب نفیس خود: «شهیدان راه فضیلت» او را بسیار ستایش کرده است. همچنین استاد «منیر بعلی‌کی لبنانی» مؤلف کتاب «فرهنگنامه المورد» که به زبان عربی می‌باشد نیز پیرامون نبوغ او چنین گفته است: «هنگامی که قصیده‌ای فارسی برای بدیع الزمان می‌خواندند، او در همان زمان بی‌درنگ معانی آن قصیده را به صورت شعر و به زبان عربی ترجمه می‌کرد.» (۱) «جرجی زیدان» نویسنده نامدار عرب که کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیه» به قلم اوست، درباره بدیع الزمان گفته است:

«او قصیده را یکبار می‌شنید و آنرا حفظ می‌کرد. نیز مطالب چهار یا پنج صفحه را با یکبار نگاه حفظ و قرائت می‌کرد. هنگامی که از او می‌خواستند قصیده‌ای را به نظم درآورد، در همان لحظه آنرا می‌سرود.» (۲)

نام بدیع الزمان «احمد بن الحسین» و کنیه او ابوالفضل و ابن‌الأنیر درباره او گفته است: «اشعار زیبایی می‌سرود.» (۳) علامه امینی پیرامون مقام علمی و ادبی بدیع الزمان می‌نویسد: «نویسنده شهر و دانشمند، ادبی گرانمایه، سخنوری زبان آور و شاعری توانا بود که در فن

بلاغت سرآمد اُقران در همه دهر، در فنون ادب بی‌نظیر و استادی برتر از همه استادان بود؛ چنانکه بعدها ادیبان سترگی چون حریری نویسنده نامدار عرب، از شیوه بدیع الزمان استفاده کرد ولی هرگز به گردش نرسید.» (۴)

دو: علامه امینی پیرامون اعتقادات مذهبی بدیع الزمان چنین گفته:

{از بزرگترین شخصیت‌های شیعه امامیه و از برترین صاحبان فضل بشمار می‌آید که مرتبه علمی بلندی داشته ... چنانکه او را به عنوان ادیبی بی‌همتا می‌شناسند.} (۵)

علامه امینی درباره عشق بدیع الزمان به تشیع نوشته است:

{وی به مذهب تشیع پایبند بود چنانکه در مناظره‌ای می‌گوید: «اگر دیگران با دو پا به راه تشیع می‌روند، من با دو بال در آسمانش پرواز گرفته‌ام؛ اگر دیگران نشانی از دوستی خاندان پیغمبر داشته باشند، من نشانه‌ای تابناک از عشقشان بر پیشانی دارم ... وانگهی قصایدی در حقشان سروده‌ام که در صحرا و دریا روان، زبانزد خاص و عام، نقل هر محفل، تاییده به هر دل، پریده به آفاق و طنین انداخته در هر رواق است.»} (۶)

سپس پیرامون شجاعت و خلوص بدیع الزمان در ستایش خاندان عصمت (ع) در برابر دشمنان متعصب سخن گفته است خصوصاً این سخن بدیع الزمان را که درباره اشعار ویژه خاندان پیغمبر (ص) بیان نموده: «من نه آن قصاید را - در میان شما - ای مخالفان - زمزمه یا

پنهان می‌کنم بلکه بر سر هر کوی و برزن آواز داده، هم چون سرود می‌خوانم من این‌ها را
برای آخرت سروده‌ام نه برای این زندگی کوتاه مدت و توشه‌ی عقبی ساختم نه دنیا.» (۷)
سه: بدیع الزمان همدانی درباره شعر یزید (هنگامی که سر شریف حضرت امام حسین
(ع) را برای او آوردند)، اشعاری سرود.

ابتدا شعر یزید: لیتَ أشياخی بديرٍ شَهِدوا جزعَ الخزرج من وقع الأسل
ترجمه: ای کاش نیاکانم که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و می‌دیدند که
چگونه خزرج یاران پیغمبر (ص) از شمشیرهای ما بی‌تاب شده‌اند.
و اینک ترجمه شعر بدیع الزمان:

پسر (هند) با چوب خیزران بر لبهای حسین می‌نواخت
در حالیکه جامش را از شراب می‌آکند
بنی امیه حرمت حریم خاندان پیامبر را نگه نداشتند
و آن حرمت گرامی را هتک نمودند
آنها انتقام خون‌های «بدر» را کشیدند
و مستبدانه به حکومت چسبیدند
هان ای آسمان! چرا فرو نمی‌ریزی
و تو ای ابر چرا به زاری نمی‌گری؟

و تو ای کوهستان! چگونه از میان غمی روی

و ای جان! چرا غمی میری؟

چه طوق لعنتی بر گردن امویان افتاد

که چون طوق کبوتر ابدی است!

سروری، آن فرومایگان را غمی زیبد

نوهی هند و پسرش را

من به وصی و خاندان پیغمبر (ص) عشق می‌ورزم

و عشقم خاص دودمان ابوطالب است (۸)

چهار: شهادت بدیع الزمان همدان

علامه امینی در کتاب «شهیدان راه فضیلت» شهادت بدیع الزمان را بطور خلاصه ذکر

کرده است:

{بدیع الزمان در سال ۳۵۳ هجری در همدان بدنیا آمد و بعد از اینکه در شعر و نثر

عربی شهرت یافت، رهسپار هرات گشت و تا سال ۳۹۸ هجری که بوسیله زهر مسموم و

شهید شد، در آنجا ماند. بامرگ او ادب به عزا نشست و قلم دو پاره گشت؛ فاضلان بر او

اشک افشانند و کریان بر وی گریستند.} (۹) رضوان الله علیه

انگیزه کشتن این شاعر شیعه چه بود؟

کشتن این نابغی نامدار و حمله به علمای شیعه در سالهای آخر قرن چهارم، انگیزه‌ای جز تعصبات خشک مذهبی نداشت؛ تعصباتی که هم در بغداد وجود داشت و هم در جاهای دیگری مانند هرات که بدیع الزمان را در آنجا با زهر شهید کردند. ابن الأثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» در شرح رویدادهای سال ۳۹۸ (همان سالی که بدیع الزمان در آن شهید شد) نوشته است:

«فقیه شیعیان در مسجد محله (کرخ در بغداد) نشسته بود که عده‌ای متعصب - به او حمله و او را توهین کردند؛ نزدیک بود میان شیعیان و حمله‌کنندگان به فقیه شیعه درگیری و جنگ بوجود آید که آن افراد متعصب - فرار کردند.» (۱۰)

ماجرای یاد شده در بغداد اتفاق افتاد اما هم‌زمان ماجرای دیگری نیز در شهر هرات،

قتلگاه آن شاعر متعهد رخ داد. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

بد نیست بدانید، در فقه تشیع، آزار و اذیت کردن مخالفان یا توهین به آنان حرام است؛

زیرا همه‌ی مذاهب اعم از شیعه و غیر شیعه زیر یک پرچم قرار دارند و آن پرچم، پرچم

مقدس اسلام است. همانطور که امام راحل رضوان الله علیه فرمودند، در روزهای حج، تمام

مسلمانان از تمام مذاهب برای تثبیت برادری و وحدت با هم نماز بخوانند تا ریشه‌ی خشک

تعمّب از بین برود و به جای آن، درخت پر بار وحدت و محبت سبز، خرم و تنومند باقی

بماند. (آمین یا ربّ العالمین)

پنج: پی‌نویسهای فصل اول از بخش هفتم:

- ۱- موسوعة المورد (به عربی) از منیر بعلبکی لبنانی، ج ۵، ص ۶۳
- ۲- تاریخ آداب اللغة العربیه (به عربی) از جرجی زیدان، ج ۲، ص ۳۰۴
- ۳- ابن الأثیر الكامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۵۷۸
- ۴- شهیدان راه فضیلت، علامه امینی، ترجمه دکتر جلال الدین فارسی، ص ۳۵
- ۵- همان منبع
- ۶- همان منبع، ص ۳۶
- ۷- همان منبع
- ۸- همان منبع، ص ۳۶ و ۳۷ و ۳۸
- ۹- همان منبع، ص ۴۰ و ۴۱
- ۱۰- ابن الاثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۵۷۷

شاعر اُسیر و شهید طغرایی اصفهانی

يك: نام این شاعر بزرگوار حسین و لقب او مؤید الدین طغرایی اصفهانی می‌باشد. {او

در سال ۴۵۳ هجری در روستای «جی» (نزدیک شهر اصفهان) بدنیا آمد؛ در سن ۵۱۴

هجری به اسارت دشمنان درآمد و به فیض شهادت نایل شد.} (۱)

علامه «شیخ عبدالحسین امینی نجفی» در کتاب «شهیدان راه فضیلت» پیرامون نسب و

لقب این شاعر چنین می‌گوید: «مؤید الدین ... مشهور به طغرایی از اولاد «ابواسود دؤلی» که

از یاران حضرت علی (ع) بود- می‌باشد.

وی از آن جهت طغرایی لقب یافت که منشی رسمی بود و در دیوان حکومت به

نگارش «طغرا» یا فرمان‌های رسمی حکومتی می‌پرداخت.» (۲)

طغرایی در سرودن شعر شهرت بسزایی داشت؛ و از اشعار زیبای او قصیده‌ای است به

نام «لامیه المعجم» که همه ابیاتش پند و اندرز و قافیه آن حرف لام می‌باشد.

هنگامی که او ۵۷ ساله شد، خدا به او فرزندی عنایت کرد و این دو بیت را طغرایی به

همین مناسبت سرود:

۱- هذا الصغير الذی وافى علی کبرٍ أقرَّ عینی ولكن زاد فی فِکَرٍ

۲- سِعٌّ و خمسون لو مرَّت علی حَجَرٍ لَبَانَ تأثيرها فی ذلک الحجرِ (۳)

ترجمه:

۱- این کودک که به هنگام پیری در رسید، چشمم را روشن گردانید و اندیشه‌ام را

بیفزود.

۲- پنجاه و هفت سال اگر بر سنگ بگذرد، بر صفحه‌اش اثر می‌گذارد، چه رسد به

انسان!

دو: از اشعار طفرایی در ستایش خاندان عصمت (ع).

۱- حُبُّ الْيَهُودِ لآلِ مُوسَى ظَاهِرٌ و ولاء و هَمَّ لِبَنِي أَخِيهِ بَادِي

۲- و امامهم من نسل هارون الأولى بهم اهدوا و لكل قوم هَادِ

۳- و اری النصاری يَكْرَمُونَ مُحَبَّةً لِنَبِيِّهِمْ نَجْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ

۴- واذا توالى آل احمد مسلِمٌ قتلوه او وصموه بالألحادِ

۵- هذا هو الداء العیاء بمثله ضَلَّتْ حُلُومُ حَوَاضِرٍ وَ بَوَادِ

۶- لم يحفظوا حقَّ النبی محمدٍ (ص) فی آلهِ والله بالمرصادِ (۴)

ترجمه:

۱- محبت یهودیان برای خاندان حضرت موسی (ع) آشکار است و همچنین ولایت آنان

برای فرزندان هارون، برادر حضرت موسی (ع) نیز ظاهر و روشن می‌باشد.

۲- امام یهودیان بعد از حضرت موسی، از نسل هارون است؛ همان نسلی که یهودیان

بوسیله آن هدایت شدند و هر ملتی راهنمایی دارد.

۳- نصاری را چنین می‌بینم که برای نشان دادن محبت نسبت به پیغمبرشان، او را با

ساختن صلیبی از چوبها مورد تقدیر و احترام قرار می‌دهند!

۴- ولی اگر يك مسلمان -شیعه- ولایت خاندان حضرت پیغمبر (ص) را داشته باشد، به

او تهمت کفر و الحاد می‌بندند و او را می‌کشند!

۵- دردی که هیچ دوايي ندارد، همین است؛ دردی که در علاجش افکار همه، اعم از

شهرنشینان و روستاییان پریشان مانده است.

۶- حق حضرت پیغمبر (ص) را رعایت نکردند ولی خداوند متعال در کمین آنان است.

سه: اسارت و شهادت طغرایی اصفهانی

این شاعر نامدار در دوران سلجوقیان (در سالهای نخست قرن ششم) زبانزد عام و

خاص شد بطوری که یکی از امیران سلجوقی در شهر موصل مسند وزارت را به او داد. نسام

آن امیر، سلطان «مسعود سلجوقی» بود و میان او و برادرش سلطان محمود جنگ سختی

شعله‌ور شد. سلطان مسعود در این جنگ شکست خورد و برادرش سلطان محمود او را مورد

عفو قرار داد ولی این عفو و اغماض به علت تعصب - شامل حال طغرایی نشد

در میان آن لشکریان افرادی بودند که نسبت به محبان خاندان عصمت (ع) کینه‌ای شدید داشتند و به طفرایی تهمت کفر بستند. اما او پیش از شهادت شعری سرود و ضمن آن، این تهمت باطل را رد کرد.

ترجمه آن شعر چنین است:

{اگر يك مسلمان شیعه ولایت خاندان حضرت پیغمبر (ص) را داشته باشد، به او تهمت کفر و الحاد می‌بندند و او را می‌کشند (۴).}

در کتاب «الکامل فی التاریخ» درباره‌ی اسارت و شهادت این شاعر متعهد که کینه‌اش «ابواسماعیل» بود، چنین آمده:

{استاد ابواسماعیل (طفرایی) به اسارت درآمد و سلطان محمود - دستور کشتن او را صادر کرد و اعلام کرد، نزد من ثابت شده که دین و عقیده او استوار نیست.} (۵)

{از نظر سلطان محمود سلجوقی، دین و عقیده طفرایی که عاشق خاندان عصمت (ع) بود، استوار نیست و مستحق قتل می‌باشد! بنی امیه و عباسیان هم همین نظر را داشتند ولی مکتب تشیع چنین نظر منفی درباره هیچ يك از مسلمانان غیر شیعه ندارد بلکه غیر شیعه را نیز مسلمان میدانند. شعار تشیع وحدت، برادری و برابری است. «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا.» (۶)}

چهار: کیفیت شهادت طفرایی:

پس از آنکه این شاعر و ادیب بزرگ به اسارت لشکریان سلطان محمود سلجوقی درآمد، شخصی به نام «سمیری» که وزیر آن سلطان بود، دستور او را درباره کشتن طفرایی اجرا کرد. سمیری دستور داد، کشتن این شاعر متعهد بوسیله شمشیر اجرا نشود بلکه با رها کردن تیرها به سوی او، او را تیرباران کنند. آن مزدور، طفرایی را دوبار در برابر تیراندازان قرار داد. هنگامی که طفرایی را به درختی بستند و تیراندازان در برابر او آماده رها کردن تیرها شدند، سمیری خبیث جاسوسی را پشت آن درخت مخفی کرد و به او گفت که هر چه را طفرایی قبل از رها شدن تیرها می‌گوید، بنویسد. آنچه آن جاسوس نوشت، اشعار، بود که طفرایی قبل از مرگ سرود از جمله این دو بیت:

۱- ولقد اقول لمن یسدّد سهمه - نحوی و أطراف المنیة شرّعُ

۲- بالله فتش فی فؤادی هل یری - فیه لغيرِ هوی الأحبّة موضع؟

ترجمه:

۱- در حالیکه تیرها مرا نشانه گرفته‌اند، به کسی که آماده رها کردن تیر به سوی من

می‌باشد، می‌گویم،

۲- تو را به خدا قسم می‌دهم، دلم را جستجو کن! آیا در آن جز عشق محبوبانی که آنها

را دوست دارم دیده می‌شود؟

{سمیرمی بعد از شنیدن اشعار یاد شده، به تیراندازان دستور داد که تیرها را رها نکنند و طفرایی باز هم برای مدتی در اسارت آن خبیثان بسر برد؛ سپس دوباره او را به درخت بسته، تیراندازان تیرها را به سوی او رها کردند. آن اسیر مظلوم در حالیکه ۵۷ سال با چند سال بیشتر عمر داشت، با زجر شدید به فیض شهادت نایل شد ناگفته نماند، یکی از مریدان این دانشمند و شاعر بزرگ، انتقام خود او را گرفت و (سمیرمی) جلاد را کشت. (۸)}

پنج: پاورقیهای فصل دوم از بخش هفتم

- ۱- اعیان الشیعه، علامه سید محسن امین عاملی لبنانی، ج ۶، ص ۱۲۷
- ۲- شهیدان راه فضیلت، علامه امینی، ترجمه دکتر جلال الدین فارسی، ص ۸۱ و ۸۲
- ۳- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۷
- ۴- همان منبع، ص ۱۳۰
- ۵- ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۵۵۶
- ۶- سوره شریفه آل عمران، آیه ۱۰۳
- ۷- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۸
- ۸- شهیدان راه فضیلت، ص ۸۴

فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- الادب السياسى فى الاسلام (به عربى) دکتر آيينه‌وند، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش
- ۴- ادباء العرب (به عربى) بطرس البستاني، بيروت
- ۵- اعيان الشيعة (به عربى) سيد محسن امين عاملی، بيروت، ۱۴۰۶ ه.ش
- ۶- امام به روايت امام، به كوشش استاد غلامعلی رجایی، تهران
- ۷- تاريخ پیامبر اسلام (ص)، دکتر آيتی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ه.ش
- ۸- تحف العقول (به عربى و فارسى) حرّانى، تهران، ۱۳۹۸ ه.ش
- ۹- تتمه المنتهى، شيخ عباس قمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۳ ه.ش
- ۱۰- چهارده معصوم (ع)، عمادزاده اصفهانی، تهران، ۱۳۴۸ ه.ش
- ۱۱- حديث ولايت (فرمايشهای حضرت آية الله العظمی خامنه‌ای)
- ۱۲- رحلة الشعر من الامويه الى العباسيه (به عربى) دکتر الشكعة مصرى
- ۱۳- ديوان دعبل بن على الخزاعى (به عربى)، دجيلی نجفی، نجف اشرف، ۱۴۰۹ ه.ق
- ۱۴- سفينة البحار (به عربى) شيخ عباس قمی، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش
- ۱۵- شعر دعبل بن على الخزاعى (به عربى) دکتر الاشتر، دمشق، ۱۴۰۳ ه.ق

۱۶- شهیدان راه فضیلت، علامه آمینی، ترجمه جلال الدین فارسی، انتشارات روزبه،

تهران، ۱۳۶۳ ه.ش

۱۷- قصص العرب (به عربی) ابن اثیر، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق

۱۸- الکامل فی التاریخ، (به عربی) ابن اثیر، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق

۱۹- لغت نامه دهخدا، چاپ تهران

۲۰- مروج الذهب (به عربی) مسعودی، قم، ۱۴۰۹ ه.ق

۲۱- المطالعات فی مختلف المؤلفات، حمامی، (به عربی) چاپ نجف اشرف

۲۲- المعجم الوسیط (به عربی) چاپ قم (در اصل چاپ قاهره است)

۲۳- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تهران، ۱۳۳۸ ه.ش

۲۴- موسوعة المورد (به عربی) بعلبکی، بیروت ۱۹۸۰ م

۲۵- المیزان فی تفسیر القرآن (به عربی) علامه طباطبائی، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق

قصیده مُلَمَّعِ فارسی و عربی: (إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لَحِكْمَةً)

از دکتر حسین چوبین

فارسی

عربی

۱- پیغمبر ما با زبانِ اِجْلال	إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لَحِكْمَةً قَالَ
۲- چون شعر و شاعران بر دو صنفند	صِنْفُ هِدَايَةٍ وَ صِنْفُ اضْلال
۳- صِنْفی که شعری با هدف سروده،	كَي يَخْدِمَ الدِّينَ بِخَيْرِ اقْوَال
۴- برای او هر بیتی در سرودن	فِي الْمَخْلَدِ بَيْتُ زَاهِرٍ وَ مِفْضَال
۵- آن صنفِ دُوم شعر میسراید	كَتَعَلَبَ مُذْبَذَبٍ وَ مُحْتَال
۶- در يك ره تاريك و باريك و بست	يَمْشِي وَ يَعْشُو فِي طَرِيقِ اَوْحَال
۷- در غزلِ مُبْتَذَل و بیهوده	فِي جَدَلٍ فِي دَجَلٍ كَدَجَال
۸- قرآن هم گفته که این گمراهان	يَتَّبِعُهُمْ غَاوُونَ قَوْمٌ اِذْلال
۹- آنان در هر دره‌ای می‌تازند	قَوْلٌ وَ لَا مِينَ عَمَلٍ وَ اَفْعَال
۱۰- قرآن گفته شاعران دیگر	شِعْرُ لَهُمْ بِالْحَقِّ وَالْاَسْتِدْلال
۱۱- ایمان و کردار تَعَهَّد دارند	قَدْ ذَكَرُوا اللَّهَ بِخَيْرِ اَعْمَال
۱۲- ستم به آنان شد و غالب شدند	وَ اَنْتَصَرُوا وَ هُمْ رِجَالُ اِبْطَال
۱۳- بزودی آن ستمگران می‌بینند	مُنْقَلَبًا لَهُمْ اِلَى شَرِّ حَال

١٤- شعار و أشعار و شعورت حسين! ولاية اهادي النبي و آل

خلاصه‌ای پیرامون مؤلف و تالیفات او

۱- دارای لیسانس از دانشکده فقه نجف اشرف، فوق لیسانس در علوم قرآنی با درجه

ممتاز از تهران و دکترا در ادبیات عرب را با درجه عالی از تهران.

۲- استاد برجسته دانشگاه شهید چمران اهواز و استاد نمونه دانشگاه آزاد اسلامی

دزفول.

۳- در طول هشت سال جنگ تحمیلی، در بخش تبلیغات جبهه و جنگ فعالیت‌های

مهمی داشته و مصاحبه‌های او با اسرای عراقی از بخش برون مرزی رادیو تهران، اهواز و

کرمانشاه پخش شده است. همچنین خاطره‌های او از جبهه در نشریه «بیان» جهاد دانشگاهی

اهواز به دو زبان فارسی و عربی به چاپ رسیده و خاطره‌های او ویژه جبهه بطور مفصل و

به صورت کتاب قطوری به زبان فارسی درآمده که به لطف خداوند متعال چاپ خواهد شد.

۴- از سالهای کودکی فی البداهه شعر می‌سرود و اکنون نیز می‌تواند يك قصیده ده بییتی

را {در هر زمینه‌ای که باشد} به زبان فارسی یا عربی در ده دقیقه به نظم درآورد. او تا کنون

بیش از بیست هزار بیت شعر به زبان فارسی و عربی سروده است. اشعار او در نشریات

دانشگاههای شهید چمران اهواز و آزاد اسلامی دزفول به چاپ رسیده. در حال حاضر نیز

قصاید او به فارسی و عربی فصیح و محلی در هیأت‌های قم، مشهد، تهران، اهواز و دیگر

شهرها قرائت گشته و دیوانهای اشعار او در آینده نزدیک به چاپ خواهد رسید.

۵- او در مجالس و محافل شهرهای: اهواز، دزفول و سایر شهرهای خوزستان به دو

زبان فارسی و عربی فصیح {در مناسبتهای مذهبی} سخنرانیهای دارد.

قابل ذکر است که بخش عربی رادیو اهواز در اکثر مناسبات برنامه‌های او را پخش

می‌نماید.

۶- تألیفات او که چاپ شده است عبارتند از:

۱- «دعبل شاعر امام رضا (ع)» به زبان فارسی همراه با متون عربی، با بیان صرف، نحو

و بلاغت اشعار دعبل.

۲- دیوان الأمین (ب زبان عربی)

۳- اهواز شهر علی بن مهزیار.

۴- ألفیة الأفراح (به زبان عربی)

۵- پژوهشی درباره تواشیح به فارسی و عربی

(ناشر)